مجمع تشخیص مصلحت نظام
پژوهشکده تحقیقات راهبردی

فصلنامه علمی
روابط خارجی

۶۷ سال ۱۷ | شماره ۳ | پیاپی ۶۷ | پاییز ۱۴۰۴

شاپا: ۲۰۰۸۵۴۱۹

❖ **دیپلماسی علمی و حکمرانی شهری: تحلیل تطبیقی تجارب کلان‌شهرهای «بارسلون»، «بوستون»، «پکن»، «استانبول» و ارائه الگوی راهبردی برای کلان‌شهر «تهران»**
محمدرضا مجیدی، رحیم بایزیدی، عسگر صفری، مهسا گلابی دزفولی

❖ **سیاست و روابط بین‌الملل در جهان‌زیست هیبریدی هوش مصنوعی**
وحید ذوالفقاری، علی‌اکبر جعفری

❖ **منطقه‌گرایی شبکه‌ای و امنیت ملی عراق با تأکید بر نقش جمهوری اسلامی ایران**
فرهاد قاسمی، محمد الطائش

❖ **تحلیل ائتلاف‌های موافق و مخالف الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی (FATF) (با استفاده از چهارچوب ائتلاف حامی)**
یحیی کمالی، راحله احمدی

❖ **موانع همکاری‌های استراتژیک در سیاست خارجی ایران: تحلیلی از منظر کلان‌نظریه‌های روابط بین‌الملل**
لیلا مولایی، فریبرز ارغوانی پیرسلامی، سید جواد صالحی

❖ **تحلیل صورت‌بندی گفتمانی و کردارهای گفتمان امنیتی- نظامی جمهوری اسلامی ایران و سه گفتمان غرب، اخوانی و سلفی – تکفیری در منطقه غرب آسیا**
نیما رضایی، مجتبی شریعتی

❖ **موازنه چین و ایران در برابر نظام بین‌الملل غربی؛ مطالعه موردی بریکس**
مریم نظری لاری، میثم بلباسی

❖ **ارائه الگوی آینده‌نگاری راهبردی جهت مواجهه با نهفتگی راهبردی فناوری عربستان سعودی**
حسن بیک محمدلو، مصطفی رضوانی اصیل، مهدی قلیزاده

❖ **شرح و نقدی بر نظریه عقلانیت استراتژیک مرشایمر و درس‌گفتارهای آن برای نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران**
امیرهام شجاعی، رضا سیمبر

❖ **محدودیت‌های سیاست معاصر آسیایی جمهوری اسلامی ایران در محیط شبه‌قاره هند**
مازیار مظفری فلارتی، امیرمحسن شاه شرقی

فصلنامه علمی - پژوهشی

روابط خارجی

۶۷

سال هفدهم ـ شماره سوم ـ پیاپی شصت و هفتم ـ پاییز ۱۴۰۴

اعضای هیئت تحریریه

دکتر فرهـاد قاسمی
دکتر جلال دهقانی فیروزآبادی
دکتر جمشیـد ممتـاز
دکتر حسین سلیـمی
دکتر محمـدکاظـم سجـادپـور
دکتر نسـرین مصفـا
دکتر امیرمحمد حاجی‌یوسفی
دکتر محمدرضا مجیدی
دکتر بهـادر امینیـان
دکتر مصطفی اسماعیلی
دکتر رحیم بایزیدی
دکتر اصغـر افتخاری

اعضای هیئت تحریریه بین‌المللی:

Prof. Vitaly Naumkin — **Prof. Maia Kapanadze**
Prof Enayatollah Yazdani — **Prof. Mohiaddin Mesbahi**

نشانی: تهران، خیابان شهید مطهری، خیابان سهروردی شمالی، کوچه تقوی، پلاک ۴۶
کدپستی: ۱۵۶۸۶۱۳۵۱۳ تلفن: ۸۸۴۶۱۲۱۰
وب‌سایت: http://frqjournal.csr.ir پست الکترونیک: frqjournal@gmail.com
قیمت: ۱,۵۰۰,۰۰۰ریال

این فصلنامه به استناد نامه شماره ۹۰/۲۵۵۹۵ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۴ هیئت نظارت بر مطبوعات منتشر می‌شود.

به استناد نامه شماره ۳۵۱۱/۱۸/۲ مورخ ۹۲/۰۳/۱۲ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری فصلنامه روابط خارجی دارای مرتبه علمیی-پژوهشی است.

فصلنامه روابط خارجی در پایگاه‌های زیر نمایه می‌شود:

پایگاه استنادی علوم جهان	www.isc.gov.ir
مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی	www.sid.ir
بانک اطلاعات نشریات کشور	www.magiran.com
پژوهشکده تحقیقات راهبردی	www.csr.ir
پرتال جامع علوم انسانی	www.ensani.ir
مرجع دانش	www.civilica.com
پایگاه مجلات تخصصی نور	www.noomags.ir

صاحب امتیاز
پژوهشکده تحقیقات راهبردی
مجمع تشخیص مصلحت نظام

مدیر مسئول
دکتر محمدرضا مجیدی

سردبیر
دکتر محمدرضا مجیدی

جانشین سردبیر
دکتر مصطفی اسماعیلی

مدیر اجرایی
دکتر رحیم بایزیدی

ویراستاری و صفحه‌آرایی
شرکت خدمات نشر تغییر

شاپا: **۵۴۱۹-۲۰۰۸**
شاپای الکترونیک: **۶۵۴۱-۲۵۸۸**
تیراژ چاپی: **۱۵۰ نسخه**

انتشارات
پژوهشکده تحقیقات راهبردی

اهداف فصلنامه

۱. اشاعه و توسعه ادبیات مطالعات راهبردی و سیاست‌گذاری در میان محققان و پژوهشگران سیاست خارجی و روابط بین‌الملل؛
۲. گسترش تحقیقات و مطالعات روابط خارجی با رویکرد کاربردی و سیاست‌گذاری؛
۳. ارتقای دانش سیاسی و راهبردی در حوزهٔ روابط بین‌الملل؛
٤. ارائه دیدگاه‌ها و چهارچوب‌های مفهومی و نظری نوین برای تحلیل مسائل و امور بین‌الملل.

راهنمای تدوین مقاله و شرایط پذیرش آن در فصلنامه روابط خارجی

فصلنامه روابط خارجی به‌منظور ایجاد زمینه برای انتشار مقالات علمی- پژوهشی در حوزه مسائل روابط خارجی، پژوهش‌های جدید این حوزه را منتشر می‌کند. مقاله پس از دریافت، نخست در هیئت تحریریه فصلنامه بررسی و ارزیابی می‌شود و در صورت داشتن شرایط، برای داوران ارسال می‌گردد تا به صورت دوسوکور مقاله را ارزیابی کنند. داوران علاوه بر اعلام نظر اصلی مبنی بر پذیرش، پذیرش به شرط اصلاحات و یا عدم پذیرش، برای هر مقاله امتیازی را از ۰ تا ۱۰۰ در نظر می‌گیرند. در نهایت، هیئت تحریریه فصلنامه پس از وصول دیدگاه‌های داوران، نتایج و امتیازات کسب شده، در مورد انتشار یا عدم انتشار مقاله تصمیم می‌گیرند.

الف. شرایط علمی مقالات

۱. مقاله باید دارای اصالت و نوآوری (Original Research) بوده و حاصل کاوش‌های نویسنده یا نویسندگان باشد؛
۲. در نگارش مقاله باید بی‌طرفی و روش تحقیق علمی رعایت شود؛
۳. نویسندگان موظف‌اند از منابع معتبر و اصیل در پژوهش استفاده کنند.

ب. شرایط نگارش

- مقاله باید از جهت نگارش، ساختاری محکم و استوار داشته باشد و اصول فصاحت و بلاغت در آن رعایت شود.
- عنوان مقاله باید کوتاه، گویا و علمی باشد.
- نام مؤلف یا مؤلفان همراه با درجه علمی، وابستگی سازمانی، پست الکترونیکی (Email) و کد ارکید ذکر شود.
- ذکر شماره تلفن مسئول مکاتبات در وبسایت فصلنامه الزامی است.
- چکیده فارسی بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ کلمه باشد.
- کلیدواژه‌ها بین ۳ تا ۷ واژه الزامی است.
- مقاله باید دارای مقدمه روشن و دقیق باشد چنانکه خواننده را برای ورود به مبحث اصلی آماده سازد.
- با توجه به تأکید فصلنامه بر نوآوری، بیان پیشینه تحقیق و نوآوری پژوهش از شرایط مقاله است.
- در متن اصلی مقاله باید موضوع به‌طور روشن توضیح داده شود.

- نویسندگان موظف‌اند علاوه بر چکیده کوتاه انگلیسی (۱۵۰ تا ۳۰۰ کلمه) و کلیدواژه‌های انگلیسی، چکیده مبسوط انگلیسی (بین ۸۰۰ تا ۲۰۰۰ کلمه) را نیز بر اساس پیش‌نویس ارائه شده در صفحه اصلی فصلنامه، ارائه دهند.
- نام نویسنده یا نویسندگان، درجه علمی، وابستگی سازمانی، پست الکترونیکی و کد ارکید به زبان انگلیسی باید ذکر شود.
- ارجاع دهی مقاله باید براساس استاندارد APA 7 باشد. فصلنامه جهت تسهیل ارسال مقالات، در مرحله دریافت مقالات، تمامی استانداردهای ارجاع‌دهی را مورد پذیرش قرار می‌دهد، اما بدیهی است که در صورت پذیرش مقاله برای انتشار، نویسنده موظف است در مرحله نهایی، استاندارد ارجاع‌دهی فصلنامه (APA 7) را رعایت نماید.
- حجم استاندارد مقالات ارسال شده به نشریه بین ٦۰۰۰ تا ۸۰۰۰ کلمه است. مقالاتی که چهارچوب مفهومی یا نظری جدیدی را ارائه داده‌اند، می‌توانند تا ۱۲۰۰۰ کلمه حجم داشته باشند.
- تمامی مقالات باید از طریق وبسایت رسمی فصلنامه ارسال شوند و نشریه هیچ‌گونه مسئولیتی برای بررسی مقالات ارسال شده از مسیرهای دیگر ندارد.
- اسامی خاص و اصطلاحات غیرفارسی و ترکیبات خارجی در اولین اشاره در متن باید معادل خارجی آن‌ها در پاورقی ذکر شود.
- مقالات ارسالی تنها با درخواست نویسنده مسئول و در صورت موافقت هیئت تحریریه برگردانده می‌شوند.
- مقاله نباید در هیچ نشریه، کتاب و یا پایگاه دیگری ارائه شده باشد.

روابط خارجی

سال هفدهم ـ شماره سوم ـ پیاپی ۶۷ ـ پاییز ۱۴۰۴

فهرست مقالات

دیپلماسی علمی و حکمرانی شهری: تحلیل تطبیقی تجارب کلان‌شهرهای «بارسلون»، «بوستون»، «پکن»، «استانبول» و ارائه الگوی راهبردی برای کلان‌شهر «تهران»
محمدرضا مجیدی، رحیم بایزیدی، عسگر صفری، مهسا گلابی دزفولی ۷

سیاست و روابط بین‌الملل در جهان‌زیست هیبریدی هوش مصنوعی
وحید ذوالفقاری، علی‌اکبر جعفری ۳۵

منطقه‌گرایی شبکه‌ای و امنیت ملی عراق با تأکید بر نقش جمهوری اسلامی ایران
فرهاد قاسمی، محمد الطائش ۶۵

تحلیل ائتلاف‌های موافق و مخالف الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی (FATF) (با استفاده از چهارچوب ائتلاف حامی)
یحیی کمالی، راحله احمدی ۹۳

موانع همکاری‌های استراتژیک در سیاست خارجی ایران: تحلیلی از منظر کلان‌نظریه‌های روابط بین‌الملل
لیلا مولایی، فریبرز ارغوانی پیرسلامی، سید جواد صالحی ۱۲۷

تحلیل صورت‌بندی گفتمانی و کردارهای گفتمان امنیتی- نظامی جمهوری اسلامی ایران و سه گفتمان غرب، اخوانی و سلفی-تکفیری در منطقه غرب آسیا
نیما رضایی، مجتبی شریعتی ۱۵۹

موازنه چین و ایران در برابر نظام بین‌الملل غربی؛ مطالعه موردی بریکس
مریم نظری لاری، میثم بِلباسی ۲۰۳

ارائه الگوی آینده‌نگاری راهبردی جهت مواجهه با نهفتگی راهبردی فناوری عربستان سعودی
حسن بیک محمدلو، مصطفی رضوانی اصیل، مهدی قلیزاده ۲۳۱

شرح و نقدی بر نظریه عقلانیت استراتژیک مرشایمر و درس‌گفتارهای آن برای نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران
امیررهام شجاعی، رضا سیمبر ۲۶۳

محدودیت‌های سیاست معاصر آسیایی جمهوری اسلامی ایران در محیط شبه‌قاره هند
مازیار مظفری فلارتی، امیرمحسن شاه شرقی ۲۹۳

International Quarterly of Foreign Relations
Center for Strategic Research
https://frqjournal.csr.ir
E-ISSN: 2588-6541
Vol. 17, Issue. 3, No. 67, 2025 **Received:** 2025/06/05 **Revised:** 2025/10/14 **Accepted:** 2025/11/05
Research paper

Scientific Diplomacy and Urban Governance: A Comparative Analysis of Barcelona, Boston, Beijing, Istanbul, and a Strategic Framework for Tehran

Mohammad Reza Majidi [1] **Rahim Baizidi** [2] **Asgar Safari** [3]
Mahsa Golabi Dezfouli [4]

1. Associate Professor, Regional Studies, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran Email: mmajidi@ut.ac.ir
2. Assistant Professor, International Relations, Institute for Strategic Research, Tehran, Iran Email: rahimbaizidi@gmail.com
3. PhD in International Relations, Researcher in Islamic Parliament Research Center (IPRC), Tehran, Iran Email: asgar.safari2017@gmail.com
4. Executive Secretary of the Urban Monitoring and Ranking Streering Committee,Tehran Urban Research and Planning Center, Tehran, Iran Email: mahsadezfouli@gmail.com

Abstract

Scientific diplomacy, as an emerging instrument in urban governance, has the potential to enhance the position of global cities within the knowledge-based international system. Focusing on Tehran and employing a comparative analysis of four metropolitan cases—Barcelona, Boston, Beijing, and Istanbul—this article seeks to answer the following question: How can urban policymaking, through scientific networking, knowledge-based branding, and the engagement of universities and innovative enterprises, contribute to improving urban management patterns and strengthening the international standing of a city such as Tehran? The findings, derived from a comparative methodology, indicate that each city has pursued a distinct model of urban scientific diplomacy: Barcelona through its "innovative ecosystem initiative," Boston through "university-driven innovation," Beijing through "state-developmental scientific diplomacy," and Istanbul through "cultural-identity advantage building." The comparative analysis reveals that despite Tehran's significant potential—stemming from its universities, research institutes, and technology ecosystem—it lacks a strategic document for urban scientific diplomacy, a stakeholder coordination mechanism, and a coherent scientific branding structure. The article concludes by proposing an integrated strategic model for Tehran, built upon four pillars: networked governance, university-centered diplomacy, scientific-cultural branding, and alignment with national science, technology, and cultural policies. This model can facilitate Tehran's transition toward becoming a knowledge-based city with active participation in regional and global scientific networks.

Keywords: Scientific Diplomacy, Urban Governance, Innovation Ecosystems, Global Cities, Barcelona, Boston, Beijing, Istanbul, Tehran

International Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.
10.22034/fr.2025.565028.1745 http://frqjournal.csr.ir

Extended Abstract

Introduction

In the emerging knowledge-based global order, cities have become significant actors capable of shaping transnational scientific interactions, innovation networks, and cultural-knowledge exchanges. Urban diplomacy is increasingly intertwined with scientific and technological capabilities, enabling cities to develop distinctive global identities and attract flows of talent, investment, innovation, and collaborative research. Within this context, scientific diplomacy has evolved into a strategic instrument for strengthening the international visibility of cities, expanding their innovation ecosystems, and contributing to national soft power. This study examines the role of scientific diplomacy in urban governance through a comparative assessment of four global cities (Barcelona, Boston, Beijing, and Istanbul) and proposes a strategic model for Tehran.

Purpose

The purpose of this study is to analyze how leading cities use scientific diplomacy as a tool of urban governance, to identify the strengths and gaps in Tehran's current approach, and to offer a strategic framework that can assist Tehran in transitioning toward a knowledge-based and internationally engaged metropolis.

Methodology

The research employs a qualitative and comparative methodology. First, a thematic review of the scientific diplomacy practices of Barcelona, Boston, Beijing, and Istanbul is conducted, focusing on governance mechanisms, institutional actors, frameworks of scientific collaboration, and policies for city branding. Second, these findings are compared with the current situation in Tehran using dimensions such as innovation infrastructure, stakeholder coordination, international presence, and cultural-knowledge positioning. Data were drawn from policy analyses, institutional reports, and qualitative insights derived from the structure and discourse of the urban innovation and diplomacy landscape.

Findings

The comparative analysis identifies four distinct models of scientific diplomacy in global cities:

1. Barcelona, the Creative Ecosystem Model: Barcelona leverages its culture of design, creativity, and urban innovation to build research networks, foster technology districts, and cultivate an international scientific brand rooted in openness and collaboration.
2. Boston, the University-Centered Innovation Model: Boston's scientific diplomacy is deeply connected to world-class academic institutions such as MIT and Harvard. These universities anchor global collaborations, attract top talent, foster high-tech entrepreneurship, and form the backbone of the region's international scientific presence.
3. Beijing, the State-Driven Science Diplomacy Model: Beijing utilizes a state-led developmental approach that aligns urban scientific diplomacy with national science and technology strategies. Through large-scale investments, scientific megaprojects, and strong government coordination, the city has rapidly built global research networks.
4. Istanbul, the Culture–Science Hybrid Model: Istanbul promotes a culturally grounded identity combined with expanding academic networks and regional connectivity. Its scientific diplomacy blends cultural heritage with emerging innovation initiatives.

When comparing these cases with Tehran, several significant strengths and gaps emerge:

- **Strengths:** Tehran hosts leading universities, research centers, a rapidly expanding technology ecosystem, and strong cultural assets. It possesses human capital and scientific capacity that could support an active urban scientific diplomacy strategy.
- **Gaps:** Most notably, Tehran lacks an integrated strategic document for urban scientific diplomacy, suffers from fragmented governance across scientific and municipal institutions, and does not possess a coherent international scientific branding strategy.
  Existing capacities are dispersed and insufficiently connected to global networks.
  Coordination between academia, industry, and city governance remains limited.

Practical Implications

The findings suggest that Tehran requires a multi-level governance strategy that integrates science, technology, culture, and urban development. Practical steps include:

- Establishing a dedicated scientific diplomacy office within Tehran's municipal governance structure;
- Developing international partnerships with universities and innovation districts in leading cities;
- Enhancing branding initiatives to position Tehran as a city of science, heritage, and innovation;
- Strengthening collaboration among universities, research institutes, technology parks, cultural organizations, and the municipal government.

Social Implications

A robust scientific diplomacy strategy can foster social innovation, enhance public engagement with science, improve the city's talent retention, and encourage a more inclusive knowledge society. It can also facilitate cultural-scientific linkages that promote mutual understanding and global dialogue.

Originality

This study provides one of the first comprehensive frameworks for conceptualizing scientific diplomacy within the context of Iranian urban governance. By combining comparative global insights with Tehran's specific opportunities and challenges, the paper offers an innovative hybrid model tailored to the sociocultural, technological, and institutional realities of Tehran. The strategic model proposed here contributes to broader debates on the emerging role of cities as scientific actors in the global system.

سال هفدهم، شماره سوم (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۴، صص. ۷- ۳۴
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۴

مقاله پژوهشی

دیپلماسی علمی و حکمرانی شهری: تحلیل تطبیقی تجارب کلان‌شهرهای «بارسلون»، «بوستون»، «پکن»، «استانبول» و ارائه الگوی راهبردی برای کلان‌شهر «تهران»[۱]

محمدرضا مجیدی[۱] رحیم بایزیدی[۲] عسگر صفری[۳] مهسا گلابی دزفولی[۴]

۱. عضو هیئت علمی مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
Email: mmajidi@ut.ac.ir

۲. عضو هیئت علمی روابط بین‌الملل، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، تهران، ایران
Email: rahimbaizidi@gmail.com

۳. فارغ‌التحصیل دکتری روابط بین‌الملل، پژوهشگر مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، تهران، ایران
Email: asgar.safari2017@gmail.com

۴. دبیر کمیته راهبری پایش و رتبه‌بندی شهری مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران، ایران
Email: mahsadezfouli@gmail.com

چکیده

دیپلماسی علمی به‌عنوان ابزاری نوین در حکمرانی شهری، ظرفیت آن را دارد که جایگاه کلان‌شهرها را در نظام بین‌الملل دانش‌بنیان ارتقا دهد. این مقاله، با تمرکز بر تهران و بررسی تطبیقی تجارب نوآورانه چهار کلان‌شهر «بارسلون»، «بوستون»، «پکن» و «استانبول»، می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که چگونه سیاست‌گذاری شهری می‌تواند از طریق شبکه‌سازی علمی، برندینگ دانش‌بنیان و مشارکت دانشگاه‌ها و شرکت‌های نوآور، به بهبود الگوهای مدیریت شهری و همچنین تقویت موقعیت بین‌المللی یک شهر از قبیل تهران کمک کند؟ یافته‌های پژوهش با استفاده از روش تطبیقی نشان می‌دهد «بارسلون» با ابتکار عمل «اکوسیستم نوآورانه»، «بوستون» با «نوآوری دانشگاه‌محور»، «پکن» با «دیپلماسی علمی دولتی-توسعه‌ای» و «استانبول» با «مزیت‌سازی هویت فرهنگی»، هر یک الگوهای متفاوتی را در دیپلماسی علمی شهری دنبال کرده‌اند. تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد تهران علی‌رغم ظرفیت بالای دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها و زیست‌بوم فناوری، فاقد یک سند راهبردی دیپلماسی علمی شهری، نظام هماهنگ‌کننده ذی‌نفعان و ساختار منسجم برندینگ علمی است. مقاله در پایان یک الگوی راهبردی تلفیقی برای تهران پیشنهاد می‌کند که بر چهار محور استوار است: «حکمرانی شبکه‌ای»، «دیپلماسی دانشگاه محور»، «برندسازی علمی-فرهنگی» و «پیوند با سیاست‌های ملی علم، فناوری و فرهنگ» که می‌تواند مسیر گذار تهران به یک شهر دانش‌بنیان با حضور فعال در شبکه‌های علمی منطقه‌ای و جهانی را هموار کند.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی علمی، حکمرانی شهری، بارسلون، بوستون، پکن، استانبول، تهران

شاپای الکترونیک: ۶۵۴۱-۲۵۸۸ / پژوهشکده تحقیقات راهبردی / فصلنامه روابط خارجی

10.22034/fr.2025.565028.1745 http://frqjournal.csr.ir

CC BY NC

۱. این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان: «ارزیابی نقش دیپلماسی علمی در عرصه خارجی مدیریت شهری» است.

مقدمه و بیان مسئله

در دهه‌های اخیر، تغییرات بنیادین در نظام روابط بین‌الملل موجب گردیده که بازیگران غیردولتی ازجمله شهرها، نقش فزاینده‌ای در سیاست جهانی و دیپلماسی ایفا کنند. شهرها دیگر صرفاً واحدهایی در قلمرو دولت‌ها نیستند، بلکه به‌عنوان کنشگران فراملی در شبکه‌ای از تعاملات جهانی، فرهنگی، فناورانه و زیست‌محیطی حضور دارند (Manfredi Sánchez, 2021). این روند موجب شکل‌گیری نوعی دیپلماسی شهری شده است که در آن مدیریت شهری می‌کوشد با بهره‌گیری از ابزارهای گوناگون ازجمله علم، فناوری و نوآوری، جایگاه شهر را در نظام بین‌المللی ارتقا دهد.

در میان انواع نوین دیپلماسی، دیپلماسی علمی جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ زیرا برخلاف دیپلماسی سنتی که بر رقابت و منافع ملی متمرکز است، دیپلماسی علمی بر همکاری، تبادل دانش و حل مسائل مشترک جهانی تأکید دارد (Ruffini, 2017). به تعبیر دیگر، دیپلماسی علمی بستری است برای به‌کارگیری علم و فناوری در خدمت سیاست خارجی و درعین‌حال ابزاری برای شکل‌دِهی به قدرت نرم از طریق دانش، نوآوری و شبکه‌سازی نخبگان علمی است (Kühner, 2022).

در همین راستا، بسیاری از شهرهای جهان ازجمله بارسلون، بوستون و پکن، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های علمی و فناوری خود، «دیپلماسی علمی شهری»[1] را به‌عنوان رویکردی جدید برای ارتقای برند شهری، جذب نخبگان و سرمایه و افزایش نفوذ نرم در محیط بین‌المللی توسعه داده‌اند (Abdullah & Roig, 2021). در بارسلون، ایجاد مرکز «دیپلماسی علم و فناوری» با مشارکت دانشگاه‌ها و استارتاپ‌ها، این شهر را به الگویی موفق از تلفیق علم، فناوری و سیاست شهری بدل کرده است. بوستون نیز با تکیه بر اکوسیستم نوآوری و همکاری دانشگاه‌های بزرگ مانند «ام.آی.تی»[2] و هاروارد، نوعی دیپلماسی علمی مبتنی بر نوآوری شهری را پی گرفته است. در پکن، دیپلماسی علمی بخشی از راهبرد قدرت نرم چین در سطح شهری محسوب می‌شود و با حمایت دولت مرکزی در تعامل با شهرداری پکن اجرا می‌گردد.

در مقابل، کلان‌شهر تهران با وجود برخورداری از ظرفیت‌های علمی و فناورانه قابل‌توجه، هنوز در استفاده از دیپلماسی علمی برای ارتقای روابط بین‌الملل شهری به سطح مطلوب نرسیده است. تهران در مقایسه با شهرهایی چون بارسلون، بوستون، پکن و استانبول، از نظر ساختار نهادی، راهبردهای اجرایی و شبکه‌سازی بین‌المللی

1. City-led Science Diplomacy
2. MIT

در حوزه علم و فناوری با ضعف‌های ساختاری و همچنین چالش‌های سیاسی و سیاستی روبه‌رو است. این امر موجب شده است که علی‌رغم وجود زیرساخت‌های علمی گسترده، ظرفیت دیپلماسی علمی در مدیریت شهری تهران بالفعل نشود.

از این‌رو، مسئله محوری این پژوهش آن است که چگونه دیپلماسی علمی می‌تواند به‌عنوان ابزار قدرت نرم شهری در خدمت ارتقای جایگاه بین‌المللی کلان‌شهرها قرار گیرد و چه تفاوت‌هایی در الگوهای عملی شهرهای موفق (بارسلون، بوستون، پکن و تا حدودی استانبول) با تهران وجود دارد. با توجه به کمبود مطالعات تطبیقی در این زمینه، به‌ویژه در سطح شهرها و نه دولت‌ها، این مقاله می‌کوشد با تکیه بر مرور تجارب جهانی، سازوکارهای بهره‌گیری از دیپلماسی علمی در مدیریت شهری تهران را تبیین و تحلیل کند.

اهمیت این مطالعه از دو منظر قابل‌توجه است: نخست، از دیدگاه نظری، به تکوین مفهوم «دیپلماسی علمی شهری» به‌عنوان گونه‌ای از قدرت نرم فراملی کمک می‌کند؛ دوم، از منظر کاربردی، می‌تواند به سیاست‌گذاران شهری در ایران در جهت طراحی مدل بومی ادغام دیپلماسی علمی در دیپلماسی شهری یاری رساند.

۱. پیشینه پژوهش

به‌طور سنتی، دیپلماسی در انحصار دولت‌ها و وزارتخانه‌های امور خارجه آن‌ها بود؛ اما تحولات جهانی ناشی از جهانی‌شدن، انقلاب اطلاعات و رشد شبکه‌های فراملی، موجب شکستن مرزهای انحصاری دولت و گسترش دیپلماسی به سایر سطوح شده است (Akuto, 2013). شهرها، شرکت‌های چندملیتی، نهادهای علمی و حتی افراد تأثیرگذار، به‌عنوان بازیگران جدید، در شکل‌دهی به روابط بین‌الملل و حکمرانی جهانی نقش‌آفرینی می‌کنند. این دگرگونی را برخی پژوهشگران نشانه ظهور «نسل سوم حکمرانی چندسطحی» دانسته‌اند که در آن شهرها به کنشگران فعال در عرصه جهانی تبدیل می‌شوند (Manfredi Sánchez, 2021).

در این چهارچوب، مفهوم «دیپلماسی شهری»[1] به‌تدریج به‌عنوان بخشی از دیپلماسی عمومی و قدرت نرم در ادبیات روابط بین‌الملل تثبیت شد. به باور زرقانی و همکاران (۱۳۹۳)، شهرها با ارتقای جایگاه اقتصادی، فناورانه و فرهنگی خود، به توانایی

1. City Diplomacy

لازم برای اجرای فعالیت‌های دیپلماتیک دست یافته‌اند و این امر شکل نوینی از دیپلماسی را پدید آورده است که مکمل دیپلماسی رسمی دولت‌ها است (Majidi, 2022).

«دیپلماسی علمی»[1] به معنای استفاده از علم، فناوری و نوآوری برای پیشبرد منافع مشترک جهانی و اهداف سیاست خارجی است (Ruffini, 2017). این نوع دیپلماسی، برخلاف الگوی سنتی که بر چانه‌زنی سیاسی استوار بود، بر همکاری علمی و تبادل دانش به‌عنوان بستر صلح و توسعه تأکید می‌کند (Kaltofen & Akuto, 2018).

به‌گفته دیویس (۲۰۱۴)، دیپلماسی علمی در پاسخ به چالش‌های جهانی مانند تغییر اقلیم، سلامت عمومی و امنیت غذایی ظهور یافته است و نقش آن در ایجاد اعتماد بین‌المللی و قدرت نرم مبتنی بر دانش رو به گسترش است. روفینی (۲۰۱۷) این پیوند را نوعی قدرت هوشمند می‌داند که ترکیبی از علم، ارتباطات انسانی و منافع دیپلماتیک است. در این معنا، علم می‌تواند جایگزین زبان سیاست شود و راهی برای گفت‌وگو میان ملت‌ها و بازیگران غیردولتی فراهم آورد.

در ایران نیز برخی مطالعات به اهمیت دیپلماسی علمی در ارتقای جایگاه بین‌المللی کشور اشاره کرده‌اند. برای نمونه، یزدان پناه و همکاران (۱۴۰۱) دیپلماسی علمی را بخشی از فرایند توسعه سیاسی دانسته‌اند که با گسترش مبادلات علمی و همکاری‌های بین‌المللی دانشگاهی، زمینه همبستگی داخلی و تعامل جهانی را فراهم می‌سازد.

از طرفی در دهه اخیر، پیوند میان دیپلماسی علمی و مدیریت شهری به‌صورت جدی در ادبیات پژوهشی مطرح شده است. «دیپلماسی علمی به رهبری شهر»[2] بیانگر مرحله‌ای جدید از تکامل دیپلماسی شهری است که در آن شهرها با تکیه بر اکوسیستم‌های علمی و فناورانه خود، کنشگری بین‌المللی را از سطح ملی به سطح محلی گسترش می‌دهند (Abdullah & Roig, 2021).

عبدالله و رویگ (۲۰۲۱) استدلال می‌کنند که ابتکارات دیپلماسی علمی شهری تلاشی چندبازیگری است که در آن شهرداری‌ها با دانشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی، شرکت‌های نوآور و نهادهای سیاست‌گذاری همکاری می‌کنند تا از علم به‌عنوان ابزاری برای تقویت تاب‌آوری و پایداری شهری بهره گیرند. در این رویکرد، علم نه‌تنها ابزاری برای حل مسائل شهری بلکه سازوکاری برای توسعه نفوذ نرم و برندینگ بین‌المللی شهرها محسوب می‌شود.

1. Science Diplomacy
2. City-led Science Diplomacy

مطالعه رویگ و همکاران (۲۰۲۰) درباره بارسلون نشان می‌دهد که این شهر از طریق ایجاد «مرکز دیپلماسی علم و فناوری بارسلون» توانسته است تعامل میان سیاست‌گذاران شهری، نخبگان علمی و بخش خصوصی را نهادینه کند و نقش خود را به‌عنوان بازیگر نوظهور جهانی در دیپلماسی علمی تثبیت نماید.

در طرح پژوهشی «ارزیابی نقش دیپلماسی علمی در عرصه خارجی مدیریت شهری» (بایزیدی و همکاران، ۱۴۰۳) نیز با مطالعه موردی شهرهای پکن، بوستون، بارسلون، استانبول و تهران، نشان داده شده است که این شهرها از طریق سازوکارهای متفاوتی از دیپلماسی علمی برای افزایش قدرت نرم خود بهره می‌گیرند. به‌عنوان مثال در پکن، شهرداری با حمایت دولت مرکزی از پروژه‌های تحقیقاتی بین‌المللی برای ارتقای جایگاه علمی شهر در نظام جهانی استفاده می‌کند. در بوستون، تمرکز بر اکوسیستم نوآوری و دانشگاه‌های ممتاز باعث شده است که شهر به قطب همکاری علمی و جذب استعدادهای جهانی بدل شود. در بارسلون، همکاری میان نهادهای عمومی و خصوصی در قالب شبکه‌های علمی، ابزار مؤثری برای دیپلماسی فرهنگی و علمی بوده است و در تهران، اگرچه ظرفیت‌های علمی قابل‌توجهی وجود دارد؛ اما ضعف در نهادسازی، فقدان برنامه اقدام و محدودیت در شبکه‌سازی بین‌المللی مانع بهره‌برداری مؤثر از دیپلماسی علمی در سطح شهری شده است.

براساس نظریه قدرت نرم جوزف نای، قدرت نرم به توانایی تأثیرگذاری از طریق جذب و اقناع به‌جای اجبار اشاره دارد. در این میان، علم و فناوری به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی قدرت نرم در قرن بیست‌ویکم شناخته می‌شوند (Nye, 2011). در سطح شهری نیز علم، نوآوری و آموزش عالی، منابع جدیدی از نفوذ نرم محسوب می‌شوند که می‌توانند جایگاه شهرها را در رقابت جهانی ارتقا دهند (Manfredi Sánchez, 2021).

مرور ادبیات نشان می‌دهد که اگرچه مطالعات متعددی درباره دیپلماسی علمی در سطح ملی وجود دارد (Davis, 2014; Ruffini, 2017)؛ اما پژوهش‌هایی که به‌صورت تطبیقی و شهری به تحلیل نقش دیپلماسی علمی در شکل‌دهی قدرت نرم بپردازند، اندک است. در ایران نیز عمده مطالعات بر سیاست‌گذاری کلان تمرکز داشته و ابعاد شهری و نهادی آن کمتر بررسی شده است.

بنابراین، این مقاله در پیِ آن است که با تکیه بر داده‌های تجربی و نظری، الگوهای متنوع بهره‌گیری از دیپلماسی علمی به‌عنوان ابزار قدرت نرم شهری را در پنج کلان‌شهر منتخب (بارسلون، بوستون، پکن، استانبول و تهران) تحلیل کند.

۲. چهارچوب مفهومی

چهارچوب مفهومی پژوهش به بررسی دو مفهوم دیپلماسی علمی و دیپلماسی شهری می‌پردازد:

۲-۱. دیپلماسی علمی

دیپلماسی علمی به‌عنوان یکی از اشکال نوین دیپلماسی مکمل، به‌کارگیری علم، فناوری و نوآوری در خدمت روابط بین‌المللی، حل چالش‌های مشترک جهانی و تقویت منافع ملی یا محلی از مسیر همکاری علمی است (Ruffini, 2017). در واقع، دیپلماسی علمی یک فرایند دوسویه است که از یک‌سو، از علم برای بهبود روابط دیپلماتیک استفاده می‌کند و از سوی دیگر، از دیپلماسی برای گسترش همکاری‌های علمی میان کشورها و بازیگران غیردولتی بهره می‌گیرد (Kaltofen & Akuto, 2018). دیپلماسی علمی سه کارکرد اصلی دارد:

- ❖ کارکرد همکاری‌ساز: ایجاد شبکه‌های علمی بین‌المللی برای مواجهه با مسائل جهانی؛
- ❖ کارکرد مشروعیت‌بخش: افزایش اعتبار و تصویر مثبت بازیگر در نظام جهانی از طریق تولید دانش و اشتراک‌گذاری آن؛
- ❖ کارکرد نفوذ نرم: گسترش تأثیر از طریق علم به‌جای سیاست و اجبار.

به تعبیر روفینی (۲۰۱۷)، دیپلماسی علمی را می‌توان گونه‌ای از قدرت نرم معرفتی دانست؛ زیرا بر اقناع و تعامل مبتنی بر دانش متکی است و در بستر همکاری علمی، زمینهٔ شکل‌گیری اعتماد بین‌المللی را فراهم می‌سازد.

دیپلماسی علمی در بخش تحلیلی دارای چند بُعد است. در بُعد نهادی ساختارها و نهادهای پشتیبان در مدیریت شهری و ملی (مانند اداره دیپلماسی علمی، مراکز همکاری بین‌المللی، دانشگاه‌ها و اتاق‌های فکر شهری) مد نظر هستند. در بُعد شبکه‌ای روابط بین دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی، شرکت‌های فناور و نهادهای شهری در سطح جهانی مورد نظر است. در بُعد سیاستی خط‌مشی‌ها و اسناد فرادستی که دیپلماسی علمی را به‌عنوان بخشی از سیاست توسعه علمی یا سیاست خارجی تعریف می‌کنند (مانند سند جامع علم و فناوری، یا برنامه‌های توسعه شهری) حائز اهمیت است. در بُعد عملکردی نحوه به‌کارگیری علم در تصمیم‌سازی‌های دیپلماتیک و اثرگذاری بر تصویر جهانی شهر، موضوعات محوری هستند. بر این اساس دیپلماسی علمی ابزاری

است برای انتقال از دیپلماسی دولتی مبتنی بر قدرت سخت به دیپلماسی فراملی مبتنی بر علم و نوآوری؛ ابزاری که با منطق همکاری، یادگیری و شبکه‌سازی عمل می‌کند (Davis, 2014).

۲-۲. دیپلماسی شهری

دیپلماسی شهری مفهومی است که در بستر جهانی‌شدن، تمرکززدایی از قدرت دولت‌ها و افزایش نقش حکومت‌های محلی در حکمرانی بین‌المللی شکل گرفته است. براساس تعریف «مانفردی سانچز»[1] (۲۰۲۱)، دیپلماسی شهری عبارت است از مجموعه فعالیت‌ها، تعاملات و سیاست‌هایی که شهرها برای پیشبرد منافع جمعی، توسعه پایدار، تبادل فرهنگی و تقویت جایگاه جهانی خود در ارتباط با سایر شهرها و نهادهای بین‌المللی دنبال می‌کنند. در این چهارچوب، شهرداری‌ها و نظام‌های مدیریت شهری از طریق شبکه‌های شهری بین‌المللی، پیمان‌نامه‌ها و همکاری‌های چندسطحی، به بازیگرانی مؤثر در روابط فراملی تبدیل شده‌اند (Marchi, 2021).

ابعاد تحلیلی دیپلماسی شهری شامل ۵ بُعد مختلف است. در بُعد کنشگری بین‌المللی حضور شهرها در مجامع و شبکه‌های جهانی حائز اهمیت است. در بُعد سیاست‌گذاری شهری نهادینه‌سازی روابط بین‌الملل در ساختار مدیریت شهری مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بُعد اقتصادی- نوآورانه، جذب سرمایه و ارتقای جایگاه شهر از طریق همکاری‌های فناورانه مد نظر است. در بُعد فرهنگی و برندینگ شهری، تقویت هویت و تصویر مثبت شهر در سطح جهانی از اهمیت بسیاری برخوردار است و در بُعد پشتیبانی از توسعه پایدار نیز مشارکت در تحقق اهداف جهانی توسعه پایدار از طریق همکاری شهری، موضوع محوری است.

به باور سانچز (۲۰۲۱) و آکوتو (۲۰۱۳)، شهرهای موفق زمانی می‌توانند در دیپلماسی جهانی اثرگذار باشند که از ظرفیت‌های علمی و فناورانه خود برای خلق ارزش‌های شهری استفاده کنند؛ به‌عبارت‌دیگر، شهرها باید «قدرت نرم» خود را بر پایه علم، نوآوری و همکاری شکل دهند.

1. Manfredi Sánchez

۳. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از نوع تحلیلی- تطبیقی با رویکرد کیفی است و هدف آن بررسی نقش دیپلماسی علمی به‌عنوان ابزار در مدیریت کلان‌شهرهاست. روش تحقیق بر مبنای «مطالعه تطبیقی چندموردی»[1] طراحی شده است تا بتواند شباهت‌ها و تفاوت‌های میان پنج کلان‌شهر منتخب (تهران، بارسلون، بوستون، پکن و استانبول) را در نحوه نهادینه‌سازی و بهره‌گیری از دیپلماسی علمی تحلیل کند. انتخاب این چهار شهر براساس معیارهایی چون سطح توسعه علمی و فناورانه، میزان مشارکت در شبکه‌های بین‌المللی وجود ساختارهای رسمی یا نیمه‌رسمی دیپلماسی علمی و جایگاه در نظام شهری جهانی انجام شده است.

داده‌های تحقیق از دو منبع اصلی گردآوری شده‌اند: نخست، یافته‌های طرح پژوهشی پایه که شامل تحلیل اسناد، مصاحبه با مدیران شهری و بررسی سیاست‌های بین‌المللی شهرها است؛ دوم، مطالعه اسنادی منابع بین‌المللی ازجمله گزارش‌های «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی»[2]، گروه کلان‌شهرها (C40) و مطالعات منتشرشده درباره دیپلماسی علمی شهری. داده‌ها با روش تحلیل مضمون و مقایسه تطبیقی تحلیل شده‌اند تا از دل تفاوت‌ها، الگوی مفهومی مشترکی برای توسعه دیپلماسی علمی در مدیریت شهری تهران استخراج شود.

۴. مطالعه تطبیقی تجارب جهانی

در جهان معاصر، دیپلماسی علمی شهری به‌عنوان ابزاری کلیدی برای تقویت جایگاه بین‌المللی شهرها، توسعه نوآوری و بهره‌گیری از علم در حل مسائل شهری و منطقه‌ای مطرح شده است. این رویکرد نه‌تنها به افزایش قدرت نرم و برند شهری کمک می‌کند، بلکه امکان ایجاد شبکه‌های همکاری میان دانشگاه‌ها، بخش خصوصی و دولت‌های محلی را فراهم می‌آورد. مطالعه تطبیقی تجارب جهانی نشان می‌دهد که شهرهای پیشرو در این زمینه، با بهره‌گیری از ترکیبی از ساختار نهادی، شبکه‌سازی و برنامه‌ریزی راهبردی، توانسته‌اند علم و نوآوری را به محور سیاست‌گذاری شهری و ابزار تعاملات بین‌المللی خود بدل کنند. بررسی نمونه‌های بارسلون، بوستون، پکن و استانبول، هر یک با ویژگی‌ها و استراتژی‌های منحصربه‌فرد خود، می‌تواند الگوهای

1. Comparative Case Study
2. OECD

قابل استفاده برای توسعه دیپلماسی علمی شهری در دیگر کلان‌شهرها، ازجمله تهران، ارائه دهد و زمینه‌ساز برنامه‌ریزی‌های بومی و راهبردی باشد.

۴-۱. بارسلون: الگوی نهادسازی دیپلماسی علمی شهری

بارسلون به‌عنوان یکی از پیشگامان دیپلماسی علمی شهری در اروپا، توانسته است ارتباط میان سیاست شهری، نهادهای علمی و بخش خصوصی را در قالب یک نظام شبکه‌ای و پایدار نهادینه کند. ایجاد «هاب دیپلماسی علم و فناوری»[1] در سال ۲۰۱۸ نقطه عطفی در این مسیر بود. این مرکز، به‌صورت مستقل اما با حمایت شهرداری، دانشگاه‌ها و شرکت‌های نوآور فعالیت می‌کند و مأموریت آن تقویت جایگاه بارسلون به‌عنوان «شهر علم و نوآوری جهانی» است (Abdullah & Roig, 2021).

الگوی دیپلماسی علمی شهر بارسلون بر سه پایه استوار است:

- یکپارچگی نهادی: پیوند میان سیاست‌گذاری شهری، دیپلماسی عمومی و علم؛
- مشارکت چندبازیگری: حضور دانشگاه‌ها، شهرداری و بخش خصوصی در تصمیم‌سازی؛
- برندینگ علمی: استفاده از پروژه‌های بین‌المللی به‌عنوان ابزار ارتقای تصویر جهانی شهر.

در عمل، بارسلون توانسته است با حضور فعال در شبکه‌های بین‌المللی مانند «ابتکار شهرهای اروپایی»[2] و «گروه کلان‌شهرهای سی.۴۰» و همچنین با اجرای پروژه‌هایی در حوزه تغییر اقلیم، سلامت شهری و دیجیتال‌سازی، علم را به عنصر محوری در مدیریت شهری و قدرت نرم خود بدل کند (Manfredi Sánchez, 2021).

۴-۲. بوستون: اکوسیستم نوآوری و دیپلماسی علمی به‌مثابه برند شهری

بوستون، یکی دیگر از شهرهای علمی و فناورانه پیشرو در جهان، نمونه بارزی از دیپلماسی علمی مبتنی بر اکوسیستم نوآوری شهری است. این شهر با در اختیار داشتن دانشگاه‌های معتبر جهانی همچون موسسه فناوری ماساچوست (ام.آی.تی)[3]،

1. Barcelona Science and Technology Diplomacy Hub (SciTech DiploHub)
2. Eurocities
3. MIT

هاروارد و برخی مراکز علمی دیگر توانسته است علم و نوآوری را به محور سیاست خارجی شهری خود بدل سازد. بوستون نه از طریق نهادسازی رسمی بلکه از راه شبکه‌سازی میان دانشگاه‌ها، شهرداری و بخش خصوصی توانسته دیپلماسی علمی را در سطوح برتر به‌پیش ببرد.

شهرداری بوستون با اجرای برنامه‌هایی نظیر «راهبرد تعامل جهانی»[1] و «برنامه بخش نوآوری»[2]، همکاری‌های بین‌المللی علمی را در قالب پروژه‌های مشترک با شهرهایی نظیر توکیو، پاریس و بارسلون توسعه داده است (Davis, 2014). در این الگو، دیپلماسی علمی در خدمت توسعه اقتصادی و فرهنگی شهر قرار دارد و از طریق جذب نخبگان علمی، استارتاپ‌های فناورانه و سرمایه‌گذاری خارجی، برند شهری بوستون را به‌عنوان «شهر دانش» تقویت کرده است. به تعبیر روفینی (۲۰۱۷)، بوستون نمونه‌ای از دیپلماسی علمی غیررسمی است که علم را به‌عنوان زبان مشترک میان دانشگاه‌ها، صنعت و دولت محلی به کار می‌گیرد تا قدرت نرم مبتنی بر نوآوری را در سطح جهانی تولید کند.

۴-۳. پکن: پیوند دیپلماسی علمی شهری با راهبرد قدرت نرم ملی چین

در چین، دیپلماسی علمی شهری بخشی از راهبرد کلان دولت برای افزایش قدرت نرم ملی محسوب می‌شود. شهرداری پکن با پشتیبانی مستقیم دولت مرکزی و نهادهایی نظیر آکادمی علوم چین و وزارت علم و فناوری، به مرکز هماهنگ‌کننده همکاری‌های علمی بین‌المللی تبدیل شده است. الگوی پکن دارای ویژگی «تمرکز هماهنگ‌شده» است؛ یعنی شهرداری‌ها از استقلال نسبی برخوردارند؛ اما جهت‌گیری کلان توسط دولت مرکزی تعیین می‌شود. برنامه‌هایی چون «مرکز بین‌المللی همکاری‌های علم و فناوری پکن»[3] و «پارک علمی جونگ گوان سون»[4] به‌عنوان ابزارهای عملیاتی دیپلماسی علمی به کار می‌روند. این برنامه‌ها ضمن جذب نخبگان بین‌المللی و سرمایه خارجی، تصویر پکن را به‌عنوان مرکز علم و فناوری آسیا تقویت کرده‌اند (Li & Hong, 2020).

1. Global Engagement Strategy
2. Innovation District Program
3. Beijing International Science and Technology Cooperation Base
4. Zhongguancun Science Park

این مسئله باعث شده تا پکن به‌عنوان پایتخت چین به یکی از مهم‌ترین محورهای مورد توجه سایر کشورها در چهارچوب دیپلماسی نگاه به شرق قرار گیرد (بایزیدی، ۱۴۰۱). در این چهارچوب، دیپلماسی علمی شهری در پکن نه‌تنها به تقویت همکاری علمی جهانی منجر شده، بلکه ابزاری برای افزایش نفوذ فرهنگی و علمی چین در منطقه نیز بوده است. این شهر با پیوند دادن علم، سیاست و توسعه شهری، الگویی از دیپلماسی علمی دولتی- شهری را ارائه می‌دهد که در خدمت مدیریت شهری و همچنین قدرت نرم ملی قرار دارد.

۴-۴. استانبول: دیپلماسی علمی در پیوند با هویت فرهنگی و منطقه‌ای

استانبول نمونه‌ای از دیپلماسی علمی در حال شکل‌گیری در غرب آسیا است. این شهر با اتکا بر موقعیت ژئوپلیتیکی و فرهنگی خود، می‌کوشد نقش میانجی میان اروپا و جهان اسلام را از طریق علم و آموزش ایفا کند (Yilmaz, 2020). شهرداری استانبول با همکاری دانشگاه‌های بین‌المللی و مراکز پژوهشی ترکیه، طرح‌هایی در حوزه علم و فناوری شهری، تبادل دانشجویان و توسعه شبکه‌های نوآوری منطقه‌ای را دنبال می‌کند. استانبول از سال ۲۰۱۹ عضو فعال شبکه‌های بین‌المللی شهری شده و از علم برای تقویت جایگاه خود در همکاری‌های زیست‌محیطی و فناورانه بهره می‌برد. با وجود پیشرفت‌ها، چالش‌هایی همچون محدودیت در منابع مالی، تمرکز سیاست‌ها در سطح ملی و ضعف در پیوند پایدار میان دانشگاه و مدیریت شهری همچنان پابرجاست (Manfredi Sánchez, 2021).

با توجه به اینکه هویت یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های اثرگذار در منطقه غرب آسیا و جهان اسلام است (Baizidi, 2021)، استانبول توانسته از «هویت فرهنگی» خود به‌عنوان اهرمی برای دیپلماسی علمی- فرهنگی شهری استفاده کند. استانبول با ترکیبی از دانش، فرهنگ و دین‌داری که قدرت نرم متمایزی برای این شهر در جهان اسلام ایجاد کرده توانسته به یکی از مهم‌ترین شهرهای توریستی و مهاجرپذیر در جهان اسلام بدل شود (Shirkhani and Baizidi, 2018).

۴-۵. تهران: ظرفیت‌ها و چالش‌های بهره‌گیری از دیپلماسی علمی شهری

تهران از لحاظ ظرفیت علمی، زیرساخت دانشگاهی و منابع انسانی، در میان پویاترین کلان‌شهرهای منطقه غرب آسیاست؛ وجود دانشگاه‌های معتبر، طبقه متوسط قدرتمند (Baizidi, 2019)، پارک‌های علم و فناوری و نهادهایی مانند معاونت علمی و فناوری ریاست‌جمهوری، بستر مناسبی برای توسعه دیپلماسی علمی شهری فراهم کرده است. بااین‌حال، استفاده از این ظرفیت‌ها در چهارچوب سیاست بین‌المللی شهری هنوز در مراحل ابتدایی است.

چالش‌های اصلی تهران در این زمینه عبارت‌اند از:

- ❖ فقدان ساختار نهادی پایدار: عدم وجود مرکز یا اداره تخصصی برای دیپلماسی علمی در شهرداری؛
- ❖ گسست میان نهادهای علمی و مدیریت شهری: ارتباط محدود بین دانشگاه‌ها و شهرداری در سطح بین‌المللی؛
- ❖ موانع سیاسی و تحریم‌ها: محدودیت در همکاری‌های بین‌المللی و دسترسی به شبکه‌های علمی جهانی؛ (بایزیدی و میرترابی، ۱۴۰۳)
- ❖ فقدان سند راهبردی دیپلماسی علمی شهری: نبود برنامه منسجم برای برندینگ علمی و فرهنگی تهران.

با وجود این کمبودها و چالش‌ها، تهران می‌تواند با الگوگیری از بارسلون و بوستون و با حمایت سیاست‌های ملی مشابه پکن و تأکید بر هویت فرهنگی، الگویی بومی از دیپلماسی علمی شهری تلفیقی را توسعه دهد؛ الگویی که در آن علم به‌عنوان ابزار قدرت نرم محلی و منطقه‌ای عمل کند و جایگاه تهران را در تعاملات علمی جهان اسلام و جنوب جهانی ارتقا دهد.

۵. یافته‌ها و تحلیل تطبیقی

مطالعه تطبیقی چهار کلان‌شهر مورد بررسی نشان می‌دهد که اگرچه همه آن‌ها از ظرفیت علم و فناوری برای ارتقای جایگاه بین‌المللی خود استفاده می‌کنند؛ اما منطق و الگوی دیپلماسی علمی شهری در هر یک متفاوت است. تفاوت‌ها بیش از هر چیز به نوع حکمرانی شهری، میزان استقلال سیاسی و جهت‌گیری‌های فرهنگی و اقتصادی آن‌ها بازمی‌گردد. در این بخش، مقایسه در پنج محور اصلی انجام می‌شود.

۵-۱. نهادسازی و حکمرانی علم در سطح شهری

در این زمینه بارسلون الگویی از نهادسازی مشارکتی را ارائه می‌دهد؛ در آن «مرکز دیپلماسی علم و فناوری» با همکاری شهرداری، دانشگاه‌ها و شرکت‌های خصوصی اداره می‌شود. این مدل بر حکمرانی شبکه‌ای و تصمیم‌گیری چندسطحی متکی است (Abdullah & Roig, 2021). در مقابل، بوستون نهاد رسمی خاصی برای دیپلماسی علمی ندارد و آن را در قالب شبکه‌ای از بازیگران علمی- اقتصادی پیش می‌برد. این امر، انعطاف‌پذیری بیشتری به سیستم می‌دهد و وابستگی آن را به دولت محلی کاهش می‌دهد (Ruffini, 2017). پکن از الگوی متمرکز و هماهنگ‌شده پیروی می‌کند. ساختارهای نهادی دیپلماسی علمی در سطح شهری با سیاست‌های ملی چین هماهنگ‌اند و عملاً دیپلماسی علمی شهری بخشی از قدرت نرم ملی تلقی می‌شود (Li & Hong, 2020). استانبول نیز گرچه تلاش کرده هویت‌سازی فرهنگی را در دستور کار خود قرار دهد؛ اما این شهر در نهادسازی و حکمرانی علمی در سطح شهری موفق نبوده است. در تهران، ضعف در نهادسازی بارزترین چالش است. اگرچه ظرفیت‌های علمی قابل توجه‌اند؛ اما نبود ساختار مستقل یا اداره تخصصی دیپلماسی علمی در شهرداری باعث شده این حوزه پراکنده و غیرنظام‌مند باقی بماند. نتیجه آنکه، الگوی موفق نهادسازی در دیپلماسی علمی شهری نیازمند هم‌افزایی سه‌گانه میان نهادهای علمی، سیاست شهری و بخش خصوصی است؛ چیزی که در بارسلون به بهترین وجه تحقق یافته و در تهران هنوز در مرحله امکان است.

۵-۲. سیاست‌گذاری و راهبردهای شهری

در بارسلون و بوستون، سیاست‌های دیپلماسی علمی مستقیماً در اسناد راهبردی توسعه شهری گنجانده شده‌اند. برای نمونه، در برنامه سیاست‌گذاری بین‌المللی بارسلون[1] (۲۰۲۰–۲۰۲۳)، دیپلماسی علمی به‌عنوان ابزار ارتقای برند جهانی شهر معرفی شده است (Manfredi Sánchez, 2021). در بوستون نیز برنامه Global Engagement Strategy، بر نوآوری برای تعامل جهانی تأکید دارد (Davis, 2014). در پکن، سیاست‌ها از بالا هدایت می‌شوند. دولت مرکزی از دیپلماسی علمی شهری برای تقویت ابتکاراتی از قبیل کمربند و راه بهره می‌گیرد. در این چهارچوب پکن عملاً به نماد علمی چین تبدیل شده است؛ اما استقلال تصمیم‌گیری محلی در این حوزه محدود است (Li &

1. Barcelona International Policy

Hong, 2020). استانبول با استفاده از مزیت سازی هویت فرهنگی خود در جهان اسلام، تکیه‌گاه نسبتاً قدرتمندی برای دیپلماسی علمی- فرهنگی خود ایجاد کرده است. به‌عبارتی‌دیگر، شهر استانبول تلاش کرده ترکیب جالب توجهی از مؤلفه‌های هویتی و مدرن را در خود جای دهد. در تهران، سیاست مشخصی برای تلفیق دیپلماسی علمی و دیپلماسی شهری وجود ندارد. با وجود چالش‌های زیست‌محیطی گسترده و تأکید اسناد شهری مانند برنامه پنج‌ساله شهرداری تهران بر همکاری فرهنگی یا زیست‌محیطی؛ اما علم هنوز در سیاست خارجی شهری جایگاه نهادمند نیافته و همکاری‌های زیست‌محیطی نیز با چالش‌های فراوانی روبرو بوده است (بایزیدی و عباسی خوشکار، ۱۴۰۱). در نتیجه، شهرهایی که دیپلماسی علمی را در قالب سیاست‌های کلان توسعه شهری نهادینه کرده‌اند، توانسته‌اند قدرت نرم خود را در سطح جهانی گسترش دهند.

۵-۳. شبکه‌سازی و تعاملات بین‌المللی

بارسلون و بوستون هر دو از شبکه‌سازی به‌عنوان ستون اصلی دیپلماسی علمی شهری بهره می‌گیرند. بارسلون در شبکه‌هایی چون «شهرهای اروپایی» و «سی.۴۰» و بوستون در شبکه‌های «شهرهای مبتکر»[1] و «هاب استارتاپ جهانی»[2] فعال هستند. این شهرها از دانش به‌عنوان زبان مشترک جهانی برای ایجاد ارتباطات پایدار استفاده می‌کنند (Abdullah & Roig, 2021). در پکن، شبکه‌سازی ماهیتی دولتی دارد؛ بیشتر همکاری‌های علمی در قالب موافقت‌نامه‌های بین‌دولتی یا بین‌شهری با نظارت وزارت علوم چین صورت می‌گیرد. با وجود این، گستره شبکه پکن بسیار وسیع است و با بیش از ۶۰ شهر علمی جهان در تعامل است (Li & Hong, 2020). استانبول در طول یک دهه اخیر با عضویت فعال در شبکه‌های بین‌المللی شهری و تمرکز بر حوزه‌های خاص از قبیل محیط زیست، فناوری و هویت، در زمینه ارتقای قدرت نرم شهری نسبتاً موفق عمل کرده است. در تهران، شبکه‌سازی علمی عمدتاً به سطح دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی محدود است و کمتر به مدیریت شهری تسری یافته است. شهرداری تهران تاکنون عضویت محدودی در شبکه‌های علمی بین‌المللی داشته و این امر ظرفیت کنش دیپلماتیک شهر در حوزه‌های علمی را کاهش داده است. این در حالی است که قدرت نرم شهری مستقیماً با سطح و کیفیت شبکه‌های علمی بین‌المللی رابطه دارد.

1. Innovation Cities
2. Global Startup Hub

شهرهایی که علم را در خدمت ارتباطات جهانی به کار گرفته‌اند، تصویر بین‌المللی پویاتری ایجاد کرده‌اند.

۵-۴. کارکرد فرهنگی- علمی در تقویت برند شهری

دیپلماسی علمی در بارسلون و بوستون با دیپلماسی فرهنگی و اقتصادی پیوند یافته است. در بارسلون، پروژه‌های علمی با اهداف گردشگری و برندینگ شهری هم‌راستا شده‌اند؛ در بوستون، اقتصاد دانش‌بنیان بخشی از هویت فرهنگی شهر محسوب می‌شود (Ruffini, 2017). در پکن، علم به ابزار تبلیغاتی برای نمایش پیشرفت چین در جهان تبدیل شده است. نمایشگاه‌ها، کنفرانس‌های بین‌المللی و پارک‌های فناوری در خدمت ارتقای تصویر علمی و ملی چین قرار دارند (Li & Hong, 2020). استانبول یکی از مهم‌ترین الگوهای ادغام علم و فرهنگ در دیپلماسی شهری به شمار می‌آید تا جایی که این شهر را به یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنگی جهان اسلام بدل ساخته است. در تهران، دیپلماسی علمی هنوز پیوند مؤثری با برند فرهنگی شهر پیدا نکرده است. لازم به ذکر است که در صورت نهادینه‌سازی این پیوند، تهران می‌تواند به یکی از مراکز مهم علم و فناوری جهان اسلام بدل شود؛ هدفی که نیازمند سیاست‌گذاری فرهنگی و بین‌المللی هماهنگ در سطوح شهری و در سطوح کلان‌تر ملی است.

۵-۵. دیپلماسی علمی به‌مثابه قدرت نرم شهری

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که دیپلماسی علمی زمانی به ابزار قدرت نرم شهری تبدیل می‌شود که سه شرط محقق گردد. شرط نخست نهادسازی چندسطحی است وجود ساختارهایی که میان علم، دولت محلی و جامعه پیوند برقرار کنند. شرط دوم این امر، شبکه‌سازی مؤثر است، بدین معنی که تعامل فعال شهر با نهادهای علمی و شهری در سطح جهانی برقرار باشد. شرط سوم نیز سیاست‌گذاری هم‌سو است. یعنی ادغام دیپلماسی علمی در استراتژی کلان توسعه شهری، جایگاه مهمی داشته باشد. در این دیدگاه، علم می‌تواند همانند فرهنگ و ارزش‌های سیاسی، منبعی برای اقناع و جذابیت بین‌المللی باشد. بر این اساس، دیپلماسی علمی شهری شکلی از قدرت نرم معرفتی است که مشروعیت و نفوذ شهر را نه از مسیر سیاست، بلکه از طریق علم و همکاری جهانی تأمین می‌کند. در بارسلون و بوستون، این سه شرط تحقق یافته و علم به زبان مشترک تعامل جهانی شهرها تبدیل شده است. در پکن، علم در خدمت

قدرت نرم ملی قرار دارد و از بالا هدایت می‌شود و در تهران، هرچند ظرفیت بالقوه وجود دارد؛ اما عدم وجود سیاست و ساختار هماهنگ، مانع تحقق کامل این نقش شده است (Ruffini, 2017).

مقایسه تطبیقی نشان می‌دهد که شهرهای موفق در حوزه دیپلماسی علمی، از چهار الگوی متفاوت پیروی می‌کنند:

- الگوی شبکه‌ای[1] در بارسلون و بوستون؛
- الگوی متمرکز دولتی[2] در پکن؛
- الگوی مزیت‌سازی علمی- فرهنگی در استانبول؛
- الگوی در حال تکوین[3] در تهران.

تحلیل تطبیقی بیانگر آن است که تهران می‌تواند با تلفیق عناصر الگوی شبکه‌ای، متمرکز و مزیت سازی فرهنگی، مدل بومی دیپلماسی علمی مشارکتی- هدایتی را توسعه دهد؛ مدلی که در آن، شهرداری نقش هماهنگ‌کننده میان نهادهای علمی و دولت مرکزی را ایفا کند و از طریق شبکه‌سازی علمی و مزیت‌سازی فرهنگی، قدرت نرم شهری را در سطح منطقه‌ای و جهانی گسترش دهد.

در پژوهش حاضر پیوند میان دیپلماسی علمی و دیپلماسی شهری در قالب مفهوم «دیپلماسی علمی به رهبری شهر»[4] معرفی شده است. این مدل تبیین می‌کند که شهرها می‌توانند با استفاده از ظرفیت‌های علمی، فناوری و آموزشی خود، به‌عنوان میانجی علم و سیاست در سطح جهانی عمل کنند. این تلاقی بر سه محور اصلی استوار است. محور نخست نهادسازی محلی علم و دیپلماسی است، همانند ایجاد مراکز دیپلماسی علمی شهری در ساختار مدیریت شهری (مانند مرکز دیپلماسی علم و فناوری بارسلون). محور دوم شبکه‌سازی علمی شهری است که به معنی گسترش همکاری میان دانشگاه‌ها، مراکز نوآوری و شهرداری‌ها در قالب شبکه‌های بین‌المللی و در نهایت محور سوم سیاست‌گذاری مبتنی بر علم است، بدین معنی که استفاده از یافته‌های علمی در تصمیم‌سازی شهری و ایجاد پیوند میان دانش و سیاست به‌کاربرده شود. الگوی دیپلماسی علمی به رهبری شهر نشان می‌دهد که تلفیق این دو نوع دیپلماسی، منجر به شکل‌گیری نوعی قدرت نرم شهری مبتنی بر دانش می‌شود. این

1. Network Model
2. Centralized Model
3. Emerging Model
4. City-led Science Diplomacy

قدرت، نه از طریق سلطه، بلکه از طریق جذابیت علمی، اعتبار دانشی و همکاری فناورانه اعمال می‌شود (Abdullah & Roig, 2021).

۶. الگوی پیشنهادی بهره‌گیری از دیپلماسی علمی در شهر تهران

تحلیل تطبیقی انجام‌شده میان پنج کلان‌شهر نشان می‌دهد که دیپلماسی علمی زمانی می‌تواند در سطح شهری کارآمد باشد که به‌صورت ساختارمند، شبکه‌ای و راهبردی طراحی شود. بر همین مبنا، مدل پیشنهادی برای تهران بر سه سطح راهبردی، نهادی و عملیاتی استوار است. این مدل تلفیقی از سه الگوی موفق جهانی (مدل شبکه‌ای بارسلون و بوستون، مدل متمرکز پکن و مدل مزیت محور استانبول) است و تلاش دارد با حفظ شرایط بومی و سیاسی ایران، سازوکاری متناسب با واقعیت‌های مدیریت شهری تهران ارائه دهد.

۶-۱. سطح راهبردی: تدوین «سند دیپلماسی علمی شهری تهران»

در سطح راهبردی، نخستین گام، تدوین سند جامع دیپلماسی علمی شهری تهران است. این سند باید به‌عنوان بخشی از برنامه پنج‌ساله توسعه شهری تعریف شود و هدف اصلی آن، هم‌افزایی بین مدیریت شهری، نهادهای علمی و دستگاه‌های دیپلماسی رسمی کشور باشد. مفاد کلیدی این سند می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

- ❖ تعریف مأموریت دیپلماسی علمی در چهارچوب سیاست بین‌المللی شهری؛
- ❖ تعیین اولویت‌های همکاری علمی بین‌المللی تهران (مانند محیط‌زیست شهری، فناوری‌های هوشمند، حمل‌ونقل و سلامت عمومی)؛
- ❖ ترسیم راهبرد برندینگ علمی تهران به‌عنوان شهر علم و نوآوری جهان اسلام؛
- ❖ ایجاد نظام هماهنگی میان شهرداری وزارت امور خارجه وزارت علوم و معاونت علمی ریاست‌جمهوری.

این سند راهبردی می‌تواند براساس تجارب «سیاست‌گذاری بین‌المللی بارسلون» و «راهبرد نوآوری بوستون» و با ملاحظات بومی و فرهنگی تهران، تدوین شود.

۶-۲. سطح نهادی: ایجاد «مرکز دیپلماسی علم و فناوری شهرداری تهران»

در سطح نهادی، پیشنهاد اصلی، تأسیس نهادی با عنوان «مرکز دیپلماسی علم و فناوری شهرداری تهران»[1] یا نام مشابه باشد. این مرکز می‌تواند بازوی تخصصی شهرداری در سیاست‌گذاری، هماهنگی و اجرای برنامه‌های علمی دیپلماتیک باشد وظایف کلیدی این مرکز عبارت‌اند از:

- ❖ شبکه‌سازی علمی شهری: برقراری ارتباط میان دانشگاه‌های تهران، پارک‌های علم و فناوری، شرکت‌های دانش‌بنیان و نهادهای بین‌المللی؛
- ❖ دیپلماسی علمی عمومی: میزبانی از رویدادهای بین‌المللی علمی و فناوری برای ارتقای تصویر جهانی شهر؛
- ❖ رصد و تحلیل علمی: پایش روندهای جهانی علم و فناوری در حوزه مدیریت شهری؛
- ❖ همکاری جنوب- جنوب: توسعه تعاملات علمی با شهرهای اسلامی و آسیایی در راستای گفتمان علم برای صلح و توسعه.

ساختار نهادی مرکز می‌تواند مشابه مدل «هاب دیپلماسی علم و فناوری بارسلون باشد؛ اما با ترکیب عناصر دولتی (شورا و شهرداری)، علمی (دانشگاه‌ها) و اجتماعی (بخش خصوصی و استارتاپ‌ها).

۶-۳. سطح عملیاتی: برنامه‌ها و ابزارهای اجرایی

در سطح عملیاتی، دیپلماسی علمی شهری تهران باید از طریق مجموعه‌ای از برنامه‌های اجرایی و پروژه‌های همکاری بین‌المللی تحقق یابد. در این چهارچوب پیشنهاد می‌شود محورهای اجرایی زیر در دستور کار قرار گیرد:

۱. ایجاد «شبکه شهرهای علمی همکار تهران» : ایجاد یک شبکه رسمی میان تهران و کلان‌شهرهای دارای ظرفیت علمی مشابه (مانند استانبول، دوحه، کوالالامپور، بارسلون و دهلی‌نو) برای تبادل تجربه، اجرای پروژه‌های مشترک و ترویج دیپلماسی علمی جنوب- جنوب.

1. Tehran Science Diplomacy Center (TSDC)

۲. راه‌اندازی «برنامه سفیران علمی شهری» : اعزام پژوهشگران و نخبگان شهری به مراکز علمی بین‌المللی در قالب برنامه‌های کوتاه‌مدت برای معرفی ظرفیت‌های تهران و جذب همکاری‌های علمی.
۳. توسعه «رویدادهای بین‌المللی علم و شهر» : برگزاری سالانه «هفته علم و دیپلماسی شهری تهران» با مشارکت نهادهای بین‌المللی و سازمان‌های شهری برای افزایش تعامل جهانی و نمایش قدرت نرم علمی شهر.
۴. ارتقای «برند علمی تهران» : ایجاد پویش‌های رسانه‌ای بین‌المللی به زبان‌های انگلیسی و عربی برای معرفی دستاوردهای علمی، فناوری و نوآوری شهری تهران با هدف تقویت جایگاه فرهنگی و علمی شهر.

مدل پیشنهادی زمانی اثربخش خواهد بود که بتواند سه منبع اصلی قدرت نرم شهری شامل «فرهنگ علمی و نوآورانه شهر»، «ارزش‌های مدیریتی مبتنی بر همکاری و شفافیت علمی» و «سیاست‌های بین‌المللی جذاب و مبتنی بر تعامل علمی» را فعال کند. از این منظر، دیپلماسی علمی نه فقط ابزاری برای روابط خارجی، بلکه سازوکاری برای بازآفرینی هویت علمی و فرهنگی تهران در سطح منطقه‌ای و جهانی است. تلفیق سیاست‌های شهری با ظرفیت‌های علم و فناوری می‌تواند تهران را از جایگاه مصرف‌کننده دانش به «شریک تولید دانش» در عرصه بین‌المللی تبدیل کند.

انتظار می‌رود که پیاده‌سازی این مدل پیامدهایی از قبیل ارتقای جایگاه علمی و برند بین‌المللی تهران، جذب سرمایه انسانی و فناوری خارجی، تقویت دیپلماسی فرهنگی و عمومی ایران از طریق شهرها، گسترش شبکه همکاری علمی جنوب- جنوب و تعامل با شهرهای اسلامی و تسهیل حضور فعال تهران در سازمان‌ها و شبکه‌های علمی جهانی را در پی داشته باشد. به این ترتیب، دیپلماسی علمی به‌عنوان زیرسیستم دانشی دیپلماسی شهری تهران می‌تواند نقشی محوری در تولید قدرت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری ایفا کند و در مسیر تبدیل تهران به شهر علم‌محور و مشارکت‌گرای جهانی گام بردارد.

نتیجه‌گیری

نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که دیپلماسی علمی در قرن بیست‌ویکم به یکی از مؤلفه‌های کلیدی حکمرانی شهری تبدیل شده است؛ مؤلفه‌ای که از طریق شبکه‌سازی بین‌المللی، جذب سرمایه انسانی، گسترش نوآوری و ارتقای برند علمی شهر می‌تواند

نقش تعیین‌کننده‌ای در رقابت‌پذیری جهانی کلان‌شهرها ایفا کند. بررسی تطبیقی چهار شهر منتخب (بارسلون، بوستون، پکن و استانبول) نشان داد که هر یک با توجه به ساختار حکمرانی، موقعیت ژئوپلیتیک، ظرفیت‌های علمی و هویت فرهنگی خود الگوهای متفاوتی را برای دیپلماسی علمی طراحی کرده‌اند. بارسلون با تکیه بر اکوسیستم خلاق و نوآورانه، توانسته از ترکیب فرهنگ شهری، علوم انسانی، فناوری و هنر برای ایجاد هویت شهری مبتنی بر خلاقیت بهره گیرد. بوستون الگویی دانشگاه‌محور دارد که در آن دانشگاه‌های بزرگ، محور اصلی شبکه‌های جهانی علم و فناوری هستند. در پکن، دیپلماسی علمی بخشی از سیاست توسعه ملی بوده و از طریق مداخله‌های گسترده دولتی و سرمایه‌گذاری ساختاری بر زیرساخت‌ها و پژوهش‌های کلان شکل گرفته است. استانبول نیز از ظرفیت‌های فرهنگی-تمدنی برای ایجاد پیوند میان هویت تاریخی و دیپلماسی علمی استفاده کرده و بر نقش ارتباطی خود در منطقه تکیه دارد؛ در مقایسه با این شهرها، تهران از یک مزیت مهم برخوردار است: ترکیب کم‌نظیری از سرمایه فرهنگی، میراث تمدنی، ظرفیت علمی و اکوسیستم فناوری رو به رشد؛ اما این ظرفیت هنوز در قالب یک مدل راهبردی منسجم سامان نیافته است. چالش‌های اصلی تهران را می‌توان در سه محور خلاصه کرد: نخست، نبود یک سند جامع دیپلماسی علمی شهری که برنامه‌ریزی هماهنگ و چندسطحی را ممکن سازد؛ دوم، فقدان ساختارهای حکمرانی شبکه‌ای که بتوانند میان دانشگاه‌ها، پژوهشگاه‌ها، شهرداری، دولت و بخش خصوصی ارتباط مؤثر برقرار کنند و سوم، ضعف در برندینگ علمی- فرهنگی که موجب شده تهران نتواند تصویر منسجمی از خود به‌عنوان یک شهر دانش‌بنیان در عرصه جهانی ارائه دهد.

براساس یافته‌های این پژوهش، تصویری که برای آینده تهران در حوزه دیپلماسی علمی می‌توان ترسیم کرد، تصویری مبتنی بر یک الگوی تلفیقی است؛ الگویی که تجربه چهار شهر مورد مطالعه را با ظرفیت‌های بومی تهران پیوند می‌دهد. این الگو چهار ستون اصلی دارد:

۱. حکمرانی شبکه‌ای: ایجاد مکانیسم‌های ارتباطی پایدار میان ذی‌نفعان مختلف، از دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها تا شرکت‌های دانش‌بنیان، شهرداری و سازمان‌های فرهنگی برای ارتقای حضور بین‌المللی.
۲. دیپلماسی علمی دانشگاه‌محور: توجه به نقش دانشگاه‌های بزرگ تهران به‌عنوان دروازه‌های اصلی همکاری علمی با جهان و تقویت جایگاه آن‌ها در طراحی و اجرای سیاست‌های بین‌المللی علمی شهر.

۳. برندسازی علمی-فرهنگی: بهره‌گیری از هویت تاریخی، فرهنگی و هنری تهران برای ایجاد یک روایت شهری منحصربه‌فرد که علم، نوآوری و فرهنگ را در کنار هم به‌عنوان عناصر هویت جهانی تهران معرفی می‌کند.
۴. یکپارچگی با سیاست‌های ملی: هم‌سو کردن اهداف دیپلماسی علمی شهری با سیاست‌های ملی علم، فناوری، نوآوری و فرهنگ به‌منظور افزایش اثرگذاری و جلوگیری از موازی‌کاری.

در نهایت، پژوهش نشان می‌دهد که تهران در نقطه‌ای ایستاده است که می‌تواند با اتخاذ یک راهبرد جامع، از شهر مصرف‌کننده دانش جهانی به یک بازیگر تأثیرگذار در شبکه علم و نوآوری منطقه و جهان تبدیل شود. تحقق این چشم‌انداز نیازمند تعهد نهادی، هماهنگی سازمانی و سرمایه‌گذاری هدفمند در زیرساخت‌های علمی و فرهنگی است. اگر چنین مسیری دنبال شود، تهران می‌تواند هویتی تازه در نظام شهرهای جهانی خلق کرده و جایگاهی فعال در دیپلماسی علمی منطقه‌ای و بین‌المللی به دست آورد.

فهرست منابع

بایزیدی، رحیم (۱۴۰۱). ***راهبرد نگاه به شرق در سیاست خارجی ایران؛ مؤلفه‌های راهبردی و تحولات آینده***. فصلنامه آینده‌پژوهی راهبردی، ۱(۲)، ۱۳۷-۱۵۹.

بایزیدی، رحیم (۱۴۰۳). ***ارزیابی نقش دیپلماسی علمی در عرصه خارجی مدیریت شهری***. مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.

بایزیدی، رحیم؛ عباسی خوشکار، امیر (۱۴۰۱). ***بحران جهانی محیط زیست و چالش‌های ساختاری در نظام بین‌الملل***. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی, ۱۳(۳)، ۵۷-۸۵.

بایزیدی، رحیم؛ میرترابی، سید سعید (۱۴۰۳). ***نظام تحریم گرایی و اقتصاد سیاسی تحریم در سیاست داخلی و خارجی آمریکا: واکاوی اثربخشی و چالش‌های تحریم گرایی آمریکا***. فصلنامه روابط خارجی، ۱۶(۲)، ۲۹-۶۲.

زرقانی، سید هادی؛ رنجکش، محمدجواد؛ اسکندران، منصوره (۱۳۹۳). ***دیپلماسی شهری، تحلیل نقش شهرها به‌عنوان بازیگر جدید عرصه روابط بین‌الملل***. مطالعات و پژوهش‌های شهری منطقه‌ای، سال پنجم، شماره ۲۰.

یزدان‌پناه، مهدی؛ مرادی، مریم؛ عسگرخانی، ابومحمد (۱۴۰۱)، ***دیپلماسی علمی و فناوری و توسعه سیاسی در ایران***، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، دوره ۱۲، شماره ۳.

References

Abdullah, Nura & Roig, Laura. (2021). *City-led Science Diplomacy: Building Urban Resilience through the Science–Policy Interface*. Science & Diplomacy, 10(3), 45–62.

Akuto, Emmanuel. (2013). *Global Cities, Governance and Diplomacy: The Urban Link*. Palgrave Macmillan.

Baizidi, Rahim (2022). *Look to the East Strategy in Iran's Foreign Policy; Strategic components and future developments*. Strategic Futures Studies, 1(2), 137-159. DOR: 20.1001.1.28212592.1401.1.2.6.0

Baizidi, Rahim (2023). *Sectarian Model of Power Distribution and Political Efficiency in Governmental Structure of Iraq and Lebanon*. Geopolitics Quarterly, 19(4), 45-66. Doi: 10.22034/igq.2023.143225

Baizidi, Rahim (2024). *Iran's Neighborhood Policy: A Strategic Choice or Foreign Policy Necessity*. Iranian Review of Foreign Affairs, 15(1), 55-68. Doi: 10.22034/irfa.2023.210014

Baizidi, Rahim and Abbasi Khoshkar, Amir (2022). *Global Environmental Crisis and Structural Challenges in the International System*. Political and International Approaches, 13(3), 57-85. Doi: 10.29252/piaj.2022.225988.1203

Baizidi, Rahim and Mirtorabi, Seyed Saeed (2024). *The System of Sanctionism and the Political Economy of Sanctions in U.S. Domestic and Foreign Policy: An Analysis of the Effectiveness and Challenges of U.S. Sanctionism*. International Quarterly of Foreign Relations, 16(2), 29-62. Doi: 10.22034/fr.2024.489822.1605

Davis, Lloyd. (2014). *Science Diplomacy: Day's Dawn or False Dawn*? World Scientific.

Kaltofen, Laura & Akuto, Emmanuel. (2018). *Science Diplomacy: An Introduction to a Boundary Issue*. Global Policy, 9(3), 10–24.

Kühner, Simon. (2022). *Science Diplomacy as Soft Power: City Networks and Knowledge Exchange*. Global Policy, 13(2), 189–202.

Li, Xiaoming & Hong, Yu. (2020). *Science and Technology Diplomacy in China's Urban Development: The Case of Beijing*. Asian Journal of Comparative Politics, 5(2), 189–205.

Majidi, M. R. (2022). *Parliamentary Diplomacy: Its Evolution and Role in International Relations*. Iranian Review of Foreign Affairs, 12(34), 306-329.

Manfredi Sánchez, Juan. (2021). *Urban Diplomacy: Cosmopolitan Perspectives*. Routledge.

Nye, Joseph (2011) *the Future of Power*. PublicAffairs.

Rahim Baizidi (2019). *Paradoxical Class: Paradox of Interest and Political Conservatism in Middle Class*, Asian Journal of Political Science, Volume 27, 2019 - Issue 3, pp. 272-285. Doi: 10.1080/02185377.2019.1642772

Ruffini, Pierre-Bruno. (2017). *Science and Diplomacy: A New Dimension of International Relations*. Springer.

Shirkhani, Mohammad ali and Baizidi, Rahim (2018). *Immigration, Human Capital Exit and Development: Comparing Iran and Turkey*. Political and International Approaches, 10(2), 98-122.

International Quarterly of Foreign Relations
Center for Strategic Research
https://frqjournal.csr.ir
E-ISSN: 2588-6541
Vol. 17, Issue. 3, No. 67, 2025 **Received:** 2024/12/29 **Revised:** 2025/09/09 **Accepted:** 2025/10/11
Research paper

Politics and International Relations in the Hybrid Life of Artificial Intelligence

Vahid Zolfaghari [1] **Ali Akbar Jafari** [2]

1. Post-doc Researcher in Comparative Politics and Lecturer, Munich, Germany (Corresponding Author). Email: zolfaghari.vahid282@gmail.com
2. Professor in International relations, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. Email: a.jafari@umz.ac.ir

Abstract

An updated understanding of the knowledge of international relations (IR) needs a critical thought of international politics and its following developments. Without referring to this logic in an age of artificial intelligence (AI), thinking about these international developments would be invalid that could never review its theoretical approaches. Accordingly, the advent of informative-communicative mega-technologies have necessitated the rethinking of the theoretical logics of IR to manage the existing objective imbalance and empower the analytical richness of IR in order to understand the politics as a technic of thinking, not just a thought. According to above mentions, the central research question is how the different understanding of international developments by media will deepen the mutual relation of AI and IR? Paradigmatic developments in IR theories and the ongoing events in global politics on one hand, and deconstruction of the existing theoretical discourses on the other hand, shape the mutual relations of IR and AI. The finding of this research will herald a possibility of Algorithmic IR and Data governance. By employing the theory of proliferative and pluralist smart order, this paper will analytically test the hypothesis.

Keywords: Informative-Communicative Revolution, International Politics, Knowledge of IR, Global System, Artificial Intelligence

International Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.
10.22034/fr.2025.496648.1619 http://frqjournal.csr.ir

Extended Abstract

An updated understanding of the knowledge of international relations (IR) needs a critical thought of international politics and its following developments. Without referring to this logic in an age of artificial intelligence (AI), thinking about these international developments would be invalid that could never review its theoretical approaches. Accordingly, the advent of informative-communicative mega-technologies have necessitated the rethinking of the theoretical logics of IR to manage the existing objective imbalance and empower the analytical richness of IR in order to understand the politics as a technic of thinking, not just a thought. According to above mentions, the central research question is how the different understanding of international developments by media will deepen the mutual relation of AI and IR? Paradigmatic developments in IR theories and the ongoing events in global politics on one hand, and deconstruction of the existing theoretical discourses on the other hand, shape the mutual relations of IR and AI. The finding of this research will herald a possibility of Algorithmic IR and Data governance. By employing the theory of proliferative and pluralist smart order, this paper will analytically test the hypothesis.

Introduction

As a theoretical and perceptual science about politics and global structure, international relations discuss about the global developments based on linear approach and method. However, the dimensionality and space-oriented of international politics has demonstrated the intellectual and theoretical deficit of the current theories in the international relations. Furthermore, formation of quadrupled grand discussion in international relations between idealism-realism, behaviorism- traditionalism, post-behaviorism- behaviorism and rationalism-post-structuralism have mostly shown the theoretical challenges of the mega-approaches in international relations. Moreover, transition to the period of political pluralism and advent of artificial intelligence have unclosed the new type of theoretical revisionism and necessitated an updated interpretation about global developments. This brand new relation between science and technology is outspokenly confessed by realists, liberalists and constructivists as well.

Literature review

The appearance of AI in the international relations has convinced the researchers to review their aged thoughts about the global politics. According to the existed literature, there are three different interpretations about the relation between IR and AI. Based on negativity orientation, some researchers understand the international relations as an independent science that has no connection with the advanced technologies. By accenting on the theoretical richness of IR, They reject any mutual relation of AI and IR. Some other literatures are commenting that although the IR is affected by digital technologies, however these types high-techs lack sufficient ability to provide a well-based opportunity for creative and independent activism in the international relation. So, they could be recognized as an advisory and supportive instruments that will not have power of independent decision making. Last but not least, the deep gap between theoretical analysis and

the realities of international politics has paved the way for new group of researchers who concentrate on the mutual relation between IR and AI. Based on the experience of COVID-19, a huge gap has been appeared between theoretical approaches of IR and the current political realities, according to the supporters of the mutual relations of IR and AI.

Theoretical framework

The pervasive and pluralist interpretation of IR is found as a new theoretical frame that challenges the intellectual monopoly of grand approaches in the IR such as realism, liberalism and constructivism. As a game-changer, this noval approach has vetoed the prerogative positions of the grand theories of IR and prepared the multilateral context for alternative theory. Furthermore, the manifestation of multi-voiced and multi-faced societies and transition of international politics to the new era of complex interdependency have attracted the AI to support the multilayered analysis. Finally, reproduction of democratic regimes around the world in an era of accelerated globalization, has feed the proliferative order in the new IR.

Main discussion

As a techno-theoretical approach and the fourth industrial revolution in the IR, exhibition of AI has been known as the detached logic of the IR. This new data-based and algorithmic regularity has entered a brand new of analytical method on the IR to appraise the current political developments in the IR properly. The growing importance of AI in the IR is owed to several functions. Firstly, the AI has well-equipped the science of IR with the fresh informative networks. Secondly, the AI has demonstrated the imperfectness of the old version theoretical analysis of the existed theories in the IR. Thirdly, omnipresence of the AI in the new life of global politics has encouraged the theoreticians to review on their accepted views. Finally, the AI has emerged as a mega-plan that seriously discuss with the grand theories of IR and propose a brilliant alternative.

So, this informative and epistemological jump in the science of IR is changing the context of intellectual analysis from geopolitical to techno-geopolitical situation. In other word, by applying the neo-weberian approach and understanding the IR as a multi-facet and multi-world science, will test the optimality of the current macro-perceptions especially power, security, war, peace and liberty based on the standards of digital and data-oriented regularity. According to the digital standards of the AI, three different approaches are labeled. Based on one approach, the IR is as a transcendent politics which is needless to any change in its rule and remark. However, the IR is seen as a responsible politics that is subject to different environmental structure, geopolitical and institutional position of the countries. Finally, some are believed the IR as an institution-based and organization-oriented politics that is suffered by political power. By focusing on these different interpretations, two grand approaches can be extracted from the relations between AI and IR. According to one approach, AI is a normalizer in the new global politics that tries to support the theories of IR to well-analyze the current developments. However, AI in the view of the other approach is called as a veto-player that devalue the standards of analysis of the existed theories in the IR and press them

to update their theoretical rules with digital data by increasing the costs of analytical dysfunction. The main lesson of this huge development in the new global politics is that the proliferation of AI and advent of intellectual pluralism does not turn to termination and demise of IR, but try to herald a new turning point in the IR that the analytical regulations of the global politics needs to change simultaneously with the technological evolutions in order to accredite its theoretical investments.

Conclusion

The advent of AI in the IR is representing a new rationality in the theoretical analyses that gradually turn the science of international relations to a technical and digital art. Despite of the growing importance of AI, it needs to be mentioned that every change between AI and IR has to comply with 'regularity', 'legitimation' and 'appropriation'. In other word, every single influence of the AI on the structure of political analysis needs to be based on the rules of the science of IR. Moreover, the power of AI and its standards in the chain of analysis needs to be concurred with the logical goals such as updated analysis, development of the science of IR and representation of real analysis. Finally, the revision of the intellectual standards of the IR theories needs to be appropriated with basic accomplishments of the IR

سال هفدهم، شماره سوم (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۴، صص. ۳۵- ۶۴
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۹

مقاله پژوهشی

سیاست و روابط بین‌الملل در جهان‌زیست هیبریدی هوش مصنوعی

وحید ذوالفقاری[۱] **علی‌اکبر جعفری**[۲]

۱. پژوهشگر پسادکتری سیاست تطبیقی و مدرس دانشگاه مونیخ، آلمان (نویسنده مسئول)
Email: zolfaghari.vahid282@gmail.com
۲. استاد روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران
Email: a.jafari@umz.ac.ir

چکیده

درک روزآمد از علم روابط بین‌الملل، محتاج درنگ نقادانه در سیاست بین‌الملل و تحولات جاری در نظام جهانی است. اندیشه‌سازی درباره رخدادهای بین‌المللی بدون رجوع به این سازه ادراکی، شهودی از آرای بی‌اعتبار در عصر هوش مصنوعی شناخته‌شده که استعدادی برای بازاندیشی در سازه‌های تئوریک نخواهد داشت. عطف به این حکم، پیدایش ابررسانه‌های ارتباطی-اطلاعاتی در معادلات جهانی، بازاندیشی در تدابیر نظری تئوری‌های روابط بین‌الملل جهت مدیریت معوقات فکری را به یک ضرورت بدل ساخت. اقتضای این ضرورت، مزید بر تلاش برای تدبیر ناترازی‌های نظری، تقویت غنای تحلیلی علم روابط بین‌الملل است تا سیاست را نه یک اندیشه خام، بلکه فن نظرورزی فهم کند. بررسی مبادی فوق، پرسشی را نزد نگاشته جاری بها داده که چگونه درک دیگرگون رخدادهای بین‌المللی توسط رسانه‌ها، موجد تعمیق پیوند هوش مصنوعی و علم روابط بین‌الملل می‌شود؟ تحولات پارادایمی در نظریه‌های روابط بین‌الملل و دگردیسی‌های مستحدث در سیاست جهانی از یک‌سو و رهیدن چرخه اندیشه‌ورزی از سلطه گفتمان‌های تئوریک از سوی دیگر، به چنین مناسباتی شکل می‌دهند. در صحت‌وسقم این سخن، یافته‌های پژوهش خبر از امکان ظهور روابط بین‌المللِ الگوریتمی و حکمرانی داده‌ها می‌دهند. فرضیه پژوهش با استقراض از نظریه نظم تکثیری و هوشمند، با روش تحلیلی به آزمون گذاشته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اطلاعاتی-ارتباطی، سیاست بین‌الملل، علم روابط بین‌الملل، نظام جهانی، هوش مصنوعی

مقدمه و بیان مسئله

روابط بین‌الملل به‌سان یک برساخت نظری از سیاست و ساختار جهانی، تجارب و تعالیم شناختیِ خطی از تحولات جاری در مناسبات بین‌المللی را در کشکول نظرورزی‌ها و اندیشه‌سازی‌های خودش یدک می‌کشد. این‌گونه که آموزه‌های نظری حاکم بر روابط بین‌الملل با استقراض معرفتی از تز دکترین‌گرایی، عیار هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خودشان را بانی تحلیل راستین از رخدادهای نظام بین‌الملل می‌نشانند. شأن نزول این سامانه تحول‌شناسی و رخدادپژوهی مدیون تشخیص دگردیسی‌های بین‌المللی، تجویز درمان نظری و تدبیر آینده بهینه جهت تمهید امنیت همگان‌واره است. ناظر به این ترتیبات تفسیری، دیری است که روابط بین‌الملل در قامت علمی نوپیدا، تلاش بی‌وقفه‌ای برای درک مسئله‌وارگی سیاست جهانی مصروف داشته تا پرده‌های فکری از نهان واقعیات زیست بین‌الملل براندازد؛ اما غفلت این توالی‌های نظری از بُعدپذیری، ظرفیت‌برداری و فضامندی سیاست بین‌الملل، روابط بین‌الملل را به پهن‌دشتی از مصاف‌های اندیشگی و دوئل‌های دیالکتیکی بین نظریه‌های مختلف بدل ساخت.

بر کمتر صاحب تأملی پوشیده است که این قسم جدال اعظم نظری در صحن روابط بین‌الملل با نمودیابی در قالب چهار موج بحث‌های بزرگ «ایدئالیسم در برابر رئالیسم»، «رفتارگرایی در برابر سنت‌گرایی»، «پساتجربه‌گرایی در برابر تجربه‌گرایی» و «عقل‌گرایی در برابر بازاندیش‌گرایی» (جعفری و ذوالفقاری، ۱۴۰۲)، به‌سان یک تجربه پیشران و رانه دانش‌افزا انگاشته شده تا امر والای تحلیل و تبیین سیاست و امنیت بین‌الملل محقق گردد. مداقه در این قبض و بسط‌های نظری در شریعت‌ها و طریقت‌های علم روابط بین‌الملل، گواهی بر ناتوالی‌های فکری، جنگ مواضع و جدال قرائت‌ها در نزد سیاست‌شناسان بین‌المللی است که به‌جای آن‌که سازه بین‌الملل را امر تأسیسی- ابداعی فهم کنند، آن را موضوع کشف و اکتشاف دانسته که از انکار به معنا می‌رسد. عطف به این گویه دریافتی، نظریه‌های روابط بین‌الملل به‌منزله سامانه‌های ناتراشیده و نااندیشیده‌ای در نزد آموزه‌های نظری رقیب پنداشته شده که تدبیر ترازی برای تحلیل تحولات بین‌المللی ارائه نمی‌کنند.

این قسم پردازش تحلیلی در نزد علمای روابط بین‌الملل تا جایی امر واقع یافته که با اندکی اغماض می‌توان سه برهه نظری متمایز در سیاست بین‌الملل انشا کرد. در عصر ناترازی نظری که تا دهه‌های آغازین قرن بیستم امتداد داشته، شبه‌نظریه‌های حاکم بر سازه بین‌الملل، تنها به‌منزله موضوعی برای مفسران غیرآکادمیک و

روزنامه‌نگاران پنداشته شده که قرابت چندانی با سیاست بین‌الملل نداشته‌اند؛ واقعیت‌گریزی این قسم نظرورزی در صحیفه بین‌الملل به‌منزله گونه‌ای خام‌گویی تجریدی و فانتزی‌اندیشی تبلور یافته که امکانی برای تدبیر نظری رخدادها و تأمین غنای تحلیلی تحولات بین‌المللی ندارند. متعاقب این دوره، عصر استیلا و استغنای نظری در روابط بین‌الملل پدیدار گشته که تا ربع آخر قرن بیستم استمرار داشته است. هم‌سویی نظری و قرابت فکری نظریه‌های جریان اصلی در این دوره به‌سان ضد جنبشی علیه تقریرات نظری پیشینی، با تخلیه دانش روابط بین‌الملل از حیات ستادی و خمودگی فکری، مضاف بر ممیزی در آموزه‌های تحلیلی، اندیشه‌ورزی تعویقی و تأخیری رهیافت‌های دوران گذشته را تدبیر کرد. مؤخر بر این دو دوره نظری، دهه‌های آخر قرن بیستم شاهد عصری نوینی از بازاندیش‌گرایی بوده که همت مضاعفی برای درمان عقلانیتِ مسکین و اندیشه‌های قضاشده تئوری‌های غالب در دوره‌های گذشته به عمل آورده است.

ناظر به این پیش‌درآمد، گذار به وضعیت وفورِ کثرت در روابط بین‌الملل و گذر به عصر هوش مصنوعی، پرده از فقره‌ای نوآیینی نظری و نواندیشی تئوریک برانداخت. این اراده نه‌تنها لکنت تحلیلی نظریه‌های مسجود در روابط بین‌الملل را نمایانده، بلکه با کشاندن نظریات جریان اصلی به مسلخ بازاندیشی و بازنگری اساسی، سیاست را ترجمان هنر ممکنات بین‌الملل معرفی نمود. در بیان دیگر، اهلیت هوش مصنوعی و سیاست داده‌بنیان در روابط بین‌الملل، در شبهه‌افکنی در استبدادِ حقیقت نظریه‌های روابط بین‌الملل است تا با روزآمدسازی احکام مسجل در آموزه‌های نظری خودشان، توان‌ترمیم اعتبار بور و بی‌پناه فکری‌شان در زمانه جدید را به دست آورند. این پیوند راهبردی بین علم و فن در پنداره نظریات روابط بین‌الملل تا جایی پیش رفته که داده‌ها و دیجیتالیسم در قرائت رئالیست‌ها به‌سان یک متغیر مستقل در برسازی قدرت ملی و تضمین استطاعت سیاسی شناخته می‌شود. لیبرالیسم هم با نظر به هوش مصنوعی به‌منزله یک رانه توان‌افزا در رشد اقتصادی، کلان‌داده‌های دیجیتالی را پیشران تعمیق همکاری‌ها و وابستگی‌های متقابل جهت اتحاد و ائتلاف کنشگران می‌پندارد. برساخت‌گرایان هم با تأکید بر بسترپروردگی و زمینه‌مندی هوش مصنوعی، پایبند این باور هستند که گرچه این ابرسازه فناورانه، فشارها و محدودیت‌های ساختاری فزاینده‌ای بر دولت‌ها وارد می‌کند؛ اما زاییده نیروهای اجتماعی است و هویتش در آینه این نیروها و منافع برساخته می‌شود (Sajduk, 2019, pp. 161-162).

نظر به این خوشه تقریرات تقدیمی، پرسیدنی است که مناسبات هوش فرابشری با علم روابط بین‌الملل چگونه است؟ فرضیه نگاشته جاری با تأکید بر ضرورت و فوریت بازنگری بنیادی در ادراکات نظری تئوری‌های روابط بین‌الملل، امکان ظهور روابط بین‌المللِ دیجیتال و حکمرانی داده‌ها در زمانه شکاف دیجیتال و ناترازی اطلاعاتی در نظام جهانی را دور از دسترس نمی‌داند.

۱. پیشینهٔ پژوهش

پیدایش هوش مصنوعی در ساحت بین‌الملل، برسازنده زیست‌جهان جدیدی شده که با اقناع علما و اندیشه‌های روابط بین‌الملل جهت بازنگری در عقول تحلیلی و فکری پیشین، بانی سازه‌ای نوین با آموزه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی متفاوت در سیاست متأخر گشته است. این ابرسازه دیجیتالی به‌منزله تکانه‌ای شناخت‌شناسانه در نظام بین‌الملل، با نمایش قلت‌های فکری و نقصان‌های تحلیلی نظریات روابط بین‌الملل در مصاف با واقعیت‌های زیست سیاسی، سویه دیگری از سیاست‌شناسی جهت تدبیر ناترازی‌های شناختی جاری معرفی نمود. زیست هیبریدی این فرافناوری دیجیتال به نحوی است که با بازاندیشی و دست‌کاری بر محیط سیاسی و فضای جریانات از یک طرف و جهت‌دِهی به منطق تحلیلی علمای روابط بین‌الملل از طرف دیگر، دانش روابط بین‌الملل را به حضور در جهان‌زیستِ چندجهانی دعوت کرده است. عمق و گستره این اندیشه‌های فرابشری بر سیاست بین‌الملل تا حدی رشد یافته که هرگونه سیاست‌پیمایی و قدرت‌شناسی در دانش روابط بین‌الملل بدون ارجاع به این کلان‌داده‌ها به‌منزله امری ناتمام شناخته خواهد شد.

واخوانی نگاشته‌ها و انشائات مختلف در باب مناسبات هوش مصنوعی و روابط بین‌الملل، امکانی برای استخراج قرائت‌های سه‌گانه تمهید نمود. یک دسته از مطالعات با الهام از ادبیات سلب‌مسلک و نفی‌گرا، روابط بین‌الملل را به‌منزله دانشی مستقل می‌پندارند که هرگونه پیوند آن با فناوری‌های پیشرفته، نوعی جعل شناختی و وداع با عینیت سیاست بین‌الملل و ورود به عوالم مجازی و نااندیشگی است. ناظر بر این تقریر، علمای روابط بین‌الملل با تأکید بر استغنای فکری تئوری‌های جاری، هر قسم تأثیر و تأثر متقابل علم روابط بین‌الملل و سازه‌های دیجیتالی را مایه وهن تحلیلی می‌دانند (Stevie & Ammara, 2023, pp. 9-12). پرمایه پیداست که این روایت از انکار به معنا می‌رسد. به این صورت که با فرض تمایز ساحات علم روابط بین‌الملل و هوش مصنوعی،

کمی‌سازی تحولات کیفیِ مستحدث در سیاست بین‌الملل را گونه‌ای کج‌فهمی تحلیلی و خام‌اندیشی می‌پندارد. دسته دیگری از پژوهش‌ها با وجود تصریح بر تحول سازه بین‌الملل و استقراض شناختی آن از فرافناوری‌های دیجیتال، بر این گزاره مقید هستند که ابرسازه هوش مصنوعی و اندیشه‌های پساانسانی لزوماً بن‌مایه کافی برای کنشگری فعالانه و مستقلانه در دانش روابط بین‌الملل را دارا نیستند، بلکه تنها به‌منزله سازه پشتیبان و مشورتی شناخته می‌شوند. در بیان دیگر، گرچه پیوند بین هوش فرابشری و علم روابط بین‌الملل به‌منزله یک ضرورت در عصر تحولات شتابنده مفروض گرفته شد؛ اما امکان تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و تحلیل‌گری مستقل در روابط بین‌الملل را نداشته و هنوز استعداد جایگزینی محاسبات و شهود انسانی با اندیشه‌های هایتک و فناورانه را ندارد (Bode, 2024, pp. 67-68). اوج این مصاف تقریری و جنگ روایت‌ها را می‌توان در ادبیات آن دسته از تحقیقاتی یافت که شکاف فزاینده بین تحلیل‌های فکری با واقعیت‌های سیاست بین‌الملل را محمل ظهور و حضور فعال و مستقل برای اندیشه‌های فرابشری و دیجیتالی می‌دانند. در انگاره قائلین به این قرائت، ازآنجایی‌که قدرت را به بها و نه بهانه می‌دهند، تا زمانی که رهیافت‌های نظری حاکم بر روابط بین‌الملل پتانسیل و قدرت ارائه تحلیل عینی از تحولات را داشته باشند، شأنیت و منزلت فکری خودشان را حفظ می‌کنند (سلیمان زاده و دیگران، ۱۴۰۳: ۲۰۰-۱۹۷)؛ اما پرمایه پیداست که گذار به دوران تحولات شتابنده در سیاست بین‌الملل به‌خصوص دوران پساکووید و ضعف روندهای فکری جاری در تحلیل وقایع اتفاقیه، فرصت مغتنمی برای اراده‌های فرابشری تمهید کرد تا مضاف بر ارائه تبیین‌های واقع‌پذیرانه، امکانی برای بازاندیشی بنیادی در آراء نظریات موجود در روابط بین‌الملل مهیا کرده است (Kastner, 2021; Ndzendze & Marwala, 2023).

تدقیق و تعمیق در تصریحات روایی درباره پیوند بین هوش مصنوعی و دانش روابط بین‌الملل، گواهی بر سه تقریر «انکارگرا- سلب‌مسلک»، «ابزارگرا-تاکتیکی» و «کارگزارانه-کنش‌مندانه» است. تدبیرپریشی علمای روابط بین‌الملل واقعیت‌گریزی نسبی دانش روابط بین‌الملل و زیستن در عوالم غیرواقعی، بانی غفلت آن‌ها از این مثلث تقریری گشت. مزید بر آن، تأکید علمای روابط بین‌الملل بر منطق تقسیم‌کار کلاسیک و ارتدکس باعث شد تا شأن نزول هوش مصنوعی و اراده‌های پساانسانی در جهان‌زیستِ نوینِ بین‌الملل را منکر شوند. فرجام این‌که قدرت، امنیت و منافع به‌منزله ابرمفاهیم حاکم بر دانش روابط بین‌الملل و دگرستیزی و تفاوت‌گریزی غالب در منظومه شناختی ارتدکس‌اندیشان بین‌الملل از سوی دیگر، مضاف بر آن‌که پتانسیل و

استعداد تحلیلی خودشان در مواجهه با تحولات جدید را از دست دادند، بلکه قرابت تحلیلی فناوری‌های دیجیتالی با رخدادها و دگردیسی‌های معاصر، هوش مصنوعی به‌منزله مکانیسم سیاست‌شناختی نوآیین را به یک ضرورت گریزناپذیر برای دانش روابط بین‌الملل نوین بدل ساخته است.

۲. چهارچوب نظری؛ زنجیره نظم تکثیری در روابط بین‌الملل

قرائت مرکب و مبسوط از دانش روابط بین‌الملل به‌عنوان سازه نوپیدا در توزیع اقتدارآمیز حقوق تحلیلی جهت رهاندن پهنه نظری آن از حصار ضیق تک‌روی‌های فکری از یک‌سو و تأکید بر چرخه‌ای از اندیشه‌ورزی‌های شناختی از سوی دیگر، روابط بین‌الملل را به تجربه عقلانیت نوزیسته‌ای دعوت کرد. به‌گونه‌ای که تک‌گویی‌ها و مونولوگ‌های نظریِ خودبنیاد در مکاتب تئوریک را به مظان ممیزی‌های عالمانه نظم‌های شناختی رقیب می‌گذارد. در بیان دیگر، رشد کنش‌ورزی گفتاری و تکثیر رهیافت‌های نظریِ دارای قدرت وتو در سیاست بین‌الملل باعث شد تا اندیشه‌ورزی در این ساحت، تنها به‌عنوان امتیاز انحصاری رویکردهای جریان اصلی نباشد، بلکه به پهندشتی برای کثرت‌اندیشی و منطقه‌الفراخی فکری برای زنجیره‌ای از نظم‌های نظری بدل شود. طبق این فهم، داده‌کاوی نظری در عصر هوش فرابشری، علم روابط بین‌الملل را به سازه دوزیستی و حتی چندزیستی بدل ساخت. به این صورت که با خلق وضعیت مقاومت نظری، فرجه‌ای برای بازاندیشی‌های متواتر نظری در آراء نحله‌های تئوریک در روابط بین‌الملل تمهید نموده تا پاسخی درخور به ناترازی‌های کلان‌روایت‌ها با امر واقعِ سیاست بین‌الملل اندیشه کند.

برخلاف هستی‌شناسی ساختارگرا و معرفت‌شناسی تعمیم‌انگار علمای روابط بین‌الملل، برساختگی وجودشناختی و تعدد شناخت‌شناختی در نظم تکثیری با تغییر زمینه معناییِ دانش روابط بین‌الملل، به علت نوآیینی فکری و اسباب موجده نظریات جدید بدل گشت (Hudson, 2005, p. 1). مؤخر بر این کبرای تئوریک، ناموازنه روشی وجودی و معرفتی بین مفاهیم (دانش روابط بین‌الملل) و شهود (سیاست بین‌الملل)، بسط امکانی برای مصاف دو گفتمانِ رقیبِ تحلیلی تمهید کرد. یک گفتمان با انکار تکانه‌ها و تراشه‌های هوش مصنوعی و بالندگی‌های سازه‌های نظری گوناگون حاصل از آن، تفهیم سیاست بین‌الملل را از معبر نظریه‌های موجود، ممکن می‌پندارد. حال‌آنکه تحلیلِ تحولات بین‌الملل در گفتمان رقیب، بدون سنجش اثرات نظم‌های نظریِ نوین،

عاطل و عقیم خواهد بود. گواه این پیکار اندیشه‌ای و نبرد گفتمانی را می‌توان دوئل و دیالکتیک بین ساختارگرایان و کثرت‌گرایان فهم کرد؛ اما نوشته حاضر با استمداد از رهیافت نظم تکثیری، بر این باور است که تحول نظام بین‌الملل در عصر پساجنگ سرد به‌ویژه در آغاز سده بیست‌ویکم و جابه‌جایی رئالیسم محافظه‌کار با رهیافت‌های پساتجربی، ظهور جنبش‌های نوین اجتماعی و تحول در مقومات فکری نظریه‌های مختلف، ضرورت تحلیل تحولات با منطق و ملزومات هوش مصنوعی را دوچندان ساخت.

ظهور جوامع چندصدایی و اهتمام جدی کشورها برای حضور در زنجیره وابستگی متقابل پیچیده، تحلیل چندلایه و چندسطحی از رخدادهای بین‌المللی را به یک فریضه دانش‌ورانه و عمل‌گرایانه بدل کرده است. همچنین، ازآنجایی‌که سیاست بین‌الملل به‌منزله میدانِ مشاع برای اندیشه‌سازی و نظرورزی شناخته می‌شود، کسر کثیری از رهیافت‌های نظری هم جهد بلیغی برای فرضیه‌آزمایی و محک داده‌های نظری خودشان در این وادی به خرج می‌دهند. در واقع، ناهمگونی تحلیل‌های سیاسی و ناترازی اولویت‌های فکری این سازه‌های معرفتی از یک‌سو و تلاش برای تقریب تحلیلی‌شان با امر واقع سیاست بین‌الملل از سوی دیگر، همت نظری جریان‌های فکری حاکم و سَیَلان‌های نظری نوظهور برای تبیین واقع‌بینانه‌تر را مضاعف می‌سازد (ذوالفقاری، ۱۳۹۹: ۶۴-۴۳).

اهلیت این زنجیره نظم تکثیری را می‌توان تا حدودی تابع مفروضه چپ‌کیشان ارتدکس هم درک کرد که برساخته‌های نظری مختلف را تابع وضع و موضع آنان در صحیفه سیاست بین‌الملل می‌پندارند. ناظر به این درک، هر رهیافت نظری، معطوف به نوع تحلیل و تبیین آن نسبت به تحولات بین‌المللی است. به این ترتیب که دسته‌ای از نظریه‌ها، راست‌کیشی را پیشه تحلیل‌هایشان می‌نشانند. مزید بر آن، چپ‌کیشی به موضع برخی دیگر از رهیافت‌های نظری و اعتدال و میانه‌روی هم به مبنای موضع‌گیری دیگر سازه‌های نظری بدل خواهد شد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۷۵-۲۷۴). مستخرج از این حکمِ صادره در زنجیره نظم تکثیری، با گسترش دموکراسی و رشد شتابنده فرایندهای جهانی‌شدن و انقلاب شناختی، فرضیه‌آزمایی نظری از انحصار تنگ رئالیستی، لیبرالیستی و سازه‌انگارانه به درآمده و به یک جهاد تبیینی فراگیر در چرخه کنش-واکنش سلسله‌ای از ساخت‌های فکری قرار گرفت. در این وضعیت، تصلب ادراکی، تحکم تئوریک و تک‌نگاری‌ها و یکه‌تازی‌های فکری به‌عنوان قواعد تحلیلیِ دانش روابط بین‌الملل، با الزامات سیاست بین‌الملل جدید در عصر هوش مصنوعی در تعارض قرار

می‌گیرد؛ اما صرف‌نظر از توجه به مرجع حل این اختلاف، مضاف بر تصریح بر اهلیت بازنگری و بازاندیشی فکری، قرائت تکثیری قائل به اهمیت و نقش‌آفرینی ساخت‌های نظری متکثر و متعدد جهت فهم بهینه تحولات بین‌المللی است.

۳. هوش مصنوعی و علم روابط بین‌الملل؛ اندیشه‌ای نااندیشیده در ساحت سیاست‌شناسی

دانش روابط بین‌الملل به‌منزله یک منظومه شناختیِ چهارچوب‌دار و منضبط، اهتمام فزاینده‌ای در تمهید پایه‌های نظری برای رخدادها و تحولات بین‌المللی به عمل می‌آورد. حال‌آنکه این تقریر مونوپولیستی و تک‌پنداری فکری از امر پولیتیکال و ژئوپولیتیکال در اواخر سده بیستم در مواجهه با ظهور جنبش بازاندیش‌گرایی در علم روابط بین‌الملل، از صرافت افتاد. همچنین، پدیداری هوش مصنوعی در مناسبات بین‌المللی به‌منزله رخدادی «تکنوتئوریک»[1] و از نسل انقلاب چهارم صنعتی (Schwab, 2016, p. 2) شناخته‌شده که با تصرف در آموزه‌ها و احکام فکری نظریه‌های جاری در روابط بین‌الملل، گاهی تا حد عقلِ منفصل دانش روابط بین‌الملل هم ارتقا یافت. با الهام از ادبیات «مورگنتایی»[2]، ظهور این ابررسانه اطلاعاتی-ارتباطی در سازه بین‌الملل با کمک به برسازی ژئوپلیتیک نوین بین‌الملل، مضاف بر تأکید مؤکد بر ضرورت بازنگری در دعاوی مألوف نظری دانش روابط بین‌الملل، قسمی سیاست‌پیمایی بین‌المللیِ فرافناورانه را فوریت بخشید. حکمت عملی و عقلی این قرائت از هوش فرابشری در آن است که به‌منزله باشگاه اندیشه‌سازی، مزید بر تسهیل در سیاست‌شناسی بین‌المللی، خط ربطی برای آموزش سیاسی، فکرسازی بین‌المللی و رفتارکاوی رخدادهای جهانی عرضه می‌کند.

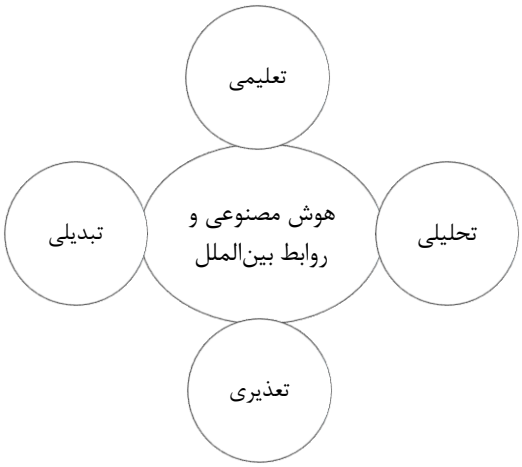
هوش مصنوعی و نظم سایبری به‌منزله اندیشه‌ای نااندیشیده در نزد علمای روابط بین‌الملل، با تغییر در انگاره‌های تحلیلی از مجرای تأسیس جهان مبتنی بر کلان‌داده‌ها و الگوریتم‌ها، نظم تبیینی تازه‌ای را وارد سامانه فکری دانش روابط بین‌الملل کرد. تغییر منطق قدرت و تحول در فلسفه روابط بین‌الملل به پاس ظهور هوش مصنوعی، با شبهه‌افکنی در تمامیت فکری تئوری‌های روابط بین‌الملل، در قامت توسعه‌گرایی

---

1. Techno-Theory

۲. در منظر هانس مورگنتا، سرنوشت ملت‌ها و تمدن‌ها، تابع تحولات تکنولوژیک است. در قرائت مورگنتا، فناوری‌های میلیتاریستی نوین به‌ویژه تسلیحات هسته‌ای، بانی تغییر سیستم دوقطبی با دو آبَرقدرت مشخص به سوی سیستم چندقطبی با تعدد بازیگران است (Morgenthau, 1997, p. 139).

تحلیلی در سیاست بین‌الملل نمود یافت. به این صورت که راهبردها و رویکردهای این شاهکار اطلاعاتی، با تمهید شرایط برای ظهور وضعیت تکنوژئوپولیتیک و روابط بین‌المللِ سایبری، سویه‌های اندیشگی و تحلیلی نوینی برای فهم سیاست بین‌الملل عرضه داشته است (Baele et al., 2024, pp. 2-3). طبق این تجربه زیستی نوین، سیاست و هوش مصنوعی به‌منزله جفت قدرت و معرفت شناخته‌شده که با گسستن گِره‌های ارتدکس‌مشربی و تصلب‌اندیشی از پای رویکردهای نظری در روابط بین‌الملل، ژئوپلیتیک شناختی و تحلیلی این رهیافت‌های فکری را با تراز منطق الگوریتمی و سیاست انفورماتیک و دیجیتالی تدبیر می‌کند. ناظر به این فهم، جایابی و چینش این نظم پلتفرمی در سیاست بین‌المللی را می‌توان زاییده کارکردهای گوناگون آن فهم کرد.



تصویر ۱: کارکرد هوش مصنوعی در روابط بین‌الملل، (منبع: نگارندگان)

داده‌کاوی نظری تصویر بالا نشان از آن دارد که گشودگی هوش مصنوعی در صحیفه سیاست بین‌الملل، با تعریض و تکثیر دایره تحلیلی و اندیشگی نظریات موجود، جغرافیای شناختی ترازی را جهت تحلیل تحولات بین‌المللی معرفی نموده که با مدد ژئو-داده‌ها[1]، خلق امکانی برای الگوهای نظری نوین می‌کند. به سخنی دیگر، برآمدن

۱. Geo-Data؛ ساحت و قلمرویی نوین از داده‌یابی و داده‌پردازیِ دیجیتال که با تأمین اطلاعاتی پروژه‌های سیاسی جدید، علاوه بر برسازی تکنوژئوپلیتیک سیاست بین‌الملل، بر منزلت بازی‌سازی و کنشگری فعال و خلاق در نظم جدید تکیه زده است.

ابرتکنولوژی هوش مصنوعی با تجهیز شناختی، تسلیح اطلاعاتی و تزیین فکری دانش روابط بین‌الملل به روزآمدترین شبکه‌های پلتفرمی (کارویژه تعلیمی)، احکام و آموزه‌های مأنوس و متصلب نظریه‌های مختلف (کارویژه تحلیلی) را گفتگوپذیر ساخت. همچنین، این سازه نوظهور با نمایش ناترازی‌های ادراکی علم روابط بین‌الملل در تبیین تحولات، همت مضاعفی برای تقویت توش و توان معرفتی این رهیافت‌ها و تضمین غنای استدلالی آن‌ها با منطق هایتک مصروف می‌دارد. همراه با این فقره کارکرد جامعه‌شناختی، این ساخت فرابشری با رصد بی‌وقفه آداب و عادات فکری در روابط بین‌الملل جهت تخفیف و تقلیل شکاف‌های آن با امر واقعِ سیاست بین‌الملل (کارویژه تعزیری)، در قامت یک ابرسازه داده‌بنیان ظاهر گشته که علاوه بر بحث‌پذیرسازی نظریه‌های جریان اصلی (کارویژه تبدیلی)، جان‌مایه‌های تحلیلی این رهیافت‌ها از سیاست بین‌الملل را به تیغ انتقاد سپرد.

کلیات کارکردی هوش مصنوعی در صحن روابط بین‌الملل را می‌توان استقراض معرفتی از نگره مسئولیت اجتماعی و فکری در روابط بین‌الملل فهم کرد. به این صورت که فرافناوری هوش مصنوعی با تمهید و تدبیر اندیشه‌ای نوبنیاد از سیاست بین‌الملل و معاونت راهبردی در تشکیل و تکوین ساخت‌های تحلیلی تراز با عصر سیاست سایبری، امکانی برای ظهور رژیم دیجیتالی در علم روابط بین‌الملل مهیا نمود. پیدایش این قالب تحلیلی، با جلوس بر منزل معرفتی و شأن شناختی بدیل، مبنای میکروفیزیکی و ماکروفیزیکی قدرت در آرا و اندیشه‌های نظری علمای روابط بین‌الملل را با تفسیری داده‌گرا و الگوریتمی مواجه ساخت. رقم بایستگی و اعتبار تحلیلی این سازه نوپیدا تا جایی رشد یافته که ناهشیاری شناختی نسبت به داده‌ها به‌منزله قدرت معرفتی نوین، نه‌تنها امکان تحلیل واقع‌بینانه و بهینه از تحولات را به تأخیر می‌اندازد، بلکه هزینه‌های حکمرانی و قدرت‌افزایی را به‌شدت افزایش می‌دهد.

۴. سیاست‌پیمایی داده‌گرا و تکنوتئوریک در عصر هوش مصنوعی

فهم سیاست بین‌الملل در عصر شبکه به‌سان یک فعل و رفتار دیجیتالی و الگوریتمی رخ نموده که در تدابیر تحلیلی کلاسیک در دانش روابط بین‌الملل و موقعیت فرادستی نظریه‌های جریان اصلی، شبهه می‌اندازد. این رخداد بن‌فکن را می‌توان گونه‌ای جهش معرفتی در گویه‌ها و گزاره‌های مألوف علمای روابط بین‌الملل فهم کرد که مضاف بر تلنگر نقادانه در الهیات نظری موجود، اراده بازاندیشی در مبانی تحلیلی این

پارادایم‌های فکری را دوچندان مقرون به ضرورت کرد. آنجا که در اهلیت هوش مصنوعی در روابط بین‌الملل، تحلیل‌های مبتنی بر کلان‌داده‌ها و تبیین‌های تکنولوژیک به برترین تدبیر بدل گشته است. در سامان نظری و قرار تحلیلی، نظم تکثیری هم ناب‌ترین مکانیسم شناختی در روابط بین‌الملل فهم شد و تحلیل و تفسیر شبکه‌ای از تحولات جهانی هم به تراز دانش روابط بین‌الملل تبدیل گشت. این ابرتحول فناورانه بانی نوعی چرخش تحلیلی در ساخت بین‌الملل گشته که مزید بر جلب توجه علمای روابط بین‌الملل جهت تصحیح خطاهای شناختی و تکنیکال، ساحت تحلیل‌های فکری را هم از موقعیت ژئوپلیتیکال به وضعیت تکنوژئوپلیتیکال هدایت کرد. به این صورت که با استخدام آموزه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی نو وبری از یک سو و درک روابط بین‌الملل به‌سان یک علم چندزیستی و چندجهانی از سوی دیگر، بهینگی تحلیلی ابرمفاهیم حاکم بر روابط بین‌الملل به‌ویژه قدرت، امنیت، جنگ، صلح و آزادی را در نسبت با فرافناوری‌های دیجیتال و سیاست‌فهمی داده‌بنیاد به محک آزمون می‌گذارد. یکی از شهود چنین تحول بازاندیشانه را می‌توان در آرای رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها به‌وضوح ملاحظه کرد. کنت والتز بر این باور است که فناوری‌های جدید تسلیحاتی و استراتژی‌های نوین نظامی، سرنوشت و ساخت‌های سیاسی دولت‌ها را تعیین خواهد کرد (Waltz, 1998, pp. 48-49). مضاف بر این، رابرت گیلپین هم به‌عنوان آخرین نماینده نئورئالیسم سیاسی بر نقش فناوری‌های جدید به‌منزله بانی ناترازی‌های سیستمی تأکید دارد. به این ترتیب که هر چه فناوری‌های نوین در خدمت کاهش هزینه‌ها و افزایش مزیت‌های فتوحات سرزمینی است؛ اما خلق امکانی برای گسترش‌طلبی میلیتاریستی و تکثیر رقابت‌های نظامی می‌کند (Gilpin, 1981, p. 22). همچنین، از سپیدبینی نئولیبرالیسم نسبت به تکنولوژی‌های دیجیتالی پیشرفته هم می‌توان گواه آورد. این‌گونه که این سازه‌های هوشمند نه‌تنها یکی از منابع جهانی شدن اقتصادی هستند، بلکه ضرورتی نهادساز برای تشکیل سازمان‌های نوین بین‌المللی، کنشگران و کوشندگان غیردولتی از یک‌سو و شرط لازم برای تشدید چرخه وابستگی متقابل از سوی دیگر شناخته می‌شوند (Keohane & Nye, 2012, pp. 211-223). فناوری‌های دیجیتال در آرای برساخت‌گرایان هم نمود بارزی یافته است. گرچه هوش مصنوعی در تصریحات سازنده‌گرایان به‌منزله یکی از نیروهای ساختاری، حدی بر حدود رفتاری دولت‌ها تعیین می‌کند؛ اما برسازنده هویت آن‌ها است (Wendt, 1999, pp. 358-359). مزید بر آن وجاهت و وزانت فناوری‌های نظامی (آفندی یا پدافندی) در روابط بین‌الملل، زاییده ایده‌ها، منافع و نقش‌های برساخته (دوست- دشمن) شناخته می‌شود.

عطف به این تقریرات و تصریحات در باب پیوند بین هوش مصنوعی و دانش روابط بین‌الملل، پویش‌های ساختاری و محیطی سازه بین‌الملل از یک طرف و تحولات معرفتی تئوریسین‌های روابط بین‌الملل به‌ویژه طریقت‌های سیاسی و شریعت‌های تدبیری آنان از طرف دیگر را می‌توان بانی الگوواره‌های فکری در باب مناسبات بین فراتکنولوژی هوش مصنوعی و علم روابط بین‌الملل دانست. دکترین‌مشربی این تدابیر تکنوتئوریک در پرتو رخدادهای سیستمی-نهادی شبکه‌مند و تکانه‌های محیطی-فضایی دیجیتال، مصاف راهبردی بین آن‌ها جهت آزمون آموزه‌ها و احکام سامان‌بخش خود برپا کرده است.

۴-۱. روابط بین‌الملل؛ امر سیاسیِ متعالی

در سنت تحلیلی این فقره از طرح‌واره‌های تبیین‌گر، رهیافت‌های فکری حاکم بر این ساحت به‌منزله قواعد مطلق و تغییرگریزی شناخته می‌شوند که به نحو مطلوبی دست به تحلیل رخدادهای مستحدث در نظام جهانی می‌زنند. این فهم ارتدکسیکال و خشک‌اندیشانه با درک هوش مصنوعی به‌سان مکانیسم مشورتی محض، تحلیل تحولات بین‌الملل با تفاسیر برساخته این پدیده نوظهور دیجیتالی را در اعداد تفاسیر و تعابیر کژتاب و ناواقع‌بین می‌نشاند که قرابت چندانی با منطق سیاست و مراد تحولات بین‌المللی ندارد. در سنت تحلیلی این منظومه فکری، دانش روابط بین‌الملل به‌سان ساحت معین شناخته‌شده که هرگونه تابعیت تبیینی از فناوری‌های دیجیتال، جلوه‌ای از رخداد خیانت در امانت علم روابط بین‌الملل پنداشته می‌شود. این رویکرد با نقد اشاعه بی‌رویه فناوری‌های تکنولوژیک که اراده‌های بشری را پستونشین سیاست بین‌المللی ساخته و فکرت تحلیلی را به مسلخ مصالح و مطامع رسانه‌ها و فناوری‌های دیجیتال می‌برد، پتانسیل تحلیلی برآمده از اندیشه‌های بشری را مزیتی گره‌گشا و تدبیرساز برای علم روابط بین‌الملل پنداشته که ضریب ناترازی‌های شناختی با واقعیت‌های زیست بین‌المللی را در نسبت با اندیشه‌های فرابشری، تخفیف می‌دهد. این انگاره پارادایمی با تخطئه تحلیل‌های کمی و داده‌بنیادِ هوش مصنوعی از روابط بین‌الملل به‌سان خوشه‌ای از توصیفات شبه‌واقعی، کمی‌سازی و آماری‌اندیشی در سازه بین‌الملل را گونه‌ای خطای تحلیلی می‌پندارد که تناسب چندانی با امر واقع سیاست بین‌المللی نخواهد داشت (Erskine & Miller, 2024, pp. 139-140).

پشتوانه این تصریحات نظری را با دلالت‌های چندگانه هوش مصنوعی در سطح ملی می‌توان بهتر درک کرد. از یک‌سو جایگزینی شهود و اراده‌های انسانی با تصمیم‌سازی‌های مبتنی بر هوش مصنوعی به‌ویژه در حوزه سیاست بازدارندگی، موجب رفتارها و برخوردهای نامتناسبی در نسبت با کارگزاری انسانی خواهد شد. چنین تمایزی با چالش‌آفرینی برای نوع ادراک از بازدارندگی، شدت و ضعف‌ها یا تعجیل و تأخیرهایی در چرخه تصمیم‌سازی وضع می‌کند که شاید تناسبی با منطق بازیگری خردمند در دانش روابط بین‌الملل نداشته باشد. این تفسیر نادرست از سیگنال‌های تحولات بین‌الملل، جنس تصمیم‌گیری دیجیتال در روابط بین‌الملل را هم تحت‌الشعاع قرار می‌دهد (Wong et al., 2020). مزید بر آن، جدیت و ضرورت اندیشه فرابشری در سیاست بین‌الملل، نرخ احتمالات ناشی از عصبیت شناختی و ارزیابی‌های جهت‌دار در تحلیل تحولات را دوچندان می‌سازد. به این صورت که برون‌دادها و خروجی‌های تحلیل‌های داده‌بنیاد به مرجع نظری سیاست بین‌الملل بدل شده و هیچ‌گونه شبهه‌ای در تبیین‌های آن وارد نمی‌شود. بدیهی است که این میل و اراده تحلیلی، قضاوت‌ها و تخصص‌های تصمیم‌گیران انسانی را به وادی نسیان تراژیک هدایت کرده و خلق موقعیت مسئولیت‌پذیری نابهنگام و مسئولیت‌پریشی سیاسی می‌کند (Erskine, 2024, pp. 551-554). گذشته از آن، سیالیت و ابهام‌آلودگی سیاست‌شناسی الگوریتمی، مشروعیت بین‌الملل را مبتلا به شبهات و شائبات گوناگون می‌کند. در بیان دیگر، شفافیت‌گریزی در تصمیم‌سازی‌های مبتنی بر هوش مصنوعی، پیامدهای سلبی متعددی به بار می‌آورد. برای مثال، تصمیم به جنگ در سیاست بین‌الملل، محتاج فعال‌سازی مکانیسم‌های توجیهی است، حال‌آنکه پیچیدگی و صراحت‌ستیزی محاسبات دیجیتالی، سطح اعتماد به این سازه نوپیدا را تخفیف می‌دهد (Vogel et al., 2021, pp. 829-833). مضاف بر آن، تسریع و تعجیل هوش مصنوعی در تصمیم‌سازی‌های نهادی و سازمانی، ضمن سلب دقت و درستی تصمیمات مأخوذه، زنجیره تصمیم‌گیری‌های عملیاتی و استراتژیک در روابط بین‌الملل را مختل می‌سازد.

وام‌گیری از این فقره نظری است که با وجود تجربه رهیافت‌های پوزیتیویستی در دانش روابط بین‌الملل، انگاره‌های پساپوزیتیویستی و پساساختارگرایی به‌منزله رهیافت‌های جبرانی و تکمیلی برآمده تا علاوه بر تدبیر تعویقات و تأخیرات تحلیلیِ قرائت‌های پیشینی، تبیین‌های روزآمدی از رخدادهای بین‌المللی ارائه دهند. این سطح از انتقاد از هوش مصنوعی از یک سو و تأکید بر استغنای نظری دانش روابط بین‌الملل

از سوی دیگر، تلاش برای تضمین طهارت علم روابط بین‌الملل و ممانعت از بروز خطاها و خلل‌های تصنعی در این وادی است.

۴-۲. روابط بین‌الملل؛ امر سیاسی مکلفِ مسئول

برخلاف تصریحات مصرح در پندارهای تحلیلی پیشین که بیشترین مخالف‌خوانی با اندیشه‌های فرابشری و قرائت‌های تکنو نظری را اقامه می‌کند، بسترپروردگی و زمان‌پروردگی تحولات سیاسی از یک‌سو و ناتناسبی و ناترازی‌های دیجیتالی در کشورهای مختلف از سوی دیگر، باعث شده تا اثرات هوش مصنوعی بر روابط بین‌الملل تابع ساخت‌های محیطی، سازه‌های ژئوپلیتیکی و نهادی کشورهای مختلف باشد. ردیه‌نویسی این طرح‌واره نظری بر ادراکات خطی و افقی رهیافت پیشینی، بر این نگره فکری استوار است که چنین قرائتی نه‌تنها از فقر تحلیلی در فهم تحولات بین‌المللی در رنج است، بلکه عاجز از تدبیر تراز روابط بین‌الملل در عصر سایبری و شبکه‌ای خواهد بود. در درنگی نقادانه بر انگاره تفارق روابط بین‌المللِ مبتنی بر اراده بشری با جهان دیجیتال و اندیشه‌های فرابشری، که تحلیلی مدیریت شده از سیاست بین‌الملل ارائه می‌دهد، روزآمدی دانش روابط بین‌الملل و اعتبار موازین و مبانی نظری این علم به‌عنوان یک امر سیاسی مکلفِ مسئول، در فضای پیوندها و لینک‌های منسجم با آرا و اندیشه‌های برآمده از تحولات دیجیتالی تضمین خواهد شد. مزید بر این انگاره، فرض ارتدکس‌اندیشی و تأکید مؤکد بر اراده‌های بشری به‌منزله یک رویه مألوف در تحلیل‌های بین‌المللی باعث می‌شود تا شأن نزولی برای هوش مصنوعی در علم روابط بین‌الملل قائل نشوند. حال‌آنکه در نگره نظری رقیب، هوش مصنوعی و فرافناوری‌های دیجیتال نه یک مکانیسم جبرانی برای تصحیح خطای تحلیلی در دانش روابط بین‌الملل و نه یک فناوری تراز و ناجی برای گذار به سوی روابط بین‌الملل متعالی شناخته می‌شود، بلکه در قاب و قالب یک سازه تحلیلی فرصت‌ساز تبلور یافته که علمای روابط بین‌الملل را به فهم نزدیک‌تر و واقعی‌تری از تحولات فرامی‌خواند (Roumate, 2024, pp. 82-104).

در شرح وصف این پرده از شناخت هوش مصنوعی در نزد دانش روابط بین‌الملل، می‌توان از منطق «شکاف مسئولیت»[1] یاری جست. این‌که احاله قدرت تصمیم‌سازی به فناوری‌های دیجیتال، سوءادراکات و بدفهمی‌ها نسبت به نتایج را دوچندان می‌کند.

1. Responsibility Gap

در این وضعیت، هر کنش و گفتاری، آغاز نزاع و حتی جنگ را به یک احتمال فوری بدل خواهد ساخت. با علم به این عوارض و آفات، علمای روابط بین‌الملل با پشتوانه تز «مسئولیت نیابتی»[1]، تصمیم‌سازی دیجیتالی در ساحات سیاسی، اقتصادی، نظامی را تحت هدایت اراده و استعدادهای انسانی قرار می‌دهند (Chiodo et al., 2024, pp. 212-216).

معتقدان و معترفان به تز روابط بین‌الملل به‌منزله یک امر سیاسی مکلفِ مسئول، با نقد ادعای وابستگی متقابل بین هوش مصنوعی و روابط بین‌الملل، فرض چنین پیوندی را تابع تحولات محیطی در ساحت سیاست بین‌الملل و انگاره‌های ذهنی اندیشه‌ورزان بین‌المللی می‌دانند. در آموزه‌های نظری این روایت، پیوند بین هوش مصنوعی و روابط بین‌الملل هم نه‌تنها لزوماً از استغنای تحلیلی کافی و وافی برخوردار نیست، بلکه گاه می‌تواند خط تحلیل‌های عینی و واقعی از تحولات جهانی را بی‌اعتبار سازد. در واقع، چندلایگی و بُعدپذیری تحولات بین‌المللی از یک‌سو و ماهیت دوزیستانه هوش مصنوعی به‌منزله منبع قدرت و مصدر معرفت از سوی دیگر، ضمانتی برای ارائه تحلیل‌های روزآمد و واقعی تمهید نخواهد کرد. بلکه هر رقم تحلیل تحولات سیاست بین‌الملل منوط به ساخت‌های سیاسی، جنس و جوهر رخدادها و برساخته‌های فکری اندیشمندان روابط بین‌الملل خواهد بود.

۴-۳. روابط بین‌الملل؛ امر سیاسیِ نهادمسلک

این پنداره نظری با توقفی نقادانه در آرا و آموزه‌های رقیب، سهم ناترازی‌های اطلاعاتی و شناختی تحلیل‌گران در تدبیرپیشگی یا تدبیرپریشی رخدادهای بین‌المللی را بیش از فناوری‌های دیجیتال و سایبری فهم می‌کند. این پنداره نظری با بی‌اعتبارسازی و شبهه‌افکنی در ساخت‌های فکری انگاره‌های رقیب، تصرف قدرت سیاسی و حاکمیتی در برسازی فکرت‌های تحلیلی را علت موجبه خطاهای شناختی علمای روابط بین‌الملل می‌داند. مأخوذ و مستخرج از این عیار اندیشگی، ازآنجایی‌که قدرت با قاعده استیلا شناخته می‌شود، ناترازی‌های تحلیلی و خطاهای فکری در واکاوی منسجم و واقعی تحولات بین‌المللی، کیفیت تدبیرپیشگی هوش مصنوعی و اندیشه فرابشری و ابررسانه‌های اطلاعاتی در چرخه تحلیلی را بیش از دیگر متغیرها به نمایش درمی‌آورد. گذشته از آن، گرچه اثر و امضا فناوری‌های سایبری و استعدادهای فراانسانی هوش مصنوعی از یک سو و داده‌اتکایی و منطق الگوریتمی- الکترونیکی این ابرسازه نوظهور

1. Proxy Responsibility

از سوی دیگر، با تأمین و تضمین تحلیل‌های روزآمدتر، نهضت تحلیلی نوینی را به کاروان رهیافت‌های نظری حاکم بر روابط بین‌الملل افزوده است؛ اما لزوماً محکی برای راستی‌آزمایی هوش مصنوعی به‌منزله مفسر متعالی در دانش روابط بین‌الملل شناخته نمی‌شود.

تدقیق و تأمل در طرح‌واره‌های نظری سه‌گانه، نشان از یک اتفاق آراء دارد که هوش مصنوعی به‌منزله محملی در نزد دانش روابط بین‌الملل جهت بازتحلیل و بازاندیشی در الهیات مفروضشان شناخته می‌شود. این پنداره نظری را می‌توان در قالب بیان رسای رخدادهای گوناگون و تحولات برآمده از دل فناوری‌های دیجیتال در سیاست بین‌الملل بهتر درک کرد. این‌گونه که فناوری‌های دیجیتال و حکمرانی داده‌گرا با معناسازی و معرفت‌آفرینی نوآیین، به‌سان منبع قدرت نوینی پدیدار گشته که غنای تحلیلی تئوری‌های روابط بین‌الملل را تقویت کرد. ناظر بر این امر، اقتران استراتژیک بین هوش مصنوعی و دانش روابط بین‌الملل به‌منزله محرکِ مکملِ سیاست بین‌الملل در زمانه پسانوین شناخته می‌شود. در بیانی دیگر، دیجیتالی شدن دانش روابط بین‌الملل در دوران پساسیاست، لزوماً به معنای ظهور یک تصمیم‌ساز و سیاست‌گذار مستقل در ساحت بین‌الملل نیست، بلکه جوهره فرایندی و اقتضائی این ابرمفهوم فناورانه، اجتماعی از تئوری‌ها و کلان‌روایت‌های جاری را به بازاندیشی و بازنگری در یافته‌ها و پنداشته‌های پیشینی خودشان دعوت کرد. تعریض دایره گفتمانی و توسعه و تحول نظری و عملی دانش روابط بین‌الملل به‌منزله مولود فناوری‌های دیجیتال، جغرافیای ویژه‌ای را در این وادی ترسیم کرده که نص‌گونگی و تصلب فکری احکام را شکانده و با تمکین تئوریک در برابر کلان‌داده‌ها، تأثیرات بهینه‌ای از تغییرات جاری برگرفته‌اند.

۵. هوش فرابشری؛ اندیشه‌ای تساوی‌شکن و بهنجارساز در روابط بین‌الملل

حال که ابررسانه هوش مصنوعی به نیاز علم روابط بین‌الملل جهت بازتحلیل سیاست بین‌المللی بدل گشته، تلاش مضاعفی برای تقریب مصوبات فکری علمای روابط بین‌الملل با مناسبات جدید سیاست بین‌الملل به عمل آورده است. مزید بر آن، اندیشمندان روابط بین‌الملل هم برای راستی‌آزمایی تحلیل‌ها و قرائت‌های خودشان با واقعیت تحولات نظام جهانی از یک‌سو و تدارک شناختی عینی‌تر و واقعی‌تر از نحوه

اندیشه‌سازی و تئوری‌پردازی درباره رخدادها از سوی دیگر، به فناوری‌های دیجیتالی و سیاست‌شناسی داده‌گرا چنگ می‌زنند. به‌گونه‌ای که با نمایش ریخت‌های متعدد و متکثری از ادراک سیاسی، یکه‌تازی معرفتی و تحلیلی رهیافت‌های جاری را از آن‌ها ستانده و با رویاروسازی این قالب‌های فکری با واقعیت‌های نوبنیاد و پدیدارهای نوپدید در صحن سیاست بین‌الملل، طلب تدبیر و تحلیلی دیگر از علمای روابط بین‌الملل کرد. مزید بر این تحول، هیمنه این فناوری‌های توسعه‌یافته در عصر جدید، پدیده نوپدیدی با عنوان «سیاست‌مداران سلبریتی»[1] را به قلمرو روابط بین‌الملل معرفی کرد که رقم حضور سیاسی آنان در فضاهای مجازی به‌مراتب رنگین‌تر از فضای واقعی است. مصاف بین تحول مضاعف ایجابی در نظام بین‌الملل با دو وجه معرفت‌شناختی و پدیدارشناختی در دوران جدید، با تغییرات ریزشی تئوری‌های موجود جهت معناکاوی و واکاوی تحولات جاری، به یکی از معادلات چندمجهولی در زیست بین‌المللی نوین بدل گشت. ناظر بر این اتفاق، ازآنجایی‌که محاسبه و حال‌پژوهی قدرت به‌منزله واقعیت قرن جدید، به صنعت اطلاعات بستگی تام دارد، بازآفرینی سویه‌های تحلیلی نوین با استفاده از منطق رفتارپژوهی دیجیتالی و کردارشناسی فناورانه به یک ضرورت بدل شده تا با درآوردن صاحبان اندیشه از فضای تعلیق و تأخیرِ تحلیلی، خلق امکانی برای بازاندیشی و بازبینی در پنداره‌های پیشینی‌شان نماید (Hadfield & Leveringhaus, 2023, pp. 171-177). مصداق چنین ادعایی را می‌توان در گزاره‌ای آماری به معرض ملاحظات گذاشت. کمیسیون اروپایی، هشت کشور حوزه نوردیک و بالتیک و بیست‌وچهار کشور تا اواسط سال ۲۰۱۸ به باشگاه دارندگان تکنولوژی هوش مصنوعی پیوسته و استراتژی‌های توسعه این ابرفناوری را به دست آوردند. به‌علاوه این‌که چین طرح تجارت مبتنی بر هوش مصنوعی به ارزش ۲۰/۵ میلیارد دلار تا سال ۲۰۳۰ را برنامه‌ریزی کرد. ایالات متحده آمریکا هم بودجه ۱/۲ میلیارد دلاری را در سال ۲۰۱۶ برای توسعه این فناوری تخصیص داد که ۶۰۰ میلیون دلار آن از محل بودجه وزارت دفاع (پنتاگون) تأمین شد. در همین سال هم سرمایه‌گذاری شرکت‌های آمریکایی بر روی هوش مصنوعی به رقمی بین ۲۰ تا ۳۰ میلیارد دلار رسید (Sajduk, 2019, p. 169).

هنگفتی رقم تغییرزایی این نیروی تحلیلی در دانش روابط بین‌الملل تا اندازه‌ای است که خلوت گفتمانی نظریات کلاسیک را برهم زده و این حکم متعالی را بر سردرگاه این علم نشانده که روابط بین‌الملل تنها به‌سان یک تحلیل صرف نیست، بلکه رسوم و

1. Celebrity Politicians

فنون تحلیل‌گری و داده‌کاوی هم شناخته می‌شود. ناظر به این شرح و بسط‌ها، خشت اولیه پرسشی کلیدی و راهبردی گذاشته شده که آیا درنوردیدگی سازه بین‌الملل با اندیشه‌های ابربشری را باید گواه آغازینی بر پایان دانش روابط بین‌الملل فهم کرد یا این‌که شأنیت و وجاهت تحلیلی تئوری‌های جریانِ اصلی را مصونیت می‌بخشد؟ آیا سیاست‌شناسیِ داده‌گرا و واقعیت‌کاویِ الگوریتمی در ساخت بین‌الملل، به‌منزله فیلتری جهت تصفیه ناسره‌ها و ناترازی‌های تبیینی رهیافت‌های فکری در نظام بین‌الملل عمل می‌کند یا با حفظ سیرت و سرشت تحلیلی جریان‌های نظری، تنها صورت توصیفی جدیدی از تحولات ارائه می‌دهد؟ نظر به این امر، درک نقش هوش مصنوعی در روابط بین‌الملل، مستلزم تبیین این دوئل گفتمانی است.

۵-۱. هوش مصنوعی؛ ابرسازه تساوی‌شکن

ابررسانه هوش مصنوعی به‌منزله ستون چهارم از سیاست مدرن، با توان‌افزایی معرفتی علمای روابط بین‌الملل و توسعه انگاره‌های تحلیلی دانش روابط بین‌الملل، فرصت مضاعفی برای این علم مهیا نموده تا علاوه بر تصحیح و تجدیدنظر در آرا و احکام مفروضشان، همت فزاینده‌ای برای انطباق با تحلیل‌های داده‌بنیاد در زمانه نو به عمل آورد. این سازه تکنولوژیک به‌منزله فناوری دموکراتیکی ظاهر گشته که با تشدید هزینه‌های کژکارکردی تحلیلی، رهیافت‌های نظری غالب در روابط بین‌الملل را ملزم به روزآمدی و سمپاتی با داده‌های فرابشری جهت فهم رخدادهای سیاسی می‌سازد. در پیوست با این خوشه توصیفات مبنایی در صحن سیاست بین‌الملل، کشکولی از علل موجبه و اسباب موجده اقبال به سازه کمی‌گرا و آماری را می‌توان برشمرد. فرافرایندهای جهانی شدن، رخدادهای پارادایمی در سیاست بین‌الملل، تغییر گفتمان‌های سیاست‌گذاری و ظهور بازیگران سهم‌خواه و بازی‌ساز باعث شد تا بازاندیشی در نگره‌های فکری حاکم در روابط بین‌الملل به یک ضرورت شناختی بدل شود (Logan, 2024, pp. 222-225). ماهیت تساوی‌شکن و تصلب‌ستیز هوش مصنوعی باعث شد تا رهیافت‌های نظری حاکم بر روابط بین‌الملل، ره‌توشه برداشته و با ارائه تحلیلی نوآیین و تراز با سیاست بین‌الملل نوین، به دانش روابط بین‌الملل هوشمند و دیجیتال متصل شوند.

۵-۲. هوش مصنوعی؛ ابرسازه بهنجارساز

هرچه گفتمان تساوی‌شکن با درک هوش مصنوعی به‌منزله سازه بازاندیش‌گرا، بی‌کفایتی‌های فکری تئوری‌های روابط بین‌الملل جهت فهم عینی‌تر تحولات جهانی را به نمایش می‌گذارد، نگره بهنجارساز به‌منزله پادگفتمانی ظهور یافته که به‌عنوان سازه پشتیبان، آموزه‌های فکری رهیافت‌های نظری حاکم در تحلیل تحولات را تقویت می‌کند. سیاست‌شناسی در الهیات نظری گفتمان بهنجارساز به‌منزله امر معمول و مرسوم شناخته‌شده که مهر تأییدی بر آرای نظریات رئالیستی، لیبرالیستی و سازه‌انگارانه می‌زند. در بیانی دیگر، ظهور اندیشه‌های فرابشری تنها رونوشتی از جریان‌های نظری حاکم بر بدنه دانش روابط بین‌الملل را بازتاب داده و به جای بازاندیشی در احکام نظری این تئوری‌ها، تنها منجر به بازتولید این قسم تحلیل‌ها در سیاست بین‌الملل دست می‌زند (Pasquale, 2016, 2017). هوش مصنوعی در پنداره گفتمان بهنجارساز به‌منزله تکنولوژی رهزنی شناخته‌شده که لزوماً تحلیل جدیدی از تحولات عرضه نمی‌کند.

با محاسبه استدلال‌های دو پنداره تساوی‌شکن و بهنجارساز، ذکر این نکته لازم است که نوع و نحوه مناسبات هوش مصنوعی و دانش روابط بین‌الملل به ساخت تحولات، گستره و وسعت رخدادها و نوع مکانیسم‌های تحلیلی بستگی تام دارد. صرف‌نظر از قوت و ضعف انگاره‌های تساوی‌شکن و بهنجارساز، هوش مصنوعی در دانش روابط بین‌الملل به‌منزله سازه‌ای متمکن جهت برسازی سازه‌ای تکنوتئوریک ظاهر شده که گونه نوینی از سیاست‌شناسی و رفتارشناسی سیاسی را توسعه می‌دهد. این بایسته جدید دانش روابط بین‌الملل تا حدی موضوعیت یافته که هر قسم غفلت از آن به‌سان یک باخت و بازندگی تحلیلی جلوه می‌کند. چنین ادعایی را می‌توان بها و بنای پرسشی بسیار راهبردی نشانید که ظهور هوش مصنوعی در برابر اندیشه‌های بشری و سیاست‌شناسی الگوریتمی در برابر سیاست‌شناسی هنجاری-کیفی را می‌بایست گواهی بر پایان دانش روابط بین‌الملل فهم کرد.

۶. اندیشه‌های پساانسانی و سیاست‌شناسی داده‌گرا؛ آغازی بر پایان دانش روابط بین‌الملل

تغییرات مبنایی و جوهری در سیاست بین‌الملل، منطق ژئوپلیتیکی روابط بین‌الملل را به مقصد تکنوژئوپولیتیکال گذار داده است. این چرخش ساختاری و محیطی،

پشتوانه‌های شناختی و فکری دانش روابط بین‌الملل را تغییر داده و با مدد فرافناوری‌های دیجیتال به‌ویژه هوش مصنوعی، علمای روابط بین‌الملل را وارد دوران منظومه‌ای و شبکه‌ای کرد. این قسم گذار از سیاست قدرت و گذر به سیاست تغییر را می‌توان آیتی بر تحول معرفتی و تطور شناختی در علم روابط بین‌الملل فهم کرد که مضاف بر بازنگری در آموزه‌های فکری رهیافت‌های نظری، اعتبار تحلیلی آن‌ها در زمانه جدید را منوط به پیوند با هوش مصنوعی و تبیین‌های داده‌گرا کرده است. در واقع، ظهور اندیشه‌های فرابشری با تغییر ساخت‌های تحلیلی، دانش روابط بین‌الملل را وارد فاز تغییرات تکنولوژیک کرد. به این صورت که با تسخیر و تصرف در سنت تحلیلی رهیافت‌های جریان اصلی و تصحیح و تنقیح مواضع فکری آن‌ها، آداب جدیدی از سیاست‌شناسی داده‌گرا و تکنیکال را خلق کرد. شمولیت و فراگیری هوش مصنوعی در فهم تحولات بین‌المللی تا حدی رسیده که ساحت فراخی برای ظهور رهیافت‌های تکنوتئوریک در علم روابط بین‌الملل مهیا کرده که اعتبار شناختی و تبیینی دانش روابط بین‌الملل را تقویت کرد. مزید بر آن ورود هوش فرابشری در ساحت این علم، با اتمام عرصه عمومی سیاست، رهیافت‌های نظری حاکم بر این سازه را به طرح‌واره‌های نظری ناتمام بدل ساخت. این پیوند سیستمی بین علم و تخصص را می‌توان در چندین حوزه احصاء کرد. اول این‌که ظهور هوش مصنوعی، تغییرات بنیادینی در شیوه‌های موزانه قدرت در روابط بین‌الملل ایجاد کرد. شتاب و سرعت تکثیری و توزیعی این فناوری و دسترس‌پذیری آن برای دولت‌های مختلف، توزیع قدرت در نظام بین‌الملل را هم دستخوش تحول کرد. برآیند این قدرت بازتوزیعیِ هوش مصنوعی، تشدید رقابت‌های اطلاعاتی، امنیتی، حفاظتی، سیاسی و نظامی در زمانه نو است. مصداق بارز این مفهوم را می‌توان در رویارویی دوازده روزه بین ایران و اسرائیل ملاحظه کرد. به این صورت که مصوبات رفتاری تل‌آویو در قبال تهران، ابتدا با دوات حفاظتی- اطلاعاتی مبتنی بر هوش مصنوعی طراحی گشت. به سخن دیگر، این جنگ را می‌توان جلوه عینی و ملموس از نبرد شناختی دانست که ضرورت بازاندیشی در منطق مک‌نامارایی را در نزد تصمیم‌سازان و سیاست‌گذاران ایرانی باید دوچندان سازد. مزید بر آن، گذار از قدرت بسیط و گذر به سوی قدرت مرکب در مدیریت تکنولوژیک، موقعیت اقتصادی دولت‌ها در نظام بین‌الملل را هم متأثر ساخت. در سوی مقابل، مواضع و موقعیت افکار عمومیِ جهانی نسبت به تکنولوژی‌های دیجیتال، علاوه بر تأثیرگذاری بر فرایند جذب سرمایه‌گذاری، سطح و عمق اثرات بی‌واسطه روابط بین‌الملل بر هوش مصنوعی را تعیین می‌کند. مضاف بر آن، سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی خارجی در عصر هوش

مصنوعی، بدل به پروژه تحقیقاتی شده و بر سطح و عمق مهاجرت بین‌دولتی اندیشمندان از یک سو و آزادی فعالیت‌های علمی مشترک صاحبان نظر در ساحت بین‌الملل از سوی دیگر هم تأثیر دارد. گذشته از آن، هنجارها و قواعد بین‌المللی هم تحت تأثیر نوع برخورد با ابرفناوری‌های پیشرفته در عصر جدید قرار دارند.

حال که ظهور تکنوتئوری هوش مصنوعی در سال‌های اخیر با رشد شتابنده‌ای همراه شد، این نوع تحول ایجابی به همراه اقبال بسیاری از کشورها به این ابرسازه تکنولوژیک، فهم سیاست بین‌الملل با منطق کلان‌داده و الگوریتمی را به یک ضرورت دانش‌ورانه و عمل‌گرایانه بدل ساخت. صرف‌نظر از منطق ظهور هوش مصنوعی، روابط بین‌المللِ تکنوتئوریک گواهی بر برائت از رهیافت‌های نظری جریان اصلی نیست، بلکه یک جهش پارادایمی شناخته‌شده که سیاست‌شناسی داده‌گرا را جایگزین منطق کیفی، معنایی و هنجاری تئوری‌های بین‌الملل می‌کند. چنین قرائتی را می‌توان با الهام از دکترین هدفمندی قدرت درک کرد که مناسبات ایجابی بین هوش مصنوعی و علم روابط بین‌الملل را یک پیوند دوراندیشانه و آینده‌پژوهانه جهت دریافت عینی‌تر و واقعی‌تر از سیاست بین‌الملل می‌پندارد. هژمونی و هیمنه اندیشه‌های پساانسانی به‌منزله میدان‌داری داده‌ها و فناوری‌های دیجیتال در نظام بین‌الملل، گواهی بر پایان و فرجام دانش روابط بین‌الملل شناخته نمی‌شود، بلکه تغییر بنیادین در شیوه‌های درک و فهم تحولات است. منطق چنین ادعایی را می‌توان در پیدایش متغیرها، موضوعات، کنشگران و محیط نوینی از سیاست بین‌الملل جست که لزوماً درصدد انکار و اغفال تحلیل‌های کلاسیک نیست، بلکه ارائه فهم نوین و راستین از نظام بین‌الملل به غایت آن بدل شد. طبق این فهم نوین، تحلیل‌های سیاسی علاوه بر استراتژی‌های بلندمدت، نیازمند فهم راهبردی است که تا با محاسبه محیط جدید، ضمن الهام‌پذیری از بازیگران نوین، عمق استراتژیکی در نگره‌های فکری ایجاد نماید تا اقتضای عصر جدید را داشته باشد. به این معنا که برخلاف قرائت ارتدکس، تنها در انحصار نظریات جریان اصلی نباشد، بلکه با شمولیت تحلیل‌های جدید از یک‌سو و استخدام راهبردهای جدید از سوی دیگر، ضمن ارائه فهم تازه از تحولات جهانی، مشروعیت و مقبولیتی در سطح بین‌المللی هم به دست آورد.

نتیجه‌گیری

ورود هوش فرابشری و ابررسانه‌های دیجیتالی در دانش روابط بین‌الملل با تسخیر اذهان تحلیلی تئوری‌های جاری، ره به خلق رخدادی شگفت برده که علاوه بر تقویت

غنای تحلیلی نگره‌های فکری به‌منزله منطق سیاست بین‌الملل نوین، فرصت مهیایی برای عرضه تبیین‌های زمان‌آگاهانه ایجاد کرد. در واقع، هوش مصنوعی با شکافتن سقف تحلیلی رهیافت‌های نظری و درانداختن طرحی تکنوتئوریک، عقلانیت دیجیتالی را جهت فهم تحولات مشق کرد.

ناظر بر پیوند بین هوش مصنوعی و روابط بین‌الملل، صدور این حکم در وصف چنین ارتباطی جایز است که دانش روابط بین‌الملل به‌منزله علم تحلیلی، به فن تکنیکی و داده‌گرا در سده بیست و یکم بدل شد. این سازه نوپدید با تخفیف اعتبار روایی و سرمایه تحلیلی نظریات رئالیستی، لیبرالیستی و برساخت‌گرا از یک‌سو و تغییر ژئوپلیتیک شناختی آن‌ها به سوی هایتک-ژئوپلیتیکِ معرفتی، پهندشتی برای سیاست‌شناسی الگوریتمی و تکنوتئوری‌های تبیینی مهیا کرد. به‌گونه‌ای که این تحول تدریجی با الهام از سنت استدراج و تدریج‌گرایی سیاسی، به سرمایه بی‌بدیلی برای علمای روابط بین‌الملل در سیاست‌شناسی نوین تبدیل شد. گرچه در وصف همزیستی رسانه و روابط بین‌الملل، گفتارهای نظری و گفتمان‌های تحلیلی گوناگونی مطرح می‌شود ولی جاری ساختن خطبه تقیه سیاسی در این باب جایز است. این‌گونه که هر نوع قیدی بر آزادی رسانه‌ها در زنجیره نظم تکثیری در روابط بین‌الملل باید ناظر بر سه اصل قانون‌مندی، مشروعیت و تناسب باشد. مضاف بر آن، میدان‌دِهی به کنش‌های رسانه‌ای در زنجیره تحلیل باید در راستای اهداف مشروعی مانند ارائه فهمی روزآمدتر، تقویت و توسعه علم روابط بین‌الملل و عرضه نظام دانایی و نظم تحلیلی راستین و عینی‌تر باشد. مزید بر آن، فشارهای هوش مصنوعی بر نظریات جریان اصلی در روابط بین‌الملل جهت بازاندیشی و بازنگری در احکام و آموزه‌ها، باید در تناسب با هدف بنیادین توسعه روابط بین‌الملل باشد که در پی این محدودیت‌ها حاصل می‌آید. از پس این ابرمؤلفه‌ها است که مصونیت و مقبولیتی برای فرافناوری‌های دیجیتال و علم روابط بین‌الملل مهیا شده که نه‌تنها رقم اعتبار تحلیلی نظریات را تقویت کرده، بلکه نِیستان سیاست بین‌الملل را مزین به سیاست‌شناسی تراز و شاخص می‌کند.

فهرست منابع

جعفری، علی‌اکبر؛ ذوالفقاری، وحید (۱۴۰۲). ***تحول پارادایمیک در نظریه‌های روابط بین‌الملل***. بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.

ذوالفقاری وحید (۱۳۹۹). ***رفتارشناسی نیروهای اجتماعی در سیاست خارجی***. تهران: نشر نگاه معاصر.

سلیمان‌زاده، سعید؛ اسلامی، محسن؛ موسوی شفائی، مسعود؛ گل‌محمدی، ولی (۱۴۰۳). ***حکمرانی هوش مصنوعی در عصر دیجیتال: واکاوی راهبردها و رویکردهای آمریکا***، فصلنامه روابط خارجی، ۱۶ (۲).

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۴). ***تأثیر نیروهای اجتماعی بر سیاست خارجی***، فصلنامه سیاست خارجی، سال نوزدهم، شماره ۲.

References

Baele, S.J., Bukhari, I., Whyte, C., Cuomo, S., Jensen, B., Payne, K., and Garcia, E. V. (2024), "*AI IR: Charting International Relations in the Age of Artificial Intelligence*", International Studies Review, Vol. 26, No. 2. Available at; Http://doi.org/10.1093/isr/viae013.

Bode, Ingvild (2024), "*AI Technologies and International Relations: Do We Need New Analytical Framework?*", The RUSI Journal, Vol. 169, No. 5: 66-74.

Chiodo, M., Muller, D., and Sienknecht, M. (2024), "*Educating AI Developers to Prevent Harmful Path Dependency in AI Resort-to-Force Decision Making*", Australian Journal of International Affairs, Vol. 78, No. 2: 210-219.

Erskine, T. (2024). "*AI and the Future of IR: Disentangling Flesh-and-Blood, Institutional, and Synthetic Moral Agency in World Politics*", Review of International Studies, Vol. 50, No. 3: 534-559.

Erskine, T., and Miller, S. E. (2024). "*AI and the Decision to Go War: Future Risks and Opportunities*", Australian Journal of International Affairs, Vol. 78, No. 2: 135-147.

Gilpin, R. (1981). *War and Change in World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Hadfield, A., and Leveringhaus, A. (2023), "*Autonomous Weaponry and IR Theory: Conflict and Cooperation in the Age of AI*", In; Andrej Zwitter and Oskar Gstrein (eds.) Handbook on the Politics and Governance of Big Data and Artificial Intelligence. London: Elgar.

Hudson, V. M. (2005), "*Foreign Policy Analysis: Actor-specific Theory and the Ground of International Relations*", Foreign Policy Analysis, Vol. 1, No. 1: 1–30.

Jafari, Aliakbar and Vahid Zolfaghari (2023). *Paradigmatic Evolution in the Theories of International Relations*, Iran, Babolsar,

Kastner, Ariel (2021), *7 Views on How Technology will Shape Geopolitics*. World Economic Forum, April 7. Available at; http://www,weforum.org/agenda/2021/04/seven-business-leaders-on-how-technology-will-shape-geopolitics/.

Keohane, R. O., and Nye, J. S. (2012). *Power and Interdependence*. Boston: Pearson.

Logan, S. (2024). "*Tell Me What You Don't Know: Large Language Models and the Pathologies of Intelligence Analysis*", Australian Journal of International Affairs, Vol. 78, No. 2: 220-228.

Morgenthau, H. (1997). *Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace*. Beijing: Peking University Press.

Naghibzadeh, A. (2005), *Influence of Social Forces on Foreign Policy*, Quarterly of Foreign Politics, 19(2), 267-290.

Ndzendze, Bhaso and Marwala, Tshilidzi (2023), *Artificial Intelligence and International Relations Theories*. London: Palgrave Macmillan.

Pasquale, F. (2016). *The Black Box Society: The secret Algorithms that Control Money and Information*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Pasquale, F. (2017). "*Secret Algorithms Threaten the Rule of Law*", MIT Technology Review, June 1. http://technologyreview.com/2017/06/01/151447/secret-algorithms-threaten-the-rule-of-law/.

Roumate, F. (2024), *Artificial Intelligence and the New World Order: New Weapons, New Wars and a New Balance of Power*. London: Springer.

Sajduk, B. (2019). "*Theoretical Premises of the Impact of Artificial Intelligence on International Relations and Security*", The Copernicus Journal of Political Studies, Vol. 2: 157-180.

Schwab, K. (2016), *The Fourth Industrial Revolution*. New York: Crown Business.

Soleimanzadeh, S., Eslami, M., Mosavi Shefaei, M. and Golmohammadi, V. (2024), *Artificial Intelligence Governance in the Digital Era: Evaluating U.S. Strategies and Approaches*, Quarterly of Foreign Relations, 16(2), 193-224.

Stevie, B. A., and Ammara, A. (2023). "*The Shortcomings of Artificial Intelligence: A Comprehensive Study*", International Journal of Library and Information Science, Vol. 15, No. 2: 8-13.

Vogel, K. M., Reid, G., Kampe, c., Jones, P. (2021). "*The Impact of AI on Intelligence Analysis: Tackling Issues of Collaboration, Algorthmic Transparency, Accountability, and Management*", Intelligence and National Security, Vol. 36, No. 6: 827-848.

Waltz, K. (1998). "*War in Neorealist Theory*", In; R. Rotberg & R. Theodore (eds.), The Origins and Prevention of Major Wars. Cambridge: Cambridge University Press.

Wendt, A. (1999). *Social Theory of International Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Wong, Y. H., Yurchak, J., Button, R. W., Frank, A. B., Laird, B., Osoba, O. A., Steeb, R., Harris, B. N., Joon Bae, S. (2020). *Deterrence in the Age of Thinking Machines*. Santa Monica, CA: RAND Corporation.

Zolfaghari, V. (2020), *Behavior of Social Forces in Foreign Policy*, Tehran, Negah Moaser Publication.

International Quarterly of Foreign Relations
https://frqjournal.csr.ir
Center for Strategic Research
E-ISSN: 2588-6541
Vol. 17, Issue. 3, No. 67, 2025 **Received:** 2025/04/29 **Revised:** 2025/11/15 **Accepted:** 2025/11/30
Research paper

Networked Regionalism and National Security of Iraq with an Emphasis on the Role of I.R. Iran

Farhad Ghasemi [1] **Mohammad Al-Taesh** [2]

1. Professor of International Relations, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: Faghasemi@ut.ac.ir
2. PhD in International Relations, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: m.azeez@ut.ac.ir

Abstract

National security has been one of the main and fundamental concerns of Iraq since its establishment (1920) as a country or actor in the modern international system. In the meantime, regionalism has been raised as one of the most prominent ways to achieve national security, which has gained particular prominence with the transformation of the international system into a complex network system; however, international relations literature, especially in Iraq, has neglected such an issue. For this reason, the fundamental question arises: given the transformation of the international system into a network system that has essentially changed the regionalism model to network models, what is the position and consequences of this new model of regionalism on Iraq's national security and what is Iran's position in this process? In response to this question, the research hypothesis is that in complex-chaotic international systems, due to the interconnectedness of networks and layers of order, regionalism as a mechanism for managing layers of order through managing and controlling the regional system environment and transforming it into various patterns of cooperation in controlling threats affects the national security of countries including Iraq, and Iran plays a connecting role in this network. The findings show that new patterns of network regionalism in Iraq and its strategies, including networking and linking, especially with Iran, will be a way to overcome geopolitical deadlocks and create intelligent deterrence. The most prominent innovation of the research is the presentation of a network regionalism model based on distinct clusters for the country of Iraq.

Keywords: Network Regionalism, National Security, Emergence, Iraq, Iran, Adaptive Network

International Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.
10.22034/fr.2025.519360.1660 http://frqjournal.csr.ir

Extended Abstract

National security has been a central and enduring priority for Iraq since its founding in 1920, when it first emerged as a modern state in the international system. Because of its strategic geopolitical and economic position, as well as its cultural significance, Iraq has often been at the center of regional and global competition. As a result, ensuring its national security has remained a persistent challenge for the country's policymakers. With the growing complexity of the international system, new opportunities—as well as constraints—have arisen in how Iraq approaches its security. In this environment, regionalism has emerged as a potential framework for building security, offering a promising path in an increasingly complex and chaotic world system. Although regionalism has a long history in international relations, dating back to the Persian Empire, it has evolved within the modern complex and chaotic global order to take on a networked form. Through this "networked regionalism," Iraq can open new pathways for achieving national security. This model positions specific countries, particularly Iran, as crucial connecting nodes and network builders. Nevertheless, the literature in International Relations, especially within Iraq, has largely overlooked this dynamic. This neglect raises a central research question: Given the international system's evolution into a networked structure, what is the significance and what are the implications of this new model of regionalism for Iraq's national security? Furthermore, what is Iran's role in this process?The study's hypothesis posits that in complex-chaotic international systems, characterized by layered and interconnected structures, regionalism serves as a mechanism for managing these layers of order. It achieves this by managing the regional system's environment, transforming it into cooperative arrangements to counter threats, thereby directly influencing the national security of countries like Iraq. Within this network, Iran plays a pivotal linking role. However, networked regionalism requires the formation of regional clusters. Iraq's geopolitical situation presents significant obstacles to forming such clusters in its western sphere, to the extent that the country faces a strategic deadlock in its regional branching. Crisis-ridden and even crisis-exporting states in this region can be identified as primary causes of this impasse. Iraq's geopolitics, conversely, enables network clustering to its east and south. In sea geopolitics terms, the country's direct access is limited to the Persian Gulf. However, by extending this sea corridor through Iran to the Indian Ocean and the Sea of Oman, Iran emerges as a critical nexus within Iraq's regional network. This Iranian sea pathway grants Iraq access to new strategic clusters, particularly in South Asia and the Indian subcontinent. The potential extensions of this network could further incorporate clusters in Africa, Latin America, and East Asia, forming subsequent layers of Iraq's sea geopolitical architecture.

Simultaneously, Iran acts as Iraq's essential land bridge to Central Asia and the Caucasus, regions developing within the sphere of the Shanghai

Cooperation Organization (SCO). This connection projects Iraq's continental influence towards the rapidly ascending economic and political axis of China and East Asia. For Iraq, this network clustering offers a mechanism to mitigate systemic pressures—a primary source of its modern insecurity. The branches of the network can distribute these pressures while simultaneously generating significant new opportunities. This enhances the capacity of Iraq's regional network to meet national needs, effectively transforming the nation's power into a more resilient "networked power." Consequently, the network itself becomes the manifestation of Iraqi influence in the global arena. The findings of this study suggest that in the context of a complex and chaotic international system, networked regionalism has become a fundamental strategy for nations in general, and for Iraq in particular. Iraq's unique position at the intersection of regional and global geopolitical forces presents it with a complex and nested structural layers, making an adaptive, networked regionalism a viable security strategy. Crucially, the success of Iraq's networked regionalism in interlinking and nested clusters is profoundly dependent on the Islamic Republic of Iran. Iran is the pivotal actor for expanding Iraq's constricted sea domain—currently limited to the port of Al-Faw—by connecting it to the vast strategic expanse of the Indian Ocean. On the continental front, Iran links Iraq to clusters in the Indian subcontinent, Central Asia, the SCO, and ultimately to China and East Asia. Therefore, Iran is the indispensable hub for Iraq's networked regionalism. The integration of Iraqi and Iranian network clusters, and the subsequent formation of a nested regional system between them, would fundamentally reshape regional international politics. This new regional order would create a foundation for synergy between Iranian and Iraqi foreign policies. Furthermore, by connecting with the SCO, this partnership could contribute to the emergence of a global "super-network," representing a significant step toward a new world order in this era of global transition.

روابط خارجی

سال هفدهم، شماره سوم (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۴، صص. ۶۵- ۹۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۸/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹

مقاله پژوهشی

منطقه‌گرایی شبکه‌ای و امنیت ملی عراق با تأکید بر نقش جمهوری اسلامی ایران

فرهاد قاسمی[۱] **محمد الطائش**[۲]

۱. استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
Email: Faghasemi@ut.ac.ir

۲. دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران
Email: m.azeez@ut.ac.ir

چکیده

امنیت ملی ازجمله دغدغه‌های اصلی و بنیادین عراق از زمان تأسیس (۱۹۲۰) بوده که به‌عنوان یک کشور یا کنشگر در سیستم بین‌المللی نوین مطرح شده است. در این میان منطقه‌گرایی به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین راه‌های دستیابی به امنیت ملی مطرح بوده که این موضوع با تحول سیستم بین‌الملل به سیستمی پیچیده - شبکه‌ای از برجستگی خاصی برخوردار شده است؛ اما بااین‌وجود، ادبیات روابط بین‌الملل به‌ویژه در عراق چنین موضوعی را مورد غفلت قرار داده‌اند. به همین سبب این پرسش اساسی مطرح می‌شود که با توجه به تحول سیستم بین‌الملل به سیستم شبکه‌ای که قاعدتاً الگوی منطقه‌گرایی را نیز به الگوهای شبکه‌ای تغییر داده است، این الگوی نوین از منطقه‌گرایی چه جایگاه و پیامدهایی بر امنیت ملی عراق دارد و جایگاه ایران در این فرایند چیست؟ در پاسخ به این پرسش فرضیه پژوهش این است که در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی به دلیل به هم پیوندی شبکه‌ای و لایه‌های نظم، منطقه‌گرایی به‌عنوان سازوکاری برای مدیریت لایه‌های نظم از طریق مدیریت و کنترل محیط سیستم منطقه‌ای و تبدیل آن به الگوهای گوناگون همکاری در کنترل تهدیدات، امنیت ملی کشورها ازجمله عراق را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ایران دارای نقش پیوندی در این شبکه است. روش پژوهش حاضر مبتنی بر روش آبداکشن و تأکید بر واقعیت‌های نوپدید و یافتن بهترین راه برای تبیین موضوع است. یافته‌ها نشان می‌دهند که الگوهای جدید منطقه‌گرایی شبکه‌ای عراق و راهبردهای آن ازجمله شبکه‌سازی و پیوندسازی به‌ویژه با ایران راهی برای عبور از بن‌بست‌های ژئوپلیتیکی و ایجاد بازدارندگی هوشمند خواهد بود. برجسته‌ترین نوآوری پژوهش ارائه مدل منطقه‌گرایی شبکه‌ای مبتنی بر خوشه‌های متمایز برای کشور عراق است.

کلیدواژه‌ها: منطقه‌گرایی شبکه‌ای، امنیت ملی، نوپدیدی، عراق، ایران، شبکه انطباقی

شاپای الکترونیک: ۶۵۴۱-۲۵۸۸/ پژوهشکده تحقیقات راهبردی/ فصلنامه روابط خارجی

10.22034/fr.2025.519360.1660 http://frqjournal.csr.ir

CC BY NC

مقدمه و بیان مسئله

امنیت ملی به دلیل ذات و ماهیت سیستم بین‌الملل به‌عنوان دغدغه اساسی کشورها در سیاست بین‌الملل مطرح بوده و هست و به همین سبب همیشه کشورها برای دستیابی به آن راهبردهای گوناگونی را اتخاذ کرده‌اند. درگذشته راهبردهایی چون جنگ، مسابقه تسلیحاتی، اتحادها و ائتلاف‌های بین‌المللی و موازنه قدرت به‌عنوان راهبردهای امنیت‌زا موردتوجه قرارگرفته بوده و براساس آن سیاست خارجی و سیاست بین‌المللی کشورها شکل می‌گرفته است. با تحول سیستم بین‌الملل به‌ویژه شکل‌گیری سیستم‌های بین‌المللی پیچیده و به دنبال آن سیستم‌های بین‌المللی آشوبی راهبردهای منطقه‌گرایی به‌عنوان راهبرد امنیت‌زا در کانون توجه کشورها قرارگرفته است.

در محیط سیستم بین‌الملل پیچیده و آشوبی (غیرخطی) دستیابی به امنیت ملی و منطقه‌گرایی نیازمند الگوهایی جدید در حوزه شبکه‌های پیچیده و نظم شبکه‌ای است علاوه بر آن نظم‌های شبکه‌ای با ویژگی‌هایی مانند غیرخطی بودن، شاخه‌ای شدن وابستگی حساس، قانون قدرت و کنترل چرخه‌ای، بستری را فراهم می‌کنند که در آن پدیده‌های نوظهور و بی‌ثباتی‌های راهبردی به شکل جدیدی قابل‌تحلیل هستند. در این مدل، منطقه‌گرایی نه به‌عنوان یک ساختار ایستا، بلکه به‌عنوان یک شبکه پویا در نظر گرفته می‌شود که تحت تأثیر شرایط متغیر محیطی، دستخوش تغییرات و سازگاری‌های مداوم می‌شود. در این چهارچوب، امنیت ملی نیز دیگر صرفاً یک مفهوم وابسته به دولت‌ها نیست، بلکه در یک بستر شبکه‌ای قرارگرفته است.

کشوری مانند عراق که در معرض نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، رقابت‌های قومی و مذهبی و چالش‌های داخلی و بین‌المللی آن‌هم در محیط مبتنی بر کارکرد سیستم‌های بین‌المللی غیرخطی قرار دارد، امنیت ملی و پاسخ به دغدغه امنیت را نمی‌تواند بدون توجه به الگوی شبکه‌ای درمان نماید. از سوی دیگر عراق به‌عنوان یکی از کانون‌های تحولات راهبردی در غرب آسیا، نمونه‌ای بارز از تأثیرپذیری ساختارهای امنیتی از فشارهای درون و میان شبکه‌ای است. عراق کشوری است که می‌توان آن را به دولت-کشوری تازه تأسیس و برآمده از تجزیه امپراتوری عثمانی دانست هرچند سابقه‌ای دیرینه در دوران خلافت اسلامی دارد. به همین سبب این کشور با پدیده دولت‌سازی، ملت‌سازی و مشکلات گوناگون در این خصوص روبه‌رو بوده است و همچنان نیز هست. به لحاظ دولت سازی و ملت سازی ناقص، امنیت ملی آن در معرض

تهدید بوده است. از سوی دیگر موقعیت این کشور آن را در کانون ضربات متعدد قدرت‌های بزرگ قرار داده است. درمجموع امنیت ملی این کشور از همان ابتدا هم از بُعد داخلی وهم خارجی در معرض تهدید قرار داشته است و دغدغه امنیت به دغدغه‌ای دائمی برای آن تبدیل‌شده است و طبیعی است به دنبال راه‌ها و مسیرهایی برای تأمین امنیت و امنیت‌زایی است. در این میان به نظر می‌رسد نوع ساختارهای سیاسی داخلی و نظام‌های سیاسی آن و درگیری‌های درون سیستمی این کشور را معطوف به سیاست‌های داخلی و امنیت ملی کرده است این در حالی است که در سیستم‌های بین‌المللی به‌ویژه سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی نوین منطقه‌گرایی، یکی از ابزارهای اساسی در تأمین امنیت ملی در چرخه راهبردی این کشور به‌طور خاص و دیگر کشورها به‌طور عام محسوب می‌شود. عراق هرچند عضو سازمان‌هایی مانند اتحادیه عرب ۱۹۴۵ و سازمان کنفرانس اسلامی به شمار می‌آید؛ اما عضویت در چنین سازمان‌هایی باسیاست‌های منطقه‌گرایی فاصله بسیاری دارد. طراحی شبکه منطقه‌ای، مشخص ساختن خوشه‌ها و پیوندهای میان خوشه‌ها و طراحی نظم و سیستم‌های مدیریت نظم منطقه‌ای و به‌طور خلاصه ارائه الگویی از منطقه‌گرایی به نظر می‌رسد که همچنان در سیاست خارجی عراق مورد غفلت قرارگرفته است و عراق از سیاست خارجی منطقه‌گرایانه و الگوی منطقه‌گرایی به‌منظور تأمین امنیت ملی فاصله زیادی دارد. بااین‌وجود عراق با توجه به این موضوع، گرایش‌های منطقه‌گرایانه‌ای در سیاست خارجی خود نمایان ساخته است.

در خصوص امنیت ملی و منطقه‌گرایی به‌طور عام و منطقه‌گرایی عراق ادبیات روابط بین‌الملل مجموعه‌ای از آثار را در درون خود جای‌داده است. منطقه‌گرایی در کانون توجه ادبیات گسترده‌ای در روابط بین‌الملل است. با تحول سیستم بین‌الملل به‌ویژه شکل‌گیری سیستم‌های بین‌المللی پیچیده و به دنبال آن سیستم‌های بین‌المللی آشوبی راهبردهای منطقه‌گرایی به‌عنوان راهبرد امنیت‌زا در کانون توجه کشورها قرارگرفته است و منطقه‌گرایی متفاوت از گذشته نگریسته می‌شود (Bilgin & Futák-Campbell, 2021; Ermeydan, 2025; Iroulo & Lenz, 2022; Lenz & Söderbaum, 2025; Väyrynen, 2003). برخی میان منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن تمایز آشکاری قائل می‌شوند زیرا منطقه‌گرایی ناظر بر همکاری میان شرکای منطقه‌ای به‌واسطه ایجاد نهادهای منطقه‌ای چندجانبه است درحالی‌که منطقه‌ای شدن بیشتر ناشی از فرایندهای اجتماعی- سیاسی از پایین به بالا بوده و با مفاهیم هویت پیوند دارد. برخی منطقه‌گرایی را براساس پویش‌های سیستمی، به انواع مختلفی تقسیم کردند که از

آن جمله می‌توان به منطقه‌گرایی شبکه‌ای-انطباقی، منطقه‌گرایی آشیانه‌ای، منطقه‌گرایی پراکنشی، منطقه‌گرایی یکپارچه و ادغام‌شده، منطقه‌گرایی بلوکی، منطقه‌گرایی هیبریدی و منطقه‌گرایی انطباقی نهادی اشاره کرد (قاسمی،۱۴۰۱). برخی بر تسهیل‌کنندگی ائتلاف‌های سیاسی داخلی همچون نظام‌های منطقه‌ای تأکید می‌کنند (Lake& Morgan,2010).

بخشی از ادبیات روابط بین‌الملل سیاست خارجی عراق را در دستور کار قرار داده‌اند. در این میان، دوره‌بندی در سیاست خارجی این کشور اساسی است. عراق از زمان شکل‌گیری (۱۹۲۰) دوره‌های تاریخی متمایزی را تجربه کرده است. سیاست خارجی آن در هر دوره‌ای برآمده از نیروهای خاص و الگوهای رفتاری ویژه‌ای است.

دوره اول (۱۹۲۰-۱۹۵۸) که به دوران پادشاهی معروف است، خانواده فیصل فرمانروایی عراق را به عهده داشتند و حمایت‌های خارجی نقش اساسی در دینامیک‌ها، کنترل سیستم، امنیت سازی و یا ناامن سازی عراق داشت (Khadduri & Ghareeb,1997; Abou-El-Fadl,2018; Schofild,1994; Dodge,2003; Yeldiz,2004; Kadhim,2012).

در دوره دوم (۱۹۵۸-۱۹۶۸) موسوم به دوران جمهوری در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ به فرماندهی سرلشکر عبدالکریم قاسم و مجموعه‌ای از افسران ارتش کودتایی شکل گرفت و به‌نظام پادشاهی خاتمه دادند و بدین‌سان جمهوری عراق متولد شد. در این دوره عراق به سبب گرایش‌های ملی‌گرایانه به سمت اتحاد جماهیر شوروی میل پیدا کرد (Woods & Chambers,2024; Rubin,2007; Taylor,2018; Jinil & Szalontai,2023).

دوره سوم (۱۹۶۸-۲۰۰۳) مربوط به دوران حکومت حزب بعث است. این حزب در سال ۱۹۶۸ میلادی از طریق افسران خود در داخل ارتش عراق علیه عبدالرحمن عارف رئیس‌جمهور وقت، کودتا کرده و پس از پیروزی «احمد حسن البکر» را به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب کردند. در این دوره با ادعاهای ارضی در سال ۱۹۸۰ عراق مبادرت به انجام حمله نظامی و برپایی جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران نمود و متعاقب آن در سال ۱۹۹۰ به کویت لشکرکشی نظامی کرد (Babakhan,2004; Ahmedov,2009; Altinbay,2022; Robins,1990).

دوره چهارم (۲۰۰۳ تاکنون) به دوران عراق جدید بازمی‌گردد که با حمله نیروهای ائتلاف و سقوط صدام حسین و حزب بعث منجر به تغییر نظام سیاسی عراق در سال ۲۰۰۳ شد. در این دوره عراق شدیداً درگیر پویش‌های بی‌ثبات کننده و هم‌زمان با آن تلاش برای یافتن راه‌حل‌ها و راهبردهایی برای تأمین امنیت ملی خود بوده است.

مرور دوران تاریخی حیات کشور عراق و سیاست خارجی آن گویای چند واقعیت اساسی است که عمیقاً ضمن فشارهای زیاد بر امنیت ملی آن یافتن راهبردهای اساسی برای تأمین امنیت ملی گرایی را محدود ساخته و آن را با نوعی بحران امنیت ملی روبه‌رو نموده است.

۱. عراق ازجمله کشورهایی است که عملاً حیات مستقل خود را به‌عنوان بخشی از سیستم بین‌الملل وستفالیایی از ۱۹۲۰ شروع نموده است و بنابراین تجربه زیستی مستقل محدودی در حدود یک سده دارد.
۲. وجود نیروهای خارجی در عراق ازجمله انگلستان درگذشته و آمریکا در حال حاضر عملاً محدودکننده کنشگری این کشور بوده است.
۳. فقدان ساختار سیاسی مستحکم و منسجم داخلی کنشگری خارجی آن را محدود ساخته است و وقوع کودتاهای متعدد بیانگر چنین موضوعی است.
۴. ساخت‌بندی جغرافیایی سیستم سیاسی داخلی آن راهبردهای سیاست خارجی آن ازجمله منطقه‌گرایی را با مشکلات متعددی روبه‌رو کرده است.
۵. نفت، یکی از عوامل مداخلات خارجی در عراق و محدودکننده کنشگری در زمینه سیاست خارجی آن به شمار می‌آید.
۶. بی‌ثباتی داخلی محدودکننده راهبردهای منطقه‌گرایی و سیاست خارجی این کشور در زمینه امنیت‌سازی است.
۷. محیط سیستمی آشوبناک و تعارضی به‌ویژه در حوزه عربی، منطقه‌گرایی این کشور را ناکارآمد ساخته است.

تحولات تاریخی و دوره‌های متمایز آن گویای یک واقعیت اساسی است و آن اینکه بسیاری از مشکلات عراق برآمده از محیط‌های سیستمی نوپدیدی است که خود را در قالب چالش‌های امنیتی نمایان ساخته است و اینکه بدون ساماندهی حوزه و گستره سیستمی عراق، مشکل است امنیت ملی آن قابل‌حل باشد. به عبارتی عراق چاره‌ای جز بهره‌گیری از یک راهبرد منطقه‌گرایانه جهت حل مشکلات امنیت ملی خود ندارد و از سوی دیگر جایگاه آن به‌ویژه در حوزه ژئواکونومیک، ژئوپلیتیک و همچنین ژئوکالچری این فرصت را برای عراق فراهم ساخته است که منطقه‌گرایی را به‌عنوان دارویی جهت حل مسائل امنیت ملی خود در اختیار گیرد.

هم‌سویی این موضوع با گذار در چرخه جهانی قدرت و رشد منطقه‌گرایی در حوزه شرقی آن تسهیل کنند. چنین سیاستی است. افزون بر آن منطقه‌گرایی شبکه‌ای عراق

را با بلوک‌ها و شاخه‌های نظمی گوناگونی روبه‌رو می‌نماید که صفحه رشد این کشور را در قالب منطقه‌گرایی بازگذاشته و امکان تکامل در این حوزه را برای آن فراهم می‌نماید.

ادبیات روابط بین‌الملل در مورد عراق از ضعف بسیار جدی برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان آن را امری فراموش‌شده تلقی کرد. دغدغه اساسی امنیت عراق همچنان بدون پاسخ مانده است. از سوی دیگر، منطقه‌گرایی نوین شبکه دارای کانون‌هایی است که بدون توجه به آن با بن‌بست روبه‌رو می‌شود. ایران ازجمله کانون‌های چنین منطقه‌گرایی به‌ویژه در سیاست خارجی منطقه‌ای عراق هست. این موضوع نیز ازجمله اموری است که در آثار مربوط به امنیت ملی عراق و منطقه‌گرایی آن به فراموشی سپرده‌شده است. به همین سبب مسئله امنیت ملی، منطقه‌گرایی و پیوند آن‌ها با یکدیگر به‌ویژه در مورد کشور عراق پابرجاست. بر این اساس پرسشی که در کانون پژوهش قرار دارد، این است که با توجه به تحول سیستم بین‌الملل به سیستم شبکه‌ای که قاعدتاً الگوی منطقه‌گرایی را نیز به الگوهای شبکه‌ای تغییر داده است، این الگوی نوین از منطقه‌گرایی چه جایگاه و پیامدهایی بر امنیت ملی عراق دارد و جایگاه ایران در این فرایند چیست؟ پاسخ به این پرسش فرضیه یا فرضیه‌های پژوهش براساس واقعیت‌های نوپدید در حوزه امنیت ملی و منطقه‌گرایی شکل می‌گیرد. در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی به دلیل به هم پیوندی شبکه‌ای لایه‌های نظم، منطقه‌گرایی به‌عنوان سازوکاری برای مدیریت لایه‌های نظم، از طریق مدیریت و کنترل محیط سیستم منطقه‌ای و تبدیل آن به الگوهای گوناگون همکاری در کنترل تهدیدات، امنیت ملی کشورها ازجمله عراق را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ایران دارای نقش پیوندی در این شبکه است؛ منطقه‌گرایی و امنیت ملی در سیستم بین‌المللی پیچیده-آشوبی باوجود سابقه‌ای دیرینه، اما به‌عنوان یک نوپدید یعنی دارای ویژگی‌های نوپدید خود را نشان می‌دهد. به همین سبب مطالعه چنین پدیده‌هایی از راه روش‌های سنتی پژوهش شدنی نیست. آبداکشن ازجمله روش‌شناسی غالب جهت مطالعه چنین الگوهای نوپدید است؛ با شناسایی نوپدیدگی‌ها می‌توان فرضیه‌های مناسب را استخراج کرد. پس‌ازآن، براساس فرضیه‌های یادشده، فرایند نظریه‌کاوی و ارائه چهارچوب نظری نسبتاً مناسب استخراج می‌شود و پس از مطالعه مورد یعنی عراق درنهایت الگوی نظری مناسب استخراج خواهد شد.

۱. نوپدیدگی‌های نظم‌های منطقه‌ای و امنیت ملی

در قالب نوین، عراق دارای شبکه منطقه‌ای است که دارای بلوک‌ها و خوشه‌های گوناگونی است. به عبارتی دارای شبکه یا سیستم چند پیکری است که درهم‌تنیده شده و در قالب یک شبکه آشیانه‌ای نمایان شده است. در این شبکه واقعیت‌های نوپدیدی خود را نمایان ساخته‌اند. بر این اساس، اولین واقعیت نوپدید را می‌بایست در سازه‌های نظم دید که مبتنی بر آن اولین نتیجه فروپاشی یک نظم شکل‌گیری سازه‌های جدید منطقه‌ای است؛ به این معنی که فروپاشی در یک سازه منجر به شکل‌گیری جدال برای شکل‌دِهی به سازه یا سازه‌های نوین نظم می‌شود. لذا از بُعد سازه‌ای بخش‌هایی از سازه منطقه‌ای عراق با آشفتگی روبه‌رو شده است؛ وجود نیروهای غیردولتی و فعال شدن آن‌ها و حتی اقدام آن‌ها علیه کشورهایی چون سوریه، سازه‌ها را متزلزل ساخته است. از سوی دیگر اسرائیل نیز سازه‌ها را با تغییر و بی‌ثباتی مواجه کرده است. آشفتگی سازه‌ای بخشی از نوپدیدگی سازه‌ای در نظم منطقه‌ای عراق به شمار می‌آید.

دومین واقعیت نوپدید مربوط به دینامیک‌های سیستم است که در وضعیت پیچیدگی بین دینامیک‌ها نوعی رابطه علی بازگشتی وجود دارد که منجر به شکل‌گیری رابطه چرخه‌ای شده است؛ بنابراین قدرت در شبکه منطقه‌ای عراق نیز نوپدیدگی را فزونی بخشیده است و حضور آمریکا در منطقه و عراق و سیاست‌های برخی بازیگران منطقه‌ای این نوپدیدگی‌ها را تشدید کرده است. سومین واقعیت نوپدید چرخه‌های سیستم است که براساس آن نظم قدیمی از بین رفته و نظم جدیدی در سیستم حاکم می‌شود. در سال ۲۰۰۳ با گذار در سیستم منطقه‌ای عراق باعث سقوط نظام قدیم و تأسیس نظام جدید شد که با بازتولید قانون اساسی جدید نوپدیدگی در نظم منطقه‌ای عراق ایجاد شد (بدرآبادی، ۱۳۹۹: ۲۶۱-۲۶۴). چهارمین واقعیت نوپدید نیز مربوط به الگوهای رفتاری و گوناگونی رفتارهای واحدها و سیستم بین‌الملل است. جنگ‌های منطقه‌ای ازجمله نوپدیدگی‌های اساسی در شبکه منطقه‌ای عراق به شمار می‌آید. رفتارهای اسرائیل، ترکیه و آمریکا برجسته‌ترین نوپدیدگی‌های رفتاری در حوزه شبکه منطقه‌ای عراق است. پنجمین واقعیت نوپدید کنترل سیستم است که به نقش بازیگران مختلف در کنترل سیستم منطقه‌ای اشاره دارد (قاسمی، ۱۴۰۱: ۲۹۵). افزون بر آن تلاش‌های قدرت‌های بیرونی مانند آمریکا و پایگاه‌سازی آن در عراق و تلاش برای ایجاد سامانه کنترل جدید و نظم نوین، عراق را با نوپدیدگی اساسی روبه‌رو ساخته

است. نوپدیدگی‌های امنیت ملی و منطقه‌گرایی چند فرضیه اساسی را مطرح می‌نماید که برجسته‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. پیچیدگی و آشوبی شدن سیستم بین‌المللی، عراق را در کانون یک شبکه منطقه‌ای چند پیکری و لایه‌ای قرار داده است که برخی از پیکرهای آن مانند حوزه شامات با بی‌ثباتی‌های راهبردی روبه‌رو است و امنیت ملی عراق را به‌صورت مستقیم تهدید می‌کند. این تهدیدات صرفاً از راه تلاش‌های منفرد عراق قابل‌حل نیست و با توجه به تهدیدات آن سیستم، سازه‌های نظم منطقه‌ای عراق منطقه‌گرایی را به‌عنوان ابزاری برای حل آن بر سیاست خارجی عراق تحمیل می‌کند.

۲. پویش‌های قدرت و اقتصاد به‌طور اساسی در شبکه منطقه‌ای عراق، امنیت ملی کشور را تحت تأثیر قرار داده است. پویش قدرت ازجمله نقش یابی برخی قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه در حوزه شامات و شمال سوریه عملاً شاخه‌ای از شبکه منطقه‌ای آن را فلج نموده است که پیامدهای آن به عراق سرایت می‌نماید بن‌بست راهبردی برای عراق در بخش غربی شبکه منطقه‌ای آن ایجاد کرده است. از سویی پویش قدرت غیررسمی تهدیدی علیه این کشور است؛ ضمن اینکه قدرت‌یابی و پایگاه‌سازی آمریکا در عراق و این حوزه چنین بن‌بست راهبردی شبکه‌ای را تشدید کرده است. از سوی دیگر، پویش اقتصاد شاخه‌زایی منطقه‌ای تکامل شبکه منطقه‌ای عراق را شدنی ساخته است که می‌تواند عاملی برای توزیع فشارهای سیستمی و همچنین منابع یابی برای رشد منطقه‌ای باشد.

۳. نوپدیدگی‌ها در نظم جهانی و گذار قدرت به سمت حوزه شرقی و پیوستگی این حوزه به شبکه منطقه‌ای عراق و وجود کارگزاران میانی مانند ایران و همچنین پیوستگی حوزه ژئوپلیتیک خشکی و دریایی این گستره با عراق فرصت تحکیم منطقه‌گرایی این کشور براساس پیوندسازی و راهبردهای پیوندی با این گستره را فراهم ساخته است.

۴. منطقه‌گرایی شبکه‌ای با خوشه‌های گوناگون به‌ویژه خوشه‌های شمالی و حوزه شرقی و خوشه دریایی جنوبی امنیت ملی عراق را از طریق به هم پیوندی شبکه‌ای و فراهم ساختن زمینه کارکرد قواعد شبکه مانند کنترل تهدیدات، توزیع فشارها و جذب منابع تقویت می‌نماید.

مجموعه این فرضیه‌ها زمینه را برای واکاوی نظریه غالب جهت بازگفت و تبیین منطقه‌گرایی عراق و امنیت ملی آن فراهم می‌نماید.

۲. منطقه‌گرایی شبکه‌ای- انطباقی

ویژگی‌های نوپدیدی در عرصه امنیت ملی و منطقه‌گرایی چند بنیان اساسی برای نظریه‌پردازی در این خصوص مطرح می‌سازد:

۱. امنیت ملی پدیده‌ای که صرفاً میان دو کشور تعریف شود نخواهد بود. امنیت پدیده سیستمی است؛ بنابراین هرگونه نظریه‌پردازی در مورد آن مبتنی بر نظریه سیستم‌ها خواهد بود؛
۲. افزون بر سیستمی بودن پدیده امنیت، سیستم نوین از گونه سیستم‌های بین‌الملل پیچیده-آشوبی است که دارای قواعد مشخصی ازجمله غیرخطی، شاخه‌ای، تعادل پویا وابستگی حساس و ... است؛
۳. منطقه‌گرایی در این سیستم مستلزم بار نمودن ویژگی‌های شبکه‌ای بر آن است.

با توجه به این بنیان‌ها منطقه‌گرایی در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی منطقه‌گرایی از گونه شبکه‌ای- انطباقی است که مهم‌ترین الگوهای آن شامل چهار الگوی منطقه‌گرایی آشیانه‌ای (متداخل)، منطقه‌گرایی پراکنشی، منطقه‌گرایی یکپارچه و ادغام‌شده و منطقه‌گرایی بلوکی و چند پیکری می‌شود (قاسمی،۱۴۰۱: ۳۵۳). شکل‌گیری منطقه‌گرایی آشیانه‌ای (متداخل)؛ مبتنی بر اصل سلسله‌مراتب تودرتو بوده و براساس آن هر تراز سیستم، درون تراز بزرگ‌تر قرار داشته و تکامل سازه‌ای سیستم می‌تواند منجر به شکل‌گیری حوزه‌های نوینی شده و این سازه‌های نوین را به سازه‌های قبلی بیفزاید؛ بنابراین شاخه‌سازی در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده سازوکاری است که به این تکامل شکل داده و سیستم بین‌الملل را به سمت شبکه‌ای شدن هدایت می‌کند که براساس آن هر یک از شاخه‌ها نوع خاصی از فشارها را خنثی می‌کنند. لذا خوشه‌ها به شکل آشیانه‌ای در پیوند باهم بوده و در قالب منطقه‌گرایی آشیانه‌ای قرار می‌گیرند و هر شاخه و یا منطقه خود به‌منزله آشیانه برای منطقه یا مناطق دیگر است و پیوندهای مختلف آن‌ها را به‌عنوان یک سیستم چندلایه نشان می‌دهد. افزون بر آن بخشی از آشیانه‌ای شدن سیستم بین‌الملل شبکه‌ای ناشی از آمیختگی در دینامیک قدرت کشورها برای آفرینش و بازآفرینی قدرت است. شبکه منطقه‌ای دارای یک هسته

کانونی بوده و با آمیختگی با مناطق دیگر فرایند ادغام در آن‌ها شکل‌گرفته و مبتنی بر این ادغام لایه بزرگ‌تر شکل می‌گیرد و در طول زمان این روند منجر به افزودن لایه‌های جدید به منطقه می‌شود (قاسمی،۱۴۰۱: ۳۵۴).

منطقه‌گرایی شبکه‌ای از راه‌های زیر به امنیت ملی کشورها کمک می‌نماید:

- ❖ منطقه‌گرایی شبکه‌ای دارای ویژگی خوشه‌ای است. به عبارتی سیستمی چند پیکری است و هرکدام از خوشه‌ها بخشی از نیازهای کشور را تأمین می‌نماید ضمن اینکه می‌تواند عاملی برای انتقال فشارها به محیط و درنتیجه کاهش فشارها بر کشور باشد.
- ❖ منطقه‌گرایی شبکه‌ای مشارکت کارگزاران گوناگون را در حل موضوعات امنیتی افزایش می‌دهد؛ به عبارتی کارگزاران گوناگون به دلیل منافع خود اجازه بروز بسیاری از پدیده‌های ضد امنیتی علیه یکدیگر را نخواهند داد.
- ❖ در منطقه‌گرایی شبکه‌ای و شبکه منطقه‌ای برآمده از آن کشورها نسبت به یکدیگر و رفتارهای یکدیگر وابستگی حساس خواهند یافت؛ بنابراین بسیاری از رفتارهای آن‌ها نسبت به یکدیگر اثرگذار خواهد بود؛ بنابراین در کنترل پدیده‌های نامطلوب علیه یکدیگر مشارکت می‌نمایند.
- ❖ در منطقه‌گرایی شبکه‌ای جریان ارتباطات و قدرت در شبکه سیال می‌شود بنابراین از هژمونی یک کشور بر سایرین جلوگیری خواهد کرد.
- ❖ سیال شدن قدرت و ارتباطات در شبکه منطقه‌ای می‌تواند عاملی برای کنترل مشترک توسط کشورها و درنتیجه جلوگیری از یک‌جانبه‌گرایی باشد.
- ❖ منطقه‌گرایی شبکه‌ای توانایی عرضه منابع منطقه را افزایش داده و عاملی برای کنترل آنتروپی‌ها است.
- ❖ منطقه‌گرایی شبکه‌ای می‌تواند با ایجاد ثبات راهبردی بازخورانی عاملی جهت شکل دادن به رژیم‌های همکاری منطقه‌ای باشد.

۳. منطقه‌گرایی شبکه‌ای و امنیت ملی عراق

موقعیت جغرافیایی عراق به‌گونه‌ای است که سیاست خارجی منطقه‌ای شبکه‌ای را بر آن تحمیل می‌کند. عراق در کانون مجموعه‌ای از خوشه‌های منطقه‌ای قرارگرفته است. اولین اصل در شبکه‌ای بودن یک منطقه، گوناگونی است که کشور عراق از این ویژگی برخوردار است. از بُعد لایه و خوشه ژئوپلیتیک خشکی خوشه شامات در غرب آن، قفقاز

در شمال غرب آن، آسیای میانه و ایران در شرق از برجسته‌ترین آن‌ها است؛ ویژگی دیگر عراق گوناگونی خوشه ژئوپلیتیک دریا پایه آن است که در جنوب از طریق جزیره فاو به خلیج فارس و ادامه آن به اقیانوس هند و دنباله‌های آن وصل می‌شود. هرچند از این بُعد دارای محدودیت دسترسی است و فاو تنها نقطه پیونددهنده آن به دریاست؛ منطقه‌گرایی شبکه‌ای در عراق به‌عنوان رویکردی نوین نه‌تنها بلوک‌ها و خوشه‌های منطقه‌ای غرب و شرق آسیایی این کشور را بازتعریف می‌کند بلکه با پیوندسازی هوشمندانه با این بلوک‌ها راهی برای کنترل تهدیدات و تقویت امنیت ملی آن می‌گشاید.

۳-۱. بلوک‌های منطقه‌ای عراق

در وضعیت پیچیدگی، شبکه‌های منطقه‌ای کشور در قالب شبکه‌های چندپیکری تعریف می‌شوند. شبکه منطقه‌ای ایران نیز برآمده از مجموعه‌ای از خوشه‌ها و بلوک‌هایی است که هرکدام خود در قالب شبکه کوچک‌تر تعریف می‌شوند. بلوک‌های منطقه‌ای عراق را می‌توان شامل بلوک شامات و عراق، بلوک خلیج فارس و عراق، بلوک روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز با عراق و بلوک ایران، شبه‌قاره هند و عراق دانست.

۳-۱-۱. بلوک شامات و عراق

بلوک شامات متشکل از کشورهای سوریه، لبنان، ترکیه، اردن، فلسطین و رژیم صهیونیستی است که یکی پیوستگی آن‌ها به‌ویژه پیوستگی جغرافیایی آن‌ها یکی از بلوک‌های منطقه‌ای عراق را شکل می‌دهد. در بلوک شامات ساختار تعارضات دارای ساختارهای چندبُعدی است، بخشی از ساختار تعارضات درونی است. به سازه‌ها، پویش قدرت، چرخه‌های رشد و زوال قدرت و نوع سیستم کنترل آن مرتبط است. این در حالی است که سازه و جایگاه ژئوپلیتیک آن در نظم جهانی آن را در کانون تعارضات جهانی ازجمله تعارضات برآمده از الگوی گذار است. در این راستا یکی از عناصر اساسی در ساختار تعارضات بلوکی در این حوزه مربوط به گروه‌های پیوندی است که سیستم‌های سیاسی موجود در این بلوک را نسبت به یکدیگر آسیب‌پذیر نموده و عاملی برای گسترش تعارضات محسوب می‌شوند. گروه‌های تکفیری و افراطی مانند داعش، تحریرالشام و ... در سوریه و بقایای حزب بعث و خانواده صدام حسین، گروه‌های

نیابتی و ساختگی آمریکا در اردن و گروه‌ها و احزاب ترکمانی وابسته به ترکیه و گروه‌های مرتبط به اسرائیل و ... از این جمله محسوب می‌شوند.

بخشی از ساختار تعارضات در بلوک شامات، مرتبط با ساختار غیردولتی است که مبتنی بر گروه‌های پیوندی بوده و برتری یافته است. در موقعیت تعارض سوریه با عراق، درگذشته به‌صورت اهداف رقابتی بر سر رهبری جهان عرب بود؛ اما بعد از تغییر و تحولات در منطقه سمت‌وسوی دیگری به خود گرفته که برمبنای اعتقادات و ایدئولوژی ناسازگار بوده که از طرف گروه‌های پیوندی اظهار گردیده است. تداوم این فرایند تعارضی باعث واگرایی بین دو کشور شده است؛ علاوه‌براین در موقعیت تعارض اردن با عراق متوجه تلاش بقایای حزب بعث مقیم اردن برای احیای اقتدار ازدست‌رفته خود در عراق با گروه‌های اجتماعی هم‌سوی خود در داخل عراق در ارتباط بوده‌اند. در وضعیت پیچیده و آشوبی منطقه، موقعیت تعارضی اسرائیل اساسی است. این رژیم با ارتباطات خرد و کلان با گروه‌های پیوندی همیشه در جهت ایجاد اغتشاشات و بی‌ثباتی در عراق تلاش نموده است. از سوی دیگر عراق در کانون توسعه‌طلبی اسرائیل قرار دارد. سیطره و کنترل بر عراق از طرف اسرائیل و البته به نیابت آمریکا تلاشی برای عمق‌بخشی به ژئوپلیتیک خشکی و هوا-فضایی اسرائیل محسوب می‌شود. تسلط بر این کشور، سبب آسیب‌پذیرسازی ایران می‌شود.

ساختار هیدروپلیتیک شامات ازجمله دیگر عوامل تعارضات در این بلوک است. ترکیه برای هژمون و کنترل منطقه‌ای بر این حوزه از منابع زیست‌محیطی به‌ویژه منابع آب شیرین به‌مثابه یک دینامیک قدرت برای ایجاد فشارهای سیستمی در جهت تأمین منافع خود تأکید دارد (هاشمی، ۱۳۹۵: ۸۰-۸۱). ترکیه با الگوی راهبردهای هیدروهژمون‌گرایانه برای نظم‌سازی در حوزه شامات مشکلات بسیاری از طریق پروژه‌های سدسازی بر روی دجله و فرات به‌قصد امتیازگیری از عراق و سوریه ایجاد کرده است (حمیدی و مزد خواه،۱۴۰۱: ۴۱-۴۲). علاوه بر این، رودخانه فرات بعد از طی مسیر از خاک ترکیه وارد خاک سوریه شده و این کشور نیز با ساخت سدهای فرات (الثوره) و تشرین سبب کاهش آب فرات در خاک عراق شده است. چنین اختلافات سوریه، لبنان، اردن و اسرائیل در صورت عدم تفاهم یک بحران عظیم بین آن‌ها ایجاد خواهد کرد (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۷۸-۱۸۰).

یکی از مهم‌ترین مسائل تعارضاتی دیگر در ساختار بلوک شامات، حضور قدرت‌های مداخله‌گر خارجی به‌ویژه ایالات‌متحده و دولت نیابتی آن یعنی رژیم صهیونیستی است. آمریکا از راه دولت نیابتی خود یعنی رژیم صهیونیستی تغییر نقشه ژئوپلیتیک حوزه

شامات را دنبال می‌نماید. الگوی تغییر بر الگوی تجزیه و کاهش عمق راهبردی کشورهای بزرگ منطقه مانند عراق، ایران، سوریه، حتی ترکیه و عربستان مبتنی است که دو هدف اساسی را دنبال می‌کند؛ هدف نخست، کاهش فشارهای سیستمی و پویش قدرت حوزه شامات بر اسرائیل و آمریکا و هدف دوم، یکپارچه‌سازی حوزه ژئوپلیتیک دسترسی خود و اسرائیل است. این موضوع شاید یکی از برجسته‌ترین فشار و تهدید بر عراق هست.

از دیگر علل تعارضات، مشکلات سرزمینی و تداخلات ارضی است. برای مثال، ترکیه به بهانه حفظ امنیت ملی برای رویارویی و جنگ‌های پراکنده با حزب کارگران در بخشی از مناطق مرزی اقلیم کردستان عراق پایگاه‌سازی کرده و این اقدام باعث افزایش تعارضات بین دو کشور گردیده است. سوریه نیز با عدم رضایت از خط مرزی قرارداد ۱۹۲۰ م (سایکس-پیکو)، ادعاهای سرزمینی در مقابل عراق دارد. لذا در بلوک شامات و عراق ساختار تعارضات گسترده‌تر از ساختارهای همکاری است.

خوشه‌های شبکه منطقه‌ای عراق کاملاً تعارضی بوده و به عبارتی ایجادکننده مسائل امنیتی برای این کشور است. به‌طورکلی حوزه شامات هرچند بخشی از شبکه منطقه‌ای عراق محسوب می‌شود، اما این خوشه کانون تهدید و فشارهای منطقه‌ای و جهانی بر عراق است. فرصت‌های همکاری برای عراق در این حوزه بسیار محدود است و روابط‌پذیری شبکه فرعی حوزه شامات بسیار محدود است؛ به‌گونه‌ای که این حوزه دارای بن‌بست ارتباطی و ارتباط بخشی برای این کشور محسوب می‌شود.

۳-۱-۲. بلوک خلیج فارس و عراق

از دیگر حوزه‌هایی که عراق می‌تواند با آن‌ها بلوک‌های منطقه‌ای ایجاد کند، بلوک خلیج فارس است. این بلوک متشکل از کشورهای ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان است. این سازه بلوک خلیج فارس به‌طورکلی حالت لایه‌های متمایز یافته دارد که لایه اول مرکزی شامل کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و لایه دوم شامل کشورهای ایران و عراق می‌شود (قاسمی و صلحجو، ۱۳۹۷: ۲۰۰). یکی از عوامل ساختار تعارضی در بلوک خلیج فارس با عراق علی‌رغم عربی بودن کشور عراق، جایگاه قدرت این کشور در ساختار شبکه منطقه‌ای خلیج فارس است. بنابراین ساختار رفتاری این کشورها با عراق ساختاری تعارضی و نه ساختاری مبتنی بر همکاری است. یکی دیگر از مشکلات ساختار همکاری و تعارضات

در این بلوک با عراق مربوط به توزیع قدرت است که ازیک‌طرف ناشی از عدم تناسب قدرت عراق با کشورهای ذره‌ای خلیج فارس است و از طرف دیگر ناشی از رقابت ساختاری با عربستان سعودی است.

علاوه‌براین عراق در این حوزه با تنگنای ژئوپلیتیکی روبه‌رو است؛ زیرا محدوده ارتباطات آن از طریق دریایی تنها در حدود ۵۸ کیلومتراست؛ درصورتی‌که کشورهای دیگر این حوزه گستره دریایی چشمگیری برای پیوند به جهان ارتباطات دارند. عراق با این محدوده خاص دریایی همیشه تهدیدپذیر بوده است (هاشمی و همکاران، ۱۳۹۵: ۸۳-۸۴؛ عزتی،۱۳۸۵، ۲۷). بنابراین، رفع این تنگنا و خارج شدن از این بن‌بست همواره تمایل استراتژیک عراق بوده است. بااین‌وجود ارتباط با ایران یکی از راهکارهای مناسب رفع این تنگنا است. در این حوزه مهم‌ترین تعارضات مرزی و ارضی حل‌نشده باکویت و ایران است که ریشه در وضعیت آسیب‌پذیر ژئواستراتژیک عراق در منطقه و محدودیت دسترسی این کشور به سواحل خلیج فارس دارد (هاشمی و همکاران، ۱۳۹۵: ۸۴-۸۵). همچنین یکی دیگر از ویژگی‌های برجسته این شاخه پیوستگی ژئوپلیتیکی دریایی آن یا حوزه ژئواستراتژیک اقیانوس هند و دریای عمان است. این پیوستگی می‌تواند کانال و ارتباط این شاخه در پیوند با عراق در این حوزه ژئواستراتژیک باشد. از سوی دیگر در این گستره ایران نیز ازجمله کانال ژئوپلیتیک خشکی پیونددهنده عراق با حوزه‌های ژئواستراتژیک دریایی اقیانوس هند و دریای عمان، شبه‌قاره هند و چین است. این موضوع پیوندسازی شبکه‌ای عراق با شاخه‌ها، نظمی دریایی و خشکی بزرگ‌تری فراهم می‌نماید.

۳-۱-۳. بلوک روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز با عراق

این بلوک از پنج کشور حوزه آسیای مرکزی و سه کشور حوزه قفقاز و کشور روسیه به‌عنوان یک قدرت هم‌جوار و تأثیرگذار بر کشورهای این دو حوزه تشکیل‌شده است. ایران پلی برای ارتباط بخشی میان عراق و این حوزه است. از طرفی هم عراق می‌تواند پلی ارتباطی و یا کانونی برای رسیدن کشورهای حوزه آسیای مرکزی و قفقاز به کشورهای بلوک شامات و کشورهای عربی حوزه‌های خلیج فارس و شمال آفریقا مانند مصر از راه خشکی باشد. به‌این‌ترتیب با در نظر گرفتن فاصله جغرافیایی و ژئوپلیتیکی کشورهای این بلوک با عراق، ساختار همکاری بین آن‌ها می‌تواند براساس الگوهای موجود منطقه‌ای و مطابق با نیازهای عراق و این حوزه‌ها و بر پایه اصل «وابستگی

متقابل» و «انعطاف‌پذیری» بنانهاده شود تا عراق به‌طور مؤثر با بلوک روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز ادغام شود. این مدل ساختار همکار و تعامل چندجانبه نه‌تنها فرصت‌هایی در حوزه اقتصاد، انرژی، امنیت، سیاست خارجی و تقویت جایگاه ژئوپلیتیکی همه طرف‌ها قرار می‌دهد، بلکه می‌تواند به‌عنوان موازنه هوشمند در راستای کم‌رنگ نمودن نفوذ ایالات‌متحده در شبکه منطقه‌ای عمل کند.

۳-۱-۴. بلوک ایران، شبه‌قاره هند و عراق

بلوک دیگری که عراق در شبکه منطقه‌ای خود با آن پیوند می‌یابد ایران و خوشه جنوب غرب و شرق آسیا است که خود متشکل از ایران، پاکستان و افغانستان و کشورهای حوزه شبه‌قاره هند است. به‌طوری‌که به‌واسطه پل ارتباطی ایران، عراق می‌تواند به حوزه شبه‌قاره هند و شرق آسیا به‌ویژه از طریق دریای عمان و اقیانوس هند به آن راه یابد. لذا جهش قدرت منطقه‌گرایی یک کشور مانند عراق مستلزم تلاش برای رسیدن به حوزه‌های استراتژیک بزرگ‌تر است. با چرخش عراق به سمت کشورهای حوزه ژئوپلیتیکی ایران در شرق و جنوب آسیا اقدامی برای رهایی از ساختارهای تعارضی غرب آسیا و رسیدن به ساختارهای همکاری و هم‌افزایی در آن بلوک خواهد بود، زیرا ساختارهای مبتنی بر همکاری در این مناطق می‌تواند به‌عنوان یک الگوی موفق همگرایی منطقه‌ای عمل کند. بدین ترتیب با ابداع این ارتباط منطقه‌گرایی، فرصت‌های مهمی در زمینه‌های مختلف ژئواکونومیکی و ژئوپلیتیکی ایجاد می‌گردد که نه‌تنها منافع اقتصادی را تأمین می‌کند، بلکه اقدامی برای انتقال ژئوپلیتیک قدرت بلوک‌های تأثیرگذار مانند چین، هند و ایران به عراق، کانون تحولات و ارتباط منطقه غرب آسیا و راه توزیع قدرت شبکه ژئوپلیتیک به بلوک‌های شامات و خلیج فارس خواهد بود که این مسئله تا حدودی در ایجاد موازنه قدرت و بازدارندگی برای عراق مؤثر خواهد بود.

به‌طورکلی دو مسیر ژئوپلیتیک خشکی و دریایی سبب یکپارچگی ژئوپلیتیک عراق شده و سبب شکل‌گیری حوزه راهبردی برای شبکه‌سازی عراق می‌گردد. هر دو مسیر ژئوپلیتیک خشکی و ژئوپلیتیک دریایی یعنی ژئوپلیتیک دریایی خلیج فارس، دریای عمان و حوزه مکران از آن جمله است.

۳-۲. پیوندسازی (شبکه‌سازی) بلوک‌ها در شبکه منطقه‌ای عراق

بلوک‌ها و شاخه‌ها تنها بخشی از شبکه‌های منطقه‌ای را شکل می‌دهند و تنها مواد خام در شبکه‌سازی منطقه‌ای و از آن راه تقویت امنیت ملی است. پیوندسازی و تدارک سازوکارهای پیوندساز اساس منطقه‌گرایی شبکه‌ای در تقویت امنیت ملی کشورها ازجمله عراق به شمار می‌آید. در این راستا عراق به سه نوع پیوندسازی ارتباطی، نقطه‌ای و بازخورانی نیازمند است.

پیوندسازی ارتباطی به فرایند ایجاد و تنظیم یا مدیریت ارتباط بین واحدها یا خوشه‌های مختلف دریک شبکه اشاره دارد. شامات به سبب عدم انسجام ساختار در بُعد درونی و بیرونی به منطقه‌ای پیچیده در شبکه منطقه‌ای عراق تبدیل‌شده است که ساختار تعارضات آن در حوزه‌های تهدیدات مانند گروه‌های پیوندی، ساختار هیدروپلیتیک آب، تعارضات ژئوپلیتیک (تداخلات سرزمینی) و حضور نیروهای خارجی از مهم‌ترین کدهای عملیاتی ژئوپلیتیک تعارضی محسوب می‌شوند، عراق به سبب جایگاه و نقش ژئوپلیتیک آن، مورد هدف این تعارضات قرارگرفته است. برای رهایی از این وضعیت، عراق نیاز به افزودن به شاخه‌های ژئوپلیتیک در شبکه منطقه‌ای خود دارد. با ایجاد و اتحاد یا توافق راهبردی با ایران در راستای مستحکم ساختن روابط دوجانبه با همدیگر و بنا نهادن به پلی ارتباطی با بلوک‌های روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز و شبه‌قاره هند فشارهای سیستمی کاهش می‌یابد. عراق با پیوندسازی ارتباطی از یک‌سو به کانون پیوندی ژئوپلیتیک خشکی بلوک‌های شرق آسیا با بلوک شامات و از سوی دیگر به یکی از پل‌های ارتباطی ژئوپلیتیک دریایی خلیج فارس- اقیانوس هند- دریای مدیترانه تبدیل می‌شود.

عراق با برخورداری از عناصر هویتی خویشاوندی و هویت دینی در سطح جهان اسلام به‌ویژه مکان‌های مقدس مذهبی و زیارتی مانند عتبات عالیات کربلا و نجف اشرف به‌عنوان کدهای عملیاتی ژئوکالچری و محور راهبردی پیوندسازی ارتباطی در شبکه ژئوکالچری منطقه‌ای بخصوص با ایران از جایگاه بالایی برخوردار است.

از بُعد پیوندسازی نقطه‌ای، عراق جزو آن کشورهایی است که از بُعد ژئوپلیتیک دریایی و خشکی نیازمند پیوندسازی با ایران است. پیوندسازی نقطه‌ای در خوشه ژئوپلیتیک خشکی از طریق ایران و در همین راستا پیوندسازی نقطه‌ای چابهار – فاو از طریق ژئوپلیتیک دریا شدنی است. عراق با این پیوند به‌عنوان یکی از کانون‌های حمل‌ونقل و انرژی بین خلیج فارس، مدیترانه، آسیای مرکزی و شبه‌قاره هند تبدیل

می‌گردد. این راهبرد عراق را از وابستگی به یک محور خاص خارج کرده و توازن ژئوپلیتیک و اقتصادی آن را تقویت می‌کند.

براساس الگوی منطقه‌گرایی شبکه‌ای متداخل، ارتباط بین نقاط کارکردی و استراتژی دو کشور مانند بندر چابهار و سواحل مکران ایران و بندر فاو، همچنین خوزستان (شلمچه) در ایران و بصره در عراق، امنیت استراتژیک و همکاری پایدار دوجانبه را تقویت می‌کند؛ زیرا ایران از طریق بندر چابهار امکان دسترسی عراق را به اقیانوس هند ایجاد کرده و عراق نیز از طریق فاو مسیر ترانزیتی ایران به مدیترانه را فراهم می‌کند. نزدیکی جغرافیایی شلمچه و بصره نیز امکان تجارت سریع‌تر و ارزان‌تر را به دو طرف می‌دهد. از منظر کاهش تهدیدات نیز با اجرای این پیوند وابستگی عراق به مسیرهای تحت کنترل بازیگران رقیب در خلیج فارس کاهش‌یافته و از تنگنای ژئوپلیتیک خارج می‌شود. این شبکه‌سازی همچنین می‌تواند به‌عنوان یک اهرم بازدارنده در برابر فشارهای خارجی عمل کرده و باعث هم‌افزایی در برابر تهدیدات مشترک گروه‌های پیوندی، تکفیری و افراطی در بلوک شامات گردد.

در پیوندسازی بازخورانی هدف ایجاد وابستگی‌های حساس و متقابل و توزیع آن‌ها خواهد بود (قاسمی، ۱۴۰۱: ۴۷۴). در درون سیستم‌های پیچیده و آشوبی پیوندسازی بازخورانی زمینه را برای شکل‌گیری وضعیت وابستگی حساس فراهم می‌کند (قاسمی، ۱۳۹۵: ۷۳). برجسته‌ترین راه‌کار چنین الگویی بهره‌گیری از توان‌های سرمایه‌گذاری مشترک در حوزه‌های گوناگون با عراق است.

۳-۲-۱. منطقه‌گرایی شبکه‌ای، کنترل تهدیدات و جایگاه ایران

شبکه منطقه‌ای عراق با وضعیت ساختاری رقابتی-تعارضاتی فشارهای ناشی از شکل‌گیری گروه‌های پیوندی و ضدسیستمی، هیدروپلیتیک آب، تنگناهای ژئوپلیتیکی، تداخلات ارضی و حضور قدرت‌های مداخله‌گر خارجی در بلوک‌های شامات و خلیج فارس روبه‌رو است و برای دستیابی به کنترل نظم در سطح شبکه، عراق نیازمند مدیریت بلوک‌ها و نحوه وابستگی به ارتباطات و پیوندها از طریق وابستگی‌های متقابل و حساس است؛ زیرا با الگوی ارتباطی میان بلوک‌ها وابستگی حساس نقطه تعادلی ایجاد می‌کند که این نقطه، شبکه را در وضعیت موجود حفظ کرده و یا مجبور به انعطاف‌پذیری در برابر شرایط خواهد کرد. از سوی دیگر نئولیبرال‌ها وابستگی متقابل را راهی برای همکاری و غلبه بر موانع آن، ازجمله آنارشی می‌دانند (قاسمی،۱۴۰۱: ۱۹۸).

در این راستا مناسب‌ترین راهکار برای خارج شدن عراق از بن‌بست استراتژیک و تنگنای ژئوپلیتیکی حوزه‌های غرب آسیا ایجاد الگوهای هم‌افزایی شبکه‌ای از طریق بلوک‌های شرق آسیا است که آن‌هم با تنوع‌بخشی در حوزه‌های سیاست خارجی و مدیریت و کنترل تهدیدات در شبکه منطقه‌ای همراه است که بهترین الگوهای کنترلی برای این منظور شامل کنترل شبکه‌ای و کنترل توزیعی است.

از طریق تنظیم شبکه‌های ارتباطی مثل خلیج فارس، اقیانوس هند، دریای مدیترانه و دریای عمان که عامل هم‌افزایی ژئوپلیتیک دریایی بین شبکه‌های هم‌نوا می‌باشند و عراق را به یک ابر شبکه ژئوپلیتیکی با ویژگی‌هایی ازجمله اتصال جهانی و منطقه‌ای، ایجاد نظم جدید، تغییر در توازن قدرت، پیوستگی چندلایه، ساختار غیرمتمرکز و انعطاف‌پذیر، هم‌افزایی استراتژیک تبدیل می‌کند. عراق با شاخه‌زایی در نظم منطقه‌ای خود می‌تواند نقش یک متعادل‌کننده در برابر قدرت‌های ایجادکننده فشارهای سیستمی حاصل از بن‌بست‌های استراتژیک و تنگناهای ژئوپلیتیکی را داشته باشد.

نکته اساسی در شبکه منطقه‌ای عراق بن‌بست راهبردی این شبکه در حوزه غربی خود هست که انباشته‌ای از ستیزه‌ها و تعارضات را در خود جای‌داده است. احتمال شاخه‌زایی شبکه‌ای عراق در این حوزه بسیار ناشدنی است. به عبارتی شبکه منطقه‌ای عراق نه رابطه‌پذیر بوده و نه مقیاس‌پذیر و به این دلیل نیازمند تغییر سمت‌گیری در سیاست خارجی خود برای منطقه‌گرایی شبکه‌ای است.

عراق از طریق شبکه ژئوپلیتیک خلیج فارس، به حوزه ژئوپلیتیک اقیانوس هند دسترسی می‌یابد تا به کشورهای سوریه و ترکیه محدود نباشد. درصورتی‌که تحقق شاخه‌زایی در شرق، شبکه ارتباطی، عراق گسترش می‌یابد و از بن‌بست استراتژیک ارتباطی خارج می‌گردد. این کشور با ایجاد یک کُریدور در منطقه حساس چابهار (مکران) و اتصال آن به منطقه فاو، کنترل ارتباطی را شکل می‌دهد زیرا چابهار بهترین جایگاه ژئوپلیتیکی دریایی را برای عراق فراهم می‌کند. گستره ژئوپلیتیکی چابهار به‌گونه‌ای است که نوار ساحلی آن با شمال خلیج فارس، ساحل پاکستان و منطقه کراچی هم‌جوار است. همچنین این منطقه به‌وسیله دریای عمان، خلیج عدن و کانال سوئز به دریای مدیترانه و اروپا متصل می‌شود. علاوه بر آن عراق به‌واسطه اقیانوس هند به آفریقا، اقیانوس اطلس و قاره آمریکا راه می‌یابد. از دیگر ویژگی‌های سواحل مکران برای عراق، نقش بندرگاهی آن است که نزدیکی به شبه‌قاره هند به موقعیت آن افزوده و باعث افزایش گستره ژئوپلیتیک عراق می‌شود؛ زیرا بندر فاو را که دارای محدودیت ژئوپلیتیک است به اقیانوس هند متصل می‌کند و عراق را از بن‌بست ژئوپلیتیکی دریایی

خارج می‌سازد. این اتصال از یک‌سو باعث دسترسی عراق به غرب آفریقا و جنوب آسیا و از سوی دیگر اتصال مسیر ژئوپلیتیک شرق آسیا به خود می‌شود که همین امر منجر به تلاش دیگر کشورهای منطقه برای سهم‌یابی و ارتباط و پیوند با این کُریدور خواهد شد؛ وقوع چنین امری علاوه بر افزایش کارگزاران سیاست خارجی عراق، این کشور را از داشتن ارتباطات محدود تنها با چند کشور مانند ایالات‌متحده رها ساخته و در مسیر جدید کارگزاران متعددی مانند چین، هند، پاکستان، استرالیا، کشورهای حاشیه اقیانوس هند، یمن، عمان و ... قرار می‌دهد که خود منجر به تنوع‌بخشی به حوزه‌های سیاست خارجی عراق و بیرون آمدن از محدودیت سیاست خارجی متمرکز بر اروپا، آمریکا و ترکیه می‌شود.

در ارتباطات نیز به مدد پل ارتباطی ایران، عراق می‌تواند به حوزه شانگهای راه‌یافته و با کشورهای این حوزه روابط مبتنی بر ژئواکونومیک و تکنولوژیک ایجاد کند. در راستای ژئوپلیتیک خشکی نیز با باز شدن مسیری به سمت آسیای مرکزی و قفقاز، مغولستان، چین، روسیه و ... در حوزه سیاست خارجی عراق تنوع ایجادشده و درنتیجه این کشور از بن‌بست ژئوپلیتیک خشکی ترکیه و سوریه آزاد می‌شود.

منطقه‌گرایی شبکه‌ای عراق مبتنی بر اصل گوناگونی به‌عنوان یک «سرمایه پنهان» عمل می‌کند که امکان پاسخ خلاقانه به تغییرات را فراهم می‌آورد که ازجمله ویژگی‌های آن کاهش وابستگی، افزایش پایداری، تقویت نقش منطقه‌ای و انعطاف‌پذیری اقتصادی است که با امکان‌پذیری این اصل در حوزه سیاست خارجی و ایجاد تنوع در ارتباطات و وابستگی‌ها، عراق از تأثیر بن‌بست‌های استراتژیک، تنگناهای ژئوپلیتیک و فشار قدرت‌های کنترل‌کننده منفی کاسته و یا می‌تواند آن‌ها را از میان بردارد. از سوی دیگر، براساس اصل شاخه‌ای شدن نظم در سیستم‌های پیچیده و آشوبی، چنین سیستم‌هایی با انبوهی از فشارهای گوناگون روبه‌رو هستند که از طرف کارگزاران به‌منظور پیوندسازی بر سیستم وارد می‌شوند. برهمین‌اساس سیاست خارجی عراق به دلیل فشارهای پیوندسازی کارگزاران در شبکه منطقه‌ای با شاخه‌ای شدن روبه‌رو خواهد شد و این امر باعث تنوع‌بخشی در سیاست خارجی، انتقال فشارها و جذب منابع می‌گردد.

نتیجه‌گیری

امنیت ملی عراق به‌عنوان دغدغه‌ای اساسی و همچنین پایدار در سیاست داخلی و خارجی آن مطرح بوده است و بنابراین راهبردهای امنیت سازی در دستور کار آن بوده است. با توجه به تحول سیاست بین‌الملل و شکل‌گیری سیستم بین‌الملل پیچیده- آشوبی منطقه‌گرایی آن‌هم از گونه شبکه‌ای به‌عنوان یکی از راهبردهای اساسی کشورها به‌طور عام و عراق به‌صورت ویژه مطرح‌شده است. جایگاه عراق در صفحه ژئوپلیتیک منطقه‌ای و جهانی، آن را با انباشته‌ای از شاخه‌های نظمی روبه‌رو ساخته است که این موضوع کاربست منطقه‌گرایی شبکه‌ای- انطباقی را به‌عنوان یکی از راهبردهای امنیت‌سازی آن ممکن ساخته است. در این میان منطقه‌گرایی شبکه‌ای عراق در قالب پیوندسازی میان خوشه‌ها وابستگی زیادی به ج.ا.ایران دارد. جمهوری اسلامی ایران نقطه کانونی در پیوندسازی گستره ژئوپلیتیک دریایی عراق است که صرفاً به فاو محدودشده است. از محدودیت خارج و این حوزه را به گستره بسیار وسیع‌تر دریای عمان و اقیانوس هند مرتبط می‌نماید، از سوی دیگر ژئوپلیتیک خشکی و خوشه‌های آن از طریق ایران به شبه‌قاره هند، حوزه آسیای مرکزی، شانگهای و حتی چین و شرق آسیا پیوند می‌نماید. ازاین‌جهت ایران به‌عنوان کانون و نقطه حساس در پیوندسازی منطقه‌گرایی شبکه‌ای عراق محسوب می‌شود. ج.ا.ایران شبکه منطقه‌ای عراق را از بن‌بست در تکامل نجات می‌دهد.

فهرست منابع

بدرآبادی، همت (۱۳۹۹). ***«عراق جدید و تداوم هویت‌های فرو ملی متعارض؛ مسئله ساخت هویت ملی»***. نشریه سیاست متعالیه. شماره ۳۰. ۲۵۲-۲۷۱

حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۵). ***«اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک»***. مشهد: انتشارات پاپلی.

حمیدی، سمیه؛ مزدخواه، احسان (۱۴۰۱). ***«ترکیه و هیدروهژمون‌گرایی در خاورمیانه»***؛ راهبردی برای نظم سازی منطقه‌ای در ژئوپلیتیک بین‌النهرین. مطالعات سیاسی بین‌النهرین. دوره اول. شماره اول. ۳۱-۵۴

صلح‌جو، عبدالحمید (۱۳۹۷). ***«چرخه قدرت و نقش‌یابی منطقه‌ای: مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران»***، رساله دکتری، دانشگاه تهران. استاد راهنما: دکتر فرهاد قاسمی

عزتی، عزت اله (۱۳۸۱). ***«تحلیلی بر ژئوپولیتیک ایران و عراق»***. تهران. موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

قاسمی، فرهاد (۱۳۹۵). ***«سیستم‌های پیچیده و آشوبی: الگوی وابستگی حساس، بازدارندگی و جنگ»***. فصلنامه علمی-پژوهشی سیاست جهانی. دوره پنجم. شماره سوم،۶۳-۹۶.

قاسمی، فرهاد (۱۳۹۹). ***«قدرت، نوپدیدگی و بحران در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده و آشوبی: گامی به‌سوی مدل نظری نوین»***. فصلنامه روابط خارجی، ۱۲(۳)، ۴۲۳-۴۵۹.

قاسمی، فرهاد (۱۴۰۱). ***«گامی به‌سوی الگوی نظری نظم پراکنشی- شاخه‌ای در سیاست بین‌الملل نوین»***. فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، ۱۸(۱).

قاسمی، فرهاد (۱۴۰۱). ***«نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای»***، تهران: میزان.

قاسمی، فرهاد (۱۴۰۱). ***«قدرت و سیاست بین‌الملل»***. چاپ اول. تهران. موسسه انتشارات دانشگاه تهران

هاشمی، سید مصطفی؛ فرجی راد، عبدالرضا؛ سرور، رحیم (۱۳۹۵). ***«بررسی عوامل مؤثر ژئوپلیتیکی عراق و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»***. فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا. شماره۲۷.

اعنیبه، فرج (۲۰۱۷). ***«تهدیدات الامن القومی العربی المعاصر (۲۰۰۳-۲۰۱۶)»***. الرساله الماجستیر. جامعه الشرق الاوسط. اشراف: الدکتور محمد حمد القطاطشه

الحراثی، میلاد مفتاح (۲۰۱۳). ***«تحدیات الامن القومی فی غرب المتوسط»***. مرکز کردستان الدراسات الاستراتیجیه. السنه ۲۱. رقم ۹۰.

الحسینی إ. ک. ج (۲۰۱۹). ***«استراتیجیهٔ الأمن القومی العراقی ومرتکزات بیئته الطبیعیهٔ (الموقع الجغرافی- النفط)»***. لارک ۸ (۳). ۶۰۲-۶۱۶.

ربیع، حامد (۱۹۸۴). ***«نظریه الامن القومی العربی والتطور المعاصر للتعامل الدولی فی منطقه الشرق الا وسط»***. المصر: القاهره. دار الموقف العربی.

صباح العریض؛ ذو الفقار هندول (۲۰۲۰). ***«المتغیرات المؤثرهٔ فی القرار الاستراتیجی للامن الوطنی العراقی»***.

نوری، مناف (۲۰۲۵). ***«المتغیرات الاقلیمیه و اثرها علی مستقبل العراق»***. الحدث. ۳۵. ۶۰-۸۳

References

Abou-El-Fadl, Reem (2018). "*Turkey and the Baghdad pact, 1955: Freeing the Middle East*", Published by Cambridge University Press.

Ahmedov, V. (2009). *Siriya v mejdunarodnix otnosheniyax na Blijnem Vostoke. Nekotorie problem regionalnoy bezopasnosti [Syria in international relations in the Middle East. Some problems of regional security] Moscow*. Middle East: problems of regional security, 34-41

Al-Harathi, Milad Miftah. (2013). "*National Security Challenges in the Western Mediterranean.*" Kurdistan Center for Strategic Studies. Year 21. No. 90.

Al-Hosseini A. K. c. (2019). "*Iraqi national security strategy and natural environment centres (geographical location - oil)*". Lark 8 (3). pp. 602-616.

Altınbay, E. H. (2022). *A Rational Theoretic Analysis of the Iran-Iraq War*. Journal of Middle East Perspectives, 1(2), 3-24. Babakhan, A. (2004). "The Deportation of Shi'is During the Iran-Iraq War. In Ayatollahs, Sufis and Ideologies", edited by Faleh Abdul Jabar, 202. London: Saqi Books.

Badrabadi, H. (2020). *New Iraq and Continuity of Opposing Intra-National Identities: The Issue of Making National Identity*. Transcendent Policy, 8(30), 251-271.

Bilgin, P., & Futák-Campbell, B. (2021). *Introduction: Globalizing (the study of) regionalism in international relations*. In Globalizing regionalism and international relations Bristol University Press.

Dodge, T. (2003). *Inventing Iraq: The failure of nation building and a history denied*. columbia university press.

Ermeydan, B. (2025). *Rethinking Regionalism beyond Eurocentrism*. Decentring Global Challenges in International Relations, 108-124.

Ghasemi, F. (2020). *Power, Emergence and Crisis in Complex and Chaotic International Systems*: A Step toward a New Theoretical Model. 12(3)370-549.

Ghasemi, F. (2022). *A Step Towards the Theoretical Model of Dissipated and Bifurcated Order in the New International Politics*. Geopolitics Quarterly, 18(65), 289-314.

Ghasemi, F., & Solhjoo, A. (2020). *Power Cycle in The Complex and Chaotic International System and Regional Role Taking Strategies of The Islamic Republic of Iran*. POLITICAL QUARTERLY, 50(2), 685-704.

Ghasemi. Farhad, (2022) *Theories of International Relations*,Tehran,Mizan Publishing

Ghasemi. Farhad, (2022).*Power and International Politics, Tehran*, University of Tehran press.

Ghasemi.F. (2016). *Complex and Chaotic Systems: Model of Sensitive Dependency, Deterrence and War*. Global Politics, 5(3), 96-63.

Hafez Nia, Mohammad Reza. (2006). "*Principles and Concepts of Geopolitics*". Mashhad: Popli Publications.

Hamidi, S., & Mozdkhah, E. (2022). *Turkey and Hydro-Hegemonism in the Middle East; A Strategy for Regional Order-Making in the Geopolitics of Mesopotamia.* Mesopotamian Political Studies, 1(1), 29-52

Hashemi, S. M., Farajirad, A., & Sarvar, R. (2016). *A Study of the Effective Geopolitical factors of Iraq and their Impact on National Security of the Islamic Republic of Iran*.

Kadhim, A. (2012). *Reclaiming Iraq: the 1920 revolution and the founding of the modern state*. University of Texas Press.

Khadduri, M., & Ghareeb, E. (2001). *War in the Gulf, 1990-91: the Iraq-Kuwait conflict and its implications*. Oxford University Press.

Lake, D. A., & Morgan, P. M. (2010). *Regional orders: Building security in a new world*. Penn State Press.

Lenz, T., & Söderbaum, F. (2025). *Comparative Regionalism beyond Europe versus the rest*. Review of International Studies, 1-17.

Nouri, Manaf. (2025). "*Regional Changes and Their Effects on the Future of Iraq*". Al-Hadath. 35. 60-83.

Paul, T. V. (Ed.). (2012). *International relations theory and regional transformation*. Cambridge University Press..

Rabie, Hamed. (1984). *The Theory of Arab National Security and the Contemporary Development of International Relations in the Middle East Region, Cairo*. Dar Al-Mawqif Al-Arabi.

Robins, Ph. (1990). "*Iraq: Revolutionary treats and regime Respons, in Esposito*", J. L, The Iranian Revolution: It's Global Impact, Florida: University Press of Florida.

Rubin, A. H. (2007). *Abd al-Karim Qasim and the kurds of Iraq: Centralization, resistance and revolt, 1958–63*. Middle Eastern Studies, 43(3), 353-382.

Sabah Al-Aridh, & Zulfiqar Hindol. (2020). "*Variables Affecting the Strategic Decision-Making of Iraqi National Security*" Journal of the Kufa Studies Center, Vol. 1 No. 59(A).123-150.

Schofield, R. N. (1993). *Kuwait and Iraq: Historical claims and territorial disputes*. (No Title).

Szalontai, B., & Jinil, Y. (2023). *Maneuvering between Baghdad and Tehran: North Korea's Relations with Iraq and Iran during the Cold War*. Journal of Cold War Studies, 25(2), 179-247.

Taylor, K. (2018). *Revolutionary Fervor: The History and Legacy of Communism in Abd al-Karim Qasim's Iraq 1958-1963* (Doctoral dissertation).

Väyrynen, R. (2003). *Regionalism: old and new*. International Studies Review,2005.

Woods, John E and Chambers, Richard L (2024). "*The Republic of Iraq*", The Encyclopedia Britannica, Last Updated.

Yildiz, K. (2007). *The Kurds in Iraq*: The past, present and future. Pluto Books.

International Quarterly of Foreign Relations
https://frqjournal.csr.ir
Center for Strategic Research
E-ISSN: 2588-6541
Vol. 17, Issue. 3, No. 67, 2025 **Received:** 2024/07/25 **Revised:** 2025/07/20 **Accepted:** 2025/09/06
Research paper

Analysis of proponents and opponents coalitions of Iran joining the Financial Action Task Force (FATF)(Using the advocacy coalition framework)

Yahya Kamali [1] **Raheleh Ahmadi** [2]

1. Associate Professor of Public Policy, Department of Political Science, Faculty of Law and Theology, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran (Corresponding Author) Email: yahyakamali@uk.ac.ir
2. Master student of Public Policy, Department of Political Science, Faculty of Law and Theology, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran. Email: rahelehahmadi1999109@gmail.com

Abstract

There is a long-standing debate about Iran's accession to the Financial Action Task Force. In this regard, there are supporters and opponents, each with their own goals and arguments. The aim of the present study is to examine the two coalitions of supporters in favor of and against accession to the Financial Action Task Force using the framework of the supporting coalition. To achieve this goal, the qualitative coding research method was used. The research data includes interviews and reports of supporters of these two groups, which were selected using the purposive sampling method. The research findings show that the two coalitions in favor and against have different core beliefs and policy cores, propose different tools, and to some extent have similar resources. These two rival coalitions also have different orientations on other foreign policy issues. The priority of the coalition in favor is economic development, and the priority of the coalition against is security. Accordingly, they have adopted different policies or made proposals. The findings of this research can provide a basis for understanding the two coalitions based on different layers of core beliefs, policy core, and tools.

Keywords: Financial Action Task Force, foreign policy, joining, advocacy coalition framework

International Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.
10.22034/fr.2025.469757.1556 http://frqjournal.csr.ir

Extended Abstract

Introduction

The Financial Action Task Force (FATF) aims to strength the international response to money laundering. The FATF issued Forty Recommendations on Money Laundering In October 2001. These recommendations provide a basic framework for combating money laundering and are designed and formulated for implementation at the global level. 198 countries currently have agreed to implement the recommendations of the Financial Action Task Force. The FATF publishes a blacklist or list of non-cooperative countries every year. Iran is currently on the group's blacklist. Some conditions are in place for Iran to cooperate with this group. The Anti-Money Laundering Law passed in 2007 by the Islamic Consultative Assembly(The Iranian Parliament), as well as the Anti-Terrorism Financing Law passed in 2015, have provided the opportunity to exchange experiences and information with anti-money laundering organizations in other countries and to exchange information or judicial cooperation with other countries. But so far, no decision has been made regarding Iran's joining to the Financial Action Task Force. There is a long-term debate about Iran's joining The FATF. There are proponents and opponents who each have their own goals and reasons. This debate has prolonged the decision-making process on joining. Each side of this debate has principles, values, and interests that have, in some way, led to wide-ranging policy debates in other areas of foreign policy. This research aims to analysis two coalitions of joining the Financial Action Task Force by using the advocacy coalition framework.

Research Question

What are the components of the three layers of the proponents and opponents Advocacy coalitions of and Iran's joining the Financial Action Task Force, and what resources do these coalitions use to achieve their goals?

Methodology and Theoretical Framework

Qualitative coding research method has been used in this research. Open coding leads to the creation of initial codes. Codes are the main components of the analysis. The axial coding stage involves categorizing the various codes into potential themes and organizing all coded summaries into a specific theme. The research data includes interviews and reports of the supporters of these two coalitions, which collected by the purposeful sampling method.

This research analyzed Iran's foreign policy regarding joining the Financial Action Task Force based on the Advocacy coalition framework (ACF). Advocacy coalitions are indeed groups of individuals with shared beliefs who coordinate their actions to influence public policy. These coalitions include a wide range of actors like legislators, interest groups, public organizations, researchers, journalists, and subnational entities, all working together within a

specific policy domain. Their goal is to shape policy outcomes by influencing the policy process.

In the Advocacy Coalition Framework (ACF), Sabatier distinguishes between three levels of beliefs: deep core beliefs, policy core beliefs, and secondary aspects. Deep core beliefs are fundamental, normative, and widely shared across different policy domains. Policy core beliefs are more specific to a particular policy area and represent the core commitments of an advocacy coalition within that domain. Finally, secondary aspects are non-essential details or specific policy preferences that are more likely to change. In advocacy coalitions, while there might be disagreements on specific policies or secondary beliefs, there is generally a strong consensus on the core values and fundamental principles that unite the group. These coalitions form around shared beliefs and strategically coordinate actions to influence policy, even if they differ on the specifics of how to achieve those goals.

Results and discussion

Research findings organized based on the components of Advocacy coalition framework, which includes a "deep core values" layer of normative belief or ideology; second layer of "policy core values" and a third layer named secondary aspects are non-essential details or specific policy preferences that are more likely to change.

Research findings show that the core beliefs of the coalition of proponent of Iran joining the FATF include economic opening and lifting sanctions; improving banking and trade exchanges; and increasing foreign investment. The core beliefs of the opponent’s coalition include prioritizing national security; supporting resistance groups; and preventing the dominance of advanced countries over Iran's economy.

Proponents coalition consider foreign policy and issues such as joining the Financial Action Task Force and the JCPOA as paths or mechanisms for other goals, including in the economic Development, but the opponents coalition views foreign policy as a way to preserve the country's independence and national security.

Conclusion

Research findings illustrate that the two coalitions have different deep core values and policy core values, they propose different tools and they have similar resources to some extent. These two rival coalitions have different orientations in other foreign policy issues as well. The proponents coalition wants more interaction with international organizations, while the opponents coalition believes in caution and attention to the limitations of these organizations. The first coalition has an optimistic view of international organizations and tries to create opportunities through them. The second coalition is pessimistic about international organizations and considers them as a tool of Western countries to control countries like Iran. The priority of the

proponents' coalition is economic development and the priority of the opponents' coalition is national security. Based on this, they have adopted different policies or made recommendations. The results of this research can provide a basis for understanding the two coalitions based on different layers of deep core values, policy core values and policy tools. By analyzing the layers of these two coalitions, this research provides a picture of how the issue is raised and decision-making is done in the field of Iran's foreign policy. The findings of this research can provide the basis for the two coalitions to understand the different ideological, political, and instrumental layers of the rival coalition. If this understanding is accompanied by political discussions and debates, it can provide the basis for making decisions about Iran joining the FATF.

روابط خارجی
سال هفدهم، شماره سوم (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۴، صص. ۹۳-۱۲۶
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۵
مقاله پژوهشی

تحلیل ائتلاف‌های موافق و مخالف الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی (FATF) (با استفاده از چهارچوب ائتلاف حامی)

یحیی کمالی[۱] راحله احمدی[۲]

۱. دانشیار سیاست‌گذاری عمومی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و الهیات، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران (نویسنده مسئول)
Email: yahyakamali@uk.ac.ir
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد سیاست‌گذاری عمومی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و الهیات، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران.
Email: rahelehahmadi1999109@gmail.com

چکیده

درباره الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی، مناظره طولانی‌مدت در جریان است. در این زمینه موافقان و مخالفانی وجود دارد که هر یک، اهداف و استدلال‌های خود را دارند. هدف پژوهش حاضر این است که با استفاده از چهارچوب ائتلاف حامی، دو ائتلاف موافق و مخالف الحاق به گروه ویژه اقدام مالی را بررسی نماید. برای دستیابی به این هدف از روش پژوهش کدگذاری کیفی استفاده شده است. داده‌های پژوهش شامل مصاحبه‌ها و گزارش‌های حامیان این دو گروه است که با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند، انتخاب شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دو ائتلاف موافق و مخالف دارای هسته اعتقادی و هسته سیاستی متفاوتی هستند، ابزارهای متفاوتی را پیشنهاد می‌کنند و تا حدی از منابع مشابهی برخوردارند. این دو ائتلاف رقیب، دارای جهت‌گیری‌های متفاوتی در سایر موضوعات سیاست خارجی نیز هستند. اولویت ائتلاف موافقان، توسعه اقتصادی و اولویت ائتلاف مخالفان، امنیت است. براین‌اساس، سیاست‌های متفاوتی را اتخاذ کرده یا پیشنهادهایی ارائه کرده‌اند. یافته‌های این پژوهش می‌تواند زمینه شناخت دو ائتلاف را براساس لایه‌های مختلف عقاید محوری، هسته سیاستی و ابزارها فراهم نماید.

کلیدواژه‌ها: گروه ویژه اقدام مالی، سیاست خارجی، الحاق، چهارچوب ائتلاف حامی

شاپای الکترونیک: ۶۵۴۱-۲۵۸۸/ پژوهشکده تحقیقات راهبردی/ فصلنامه روابط خارجی
10.22034/fr.2025.469757.1556 http://frqjournal.csr.ir
CC BY NC

مقدمه و بیان مسئله

«گروه ویژه اقدام مالی»[1] نهادی بین دولتی است که در سال ۱۹۸۹ توسط گروه هفت در پاریس تأسیس شد. هدف این گروه تقویت و ارتقای اقدامات بین‌المللی در زمینه مبارزه با پول‌شویی است. این گروه در اکتبر ۲۰۰۱ چهل توصیه برای مبارزه با پول‌شویی صادر کرد. این توصیه‌ها، چهارچوبی اساسی برای مبارزه با پول‌شویی ارائه می‌کنند و جهت اجرا در سطح جهانی تدوین شده‌اند. هر کشور عضو گروه ویژه اقدام مالی به لحاظ سیاسی متعهد است که مطابق توصیه‌های چهل‌گانه گروه با پول‌شویی مبارزه کند. این نهاد، میزان پیشرفت کشورهای عضو در زمینه پیاده‌سازی توصیه‌های این گروه را بررسی و بر پیشرفت تصویب و اجرای توصیه‌های گروه در سطح جهان نظارت می‌کند. براساس همین نظارت، کشورها را به سه دسته تقسیم کرده است؛ گروه اول، کشورهایی که کاملاً بر توصیه‌های این گروه منطبق بوده و آن‌ها را اجرا کرده‌اند؛ گروه دوم، کشورهایی که در حال پیشرفت و تطبیق با استانداردهای مشخص‌شده، هستند و گروه سوم، کشورهایی هستند که همکاری با این گروه نداشتند و از نظر گروه، کشورهای دارای خطر پول‌شویی و تأمین مالی تروریسم هستند. این دسته خود به دو دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته کشورهایی که علیه آن‌ها «اقدام متقابل» انجام نمی‌شود. دسته دیگر آن‌هایی هستند که علاوه‌بر بودن در فهرست سیاه علیه آن‌ها اقدام متقابل نیز صورت می‌گیرد. در حال حاضر ۱۹۸ کشور توصیه‌های گروه ویژه اقدام مالی را پذیرفته‌اند. این گروه هرسال فهرست سیاه یا فهرست کشورهای غیرهمکاری را منتشر می‌کنند. عمده کشورها تلاش می‌کنند در این فهرست قرار نگیرند.

زمینه همکاری ایران با گروه ویژه اقدام مالی در قوانین ایران تا حدی فراهم است. قانون مبارزه با پول‌شویی مصوب سال ۱۳۸۶ مجلس شورای اسلامی و قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم مصوب سال ۱۳۹۴، امکان تبادل تجارب و اطلاعات با سازمان‌های مبارزه با پول‌شویی در سایر کشورها و مبادله اطلاعات یا همکاری قضایی با سایر کشورها را فراهم کرده‌اند.

فرایند تصمیم‌گیری درباره الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی یکی از مسائل مهم حوزه سیاست خارجی ایران به شمار می‌آید. عدم عضویت ایران در گروه ویژه یا دیگر گروه‌های منطقه‌ای آن، می‌تواند برای همکاری‌های مالی و بانکی کشور با دیگر کشورها

1. Financial Action Task Force (FATF)

و نیز سازمان‌های بین‌المللی محدودیت‌هایی ایجاد کند. گروه ویژه اقدام مالی از سال ۲۰۰۸، همه ساله در گزارش‌های سالانه خود نسبت به وضعیت ایران، از حیث ریسک بالای پول‌شویی و تأمین مالی تروریسم هشدار داده و از کشورهای عضو درخواست کرده که تدابیری را علیه ایران اتخاذ کنند، تا نظام مالی بین‌المللی از تهدید فعالیت‌های پول‌شویی و تأمین مالی تروریسم در امان بماند (کامرانلو، ۱۳۹۳). درباره الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی موافقان و مخالفانی وجود دارد که الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی را با چالش‌های روبه‌رو کرده است. هرکدام از این گروه‌ها استدلال‌های را بیان می‌کنند و یک مباحثه رسانه‌ای و سیاستی را در این زمینه شکل داده‌اند. این مباحثه باعث طولانی شدن فرایند تصمیم‌گیری درباره الحاق شده است. طرفین این مباحثه هر یک دارای اصول، ارزش‌ها و منافعی هستند که به‌نوعی در سایر عرصه‌های سیاست خارجی نیز باعث مباحثه‌های سیاستی دامنه‌داری شده است.

پژوهش حاضر در نظر دارد، سیاست خارجی ایران را درباره الحاق به گروه ویژه اقدام مالی با استفاده از چهارچوب ائتلاف حامی[1] تحلیل و بررسی کند. «در تحلیل سیاست‌گذاری، ائتلاف حامی به بررسی این مسائل می‌پردازد که چگونه افراد در یک ائتلاف حامی، تجهیز می‌شوند و عمل می‌کنند؟ افراد چقدر از یکدیگر به‌ویژه از مخالفان خود یاد می‌گیرند؟» (ملک‌محمدی و کمالی، ۱۳۹۵: ۲۷۴). در چهارچوب ائتلاف حامی، ذات فرایند سیاست‌گذاری مبتنی بر گفتگو و حمایت است. اعضای ائتلاف‌ها براساس نظام اعتقادی‌شان هم‌سو با هم عمل می‌کنند تا قوانین و نهادهای مختلف حکومتی را به‌منظور دستیابی به اهداف مشترک دستکاری کنند. بر این اساس در پژوهش حاضر با روش پژوهش کدگذاری کیفی و تحلیل مصاحبه‌ها و گزارش‌های موافقان و مخالفان الحاق به گروه ویژه اقدام مالی، لایه‌های مختلف این دو ائتلاف بررسی خواهد شد.

۱.پیشینهٔ پژوهش

پژوهش‌های مختلفی درباره الحاق یا عدم الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی انجام شده است. برخی از این پژوهش‌ها به بررسی ساختار و عملکرد این گروه پرداخته‌اند. برخی پژوهش‌ها نیز ضرورت‌ها و پیامدهای الحاق و عدم الحاق ایران به این گروه را بررسی کرده‌اند، در ادامه به نمونه‌ای از این پژوهش‌ها اشاره می‌شود؛

1. The Advocacy Coalition Framework (ACF)

بایزیدی (۱۴۰۰) به بررسی این فرضیه پرداخته که گروه ویژه اقدام مالی به‌عنوان بخشی از رژیم بانکی و مالی بین‌المللی با ارجاع به کنوانسیون‌های بین‌المللی و قطعنامه‌های سازمان ملل، ضمن کسب مشروعیت؛ حوزهٔ اقتدار، اختیارات و اثرگذاری فراحاکمیتی خود را در عرصه‌های اقتصاد جهانی و سیاست بین‌الملل گسترش داده است.

علوی و جودکی (۱۴۰۰) نشان می‌دهد که الحاق به گروه ویژه اقدام مالی، موجب خودتحریمی نهادهای دفاعی و حافظ امنیت ملی کشور و تقویت اثرگذاری تحریم‌های اولیه و ثانویه آمریکاست؛ لذا تصویب و اجرای کامل آن، تعهدی یک‌طرفه، مضر و بدون فایده است.

حدادی و مرادیان (۱۳۹۸) علاوه بر تبیین مفهوم «مراقبت بایسته» در حقوق بین‌الملل، به بیان این شباهت‌ها و تفاوت‌های کارکردی و آثار آن‌ها می‌پردازد. مفهوم مراقبت بایسته بارها در دیوان‌های بین‌المللی تأیید شده است. اگر دولت در اجرای تعهدات خود فاقد مراقبت بایسته باشد، این اصل مبنایی برای ایجاد مسئولیت خواهد بود. این اصل در توصیه‌های گروه ویژه اقدام مالی نیز وارد شده و الزاماتی را برای دولت‌ها و مؤسسات مالی ایجاد کرده است.

سهرابی و داداش زاده (۱۳۹۹) به بررسی پیامدهای مثبت و منفی عضویت ایران در گروه ویژه اقدام مالی پرداخته‌اند. اشاره شده است که به دلیل تفاوت دیدگاه‌ها درباره تعریف تروریسم و حتی مشخص کردن گروه‌ها، باعث اختلاف‌نظرهای بسیاری در تعریف و مصادیق آن شده است.

نتیجه پژوهش سماواتی و نجفی (۱۳۹۷) این است که پیوستن ایران به این کنوانسیون می‌تواند با ایجاد شفافیت در انتقال وجوه در شبکه بانکی زمینه لازم برای تسهیل سرمایه‌گذاری خارجی فراهم نماید.

فارسیانی و همکاران (۱۳۹۹) موانع و خطرات موجود در تعامل ایران با گروه ویژه اقدام مالی ازجمله مشکلات مربوط به واحد اطلاعات مالی یا عدم اعتماد به مراحل بعدی برنامه اجرایی گروه اقدام مالی را بررسی کرده‌اند و معتقدند مشکلات ناشی از پیوستن به کنوانسیون‌های پالرمو و مبارزه با تأمین مالی تروریسم، با راه‌حل‌های مبتنی بر حقوق بین‌الملل و فقه اسلامی قابل‌حل هستند.

میرزایی و همکاران (۱۴۰۰) فرایند تصمیم سازی در الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی از منظر ساختار-کارگزار بررسی کرده و به این نتیجه رسیده که اگر چشم‌انداز الحاق ایران به این نهاد را تابع صرف اراده ساختار و تبعیت مطلق کارگزار

ایرانی ترسیم نمود، الحاق ایران به این نهاد، محدودیت‌هایی برای ایران در پی خواهد داشت. در مقابل عدم الحاق ایران به این نهاد از منظر رویکرد کارگزار بی‌تردید انفعال و انزوای اقتصادی ایران را تشدید خواهد کرد.

حسینی احمدفداله و همکاران (۱۳۹۹) به بررسی مزایا و معایب پیوستن ایران به این گروه پرداخته‌اند؛ یافته‌های پژوهش بیانگر این است که عضویت ایران در این گروه، زمینه‌های لازم برای اطمینان سرمایه‌گذاران خارجی در خصوص شفافیت نظام بانکی ایجاد کرده و می‌تواند مشوق و اطمینان و اعتماد لازم برای سرمایه‌گذاران خارجی در این خصوص فراهم نماید.

فولادی (۱۳۹۷) نشان می‌دهد که عضویت ایران در این سازمان می‌تواند امکان حذف برخی موانع حوزه تبادلات مالی را فراهم کند، جذب سرمایه‌گذاری را بالا افزایش دهد؛ اما ممکن است باعث افتادن ایران در دام قوانین دست و پاگیر مالی شود که از نظر اجرایی ابهامات زیادی دارند و می‌تواند باعث اقدامات گزینشی اعضای با نفوذ این گروه درباره ایران شود.

عالی‌پور (۱۳۹۵) معتقد است یکی از زمینه‌های گشایش اقتصادی بعد از برجام، گسترش روابط مالی و بانکی ایران با خارج است که این امر مستلزم فراهم کردن امکان تراکنش‌های پولی قانونی و براساس استانداردهای بین‌المللی است. در این راستا، همکاری ایران با گروه ویژه اقدام مالی را ضروری در نظر می‌گیرد.

کرن (۲۰۰۱) در پژوهشی رژیم بین‌المللی قوانین، اصول و استانداردهای طراحی شده برای کاهش ریسک پول‌شویی در سیستم مالی بین‌المللی را تحلیل می‌کند. گروه ویژه اقدام مالی به دلیل سهولت استفاده گروه‌های جنایی از مؤسسات مالی برای انتقال درآمدهای حاصل از فعالیت‌های غیرقانونی خود و به دلیل تهدیدی که پول‌شویی برای ثبات سیستم‌های مالی ایجاد می‌کند، تلاش‌های خود را برای مبارزه با پول‌شویی بر مؤسسات مالی متمرکز کرده است. این اقدامات در این پژوهش بررسی شده‌اند.

داولیویرا، آی.اس (۲۰۱۸) معتقد است ایجاد گروه ویژه اقدام مالی، گسترش و تقویت آن در طول سال‌ها، نمونه خوبی از نیروهایی است که برای پاسخگویی به تهدیدات جنایی نوظهور با یکدیگر همکاری می‌کنند. استدلال می‌کند که قدرت‌های بزرگ (گروه کوچک، اما هم‌سو، از کشورهای مرتبط با اقتصاد جهانی) مسئول هدایت گروه ویژه اقدام مالی و تلاش‌های بین‌المللی علیه جریان‌های مالی غیرقانونی هستند. برخلاف آنچه می‌توان انتظار داشت، قدرت آن‌ها به دنبال افزایش نفوذ بخش خصوصی از طریق اقدامات مدبرانه، سازمان‌یافته و فراملی کاهش می‌یابد.

نانس (۲۰۱۸) استدلال می‌کند که در مؤثرترین حالت، گروه ویژه اقدام مالی مطابق با اصول «حکمرانی تجربی» عمل می‌کند. تجربی‌گرایی بر تنظیم استاندارد گسترده و مشارکتی، اجرای متنی، نظارت فشرده اما تشخیصی و به‌روزرسانی معمول در پرتو تجربه تأکید دارد. شواهدی از تصمیم‌گیری تجربی در سه جنبه مهم گروه ویژه اقدام مالی یعنی تکامل فهرست سیاه نقش نظارت و اجرای مستمر رویکرد مبتنی بر ریسک ارائه می‌دهد.

چوهان (۲۰۱۹) انتقادات مهمی به ساختار و رویکرد گروه ویژه اقدام مالی مطرح کرده است. این امر امکان بررسی دقیق پیامدهایی را که گروه ویژه اقدام مالی ممکن است برای حوزه‌های قضایی بالقوه ناسازگار به همراه داشته باشد و اینکه چگونه آن‌ها باید پویایی سیاسی گروه ضربت را هدایت کنند و درعینِ‌حال به نظارت و مدیریت مالی بهتر پایبند باشند.

همان‌طور که بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد پژوهش‌های مرتبط با الحاق یا عدم الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی عمدتاً به پیامدهای الحاق یا عدم الحاق، فرایند و شیوه تعامل با این نهاد از منظر سیاسی و حقوقی و تعاریف و برداشت متفاوت ایران و این نهاد از تروریسم پرداخته‌اند. هرچند در این پژوهش‌ها به‌نوعی به دیدگاه موافقان و مخالفان الحاق نیز پرداخته‌شده؛ اما تاکنون پژوهشی به‌صورت مستقل دیدگاه موافقان و مخالفان را براساس یک چهارچوب نظری مشخص تبیین نکرده است. بر این اساس پژوهش حاضر که براساس چهارچوب ائتلاف حامی به تحلیل دو ائتلاف موافق و مخالف الحاق به گروه ویژه اقدام مالی پرداخته، پژوهشی جدید محسوب می‌شود.

۲. چهارچوب نظری: ائتلاف حامی

ائتلاف حامی[1] عبارت است از مجموعه بازیگران دولتی و خصوصی دارای مجموعه‌ای مشترک از باورها که به دنبال دستیابی به اهداف خود در طی زمان هستند. «ائتلاف حامی با این فرض اساسی آغاز می‌شود که در جوامع صنعتی مدرن امروز، بهترین واحد تحلیل برای درک تغییر سیاست‌ها، خرده‌نظام سیاست‌گذاری یا همان بازیگران متعدد دولتی و خصوصی است که به‌طور فعال به مسئله یا موضوع سیاست‌گذاری می‌پردازند» (ملک محمدی و کمالی، ۱۳۹۵: ۲۷۴).

1. Advocacy Coalation Framework

ائتلاف‌های حامی، شامل گروه‌هایی با باورهای مشترک است که متعاقب ظهور یک سیاست خاص در دستور کار دولت، فعالیت‌های خود را هماهنگ می‌کنند. این ائتلاف‌ها شامل قانون‌گذاران، گروه‌های ذی‌نفع، سازمان‌های عمومی، پژوهشگران سیاست‌گذاری، روزنامه‌نگاران و بسیاری از بازیگران در سطح فروملی است که نفوذ گسترده‌ای بر فرایند سیاست‌گذاری اعمال می‌کنند (اسمیت و لریمر، ۱۳۹۶: ۱۳۶).

«منظور از ائتلاف حامی، اجتماع تعداد زیادی از بازیگران و سازمان‌ها در سطوح مختلف دولت در واحدهای تحلیلی مدیریت‌پذیر است. ازجمله ویژگی‌های منحصربه‌فرد این مفهوم می‌توان به شیوه محاسبه تأثیر اطلاعات فنی بر تصمیم‌گیری، توجه به تکامل سیاست در گذر زمان و برداشت آن از سیاست‌ها و برنامه‌های عمومی به‌عنوان نظام‌های اعتقادی[1] اشاره کرد» (Sabatier, 1986, p 39-44). نظام اعتقادی در سه حلقه سازمان‌دِهی می‌شود: ۱. آنچه ساباتیه آن را «هسته مرکزی»[2] اعتقاد هنجاری یا ایدئولوژی می‌نامد که انتظار می‌رود تا وفاداری به آن در عرصه‌های مختلف حفظ شود؛ ۲. «هسته سیاست‌گذاری»[3] تعهدات مشخص‌تر در درون یک عرصه و ۳. موضوعات غیرضروری یا ثانویه مربوط به جزئیات.

ساباتیه چهار مؤلفه را برای هسته اصلی در نظر می‌گیرد که «شامل طیفی از اولویت‌های ارزشی نسبی (مانند حقوق فردی و حقوق اجتماعی) تا مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی (مانند قومیت و مذهب) است. توافق بر سر هسته سیاست‌گذاری موجب حفظ وحدت اعضای یک ائتلاف می‌شود و تنها راه تغییر این هسته، تأثیر برخی از شوک‌های بنیادی و بیرونی است؛ اما در درون یک عرصه، یادگیری بین ائتلاف‌ها و به‌عنوان یکی از پیامدهای تفاوت نظام اعتقادی آن‌ها روی می‌دهد. احتمال یادگیری با میزان تعهد به اعتقادات، رابطه معکوس دارد، به‌نحوی‌که در پرتو شواهد جدید احتمال بازنگری یا اصلاح جنبه‌های ثانویه یک سیاست نسبت به هسته سیاست‌گذاری، بیشتر است. وجود همایش‌های حرفه‌ای که در آن اعضای ائتلاف‌های مختلف به تبادل دیدگاه‌ها و تفاسیر خود درباره مسائل و راه‌حل‌ها می‌پردازند، فرایند یادگیری را تسهیل می‌کند» (Moran and et al, 2009, p 464-66).

«در نظریه ائتلاف حامی، ذات فرایند سیاست‌گذاری مبتنی بر گفتگو و حمایت است. در واقع، بازیگران مختلف (رسمی و غیررسمی) سعی می‌کنند تا ائتلافی حامی

1. Belief systems
2. Deep core values
3. Policy core values

را برای تأثیرگذاری بر نتایج فرایند سیاست‌گذاری تشکیل دهند. اعضای ائتلاف‌ها براساس نظام اعتقادی‌شان هم‌سو باهم عمل می‌کنند تا قوانین و نهادهای مختلف حکومتی را به‌منظور دستیابی به اهداف مشترک دستکاری نمایند. توجه عمده ائتلاف حامی بر دنیای درونی افراد و ساختار و محتوی نظام ارزشی و اعتقادی‌شان متمرکز است. این نظریه با تبیین تکامل تدریجی ارزش‌ها و باورهای افراد، بر تحول هم‌زمان اطلاعات دریافتی بازیگران و نظام‌های اعتقادی‌شان تأکید می‌کند به این صورت که نظام اعتقادی اطلاعات را پالایش و تفسیر می‌کند و آن اطلاعات منجر به تغییر نظام اعتقادی می‌شوند. این رویکرد فرض می‌گیرد که نظام‌های اعتقادی اعضای یک ائتلاف حامی، یکپارچه است ازاین‌رو منافع فردی آن‌ها هم‌راستا در نظر گرفته می‌شود» (Moran and et al, 2009, p 464-66).

عملیاتی شدن ایده‌ها و ارزش‌های سیاست‌گذاران ارتباط مهمی با عملکرد اعضای یک ائتلاف دارد؛ هرچه انسجام یک ائتلاف بیشتر باشد، شیوه اقدام آن‌ها نیز هم‌سو خواهد بود و شانس موفقیت آن‌ها در دستیابی به اهداف افزایش می‌یابد (ملک محمدی و کمالی، ۱۳۹۵: ۲۸۱). در پژوهش حاضر با توجه به اینکه الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی مدت‌ها در دستور کار بوده اما تصمیم نهایی اتخاذ نشده است، ائتلاف‌هایی در این زمینه شکل گرفته که هریک سعی دارند سیاست مد نظر خود را در این زمینه پیش ببرند. شناخت عقاید محوری، سیاست‌ها و ابزارهایی که در این زمینه به کار گرفته می‌شود با استفاده از چهارچوب ائتلاف حامی میسر است. این چهارچوب لایه‌های مختلف هر ائتلاف (هسته مرکزی، هسته سیاست‌گذاری و باورهای ثانویه) را تشریح می‌کند و نقش مهمی در شناخت ائتلاف‌ها و یادگیری ائتلاف‌ها از یکدیگر دارد.

۳. روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش از روش پژوهش کیفی استفاده شده است. این روش مبتنی بر کدگذاری داده‌هاست که در دو مرحله «کدگذاری باز»[1] و «کدگذاری محوری»[2] انجام می‌شود. کدگذاری باز به ایجاد کدهای اولیه منجر می‌شود. کدها، اجزای اصلی تحلیل هستند و در واقع «نام» یا «برچسب‌هایی» هستند که توسط پژوهشگر به قسمتی (یک جمله یا پاراگراف) از داده‌ها اطلاق می‌شوند و با سؤال‌های پژوهش ارتباط دارند. مرحله کدگذاری محوری شامل دسته‌بندی کدهای مختلف در قالب مضمون‌های بالقوه و

1. Open coding
2. Axial coding

مرتب‌کردن همه خلاصه‌های کدگذاری شده در قالب یک مضمون مشخص است. در واقع پژوهشگر، تحلیل کدهای خود را شروع کرده و کدهای مختلف را برای ایجاد یک مضمون کلی ترکیب می‌کند.

جامعه مورد مطالعه و شیوه جمع‌آوری داده‌ها در پژوهش حاضر، شامل مصاحبه و گزارش‌هایی است که نقل‌قول و صحبت‌های مقامات اجرایی، تقنینی و نظارتی و فعالان سیاسی منتشر شده در داخل ایران درباره الحاق یا عدم الحاق به گروه ویژه اقدام مالی است که با روش اسنادی گردآوری شده است. نتیجه جستجو ۴۵ مصاحبه، ۹ گزارش است که در کدگذاری داده‌ها و استخراج یافته‌ها مورد استفاده قرار گرفته‌اند. نمونه‌گیری پژوهش حاضر نمونه‌گیری هدفمند است. «نمونه‌گیری هدفمند که نمونه‌گیری غیراحتمالی، هدف‌دار یا کیفی نیز نامیده می‌شود به معنای انتخاب هدف‌دار واحدهای پژوهش برای کسب اطلاعات یا دانش است» (رنجبر و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۳۸). معیار توقف نمونه‌گیری نیز دستیابی به اشباع تئوریک بود به این معنا که در بررسی مطالعات بعدی به نقطه تکرار کدهای شناسایی شده دست‌یافتیم و بررسی داده‌های بیشتر، کد جدیدی به کدهای قبلی اضافه نشد.

برای اعتبار یا روایی پژوهش کیفی هشت راهبرد پیشنهاد شده است که با رعایت دست‌کم دو مورد می‌تواند برای پژوهش اعتباری قابل‌قبول ایجاد کند در پژوهش حاضر دو راهبرد به کار گرفته شده است (زارع و همکاران، ۱۳۹۲: ۱).

۱. درگیری طولانی‌مدت پژوهشگر با مسئله پژوهش و مشاهده مداوم افراد موضوع پژوهش، فراگیری فرهنگ آن محیط و کنترل بدفهمی‌های ناشی از مداخله پژوهشگر یا افراد مطلع؛ ۲. مثلث‌سازی از طریق گردآوری شواهد از منابع مختلف شامل تئوری‌های گوناگون، پژوهشگرهای متعدد، منابع اطلاعاتی متنوع و شیوه‌های گوناگون. مثلث‌سازی به استفاده از منابع متعدد داده‌ها برای ترسیم نتایج، در مورد آنچه حقیقت را تشکیل می‌دهد، اشاره دارد» (طباطبایی و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۶۶) در پژوهش حاضر از مثلث‌سازی منابع داده‌ها و مثلث‌سازی محقق برای کدگذاری داده‌ها، نام‌گذاری مفاهیم، دسته‌بندی مفاهیم استفاده شده است.

۴.یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش براساس، چهارچوب نظری ائتلاف حامی سازمان‌دهی شده است. این یافته‌ها در دو بخش ارائه می‌شود: دو ائتلاف موافقان و مخالفان الحاق ایران به کارگروه

ویژه اقدام مالی که نظرات خود را در این زمینه بیان کرده‌اند. این چهارچوب به‌ویژه برای تحلیل موضوعاتی که محل مناقشه است، کاربرد دارد. بر همین مبنا در پژوهش حاضر دو ائتلاف موافقان و مخالفان الحاق شناسایی شده است که در ادامه به تفصیل به هرکدام از آن‌ها پرداخته شده است. نظریه ائتلاف حامی سه لایه دارد: لایه اول، «هستۀمرکزی» اعتقاد هنجاری یا ایدئولوژی است که انتظار می‌رود تا وفاداری به آن در عرصه‌های مختلف حفظ شود؛ لایه دوم، «هستۀ سیاست‌گذاری» تعهدات مشخص‌تر در درون یک عرصه است و لایه سوم، ابزارها یا «موضوعات غیرضروری» یا ثانویه است. در پژوهش حاضر منابع هر ائتلاف نیز تشریح شده است.

۴-۱. ائتلاف موافقان الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی

ائتلافی از کارگزاران-سیاستمداران نظام سیاسی ایران شامل نمایندگان مجلس، وزرا و نمایندگانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام شکل‌گرفته که در این پژوهش در ائتلاف موافقان به پیوستن ایران به FATF قرار می‌گیرند.

جدول ۱: ائتلاف حامی موافقان الحاق به گروه ویژه اقدام مالی

اجزای ائتلاف	مصادیق
عقایدمحوری	گشایش اقتصادی و رفع تحریم‌ها مهم است. بهبود مبادلات بانکی و تجاری امری حیاتی است. افزایش سرمایه‌گذاری توسط سرمایه‌گذاران خارجی در اولویت است.
هسته سیاست‌گذاری	الحاق ایران به FATF باعث پیشگیری رانت و اختلاس‌های اقتصادی در کشور می‌شود. الحاق به FATF باعث شفافیت مبادلات بانکی و پولی می‌شود. الحاق ایران به FATF باعث تسریع مبادلات دارو می‌شود. الحاق ایران به FATF مانع کاهش ارزش پول و افزایش تورم در کشور می‌شود. الحاق ایران به FATF باعث کاهش هزینه‌های مضاعف برای اقتصاد کشور (به دلیل تحریم‌های آمریکا) می‌شود. الحاق ایران به FATF امکان تعامل سازنده و مثبت اقتصادی با دنیا را برای کشور فراهم خواهد کرد.
	تأکید بر پایبندی به اصول FATF برای تضمین به سایر کشورها مبنی بر اینکه مراودات مالی با ایران، پرخطر نیست.

اجزای ائتلاف	مصادیق
ابزارها	تعیین تکلیف لایحه مربوط به پالرمو (سه پروتکل تکمیلی مثل پروتکل پیشگیری، سرکوب و مجازات قاچاق اشخاص مخصوصاً زنان و کودکان) در مجمع تشخیص مصلحت نظام. تأکید بر رفع خلأهای نهادی و احکام و قوانین مبارزه با پول‌شویی و تأمین مالی تروریسم تصویب «قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم» در سال ۱۳۹۴. تصویب لوایح مرتبط با «قانون مبارزه با پول‌شویی» در سال ۱۳۸۶. «اصلاح قانون مبارزه با پول‌شویی» در مهر ۱۳۹۷ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. طیب‌نیا وزیر اقتصاد در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۹۵ به FATF تعهد و تفاهم‌نامه‌ای را اجرا و اقدام کند.
منابع	ارسال لایحه «قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم» توسط رئیس‌جمهور در سال ۱۳۹۴ به مجلس. طیب‌نیا وزیر اقتصاد با استفاده از اختیارات قانونی خود اولین بار به FATF تعهد داد تا برنامه را اجرایی کند. ظریف وزیر امور خارجه در مجلس از طرح پیوستن ایران به FATF حمایت کرد. استفاده از ظرفیت رسانه‌های گروهی و شبکه‌ای برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی در مورد فواید پیوستن ایران به FATF. اقبال و حمایت بخشی از افکار عمومی از پیوستن ایران به FATF.

منبع: یافته‌های پژوهش

۴-۱-۱. عقاید محوری (هسته مرکزی)

براساس چهارچوب ائتلاف حامی، هسته مرکزی در واقع ارزش‌های هنجاری و بدیهی هستند و ماهیت این ارزش‌ها، بلندمدت، کلی و ذهنی است. در ادامه به عقاید محوری موافقان الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی پرداخته شده است. روحانی رئیس‌جمهور وقت تأکید داشت: «بدون تصویب لوایح FATF روابط بانکی ما با دنیا به راه نمی‌افتد. فردا اگر به مشکل بانکی در دنیا خوردیم، مردم نگویند دولت ناکارآمد بود» (روحانی، ۱۳۹۹). وزیر وقت امور خارجه معتقد است «موضع ما در مورد FATF روشن است جمهوری اسلامی ایران باید بتواند با بانک‌ها تعامل داشته باشد و ما در این زمینه نباید

خود را تحریم کنیم» (ظریف، ۱۳۹۷). نماینده مجلس دهم تأکید کرد «پذیرش این لوایح یعنی جلوگیری از تشدید تحریم‌های آمریکا. یکی از راه‌های خنثی‌سازی تحریم‌ها که رهبری نیز بر آن تأکید دارند، همین است» (صادقی، ۱۳۹۹).

معاون وقت پارلمانی رئیس‌جمهور درباره این موضوع معتقد است «برای استانداردسازی و سامان دادن به نظام بانکی، ارتباط‌گیری بانک‌های ایران با بانک‌های دیگر دنیا و مؤسسات مالی دنیا به لوایح مرتبط با FATF به‌ویژه لایحه سی.اف.تی نیاز است» (امیری، ۱۳۹۷). «امروز مسئله حل نشده FATF سدی در برابر صادرات کشور است و جلوی فعالان اقتصادی را می‌گیرد» (دانشمند، ۱۴۰۲).

۴-۱-۲. هسته سیاست‌گذاری

در هسته سیاست‌گذاری، باورهای میانی یا واسطه با دیدگاه‌هایی درباره مسئله سیاستی ازجمله ارزیابی‌های تجربی درباره جدی بودن یک مشکل، عوامل و راه‌حل‌های آن سروکار دارند. در این قسمت، هسته سیاست‌گذاری ائتلاف موافقان الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی در لایه دوم چهارچوب ائتلاف حامی تبیین می‌شود: معاون حقوقی دولت دوازدهم می‌گوید «حل مسئله FATF از طریق ایجاد شفافیت در اقتصاد کشور به رفع چالش‌هایی همچون پول‌شویی و فساد اقتصادی منجر خواهد شد؛ ازاین‌رو، همه نقل و انتقالات مالی باید به‌روشنی در اختیار نهادها و مراجع نظارتی قرار گیرد» (جنیدی، ۱۳۹۹). نماینده وقت تهران در مجلس بیان کرد «با پشت کردن به این کنوانسیون‌های بین‌المللی افرادی رانت‌خوار و سودجو قطعاً پدیدار خواهند شد و ما شاهد پرونده‌های کلان مفاسد اقتصادی خواهیم بود منافع ملی ایجاب می‌کند که ما به این کنوانسیون‌ها بپیوندیم» (هاشم‌زایی، ۱۳۹۷). در همین زمینه عضو هیئت نمایندگان اتاق بازرگانی ایران معتقد است که «الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی شفاف‌سازی فعالیت‌های افراد در کلیه بخش‌های حکمرانی اعم از قانون‌گذاری، اجرایی، قضایی، لازم و ضروری است» (راهدار، ۱۳۹۷).

عضو کمیسیون اقتصادی مجلس بیان کرد «در عمل برای داشتن مبادلات بانکی، کشورهای همسایه، دوست و دیگر کشورهای عضو FATF، از این‌گونه نظارت‌ها فارغ نیستند، لذا نظارت مالی و بانکی بر آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است» (نادری، ۱۳۹۷). رئیس اتاق بازرگانی ایران و اتریش نیز معتقد است «اگر ایران وارد لیست سیاه FATF شود

مؤسسات پولی و مالی دنیا به‌هیچ‌وجه حاضر نخواهند شد که تراکنش‌های مالی با ظن ارتباط با ایران را انجام دهند» (سلطانی، ۱۳۹۸).

مشاور وقت وزیر خارجه در مورد عضویت ایران در FATF معتقداست «با عضویت در این نهاد و استفاده از ظرفیت‌های کشور هرچقدر ریسک کشور کمتر شود، هزینه جذب سرمایه‌گذاری خارجی و تجارت بین‌الملل به‌عنوان موتور محرکه توسعه، کاهش می‌یابد» (صابری، ۱۴۰۲). «عدم همکاری ایران با FATF بخش اعظم تراکنش‌های مالی و بانکی کشور را از روند طبیعی خارج کرده و به حوزه دلالی انتقال داده است» (مظاهری، ۱۴۰۲). همان‌طور که نشان داده شد، در لایه سیاست‌گذاری ائتلاف‌های موافق و مخالف، اعضای هر ائتلاف تلاش می‌کنند ابعاد مسئله، عوامل آن و پیامدهایی ناشی از آن را تشریح کرده و دلایلی برای دیدگاه خود ارائه نمایند. این عوامل و پیامدها به‌طور مشخص تفاوت دیدگاه هر یک از دو ائتلاف مورد بررسی را نشان می‌دهد.

۴-۱-۳. ابزارها

لایه سوم چهارچوب ائتلاف حامی ابزار یا (باورهای ثانویه) نامیده می‌شود که از جنس اقدام است، لایه سوم در واقع ابزارهای اجرایی برای دستیابی به نتیجه مطلوب هستند. در ادامه به نمونه ابزارهای موردنظر موافقان الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی اشاره می‌شود.

ایران، در سال‌های گذشته تلاش کرده است با تصویب قوانین جدید، هم نظارت بر پرداخت مالیات‌ها را بیشتر کند، هم فضای کسب‌وکار را بهبود بخشد و هم شبهه‌ها در مورد تأمین مالی تروریسم از طریق بازارهای غیرشفاف مالی را کاهش دهد، یکی از اقداماتی که برای این منظور انجام شده، تصویب «قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم» بود که لایحه آن توسط دولت یازدهم در سال ۱۳۹۴ به مجلس فرستاده شد این قانون تلاش کرده است فعالیت‌های تروریستی را رده‌بندی کند و البته به صراحت اعلام کرده است که «اعمالی که افراد، ملت‌ها، یا گروه‌ها و یا سازمان‌های آزادی‌بخش برای مقابله با اموری از قبیل سلطه، اشغال خارجی، استعمار و نژادپرستی انجام می‌دهند، از مصادیق اقدام تروریستی موضوع این قانون نیست و تعیین مصداق گروه‌های تروریستی و سازمان‌های مشمول این تبصره بر عهده شورای عالی امنیت ملی است» (میرخلیلی و همکاران، ۱۳۹۹).

قانون مبارزه با پول‌شویی در سال ۱۳۸۶ و آیین‌نامه اجرایی آن در سال ۱۳۸۸ به تصویب رسید. این قانون در سال ۱۳۹۷ براساس استاندارد FATF مجدد بازنگری و اصلاح شد. همچنین ایران در سال ۲۰۰۰ متن کنوانسیون سازمان ملل متحد در مورد جرائم سازمان‌یافته فراملی کنوانسیون پالرمو را امضا کرد؛ اما تاکنون عضو کنوانسیون نشده است. همچنین قانون کنوانسیون سازمان ملل متحد برای سرکوب تأمین مالی تروریسم در سال ۲۰۰۲ لازم‌الاجرا شد، لیکن جمهوری اسلامی تاکنون عضو این کنوانسیون نشده است. لازم به ذکر است پیش‌شرط عضویت در گروه ویژه اقدام مالی FATF پیوستن به این کنوانسیون است. همچنین هیچ‌گونه اقدام و نظارتی از جانب FATF در مورد ایران صورت نمی‌گیرد. در گزارش‌های این گروه نیز علی‌رغم اقدام صورت گرفته در این راستا ایران به‌عنوان کشور مستعد پول‌شویی شناخته شده است.

رکن اصلی مبارزه با پول‌شویی در ایران شورای عالی مبارزه با پول‌شویی است که به‌منظور هماهنگ کردن دستگاه‌های ذی‌ربط تشکیل شده است. همچنین به‌موجب آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۴ الحاقی قانون مبارزه با پول‌شویی در ساختار داخلی اشخاص ازجمله مؤسسات مالی و اعتباری واحد مبارزه با پول‌شویی تعیین شد و واحد یاد شده وظیفه نظارت و بازرسی بر فعالیت‌های ارباب‌رجوع به‌منظور شناسایی معاملات مشکوک و ارسال آن به مرکز اطلاعات مالی و همچنین تدوین برنامه‌های داخلی و آموزشی در رابطه با پول‌شویی را به عهده دارد. بسیاری از سامانه‌هایی که به‌منظور جلوگیری از پول‌شویی در کشور در آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۴ الحاقی قانون مبارزه با پول‌شویی پیش‌بینی‌شده اجرائی نگردیده است.

تعامل با گروه اقدام مالی از سال‌ها قبل در زمره برنامه‌های شورای عالی مبارزه با پول‌شویی قرار داشته است. در خرداد ۱۳۹۵ وزارت خارجه و وزارت اقتصاد، اقدام به انعقاد توافق‌نامه با گروه ویژه اقدام مالی نمودند. در این توافق‌نامه بین‌المللی، ایران متعهد و موظف شد ۴۱ مورد دستورات گروه مذکور را که در قالب «برنامه اقدام» پذیرفته بود، در زمان‌بندی‌های مشخص، به اجرا درآورد.

۴-۱-۴. منابع ائتلاف موافقان

اعضای ائتلاف‌ها، منابعی ازجمله قدرت قانونی، افکار عمومی، بسیج گروه‌ها و اطلاعات را برای دستیابی به اهداف خود کار می‌گیرند. ائتلاف موافقان الحاق به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی از اختیارات قانونی خود برای دستیابی به اهداف

استفاده کردند در این راستا لایحه «قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم» به مجلس ارسال شد و «قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم» اسفند ۱۳۹۴ برای اجرا ابلاغ شد. در پی این اقدامات، گروه اقدام ویژه مالی در ۴ تیر ۱۳۹۵ با انتشار بیانیه جدید خود، درخواست خود از کشورها برای انجام اقدامات مقابله‌ای علیه ایران را به مدت یک سال به حالت تعلیق درآورد.

۲۵ خرداد ۱۳۹۵، وزیر وقت اقتصاد ضمن توافقی پذیرفت توصیه‌های چهل‌گانه «گروه ویژه اقدام مالی» و یک «برنامه اقدام» را که حاوی دستورالعمل زمان‌بندی شده بود جهت اجرای توصیه‌های گروه اقدام مالی اجرا کند. وزیر امور خارجه با بهره‌گیری از جایگاه حقوقی خود از طرح پیوستن ایران به FATF و لوایح مرتبط با طرح پالرمو در مجلس حمایت کرد.

ائتلاف حامی الحاق از ظرفیت رسانه‌های گروهی و شبکه‌ای اصلاح‌طلب برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی در مورد فواید پیوستن ایران به FATF استفاده کرد.

۴-۲. ائتلاف مخالفان الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی

ائتلافی از کارگزاران-سیاستمداران نظام سیاسی ایران که شامل نمایندگان مجلس، وزرا و نمایندگانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام شکل‌گرفته که در این پژوهش در ائتلاف مخالفان به پیوستن ایران به گروه ویژه اقدام مالی قرار می‌گیرند.

جدول ۲: ائتلاف حامی مخالفان الحاق به گروه ویژه اقدام مالی

اجزای ائتلاف	مصادیق
عقایدمحوری	امنیت، اولویت سیاست‌گذاری در ایران است. حمایت از گروه‌های محور مقاومت باید ادامه داشته باشد. جلوگیری از تسلط کشورهای پیشرفته بر اقتصاد ایران اهمیت دارد.
هسته سیاست‌گذاری	الحاق ایران به FATF امکان ارائه کمک‌های مالی به نیروهای مقاومت در منطقه بدون اعمال محدودیت‌ها ممکن نیست. الحاق ایران به FATF زمینه نفوذ اطلاعاتی در سیستم‌های مالی را فراهم می‌کند. الحاق ایران به FATF تکرار اشتباه برجام است. الحاق ایران به FATF مانع از فعالیت‌های ایران جهت دور زدن تحریم‌های اقتصادی می‌شود.

اجزای ائتلاف	مصادیق
	الحاق ایران به FATF ابزارهای اقتصادی پیچیده‌تری را در اختیار سایر کشورها برای اعمال تحریم‌های بیشتر قرار می‌دهد. الحاق ایران به FATF مانع روشن شدن تضاد موجود در تعاریف ایران و غربی‌ها در مورد تروریسم می‌شود.
ابزار	تصویب «قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم» در سال ۱۳۹۴. تصویب لوایح مرتبط با «قانون مبارزه با پول‌شویی» در سال ۱۳۸۶. «اصلاح قانون مبارزه با پول‌شویی» در مهر ۱۳۹۷ خورشیدی به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. نامه اعتراض‌آمیز جمعی از نمایندگان مجلس ارجاع دو لایحه اصلاح قانون مبارزه با پول‌شویی و لایحه الحاق ایران به کنوانسیون مقابله با جرائم سازمان‌یافته فراملی (پالرمو) به مجمع تشخیص مصلحت نظام و درخواست آن‌ها مبنی بر بازگرداندن این لوایح به مجلس. تعدادی از نمایندگان در مورد بررسی لایحه سی.اف.تی در صحن علنی مجلس در اعتراض به لایحه الحاق ایران به کنوانسیون مقابله با تأمین مالی تروریسم (سی.اف.تی) با در دست داشتن بنر و پهن کردن چندین طومار در صحن، فضای مجلس را متشنج کردند و منجر به مسکوت ماندن دوماهه آن شدند. بیش از ۱۸۰ نماینده بیانیه‌ای را تهیه و تدوین کرده‌اند و در این بیانیه مخالفت خود با پیوستن به FATF (لوایح مرتبط با مبارزه با پول‌شویی) را اعلام کرده‌اند.
منابع	رسانه‌های اصولگرا بر محدودیت‌ها و پیامدهای الحاق به FATF تأکید می‌کنند و بخشی افکار عمومی را همراه خود کرده‌اند. بعضی نمایندگان مجلس و وزرا دولت سیزدهم تصویب این قانون رو در مجمع تشخیص مصلحت نظام پیگیری نمی‌کنند. شورای نگهبان قانون اساسی دو مصوبه مجلس ازجمله لوایح چهارگانه مورد نظر FATF را دارای اشکال خواند و رد کرد.

منبع: یافته‌های پژوهش

۴-۲-۱. عقاید محوری (هسته مرکزی)

در اینجا به عقاید محوری مخالفان در مورد الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی پرداخته می‌شود. رئیس مجمع تشخیص مصلحت معتقد است «هم پالرمو و هم

سی.اف.تی خطر امنیتی بالایی دارد، البته خطر سی.اف.تی برای امنیت بیشتر هم هست» (آملی لاریجانی، ۱۳۹۹). عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام با بیان اینکه FATF بدتر از کاپیتولاسیون است می‌گوید: «این معاهده به دنبال فهمیدن چرخه مالی نهادهای حساس جمهوری اسلامی است تا از طریق آن برای دولت‌های غربی اعمال نفوذ و جاسوسی کند» (داوودی، ۱۳۹۹).

نماینده سابق مجلس معتقد است «این معاهده تنها در راستای تأمین منافع استکبار جهانی تنظیم شده به‌طوری‌که تمام اطلاعات مراکز حساس کشور را در اختیار آنان قرار می‌دهد (نیکفر، ۱۳۹۷). سالک‌کاشانی معتقد است «طبق FATF نه‌تنها گشایشی برای ما به وجود نخواهد آمد بلکه دشمن به تمامی اطلاعات ما واقف شده، بر نقاط قوت و ضعفمان اشراف پیدا می‌کند و هر زمان اراده کند بر ما فشار تحمیل خواهد کرد؛ پس پیوستن ما به این کنوانسیون گشایشی برای آها خواهد بود» (سالک کاشانی، ۱۳۹۷). نماینده خاش در مجلس اظهار داشت «لایحه الحاق ایران به کنوانسیون بین‌المللی مقابله با تأمین مالی تروریسم سبب تضعیف و محدودیت آزادی‌خواهان و رزمندگان محور مقاومت می‌شود و باید از تصویب آن در مجلس شورای اسلامی جلوگیری شود» (کرد،۱۳۹۷). نماینده رشت نیز اظهار داشت «لایحه FATF لایحه‌ای کاملاً استعماری است زیرا آمریکایی‌ها با طرح موضوعاتی این‌چنینی و به بهانه مبارزه با تروریسم بین‌الملل درصدد ضربه زدن به جریان‌های مقاومت منطقه و برخی نهادهای انقلابی هستند» (کوچکی‌نژاد،۱۳۹۷).

حاجی‌بابایی، با اشاره به مخالفت صریح فراکسیون ولایی مجلس با تصویب کنوانسیون مبارزه با تأمین مالی تروریسم FATF اظهار داشت «تمام تلاش خود در مجلس برای عدم تصویب این کنوانسیون که سبب احاطه کامل دولت‌های خارجی بر عملکرد ما می‌شود را به کار می‌بندیم» (حاجی بابایی، ۱۳۹۷). عضو کمیسیون اجتماعی مجلس تصریح کرد «انقلاب اسلامی با هدف مقابله با استکبار جهانی و وابستگی به آن شکل گرفت؛ بنابراین باید از هرگونه اقدامی که سبب افزایش قدرت سلطه استکبار می‌شود جلوگیری کنیم و FATF یکی از این موارد است که موجب می‌شود دسترسی استکبار به اطلاعات ایران افزایش یابد و کشور را در مسیر آرمان‌های انقلاب محدود می‌کند» (کرد، ۱۳۹۷).

۴-۲-۲. هسته سیاست‌گذاری

مخالفان همکاری ایران با گروه اقدام مالی گرچه اشکالات متنوعی را مطرح کرده، اما بزرگ‌ترین ابهام مخالفان همکاری ایران با FATF و شاید مهم‌ترین استدلال آن‌ها این است که همکاری ایران با این گروه مالی باعث می‌شود که نتوانیم از گروه‌ها و جریان‌های مقاومت حمایت کنیم.

نماینده حوزه انتخابیه دامغان در مجلس «پیش‌بینی‌ها بر این بود که آمریکایی‌ها به دنبال آن هستند که سپاه و گروه‌های آزادی‌بخش فلسطین، حزب‌الله، انصار الله و دیگر گروه‌هایی که برای تأمین امنیت کشور و مردم خود اقدام می‌کنند را در چهارچوبی با عنوان تروریسم قرار دهد» (حسن بیگی، ۱۳۹۷). نماینده فریدون‌شهر با اشاره به مخالفت خود با لایحه الحاق کشور به کنوانسیون بین‌المللی مقابله با تأمین مالی تروریسم، اظهار داشت «آن‌ها تعریفی از تروریست دارند که براساس آن سپاه پاسداران، سپاه قدس، حزب‌الله لبنان را تروریست می‌دانند، آن‌ها به دنبال ایجاد موانع برای نظام جمهوری اسلامی ایران هستند ولی ما با دست خودمان به دنبال تصویب طرح پیوستن به این کنوانسیون هستیم که نوعی خودتحریمی برای ما ایجاد می‌کند» (ترکی، ۱۳۹۷). حسین مظفر یکی از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام معتقد است «علت مخالفت بخشی از اعضای مجمع تشخیص با تصویب پالرمو این است که معتقدند ایران در جریان مذاکرات هسته‌ای که به توافقنامه برجام ختم شد نیز با وجود این‌که به تمامی تعهدات خود پایبند بود ولی در نهایت این توافقنامه منفعت چندانی برای کشور نداشت. ازآنجاکه ما در دوران تحریم هستیم، دنیای استکبار به دنبال آن است که تمامی اطلاعات مالی کشور را به‌دست آورده و به این واسطه منافذ دور زدن تحریم‌ها را مسدود کند» (مظفر، ۱۳۹۹).

نماینده زاهدان در مجلس اظهار داشت «کاملاً مخالف تصویب لایحه الحاق ایران به کنوانسیون بین‌المللی مقابله با تأمین مالی تروریسم هستم چراکه این لایحه زمینه نفوذ اطلاعاتی در سیستم‌های مالی ایران را فراهم می‌کند» (شهریاری، ۱۳۹۷). دبیر شورای نگهبان در این باره چنین می‌گوید که «نمی‌دانم با چه جرئتی محرمانه یک سند را امضا کردند به نام FATF. آن‌ها می‌خواهند به نام مبارزه با پول‌شویی اطلاعات مالی و بانکی ما را به دشمن بدهند؛ می‌خواهند خودمان خودمان را تحریم کنیم. این یک تحریم خودی است» (جنتی، ۱۳۹۹).

رئیس وقت کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس معتقد است «با پذیرش الزامات گروه اقدام مالی، ازجمله الحاق به پالرمو و سی.اف.تی، سرنخ‌ها و سرپل‌ها و مسیر دور زدن تحریم‌ها از بین می‌رود؛ همچنین شرکای تجاری ما واردکنندگان کالاهای ایرانی و مسیر انتقال پول ما لو خواهد رفت و فشار بر شرکای تجاری ما بیشتر خواهد شد» (ذوالنور، ۱۳۹۹).

رئیس سابق ستاد کل نیروهای مسلح هم از مخالفان FATF در مجمع است. او با اشاره به تضاد تعاریف جمهوری اسلامی و طراحان FATF در خصوص این کنوانسیون گفته «یکی از مشکلات اساسی ما با این کنوانسیون معنا و مفهوم تروریسم از دید غربی‌ها است. عمده ایرادی که در این کنوانسیون وجود دارد تضاد در تعاریف جمهوری اسلامی و غربی‌ها در خصوص تروریسم و گروه‌های تروریستی است» (فیروزآبادی، ۱۳۹۷).

۴-۲-۳. ابزارها

لایه سوم در واقع ابزارهای اجرایی برای دستیابی به نتیجه مطلوب هستند. در ادامه به نمونه ابزارهای مورد نظر موافقان الحاق ایران به FATF بررسی می‌شود.

شورای نگهبان قانون اساسی دو مصوبه مجلس ازجمله لوایح چهارگانه موردنظر FATF را دارای اشکال خواند و رد کرد. مصوبه مجلس برای الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با جرائم سازمان‌یافته فراملی (پالرمو) و نیز مصوبه اصلاح قانون مبارزه با پول‌شویی. دبیر شورای نگهبان تأکید کرد که «این دو مصوبه برای رفع ایرادات و اصلاح به مجلس ارجاع شده است.» کدخدایی توضیح داد این ایرادات شامل مغایرت با سیاست‌های اقتصاد مقاومتی و سیاست‌های امنیتی بوده است (کدخدایی، ۱۳۹۷).

۴۰ نماینده مجلس خواهان بازگشت لایحه اصلاح قانون مبارزه با پول‌شویی و لایحه پالرمو از مجمع تشخیص مصلحت نظام به مجلس شدند. در این درخواست آمده است «در ارسال لایحه اصلاح قانون مبارزه با پول‌شویی و لایحه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با جرائم سازمان‌یافته فراملی (موسوم به پالرمو) مغایر اصل ۱۱۲ قانون اساسی، ماده ۲۰۲ قانون آیین‌نامه داخلی مجلس و نیز ماده ۲۵ آیین‌نامه داخلی مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده و بدعتی است که ضمن لطمه به اعتبار مجلس، تصمیمات فردی را جایگزین تصمیمات جمعی نمایندگان ملت می‌کند. براساس اصل ۱۱۲ قانون اساسی و ماده ۲۰۶ قانون آیین‌نامه

داخلی مجلس، پس از آنکه شورای نگهبان اصلاحات به عمل آمده در مصوبه مجلس را رافع ایرادات این شورا تشخیص ندهد، مصوبه باید مجدداً در کمیسیون مربوطه و نیز صحن علنی مجلس طرح گردد و در صورتی که نمایندگان مجلس بر مصوبه خود از باب مصلحت اصرار نمایند موضوع جهت تعیین تکلیف به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارسال می‌گردد» (حاجیلو، ۱۳۹۷).

علاوه بر این، تعدادی از نمایندگان در صحن علنی مجلس در اعتراض به لایحه الحاق ایران به کنوانسیون مقابله با تأمین مالی تروریسم (سی.اف.تی) با در دست داشتن پلاکاردهایی و ارائه کردن چندین طومار در صحن، منجر به مسکوت ماندن دوماهه آن شدند (عباسی، ۱۳۹۷). در اقدامی دیگر بیش از ۱۸۰ نماینده بیانیه‌ای را تهیه و تدوین کرده‌اند و در این بیانیه مخالفت خود با پیوستن به FATF را اعلام کرده‌اند. نماینده مردم کرج در مجلس ایران اعلام کرد «پذیرش FATF و عضویت در کنوانسیون پالرمو و سی.اف.تی تکمیل‌کننده پازل تحریم‌های غربی‌ها و آمریکاست و منجر به شرطی‌سازی اقتصاد ایران و معطل نگاه‌داشتن کشور می‌شود» (عسگری، ۱۳۹۹).

۴-۲-۴. منابع ائتلاف

ائتلاف حامی عدم الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی نیز از اختیارات قانونی و قدرت رسانه‌ای برای پیشبرد اهداف خود استفاده کرده است. به‌عنوان مثال ۴۰ نماینده مجلس خواهان بازگشت لایحه اصلاح قانون مبارزه با پول‌شویی و لایحه پالرمو از مجمع به مجلس شدند. در این درخواست آمده است «در ارسال لایحه اصلاح قانون مبارزه با پول‌شویی و لایحه الحاق به کنوانسیون سازمان ملل متحد برای مبارزه با جرائم سازمان‌یافته فراملی (موسوم به پالرمو) مغایر اصل ۱۱۲ قانون اساسی، ماده ۲۰۲ قانون آیین‌نامه داخلی مجلس و نیز ماده ۲۵ آیین‌نامه داخلی مجمع بوده و بدعتی است که ضمن لطمه به اعتبار مجلس تصمیمات فردی را جایگزین تصمیمات جمعی نمایندگان ملت می‌کند» (حاجیلو، ۱۳۹۷).

علاوه بر این شورای نگهبان قانون اساسی دو مصوبه مجلس ازجمله لوایح چهارگانه موردنظر FATF را دارای اشکال خواند و رد کرد. ائتلاف مخالفان الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی از رسانه‌های نیز برای پیشبرد اهداف خود استفاده کرده است. در این زمینه رسانه‌های اصولگرا بر محدودیت‌ها و پیامدهای الحاق به FATF تأکید کردند و بخشی از افکار عمومی را همراه خود کرده‌اند. روزنامه کیهان در گزارشی به احتمالات

جدید بر سر پرونده FATF پرداخته و همچون گذشته مخالفت خود با پیوستن به آن را اعلام کرده است (روزنامه کیهان، ۱۳۹۸). کیهان برخلاف نظر وزارت خارجه معتقد است که «گروه ویژه اقدام مالی فقط به دنبال استانداردسازی و در واقع نهادی ارشادی به حساب نمی‌آید» (روزنامه کیهان، ۱۳۹۷).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر، دیدگاه دو ائتلاف حامی موافق و مخالف درباره الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی را براساس چهارچوب ائتلاف حامی و با استفاده از روش پژوهش کدگذاری کیفی، تحلیل کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هسته اعتقادی ائتلاف موافق الحاق شامل گشایش اقتصادی و رفع تحریم‌ها، بهبود مبادلات بانکی و تجاری و افزایش سرمایه‌گذاری خارجی است. عقاید محوری ائتلاف مخالف نیز شامل اولویت قائل شدن برای امنیت، حمایت از گروه‌های محور مقاومت و جلوگیری از تسلط کشورهای پیشرفته بر اقتصاد ایران است. همان‌طور که تحلیل این دو ائتلاف براساس چهارچوب نظری ائتلاف حامی نشان می‌دهد با دو رویکرد و جهت‌گیری متفاوت در حوزه سیاست خارجی و موضوعات مرتبط با آن مواجه هستیم. ائتلاف موافقان، خواهان تعامل بیشتر با سازمان‌های بین‌المللی است و ائتلاف رقیب قائل به احتیاط و توجه محدودیت‌های این سازمان‌ها است. ائتلاف اول نسبت به سازمان‌های بین‌المللی دیدگاه خوش‌بینانه‌ای دارد و تلاش می‌کند از طریق آن‌ها، فرصت‌هایی ایجاد کند. ائتلاف دوم به سازمان‌های بین‌المللی بدبین است و آن‌ها را ابزار کشورهای غربی برای کنترل کشورهایی مانند ایران در نظر می‌گیرد. همین رویکرد و جهت‌گیری تا حدی در موضوع انعقاد و بعدها احیای برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) نیز وجود دارد. ائتلاف موافق الحاق به FATF عمدتاً از برجام نیز دفاع می‌کند و ائتلاف مخالف، دیدگاه بدبینانه‌ای به برجام دارد و بر نقایص آن تأکید می‌کند. براساس هسته محوری عقاید دو ائتلاف موافقان و مخالفان می‌توان استنباط کرد که موافقان بیشتر سیاست خارجی و موضوعاتی مانند الحاق به گروه ویژه اقدام مالی و برجام را به‌مثابه مسیر یا سازوکارهایی برای اهداف دیگر ازجمله در حوزه اقتصادی در نظر می‌گیرند اما ائتلاف مخالفان به سیاست خارجی نگاهی توأم با حفظ استقلال و امنیت کشور دارند. ائتلاف موافقان به دنبال حل‌وفصل اختلاف‌نظر با سازمان‌های بین‌المللی و رفع نگرانی‌های مرتبط با امنیت و استقلال کشور است و ائتلاف مخالفان، این الحاق را زمینه‌ساز دخالت سایر کشورها

و سازمان‌های بین‌المللی در شئون اقتصادی، بانکی و قضایی کشور می‌داند. این دو ائتلاف دارای دو جهت‌گیری متفاوت در مسائل کلان کشور نیز دارند. ائتلاف موافقان الحاق، اولویت اصلی را توسعه کشور می‌داند و ائتلاف مخالفان، امنیت را در صدر اولویت‌های سیاست‌گذاری خارجی در نظر می‌گیرد.

سیاست‌گذاری در ایران به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی عرصه تعارض و منازعه این دو ائتلاف است که می‌تواند در مراحل مختلف بروز کند. درباره الحاق به گروه ویژه اقدام مالی در مرحله ادراک مشکل ورود به دستور کار و نوع تدوین مسئله این دوگانگی حاکم بوده است و علی‌رغم گفتگوی بین این دو ائتلاف، هنوز تصمیم‌گیری مشخصی درباره این الحاق انجام نشده است. اعضای دو ائتلاف تلاش کرده‌اند از منابع و ظرفیت‌های خود در سازمان‌ها و نهادهای ذی‌ربط جهت پیشبرد اهداف ائتلاف مورد حمایت خود استفاده کنند. با روی کار آمدن دولت چهاردهم که مورد حمایت جناح اصلاح‌طلب بوده و تعامل در سیاست خارجی یکی از شعارهای محوری رئیس دولت چهاردهم محسوب می‌شود، می‌توان گفت ائتلاف موافقان الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی از توانایی و ابزارهای بیشتری برای پیشبرد سیاست خود در این زمینه برخوردار شده است. در این دولت، بررسی و تصویب دو لایحه الحاق به دو کنوانسیون مرتبط با FATF در مجمع تشخیص مصلحت نظام مورد توجه قرار گرفت و در نهایت الحاق به کنوانسیون پالرمو مورد تأیید قرار گرفت و در نهایت با تصویب مجلس برای اجرا به دولت ابلاغ گردید.

در مجموع پژوهش حاضر با تحلیل لایه‌های این دو ائتلاف، تصویری از چگونگی طرح مسئله و تصمیم‌گیری در حوزه سیاست خارجی ایران ارائه دهد. یافته‌های این پژوهش می‌تواند زمینه شناخت دو ائتلاف درباره لایه‌های مختلف اعتقادی، سیاستی و ابزاری ائتلاف رقیب را فراهم نماید. این شناخت اگر با گفتگوها و مناظره‌های سیاستی همراه باشد می‌تواند زمینه تصمیم‌گیری درباره الحاق یا عدم الحاق را فراهم نماید.

فهرست منابع

اسمیت، کوین بی؛ لریمر، کریستوفر دبلیو (۱۳۹۶). ***درآمدی بر سیاست عمومی*** (بهزاد عطارزاده، ترجمه). تهران: انتشارات علمی فرهنگی (نشر اثر اصلی ۲۰۰۹).

بایزیدی، رحیم. (۱۴۰۰). ***گروه ویژه اقدام مالی در اقتصاد جهانی و سیاست بین‌الملل: تحلیل الگوی رفتاری گروه ویژه در قبال ایران***. فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، ۱۲(۴)، ۳۶۴- ۳۹۶.

حدادی، مهدی؛ مرادیان، بهرام. (۱۳۹۸). ***مفهوم مراقبت بایسته در حقوق بین‌الملل و مقررات گروه ویژه اقدام مالی***. مجله حقوقی بین‌المللی، ۳۶(۲)، ۱۶۵-۲۰۲.

حسینی احمدفداله، سیدمحمد، جعفرقلی خانی، ابوالفضل و بلوردی، طیبه. (۱۳۹۹). ***ابعاد حقوقی پیوستن ایران به گروه ویژه اقدام مالی***. مطالعات بین‌المللی پلیس، ۱۱(۴۲)، ۵۰-۷۸.

رنجبر، هادی؛ حق‌دوست، علی‌اکبر؛ مهوش صلصالی؛ خوشدل، علیرضا؛ سلیمانی، محمدعلی؛ بهرامی، نسیم. (۱۳۹۱). ***نمونه‌گیری در پژوهش‌های کیفی: راهنمایی برای شروع***. مجله دانشگاه علوم پزشکی ارتش، ۱۰(۳)، ۲۳۸-۲۵۰.

زارع قاجاری، فردوس؛ قائم مقامی، علی؛ ارجمند نژاد، عبدالمهدی. (۱۳۹۲). ***استانداردهای بین‌المللی مبارزه با پول‌شویی و تأمین مالی تروریسم (توصیه‌های چهل‌گانه گروه ویژه اقدام مالی FATF)***. تهران: انتشارات تاش.

سماواتی پیروز، امیر و نجفی، سینا. (۱۳۹۷). ***پیشنهادهای گروه ویژه اقدام مالی و جایگاه نهاد مذکور در مبارزه بین‌المللی با جرائم اقتصادی***. تحقیقات حقوقی بین‌المللی، ۱۱(۴۱)، ۱-۳۰.

سهرابی، محمد و داداش زاده، علیرضا. (۱۳۹۹). ***بررسی حقوقی الحاق ایران به کارگروه اقدام مالی علیه پول‌شویی؛ نگاهی به مقابله با حمایت مالی تروریسم بین‌المللی***. ماهنامه پژوهش ملل، ۵(۵۵)، ۷۵-۹۵.

طباطبایی، امیر، حسنی، پرخیده، مرتضوی، حامد، طباطبایی چهر، محبوبه (۱۳۹۲). ***راهبردهایی برای ارتقای علمی در تحقیقات کیفی***. مجله دانشگاه علوم پزشکی خراسان شمالی، ۵(۳)، ۶۷۰-۶۳۷.

عالی‌پور، حسن (۱۳۹۵). ***اهمیت روابط با «گروه ویژه اقدام مالی» در پسابرجام***. مجله مطالعات راهبردی، ۱۹(۲)، ۱۶۳ تا ۱۶۶.

علوی، سید یحیی؛ جودکی، محسن. (۱۴۰۰). ***واکاوی نقش گروه ویژه اقدام مالی (FATF) در کارآمدسازی تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا (موردمطالعه؛ ایران)***. ۱۴(۵۰)، ۹۵-۱۲۵.

فارسیانی، محمودرضا، رضایی، هیلدا، باقرزاده، احد، نوراللهی، مصطفی. (۱۳۹۹). ***رویکرد متقابل ایران و گروه ویژه اقدام مالی از منظر اسناد بین‌المللی***. پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، ۹(۱)، ۱۹۳-۲۱۸.

فولادی، مسعود (۱۳۹۷). ***بررسی گروه ویژه اقدام مالی (FATF) پیامدهای عضویت ایران***. نشریه دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، ۱(۳)، ۸۷-۹۳.

ملک محمدی، حمیدرضا و کمالی، یحیی (۱۳۹۵). ***بررسی مفاهیم پارادایم، مرجعیت و ائتلاف حامی در تحلیل سیاست‌گذاری عمومی***. مجله سیاست، ۴۶(۱)، ۲۶۵-۲۸۵.

میرخلیلی، سیدمحمود، عسگری مروت، علی، بهرامی گرو، مجتبی. (۱۳۹۹). ***نقش عدالت سازمانی در پیشگیری از فساد اداری***. ۱۱(۱)،۲۹۶-۲۷۵.

میرزایی، فاطمه، احمد بخشایشی، (۱۴۰۱). ***واکاوی فرایند تصمیم سازی در الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی از منظر ساختار کارگزار***. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۴(۵۶)، ۱۹۵-۲۲۶.

میرزایی، فاطمه، بخشایشی، احمد، امینی، علی‌اکبر، درویش پور، حجت‌الله. (۱۴۰۰). ***واکاوی فرایند تصمیم سازی در الحاق ایران به گروه ویژه اقدام مالی از منظر ساختار کارگزار***. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۴(۴)، ۱۶۳-۱۹۱.

آملی لاریجانی، صادق. (۱۲ اسفند ۱۳۹۹). «تمام موافقان، مخالفان و ممتنع‌های FATF در مجمع تشخیص را بشناسید» قابل دسترسی در https://snn.ir/003qR3

امیری، حسینعلی. (۲۱ شهریور ۱۳۹۷). «FATF هیچ ربطی به برجام ندارد» قابل دسترسی در https://www.didarnews.ir/0002VI

ترکی، اکبر. (۲۷ خرداد ۱۳۹۷). «نظر ۲۴ نماینده درباره ماهیت لایحهFATF » قابل دسترسی در https://www.seratnews.com/001kjB

جنتی، احمد. (۱۳ بهمن ۱۳۹۷). «موافقان و مخالفان مربوط به لوایح FATF» قابل دسترسی در https://donya-e-eqtesad.com/fa/tiny/news-3492982

جنیدی، لعیا. (۲۶ آذر ۱۳۹۹). «راه مبارزه با فساد اقتصادی از FATF می‌گذرد» قابل دسترسی در https://irna.ir/xjCg2B

حاجی بابایی، حمیدرضا. (۲۷ خرداد ۱۳۹۷). «نظر ۲۴ نماینده درباره ماهیت لایحه FATF» قابل دسترسی در https://www.seratnews.com/001kjB

حاجیلو، حسین. (۱۱ آبان ۱۳۹۷). «تعهدات دولت به FATF بدون مجوز مجلس بود» قابل دسترسی در https://kayhan.ir/000c1P

حسن بیگی، ابوالفضل. (۲۷ خرداد ۱۳۹۷). «نظر ۲۴ نماینده درباره ماهیت لایحه FATF » قابل دسترسی در https://www.seratnews.com/001kjB

دانشمند، مسعود. (۲۱ فروردین ۱۴۰۲). «عدم تأیید FATF مانع تجارت، فروش نفت و منابع حاصل از آن شده است» قابل دسترسی در https://setaresobh.ir/news/425326

داوودی، پرویز. (۱۲ اسفند ۱۳۹۹). «تمام موافقان، مخالفان و ممتنع‌های FATF در مجمع تشخیص را بشناسید» قابل دسترسی در https://snn.ir/003qR3

ذی‌النور، مجتبی. (۱۲ اسفند ۱۳۹۹). «پذیرش الزامات FATF آب باریکه دور زدن تحریم‌ها را قطع می‌کند» قابل دسترسی در https://mshrgh.ir/1187824

راهدار، یلدا. (۲۴ شهریور ۱۳۹۷). «راهکارهای مبارزه با رانت و فساد» قابل دسترسی در https://otaghiranonline.ir/news2/15352

روحانی، حسن. (۱۳ اسفند ۱۳۹۹). «تأکید دکتر حسن روحانی برای پیوستن به FATF» قابل دسترسی در https://irna.ir/xjD7Nd

روزنامه کیهان (۶ مهر ۱۳۹۷). «آدرس‌های غلط وزارت خارجه برای تطهیر FATF » قابل دسترسی در https://kayhan.ir/000bGJ

روزنامه کیهان (۷ دی ۱۳۹۸). «تصویب FATF یعنی وعده‌های واهی و آسیب‌های قطعی» قابل دسترسی در https://kayhan.ir/000kQp

سالک کاشانی، احمد. (۲۷ خرداد ۱۳۹۷). «نظر ۲۴ نماینده درباره ماهیت لایحه FATF» قابل دسترسی در https://www.seratnews.com/001kjB

سلطانی، پدرام. (۲۵ آبان ۱۳۹۸). «تبعات نپذیرفتن قوانین FATF چیست؟» قابل دسترسی در https://irna.ir/xjwcGb

صابری، حسین. (۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۲). «دولت در دام خودساخته FATF » قابل دسترسی در www.asriran.com/fa/print/890654

صادقی، محمود. (۲۲ دی ۱۳۹۹). «اقدامات مجلس گزک دست دشمن می‌دهد» قابل دسترسی در https://www.etemadonline.com/tiny/news-457947

ظریف، محمد جواد. (۲۰ آبان ۱۳۹۷). «موضع ما در مورد FATF روشن است نباید خود را تحریم کنیم» قابل دسترسی در https://sedayeborkhar.ir/?p=14839

عباسی، اسدالله. (۲۷ خرداد ۱۳۹۷). «نظر ۲۴ نماینده درباره ماهیت لایحهFATF » قابل دسترسی در https://www.seratnews.com/001kjB

عسگری، مهدی. (۱۲ اسفند ۱۳۹۹). «بیانیه بیش از ۱۸۰ نماینده مجلس در مخالفت با پیوستن به FATF» قابل دسترسی در https://ofoghjonoub.ir/?p=29260

فیروزآبادی، حسن. (۱۲ اسفند ۱۳۹۷). «همه موافقان و مخالفان FATF در مجمع تشخیص» قابل دسترسی در https://snn.ir/003qR3

کدخدایی، عباسعلی. (۲۳ تیر ۱۳۹۷). «کدخدایی: شورای نگهبان لایحه پالرمو از اجزای FATF را رد کرد» قابل دسترسی در https://mshrgh.ir/874175

کرد، علی. (۲۷ خرداد ۱۳۹۷). «نظر ۲۴ نماینده FATF درباره ماهیت لایحه» قابل دسترسی در https://www.seratnews.com/001kjB

کوچکی نژاد، جبار. (۲۷ خرداد ۱۳۹۷). «نظر ۲۴ نماینده درباره ماهیت لایحهFATF » قابل دسترسی https://www.seratnews.com/001kjB

مظاهری، محمد مهدی. (۹ اسفند ۱۴۰۲). «ایران همچنان در بند لیست سیاه FATF» قابل دسترسی در https://irdiplomacy.ir/fa/news/2024780

مظفر، حسین. (۱۲ اسفند ۱۳۹۹). «تمام موافقان، مخالفان و ممتنع‌هایFATF در مجمع تشخیص را بشناسید» قابل دسترسی در https://snn.ir/003qR3

نادری، شهاب. (۱۵ اسفند ۱۳۹۷). «FATF و مواجهه با موافقانی که امروز مخالف شده‌اند» قابل دسترسی در https://www.pishkhan.com/news/136544

نیکفر، ذبیح‌الله. (۲۷ خرداد ۱۳۹۷). «نظر ۲۴ نماینده FATF درباره ماهیت لایحه» قابل دسترسی در https://www.seratnews.com/001kjB

هاشم زایی، عبدالرضا. (۲۴ اسفند ۱۳۹۷). «مفسدان اقتصادی امروز، چند سال پیش برای دور زدن تحریم‌ها تشویق می‌شدند» قابل دسترسی در https://donya-e-eqtesad.com/fa/tiny/news-3506598

References

Alavi Seyed Yahya, and Mohsen Joudaki. (2021). "*An Analysis on the Role of the Financial Action Task Force (FATF) in Enhancing the Effectiveness of US Unilateral Sanctions (Case Study: Iran)*." Political Studies, 14(50), 95-125. https://ps.ihu.ac.ir/article_206577.html,

Alexander, K. (2001), "*The International Anti-Money-Laundering Regime: The Role of the Financial Action Task Force*", Journal of Money Laundering Control, 4(3), 231-248. https://doi.org/10.1108/eb027276

Alipour, Hassan (2016). "*The Importance of Relations with the Financial Action Task Force (FATF) in the Post-JCPOA Era*." Strategic Studies Quarterly, 19(2), 163-166. https://quarterly.risstudies.org/article_40479.html

Bayazidi, Rahim. (2021). "*The Financial Action Task Force (FATF) in the Global Economy and International Politics: An Analysis of the Behavioral Pattern of the Task Force Regarding Iran*." Quarterly Journal of International Organizations, 12(4), 364-396. https://jref.ir/20960

Braun, V. and Clarke, V. (2006) *Using thematic analysis in psychology*. Qualitative Research in Psychology, 3 (2), 77-101. ISSN1478-0887 Available from: http://eprints.uwe.ac.uk/11735

Chohan, Usman W. (2019) *the FATF in the Global Financial Architecture: Challenges and Implications* (March 14). CASS Working Papers on Economics & National Affairs, EC001UC. http://dx.doi.org

de Oliveira, I.S. (2018) *The governance of the financial action task force: an analysis of power and influence throughout the years*. Crime Law Social Change 69, 153-172. https://doi.org

Farsiani, M., Rezaei, H., Bagherzadeh, A., & Norollahi, M. (2020). *The Mutual Approach of Iran and the Financial Action Task Force from the Perspective of International Instruments*. Iranian Journal of International Politics Research, 9(1), 193-218. https://irlip.um.ac.ir/article_39867.html

Farsiani, M. R., Rezaei, H., Bagherzadeh, A., & Nourollahi, M. (2020). *Iran's Stance among Three Approaches to FATF Action Plans*. International Journal of Political Science, 10(3), 67-82.

Fouladi, Masoud. (2018). "*A Study of the Financial Action Task Force (FATF) and the Consequences of Iran's Membership*." Journal of New Advances in Humanities Studies, 1(3), 87-93. https://www.jonahs.ir/showpaper/37494

Hadadi, Mehdi, & Moradian, Bahram. (2019). "*The Concept of Due Diligence in International Law and the Regulations of the Financial Action Task Force (FATF)*." International Law Journal, 36(2), 165-202. https://www.cilamag.ir/article_35547.html

Hosseini Ahmadfaddaleh, Seyed Mohammad, Jafargholi Khani, Abolfazl, & Balvardi, Tayebeh. (2020). "*Legal Dimensions of Iran's Accession to the Financial Action Task Force (FATF)*." International Police Studies, 11(42), 50-78. https://jref.ir/72038

Malek Mohammadi, Hamidreza, and Yahya Kamali. (2016). "*A Study of the Concepts of Paradigm, Referential, and Advocacy Coalition in Public Policy Analysis*." Politics Journal, 46(1), 265-285. https://jpq.ut.ac.ir/article_57332.html

Mirkhalili, S. M., Asgari Marvat, A., & Bahrami Guru, M. (2020). *The role of organizational justice in preventing administrative corruption*. Criminal Law Research Journal, 11(1), 275–296. https://journals.guilan.ac.ir/article_4211.html

Mirzaei, Fatemeh; Bakhshayeshi, Ahmad. (2022). "*An Analysis of the Decision-Making Process in Iran's Accession to the Financial Action Task Force (FATF) from the Agent-Structure Perspective*." Quarterly Journal of International Relations Studies, 14(56), 195-226.

Mirzaei, Fatemeh; Bakhshayeshi, Ahmad; Amini, Ali Akbar; Darvishpour, Hojatollah. (2021). "*An Analysis of the Decision-Making Process in Iran's Accession to the Financial Action Task Force from the Agent-Structure Perspective*." Quarterly Journal of International Relations Studies, 14(4),163-191. https://journals.iau.ir/article_689559.html

Nance, M.T. (2018) *Re-thinking FATF: an experimentalist interpretation of the Financial Action Task Force*. Crime Law Social Change 69, 131-152. https://doi.org

Ranjbar, Hadi; Haq Doost, Ali Akbar; Salsali, Mahvash; Khoshdel, Alireza; Soleimani, Mohammad Ali; Bahrami, Nasim. (2012). "*Sampling in Qualitative Research: A Guide for Getting Started*." Scientific-Research Journal of the Army University of Medical Sciences of the Islamic Republic of Iran,10(3),238-250. https://jouybari1.blogfa.com/post/167

Sabatier PA. (1986) *Top-Down and Bottom-Up Approaches to Implementation Research: a Critical Analysis and Suggested Synthesis*. Journal of Public Policy, 6(1), 21-48. https://doi.org/10.1017/S0143814X00003846

Sabatier, P. A., & Jenkins-Smith, H. C. (1993). *Policy change and learning: An advocacy coalition approach*. Westview Press.

Samavati-Pirouz, A., & Najafi, S. (2018). *The Financial Action Task Force's recommendations and the role of this body in the international fight against economic crimes*. International Legal Studies, 11(41), 1-30. https://sanad.iau.ir/Journal/alr/Article/1057937

Smith, Kevin B., & Larimer, Christopher W. (2017). *The Public Policy Theory Primer (B. Attarzadeh, Trans.)*. Tehran: Elm-o-Farhang Publications. (Original work published 2009).

Sohrabi, Mohammad, and Alireza Dadashzadeh. (2020). "*A Legal Study of Iran's Accession to the Financial Action Task Force Against Money Laundering: A Perspective on Combating the Financial Support of International Terrorism*." Monthly Journal of Research on Nations, 5(55), 75-95.https://rnmagz.com/issue/66

Tabatabai, Amir; Hasani, Parkhideh; Mortazavi, Hamed; Tabatabai Chehr, Mahbubeh. (2013). "*Strategies for Scientific Advancement in Qualitative*

Research." Journal of North Khorasan University of Medical Sciences, 5(3), 637-670. http://journal.nkums.ac.ir/article-1-403-fa.html

Zare' Qajari, Ferdous; Ghaem Maghami, Ali; Arjmand Nejad, Abdolmahdi. (2013). *International Standards for Combating Money Laundering and Terrorist Financing (The Forty Recommendations of the Financial Action Task Force - FATF)*. Tehran: Tash Publications.

Abbasi, Asadollah. (June 17, 2018). "*Opinions of 24 Parliament Members on the FATF Bill*." Available at: https://www.seratnews.com/001kjB

Amiri, Hossein-Ali. (September 12, 2018). "*FATF Has Nothing to Do with the JCPOA*." Available at: https://www.didarnews.ir/0002VI

Amoli Larijani, sadegh. (March 2, 2021). "*Get to Know All the proponents, Opponents, and Abstainers of FATF in the Expediency Discernment Council*." Available at: https://snn.ir/003qR3

Asgari, Mehdi. (March 2, 2021). "*Statement of More Than 180 Parliament Members Opposing Joining the FATF*." Available at: https://ofoghjonoub.ir/?p=29260

Daneshmand, Masoud. (April 10, 2023). "*Non-approval of FATF Has Prevented Trade, Oil Sales, and the Resulting Revenues*." Available at: https://setaresobh.ir/news/425326

Davoodi, Parviz. (March 2, 2021). "*Get to Know All the proponents, Opponents, and Abstainers of FATF in the Expediency Discernment Council*." Available at: https://snn.ir/003qR3

Firoozabadi, Hassan. (March 3, 2019). "*All proponents and Opponents of FATF in the Expediency Discernment Council*." Available at: https://snn.ir/003qR3

Hajibabaei, Hamidreza. (June 17, 2018). "*Opinions of 24 Parliament Members on the FATF Bill.*" Available at: https://www.seratnews.com/001kjB

Hajilu, Hossein. (November 2, 2018). "*Government Commitments to FATF Were Without Parliamentary Approval*." Available at: https://kayhan.ir/000c1P

Hasan Beigi, Abolfazl. (June 17, 2018). "*Opinions of 24 Parliament Members in the FATF Bill*." Available at: https://www.seratnews.com/001kjB

Hashemzai, Abdolreza. (March 14, 2019). "*Tehran Representative: Economic Corruptors Today Were Encouraged Years Ago to Circumvent Sanctions*." Available at: https://donya-eeqtesad.com/fa/tiny/news-3506598

Janaidi, Laya. (December 16, 2020). "*The Path to Fighting Economic Corruption Passes Through FATF*." Available at: https://irna.ir/xjCg2B

Jannati, Ahmad. (February 2, 2019). "*proponents and Opponents the FATF Bills*." Available at https://donya-e-eqtesad.com/fa/tiny/news-3492982.

Kadkhodayi, Abbasali. (July 14, 2018). "*Kadkhodayi: The Guardian Council Rejected the Palermo Bill, a Component of FATF*." Available at: https://mshrgh.ir/874175

Kayhan Newspaper. (December 28, 2019). "*Approval of FATF Means False Promises and Certain Damages*." Available at: https://kayhan.ir/000kQp

Kayhan Newspaper. (September 28, 2018). "*The Foreign Ministry's Misleading Addresses to Justify FATF*." Available at: https://kayhan.ir/000bGJ

Kord, Ali. (June 17, 2018). "*Opinions of 24 Parliament Members on the FATF Bill*." Available at: https://www.seratnews.com/001kjB

Kuchaki-Nejad, Jabbar. (June 17, 2018). "*Opinions of 24 Parliament Members on the FATF Bill*." Available at: https://www.seratnews.com/001kjB

Mazaheri, Mohammad Mahdi. (February 28, 2024). "*Iran Still Trapped in the FATF Blacklist*." Available at: https://irdiplomacy.ir/fa/news/2024780

Mozaffar, Hossein. (March 2, 2021). "*Get to Know All the proponents, Opponents, and Abstainers of FATF in the Expediency Discernment Council*." Available at: https://snn.ir/003qR3

Naderi, Shahab. (March 6, 2019). "*FATF and Dealing with proponents Who Have Now Become Opponents*." Available at: https://www.pishkhan.com/news/136544

Nikfar, Zabihollah. (June 17, 2018). "*Opinions of 24 FATF Members on the FATF Bill.*" Available at: https://www.seratnews.com/001kjB

Rahdar, Yalda. (September 15, 2018). "*Strategies for Combating Rent-Seeking and Corruption*." Available at: https://otaghiranonline.ir/news2/15352

Rouhani, Hassan. (March 3, 2021). "*Hassan Rouhani's emphasis on joining the FATF.*" Available at: https://irna.ir/xjD7Nd

Saberi, Hossein. (May 17, 2023). "*The Government in the Trap of Its Own Making: FATF*." Available at: www.asriran.com/fa/print/890654

Sadeghi, Mahmoud. (January 11, 2021). "*Parliament's Actions Give the Enemy an Excuse.*" Available at: https://www.etemadonline.com/tiny/news-457947

Salek Kashani, Ahmad. (June 17, 2018). "*Opinions of 24 Parliament Members on the FATF Bill.*" Available at: https://www.seratnews.com/001kjB

Soltani, Pedram. (November 16, 2019). "*What Are the Consequences of Not Accepting FATF Regulations?*" Available at: https://irna.ir/xjwcGb

Turki, Akbar. (June 17, 2018). "*Opinions of 24 Parliament Members in the FATF Bill.*" Available at: https://www.seratnews.com/001kjB

Zarif, Mohammad Javad. (November 11, 2018). "*Our Position on the FATF Is Clear: We Should Not Sanction Ourselves*." Available at: https://sedayeborkhar.ir/?p=14839

Zeinolnur, Mojtaba. (March 2, 2021). "*Acceptance of FATF Requirements Cuts Off the Narrow Channel for Sanctions Evasion*." Available at: https://mshrgh.ir/1187824

International Quarterly of Foreign Relations
Center for Strategic Research
https://frqjournal.csr.ir
E-ISSN: 2588-6541
Vol. 17, Issue. 3, No. 67, 2025 **Received:** 2025/05/23 **Revised:** 2025/07/20 **Accepted:** 2025/10/22
Research paper

Obstacles to Strategic Cooperation in Iran's Foreign Policy: An Analysis from the Perspective of International Relations Macrotheories

Leila Mowlaee [1] **Fariborz Arghavani Pirsalami** [2] **Seyed Javad Salehi** [3]

1. Ph.D. student in Political Sciences, Political Sciences Department, Faculty of Law and Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran Email: jackheli@aol.com
2. Associate Professor in International Relations, Political Sciences Department, Faculty of Law and Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran (Corresponding Author) Email: farghavani@shirazu.ac.ir
3. Associate Professor in Political Sciences, International Relations Department, Faculty of Law and Political Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: s.javad.salehi@ut.ac.ir

Abstract

The globalization of the economy and international relations has made securing national interests depend more than ever on expanding and strengthening international cooperation. This necessity is felt more in the case of countries such as Iran, which enjoy a privileged geopolitical and geoeconomic position. The present study, based on the theoretical basis of the macro theories of international relations and reviewing the conceptual approaches of realism, liberalism, structuralism and criticism, seeks to explain the conceptual and theoretical arrangements that have delayed the development of strategic cooperation between the Islamic Republic of Iran and other countries at the international level. This article raises the question of what are the obstacles to strategic cooperation in Iran's foreign policy? With a theoretical approach and explanatory method, it has been concluded that the lack of common horizons in the representation of security threats, the rupture in economic interaction infrastructures, the difference and conflict of identity and ideology with other actors in the international system, and the non-discursive and deconstructive nature of Iran's foreign policy towards the established order have led to the formation of a kind of continuous geopolitical isolation and chronic strategic divergence. This situation has not only kept Iran away from the contexts of cooperation within the framework of classical and institutional alliance-building, but has also strengthened the reproduction of a kind of strategic self-sufficiency as an alternative arising from the historicity of resistance to the hegemonic logic of the West. Accordingly, Iran's foreign policy is redefined in a system of structural and conceptual conflicts that have presented the path of any strategic cooperation in the context of the contemporary international order with serious challenges.

Keywords: Strategic Cooperation, Foreign Policy, Iran, International Relations Theories, Geopolitics

International Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.
10.22034/fr.2025.525712.1671 http://frqjournal.csr.ir

Extended Abstract

In the current international system, where the issues of a country are rapidly becoming international issues and no country can face challenges alone, cooperation between countries is not only a calculated choice but also an inevitable necessity. This cooperation, which can occur in a reciprocal (bilateral) or multilateral (involving more than two countries) form, plays a crucial role in shaping the international system, the transfer of power, and the promotion or erosion of regional and global security. Therefore, understanding this phenomenon and its role in international relations is crucial. In this framework, international cooperation is not only introduced as an effective strategy in dealing with global challenges, but also cooperation between countries is considered as a fundamental factor for the continuation of the international order, conflict resolution, economic interactions, and the establishment of sustainable development and a necessity for promoting a stable and secure future of the world. The continuation of cooperation between two or more countries to achieve a common goal within a specific period leads to the formation of an alliance between countries. The alliance of countries is a vast and multilateral phenomenon that has occurred abundantly throughout history. In proportion to changes in international dynamics, the concept, nature, and structure of the alliance also change. A clear example is the change in the meaning and nature of the alliance during the Cold War and the current period (globalization). During the Cold War and the era of globalization, the interpretation and meaning of alliances shifted from a regulatory and military dimension to a multilateral and geostrategic one. This change indicates a transition from the traditional model of alliance towards variable and unstable cooperation. Instead of dividing the world into two opposing blocs, these alliances shifted towards cooperation to address common global challenges, leading to the formation of new alliances and cooperation in various fields, including trade, global security, and the resolution of shared global problems.

The Islamic Republic of Iran is among the countries that, despite observing these developments, continues to insist on using traditional alliances based on a security approach to strengthen its international position and expand its norms and perspective in the global arena. Iran's relations with countries during the Cold War were complex and influenced by global developments, as well as by political and military tensions and events. With the victory of the Islamic Revolution and a decade after the collapse of the Soviet Union, Iran's foreign policy underwent significant changes from the perspective of countries seeking alliance and cooperation. During this period, alliances with countries sharing similar ideologies and partnerships with countries such as Russia and China became key criteria for decision-making in foreign policy, serving as a strategy to counter the adverse effects of sanctions, international pressure, and the influence of the United States. This research aims to critique and analyze the obstacles to strategic cooperation in achieving the country's national goals, drawing on the experiences and challenges of Iran's foreign policy, and to examine the necessities and challenges of Iran's strategic cooperation with the outside world through case studies.

The present study, based on the theoretical foundations of the major theories of international relations and the reinterpretation of the conceptual approaches of realism, liberalism, constructivism, and criticism, seeks to explain the conceptual and theoretical arrangements that have delayed the development and deepening of strategic cooperation between the Islamic Republic of Iran and other countries at the international level. By posing the question of what are the obstacles to strategic cooperation in Iran's foreign policy, this article has concluded with a theoretical approach and explanatory method that the lack of common horizons in the representation of security threats, the rupture in economic interaction infrastructures, the difference and conflict of identity and ideology with other actors in the international system, and the non-discursive and deconstructive nature of Iran's foreign policy towards the established order have led to the formation of a kind of continuous geopolitical isolation and chronic strategic divergence. This situation has not only kept Iran away from the classical and institutional contexts of alliance-building, but has also reinforced the reproduction of a kind of strategic self-sufficiency as an alternative, arising from the historicity of resistance to the hegemonic logic of the West. Accordingly, Iran's foreign policy is redefined in a system of structural and conceptual conflicts that have presented a path to any strategic cooperation in the context of the contemporary international order, with serious challenges.

The present study, based on multi-paradigm analyses and the macro theories of international relations, especially the theories of Realism, Liberalism, Constructivism, and Critical theory, emphasizes the need to rethink the fundamental principles of strategic cooperation and the challenges of its development at the international level. This study demonstrates that strategic cooperation in the international system cannot be analyzed solely from the perspective of rationality and objective interests, but also depends on relevant semantic, identity, and discursive structures. From the perspective of realism theory, the lack of a common threat is a fundamental issue, as it is a basic condition for the formation of strategic alliances, especially in Iran's relations with other powers. Realists emphasize that common threats are the driving force of strategic alliances and convergences. However, due to its independent and revisionist foreign policy, as well as its specific geopolitical position, Iran is unable to synergize security threats with other international and regional actors effectively. The Islamic Republic of Iran perceives its security threats differently from other countries, and this difference in threat perception reduces the possibility of forming strategic convergences with other countries. Therefore, the absence of a common threat is a significant obstacle to the formation of strategic alliances.

From the perspective of liberalism, economic interdependence can provide a suitable platform for strategic cooperation. This economic interdependence leads not only to trade cooperation, but it can also strengthen political and security ties between countries. In this context, Iran faces serious challenges. The Iranian economy, which relies primarily on hydrocarbon resources and is significantly impacted by extensive international sanctions, has struggled to integrate effectively into the global economy's networks. This lack of economic

integration not only reduces material incentives for cooperation but also significantly weakens the platforms for political convergence. Within the framework of constructivist theory, Iran's different and sometimes contradictory identities and norms with other countries are identified as a fundamental obstacle to strategic cooperation. By emphasizing its revolutionary identity, which stems from Islamic principles and resistance to Western hegemony, Iran is experiencing identity conflicts with other countries, especially Western powers and some regional countries. This identity conflict directly impacts trust and strategic cooperation, severely limiting the possibility of sustainable convergence. Finally, from the perspective of critical approaches, Iran's opposition to the existing international order, which is mainly under the hegemony of the United States and the global neoliberal system, is presented as a normative and ideological obstacle to strategic cooperation. As a revisionist actor, Iran has built its legitimacy on the discourse of opposing Western hegemony and supporting resistance movements in the region. This critical approach not only prevents Iran from convergence with extraordinary powers; it also strengthens ideological and normative gaps, which ultimately weaken Iran's ability to create sustainable alliances.

According to the findings of this research, to facilitate and accelerate the processes of strategic cooperation in Iran, it is necessary to put a set of structural, economic, identity, and political solutions on the agenda.

First, Iran must fundamentally redefine and revise its security concepts, redefining threats in a manner that facilitates strategic cooperation in standard formats with other countries, especially at the regional and global levels. This revision should encompass military, economic, environmental, and cyber threats and be considered a common framework for strategic cooperation with other countries.

Second, Iran must focus on strengthening its economic relations with various countries, particularly in areas beyond oil and energy. These efforts can be carried out through diversification of trade bases and development of production and industrial capacities within the country. This action will not only strengthen Iran's economic ties with various countries but also facilitate platforms for political and security cooperation at the global level.

Third, at the identity level, Iran must emphasize strengthening its soft power and promoting balanced and fair narratives of its cultural and civilizational identity in the global arena. This measure can foster mutual trust and sustainable convergence across various fields by mitigating identity and cultural conflicts.

Fourth, designing and implementing multi-layered and comprehensive diplomatic strategies that can respond to security, economic, and political needs at various levels is one of the most important measures to facilitate Iran's strategic cooperation with other countries. These strategies should be designed and implemented based on creating common agreements that are compatible with mutual interests, even with countries with different identities and goals.

سال هفدهم، شماره سوم (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۴، صص. ۱۲۷- ۱۵۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۲ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۳۰

مقاله پژوهشی

موانع همکاری‌های استراتژیک در سیاست خارجی ایران: تحلیلی از منظر کلان‌نظریه‌های روابط بین‌الملل

لیلا مولایی[۱] **فریبرز ارغوانی پیرسلامی**[۲] **سید جواد صالحی**[۳]

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

Email: jackheli@aol.com

۲. دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)

Email: farghavani@shirazu.ac.ir

۳. دانشیار علوم سیاسی، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

Email: s.javad.salehi@ut.ac.ir

چکیده

جهانی‌شدن اقتصاد و ارتباطات بین‌المللی سبب‌شده است تا تأمین منافع ملی بیش از هر زمان دیگری درگرو بسط و تقویت همکاری‌های بین‌المللی باشد. این ضرورت در مورد کشورهایی همچون ایران که از موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ممتازی برخوردارند، بیشتر احساس می‌شود. پژوهش حاضر با ابتنای نظری بر تئوری‌های کلان روابط بین‌الملل و بازخوانی نحله‌های مفهومی رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌انگاری و انتقادی در پیِ تبیین تمهیدات مفهومی و نظری است که تکوین و تعمیق همکاری‌های استراتژیک جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورها را در سطح بین‌المللی به تعویق انداخته‌اند. این مقاله با طرح این سؤال که موانع همکاری‌های استراتژیک در سیاست خارجی ایران چیست؟ با رویکردی نظری و روش تبیینی به این نتیجه رسیده است که فقدان افق‌های مشترک در بازنمایی تهدیدات امنیتی، گسست در زیرساخت‌های تعاملی اقتصادی، تفاوت و تعارض هویتی و ایدئولوژیک با دیگر بازیگران نظام بین‌الملل و سرشت گفتمان‌گریز و ساختارشکن سیاست خارجی ایران در قبال نظم مستقر موجبات شکل‌گیری نوعی انزوای ژئوپلیتیک مستمر و واگرایی راهبردی مزمن را فراهم آورده است. این وضعیت نه‌تنها ایران را از بسترهای همکاری در چهارچوب اتحادسازی کلاسیک و نهادینه دور نگاه داشته بلکه بازتولید نوعی خودبسندگی استراتژیک را به‌مثابه بدیلی برآمده از تاریخ‌مندی مقاومت در برابر منطق هژمونیک غرب تقویت کرده است. بدین‌ترتیب، سیاست خارجی ایران در منظومه‌ای از تعارضات ساختاری و مفهومی بازتعریف می‌شود که مسیر هرگونه همکاری راهبردی را در بستر نظم بین‌الملل معاصر با چالش‌های جدی مواجه ساخته است.

کلیدواژه‌ها: همکاری استراتژیک، سیاست خارجی، ایران، نظریه‌های روابط بین‌الملل، ژئوپلیتیک.

شاپای الکترونیک: ۶۵۴۱-۲۵۸۸/ پژوهشکده تحقیقات راهبردی/ فصلنامه روابط خارجی

10.22034/fr.2025.525712.1671 http://frqjournal.csr.ir

مقدمه و بیان مسئله

در نظام بین‌المللی کنونی که مسائل یک کشور به‌سرعت به مسائل بین‌المللی تبدیل می‌شوند و هیچ کشوری نمی‌تواند به‌تنهایی با چالش‌ها مواجه شود، همکاری بین کشورها نه‌تنها یک انتخاب محاسبه‌شده بلکه ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. این همکاری‌ها که ممکن است به شکل متقابل (دوجانبه) یا چندجانبه (بیش از دو کشور) صورت بگیرد، نقش مهمی در شکل‌گیری نظام بین‌المللی، انتقال قدرت و ارتقا یا تضعیف امنیت منطقه‌ای و جهانی دارد. تداوم و پیوستگی همکاری بین دو یا چند کشور برای رسیدن به یک هدف مشترک در یک بازه زمانی معین و مشخص منجر به شکل‌گیری همکاری مبتنی بر اتحاد بین کشورها می‌شود. اتحاد کشورها یک پدیده بسیار گسترده و چندجانبه است که در طول تاریخ به‌وفور رخ داده است. به تناسب تغییرات در دینامیک بین‌المللی مفهوم، ماهیت و ساختار اتحاد نیز دچار تحول می‌شود. مصداق بارز این امر تحول معنایی و ماهیتی اتحاد در دوران جنگ سرد و دوره کنونی (جهانی‌شدن) است. در دوران جنگ سرد و جهانی‌شدن، تفسیر و معنادهی اتحادها از یک بُعد تنظیمی و نظامی به بُعد چندجانبه و ژئواستراتژیک تغییر یافت. این تحول نشان از گذر از مدل سنتی اتحاد به سمت همکاری‌های متغیر و ناپایدار دارد.

با فروپاشی شوروی به‌عنوان یکی از دو بلوک قدرت و پایان جنگ سرد تغییرات مهمی در پویایی قدرت جهانی رخ داد و به‌تبع آن هندسه اتحادها در عرصه بین‌المللی متحول شد. این دوره به همراه تکنولوژی، اقتصاد، ارتباطات گسترده و ... جهان را به‌طور ناپیوسته و متقابل همبسته کرد. با ظهور تحولات جهانی و تعاملات چندجانبه، اتحادها به وسیله‌ای برای تعامل و همکاری در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تبدیل شدند. این اتحادها، به‌جای تقسیم جهان به دو بلوک متضاد، به‌سوی همکاری برای مواجهه با چالش‌های مشترک جهانی پیش رفتند که به‌تبع این تغییر و تحول، اتحادها و همکاری‌های جدیدی در زمینه‌های مختلف نظیر تجارت، امنیت جهانی و حل مسائل مشترک جهانی شکل گرفت. در این دوران ماهیت سیال اتحادها باعث تغییرات اساسی در مفهوم و ساختار اتحادها در عرصه بین‌المللی شد. ضرورت درک و تحلیل این تغییرات، شناخت و بهبود استراتژی‌ها و سیاست‌های همکاری بین‌المللی است. ازاین‌رو نمی‌توانیم نظام بین‌الملل کنونی را جز با تکیه به این سیال بودن اتحادها درک کرد (Badie,2022). تناسب میان اتحاد و سیاست خارجی نقش مهمی در تدوین

و اجرای سیاست‌های بین‌المللی دارد و می‌تواند به بهبود هماهنگی و تأثیرگذاری کشورها در مسائل جهانی کمک کند.

جمهوری اسلامی ایران در زمره کشورهایی است که با وجود مشاهده این تحولات، همچنان بر بهره‌گیری از اتحادهای سنتی مبتنی بر نگرش امنیتی برای تقویت جایگاه بین‌المللی و گسترش هنجارها و دیدگاه خاص خود در عرصه جهانی اصرار دارد. با پیروزی انقلاب اسلامی و گذشت یک دهه از فروپاشی شوروی، سیاست خارجی ایران از منظر کشورهای هدفِ اتحاد و همکاری به‌شدت متحول شد. در این دوران، اتحاد با کشورهایی با ایدئولوژی‌های مشابه و اتحاد با کشورهایی چون روسیه و چین به‌عنوان یک استراتژی برای مقابله با آثار منفی تحریم‌ها و فشارهای بین‌المللی و نفوذ ایالات‌متحده آمریکا ملاک تصمیم‌گیری در سیاست خارجی قرار گرفت. لازم به ذکر است که این اتحاد بعد سنتی نداشته و در دروان پساجنگ سرد اتحادها همان همکاری‌های بین‌المللی با هدف مواجهه با چالش‌های جهانی یا تأمین منافع مشترک است، این در حالی است که نگرش ایران همچنان بر همان مدار اتحادهای سنتی می‌چرخد.

درک ملاحظات راهبردی ایران در تشکیل اتحادها مستلزم تحلیلی ظریف از پویایی منطقه، بافت تاریخی و اهداف خاصی است که ایران قصد دستیابی به آن را دارد. تنهایی استراتژیک از یک‌سو و تلاش غرب برای به انزوا کشیدن ایران از سویی دیگر سبب شده است تا جمهوری اسلامی ایران به مقتضای ملاحظات استراتژیک و ایدئولوژیک خود در نظم بین‌المللی با انعقاد موافقت‌نامه‌های راهبردی غیرالزام‌آور با قدرت‌های بزرگ همچون چین و روسیه به انزوای خویش واکنش نشان دهد. ایران در این زمینه با چالش‌ها و مشکلاتی مواجه است که می‌توان آن‌ها را به‌عنوان موانع در مسیر همکاری استراتژیک با کشورهای دیگر شناسایی کرد. این پژوهش درصدد است با اتکای بر تجارب و چالش‌های سیاست خارجی ایران، به نقد و تحلیل موانع همکاری استراتژیک در مسیر تحقق اهداف ملی این کشور بپردازد و با بهره‌گیری از مطالعات موردی ضرورت‌ها و چالش‌های همکاری استراتژیک ایران با جهان خارج را بررسی کند. ازاین‌رو در این مقاله تلاش می‌شود تا با طرح این پرسش که چه موانعی منجر به دشواری تحقق همکاری استراتژیک در سیاست خارجی ایران می‌شود؟ از منظر نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل این مؤلفه‌ها شناسایی شود. برای این منظور ابتدا بعد از پیشینه و نشان دادن نوآوری اثر، چهارچوب نظری همکاری در چهارچوب اتحادها در روابط بین‌الملل با اتکای به کلان‌نظریه‌های روابط بین‌الملل توضیح داده می‌شود.

سپس ضرورت‌ها و دلایل اهمیت این نوع همکاری‌ها و اتحادسازی‌ها بحث شده و در قسمت نهایی دلایل و موانع این عدم تحقق همکاری ترسیم می‌شود.

۱. پیشینهٔ پژوهش

یکی از موضوعات پیچیده و پراهمیت در عرصه روابط بین‌الملل، تحلیل و بررسی موانع و چالش‌های همکاری استراتژیک میان کشورها است. مهم‌ترین این پژوهش‌ها از نظر ارتباط موضوعی با مقاله حاضر عبارت‌اند از:

ظریف و کریمی (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «ایران و چالش شناختی در تنوع معنایی اتحاد راهبردی در روابط بین‌الملل» به تحلیل تنوع معنایی اتحاد راهبردی در روابط بین‌الملل پرداخته و بر این نکته تأکید دارند که سیاست بین‌الملل بر مبنای ساخت‌های ذهنی و پیش‌فرض‌های معرفتی شکل می‌گیرد. آن‌ها معتقدند که تنهایی استراتژیک ایران ناشی از پیش‌فرض‌های تاریخی و جغرافیایی است که به نوعی در ذهن تصمیم‌سازان کشور ریشه دارد. این پیش‌فرض‌ها مانع از پذیرش تحولات نوین در اتحادهای بین‌المللی شده و ایران را در موقعیت انزوای راهبردی قرار داده است.

آرش رییسی‌نژاد (۱۴۰۲) در مقاله «تنهایی استراتژیک تاریخی ایران و سیاست خارجی غیردولتی: از نفرین جغرافیا تا مخمصه ژئوپلیتیکی» به بررسی پیوند میان تنهایی استراتژیک ایران و موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور پرداخته است. او تأکید می‌کند که موقعیت جغرافیایی ایران و آسیب‌پذیری تاریخی آن از اشغال‌های مکرر، ایران را به اتخاذ سیاست‌های ژئوپلیتیک خاص وادار کرده است. هرچند این سیاست‌ها به حفظ امنیت ایران کمک کرده‌اند اما به تضعیف منابع ملی و گرفتار شدن در چرخه تهاجمی-دفاعی منجر شده‌اند.

محی‌الدین مصباحی (۲۰۱۱) نیز در مقاله‌ای از وضعیت تنهایی استراتژیک ایران پس از انقلاب اسلامی سخن می‌گوید و آن را به تغییرات بنیادین در روابط ایران با ایالات‌متحده و تأسیس جمهوری اسلامی نسبت می‌دهد. وی می‌افزاید که ایران با اتکا به فرهنگ بومی خود، اگرچه در عرصه بین‌المللی از اتحادهای استراتژیک محروم است، اما همواره درگیر و فعال باقی مانده است.

مهدی آهویی (۲۰۲۱) در مقاله «پیامدهای تنهایی راهبردی برای ژئوپلیتیک ایران: اجتناب‌ناپذیر یا ساختگی؟» با رویکرد تلفیقی از سازه‌انگاری و ژئوپلیتیک، تنهایی استراتژیک ایران را به مداخلات تاریخی قدرت‌های بزرگ در این کشور مرتبط می‌داند.

او معتقد است که این مداخلات و جنگ‌ها موجب شده‌اند تا ایران احساس آسیب‌پذیری و تنهایی را تجربه کند، هرچند که این وضعیت به‌طور عمده نتیجه ساختار اجتماعی و تاریخی است نه واقعیت‌های جغرافیایی.

توماس ژونو و سام رضوی (۲۰۱۷) در کتاب سیاست خارجی ایران از ۲۰۰۱: تنها در جهان با بررسی عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران ازجمله قدرت، فرهنگ استراتژیک و ایدئولوژی؛ به تحلیل روابط ایران با بازیگران اصلی جهانی می‌پردازند. نویسندگان استدلال می‌کنند که ایران به‌رغم تلاش‌هایش برای تعامل با قدرت‌های جهانی مانند چین، روسیه، آمریکا و همچنین گروه‌های غیردولتی همچون حزب‌الله در نهایت به‌طور مداوم با وضعیت «تنهایی استراتژیک» روبه‌رو است. این تنهایی در سیاست خارجی ایران به‌ویژه در برابر فشارهای جهانی و تحریم‌ها، به یک ویژگی دائمی تبدیل شده است.

بررسی این آثار و منابع مشابه دیگر نشان می‌دهد که پژوهش مستقلی که با دیدی جامع‌تر و در عین مبتنی بر نگرشی نظری باشد در حیطه بررسی موانع همکاری استراتژیک ایران با انجام نرسیده است. در تحقیقات داخلی و بین‌المللی غالباً به روابط ایران با کشورهای خاص و موردی نظیر چین و روسیه پرداخته شده و کمتر به تجزیه‌وتحلیل همه‌جانبه موانع و چالش‌های کلی همکاری استراتژیک ایران با سایر قدرت‌ها توجه شده است. پژوهش‌های موجود در این زمینه، علی‌رغم آن‌که بر روابط خاص میان ایران و برخی از کشورها تمرکز دارند، به‌ندرت به‌صورت نظام‌مند و عمیق به تحلیل علل و موانع ساختاری همکاری استراتژیک ایران در سطح جهانی پرداخته‌اند. بسیاری از این منابع مبتنی بر داده‌های توصیفی هستند و به مستندسازی پدیده‌ها بیش از تحلیل و تبیین اهمیت می‌دهند. ازاین‌رو هیچ تصویری علّی ویژه‌ای را ارائه نمی‌دهند. علاوه بر این اکثر این منابع به‌طور ضمنی یا صریح به روش‌شناسی جداگانه و تخصصی متکی نیستند. این امر حاکی از وجود یک شکاف جدی در ادبیات پژوهشی در این حوزه است. این نقصان در پژوهش‌ها، نه‌تنها محدود به منابع فارسی‌زبان است بلکه در ادبیات پژوهشی لاتین نیز مشهود است. ازاین‌رو این مقاله، در مرتبه نخست همکاری استراتژیک در سیاست خارجی ایران را نه به‌عنوان مفروض بلکه در قالبی مسئله محور می‌بیند و دوم اینکه از چهارچوبی نظری کلان با هدف ریشه‌یابی عمیق‌تر و قابل تعمیم استفاده می‌کند تا در پرتو عوامل و ریشه‌ها به شکلی بنیادی‌تر استنتاج شود.

۲. چهارچوب نظری: همکاری در چهارچوب اتحادها

این پژوهش به دنبال فهم نظام‌مند موانع همکاری استراتژیک ایران با سایر کشورها از منظر رویکرد همکاری در چهارچوب اتحادهاست. عمده ادبیات نظری آن، حول چهار رویکرد نظری واقع‌گرایی، لیبرالیسم، سازه‌گرایی و انتقادی مطرح می‌شود. هر رویکرد برداشت و بُعد متفاوتی از شکل‌گیری اتحاد و همکاری ارائه می‌کنند که متناقض نیستند بلکه مکمل یکدیگر هستند. نگرش رویکرد رئالیستی به اتحاد نگرشی ایستا، دولت‌محور و منفعت محور است. جوهره نگرش رئالیست‌ها به نحوه شکل‌گیری اتحادها را در بهترین وجه می‌توان در کتاب «ریشه اتحادها»[1] اثر استیون والت جست‌وجو کرد. والت در کتاب مذکور استدلال می‌کند که اتحادها اساساً مبتنی بر توازن و اقداماتی است که از سوی دولت‌ها در پاسخ به افزایش تهدید یک یا چند دولت انجام می‌شود (Walt,1987,p.19). از منظر رئالیست‌ها اتحادها قراردادهایی موقت هستند (Morrow, 1991) که دولت‌ها از آن برای دستیابی به یک هدف عمدتاً نظامی- امنیتی استفاده می‌کنند. پس از رسیدن دولت‌ها به هدف، اتحاد از هم فرومی‌پاشد. افزون بر والت، سایر نظریه‌پردازان شهیر رئالیستی نیز از زاویه مشابه اما با متغیر متفاوت به این موضوع نگریسته‌اند. والتز همکاری در چهارچوب اتحادها را در قالب موازنه قوای برآمده نظم آنارشیک دیده که کشورهای دارای نیازهای امنیتی مشترک را به‌سوی همکاری سوق می‌دهد (Waltz,2008). جان مرشایمر، همکاری در قالب اتحادها را کاملاً قدرت‌محور تفسیر کرده و بر این نظر است که همکاری برای افزایش قدرت انجام می‌شود (Mearsheimer,2001) و در نهایت شوئلر در چهارچوب رویکرد موازنه منافع، بر همکاری برای اتحاد را ناشی از همکاری کشورهای تجدیدنظرطلب برای تغییر نظم معرفی می‌کند (Schweller,1994,p.105). درحالی‌که از منظر لیبرال‌ها، دولت‌ها براساس این تصور که این اتحادها بهتر از اقدام یک‌جانبه در خدمت منافع ملی است، تصمیم به تشکیل اتحاد می‌گیرند و این اتحاد تا زمانی که برای همه اعضای اتحاد به‌ویژه از منظر اقتصادی سودمند باشد، ادامه دارد. از نظر لیبرال‌ها صرف اشتراک منافع منجر به شکل‌گیری اتحاد نمی‌شود بلکه این متغیر تحت تأثیر متغیر دیگری تحت عنوان «ایدئولوژی» است و ترکیب این دو زمینه‌ساز شکل‌گیری اتحاد است. ازآنجاکه لیبرال‌ها نقش علّی برای ایدئولوژی در سیاست خارجی قائل هستند، بر این باورند ترجیحات دولت چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی در امتداد خطوط ایدئولوژیک شکل می‌گیرند.

1. The Origins of Alliances

ازاین‌رو در این رویکرد ریشه اتحاد را باید در ویژگی‌های متحدان بالقوه، به‌ویژه شباهت‌های ایدئولوژیک و اجتماعی - فرهنگی آنان جست‌وجو کرد.

سازه‌انگاران نیز همانند لیبرالیسم و رئالیست‌ها منافع ملی و تهدید مشترک را لازمه شکل‌گیری یک اتحاد می‌دانند؛ با این تفاوت که رئالیست‌ها و لیبرال‌ها منافع ملی را یک واقعیت عینی می‌دانند؛ درحالی‌که از منظر سازه‌انگاری منافع ملی و تهدید این منافع اموری بدیهی نیستند بلکه بر مبنای تعاملات اجتماعی ساخته می‌شوند. فهم این‌که منافع چگونه شکل می‌گیرد درگرو فهم کیستی و چیستی کنشگران از خود و دیگران است (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۹) که این امر خود متأثّر از هویت کنشگران است؛ دولت‌هایی با هویت مشترک درک مشابهی از منافع و تهدیدات دارند. به باور سازه‌انگاران همین درک مشابه معیار سنجش یک دولت برای شکل‌گیری یک اتحاد است (Wendt, 1999).

نظریه انتقادی معتقد است که اتحادها ممکن است نتیجه تداوم نظام‌های قدرت باشند که نابرابری‌ها و ناعدالتی‌ها را تقویت کرده و بر روابط بین‌المللی تأثیر گذاشته باشند. انتقادی‌ها اعتقاد دارند که بسیاری از اتحادها بر پایه سیطره منافع اقتصادی شکل گرفته و این امر می‌تواند به تشویق تجاوز به حقوق بشر، بهره‌برداری اقتصادی ناعادلانه و تضعیف کشورهای ضعیف‌تر منجر شود (Cox, 1981, pp.128-133). ازاین‌رو رویکرد انتقادی با بررسی ساختار اجتماعی و اقتصادی که دولت در آن عمل می‌کند و بررسی روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درصدد ارائه فهم گسترده‌تری از مفهوم اتحاد است. تلاش برای رهایی از ساختارهای سلطه یکی از اهدافی است که از دید انتقادی‌ها می‌تواند به همکاری در چهارچوب اتحاد میان دولت‌ها منجر شود. وجود ساختارهای سلطه‌آمیز که ناشی چیرگی نظم لیبرال سرمایه‌داری است باعث شده است تا کشورها با روابطی مواجه شوند که مولد سلطه تعداد معدودی از کشورها بر تعداد زیادتری از کشورهای دیگر است. در نتیجه کشورهای تحت سلطه برای رهایی از این روابط ازجمله روابط تولیدی می‌توانند در همکاری و اتحاد با یکدیگر در مسیر حذف سلطه اقدام کنند. در این رویکرد برای بررسی مفهوم اتحاد، نحوه شکل‌گیری اتحاد، تداوم و پایان آن نه‌تنها می‌بایست به بررسی حوزه‌های حکومت، روند و نحوه سیاست‌گذاری سیاست‌گذاران پرداخت بلکه می‌بایست به بافت جامعه و ذهنیت و عملکرد سیاست شوندگان نیز توجه کرد.

جدول ۱: تحلیل نظری دلایل آغاز و پایان اتحادها

رویکرد نظری	علت شکل‌گیری اتحاد	علت پایان یافتن اتحاد
رئالیسم	تهدید مشترک	تغییر در توازن قدرت جهانی، تنش‌ها و رقابت کشورهای عضو برای تعادل قدرت
	مصالح ملی مشترک	تغییر در منافع ملی
	تجدیدنظرطلبی	ضد اتحاد حفظ وضع موجود
لیبرالیسم	اقتصاد مبتنی بر وابستگی متقابل	تغییر در سیاست‌های داخلی و گسست پیوندهای مبتنی بر وابستگی متقابل یکی از کشورهای عضو
	پایبندی به اصول حقوق بشر و دموکراسی	نقض حقوق بشر یا دموکراسی یکی از کشورهای عضو
سازه‌انگاری	تشابهات ساختاری و هویتی	تغییر در نظام اقتصادی و اجتماعی یکی از کشورهای عضو و به‌تبع آن ایجاد تعارض‌های هویتی
	ارتباطات و تعاملات مشترک	مشکل تطابق منافع و اولویت‌ها
انتقادی	باور به عدم وجود عدالت جهانی و لزوم تغییر ساختارها و تحقق عدالت	نقض اصول انتقادی یا عدم اعتماد به سیاست یکی از کشورهای عضو
	رهایی بخشی	رفع نظام سلطه

منبع: نگارندگان

با توجه به این‌که هر یک از نظریه‌های ذکرشده در بالا به‌تنهایی جامعیت لازم برای تبیین نحوه شکل‌گیری، تداوم و انحلال اتحاد را ندارند، ازاین‌رو به‌منظور اتخاذ یک الگوی مناسب در زمینه اتحاد؛ این پژوهش درصدد ارائه یک الگوی تحلیل تلفیقی از همکاری در چهارچوب اتحادهاست که از قدرت تبیین هر چهار جریان نظری رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌انگاری و انتقادی در این زمینه بهره گیرد. بی‌شک با ارائه یک رویکرد تلفیقی می‌توان بینش‌های تحقیقاتی بهتری به دست آورد. چنین رویکردی نه‌تنها منعکس‌کننده انتخاب و خط‌مشی دولت‌هاست بلکه ارائه الگوهای بلندمدت مهمی از تحول سیاست در این زمینه را امکان‌پذیر می‌کند.

۳. ضرورت همکاری استراتژیک ایران

در عصر جهانی‌شدن که جهان در مرحله‌ای از تغییرات ژئوپلیتیک پیچیده قرار دارد، همکاری در قالب اتحادها به‌عنوان یک پدیده ضروری در سیاست جهانی معاصر به‌طور فزاینده‌ای اهمیت پیدا کرده است. جهانی‌شدن با پیچیدگی‌های فراوان و چالش‌های بین‌المللی که بر همکاری‌های بین کشورها وارد می‌آورد، در کنار پیوستگی تحولات اقتصادی، نظامی، فرهنگی و اطلاعاتی بیش‌ازپیش این ضرورت را دوچندان کرده است. ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای و بازیگری مؤثر در نظام بین‌الملل، با توجه به چالش‌های درونی و فشارهای خارجی، نیازمند به حرکت به‌سوی همکاری در قالب اتحادهای استراتژیک با کشورهای مختلف است.

۳-۱. تقویت قدرت چانه‌زنی

قدرت چانه‌زنی در ادبیات مدیریت استراتژیک و روابط بین‌الملل، به‌عنوان توانایی یک بازیگر در تأثیرگذاری بر شرایط توافقات و تخصیص منابع تعریف می‌شود (Nash, 1950). در این زمینه، همکاری‌های استراتژیک به‌عنوان یکی از مؤثرترین ابزارهای افزایش قدرت چانه‌زنی شناخته می‌شوند، زیرا امکان ترکیب منابع، تجمیع نفوذ و مقابله مؤثرتر با فشارهای خارجی را فراهم می‌کنند. قدرت چانه‌زنی در عرصه بین‌الملل تابعی از دو عامل اساسی است: وزن اقتصادی و دسترسی به منابع کلیدی (Porter, 1985) و ظرفیت ائتلاف‌سازی و بهره‌گیری از هم‌افزایی استراتژیک (Sauermann, Schwaninger, Kittel, 2022) به‌بیان‌دیگر قدرت چانه‌زنی یک کشور در عرصه سیاست خارجی نه‌تنها به موقعیت استراتژیک و منابع آن کشور وابسته است؛ بلکه به‌طور روزافزون با همکاری‌های استراتژیک و هم‌افزایی منابع میان کشورهای مختلف گره‌خورده است. همکاری‌های استراتژیک به‌واسطه ایجاد پیوندهای چندجانبه در ابعاد اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی و با تسهیم منابع، دانش و فناوری‌های نوین زمینه‌ساز افزایش قدرت نفوذ و اعتبار بین‌المللی کشورهای مشارکت‌کننده می‌شود که به‌تبع آن قدرت چانه‌زنی ارتقا می‌یابد. این هم‌افزایی‌های دیپلماتیک، با تسهیل فرایندهای مذاکرات بین‌المللی و تقویت جایگاه کشورهای شریک در چهارچوب تصمیم‌گیری‌های جهانی، سبب می‌شود که این کشورها نه‌تنها از موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی مطلوب‌تری برخوردار شوند، بلکه قادر خواهند بود در مقابله با بحران‌ها و چالش‌های جهانی، واکنش‌های هماهنگ و اثرگذارتر از خود به نمایش بگذارند (Ikenberry, 2010؛ Michalski,2019).

جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای در محیط پرتنش خاورمیانه با ویژگی‌های ژئوپلیتیک خاص و به‌دلیل تحریم‌ها، قطع ارتباطات اقتصادی با بسیاری از کشورهای غربی و تهدیدات منطقه‌ای با چالش‌های قابل‌توجهی در زمینه قدرت چانه‌زنی خود مواجه است. در چنین فضایی به‌ویژه در شرایطی که ایران فاقد یک شبکه گسترده از متحدان استراتژیک است، نبود ظرفیت چانه‌زنی بیش‌ازپیش بر سیاست خارجی ایران سایه افکنده و نفوذ آن را در معادلات منطقه‌ای و جهانی کاهش‌داده و در بسیاری از موارد مجبور به اتخاذ گزینه‌های محدود و گاه ریسک‌پذیر می‌شود که نه‌تنها نمی‌تواند موقعیت چانه‌زنی آن را تقویت کند، بلکه ممکن است در مواجهه با بحران‌های خارجی به آسیب‌پذیری بیشتر منتهی شود. کاهش مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی، اهتمام در رفع تحریم‌ها با هدف توسعه شبکه‌های تجاری و جلب سرمایه خارجی و فناوری‌های نوین و اهتمام جدی در تقویت زیرساخت‌های مرتبط با شبکه‌های ترانزیتی و گذرگاهی جهانی و منطقه‌ای و تلاش برای ایجاد توازن سیاسی در روابط با شرق و غرب ملزوماتی هستند که می‌تواند به تقویت قدرت چانه‌زنی ایران کمک بیشتری کند.

۳-۲. توازن و بازنگری در ساختار قدرت

از مهم‌ترین ابعاد همکاری استراتژیک با کشورها، تحول در موقعیت‌های ساختاری اعضا در عرصه منطقه‌ای و جهانی از طریق تبادل منابع و اطلاعات است. از این منظر اعضا با اولویت قرار دادن زمان و بهره‌گیری از فضای عینی حاکم، از یک‌سو از همکاری استراتژیک به‌عنوان ابزاری برای بازسازی تدریجی قدرت و تقویت موقعیت خود در روابط قدرت جهانی بهره می‌گیرند و از سوی دیگر، به‌عنوان ابزاری در راستای تغییر و بازتعریف قواعد بازی در سطح بین‌المللی یا منطقه‌ای. این نوع همکاری‌ها برای کشورهایی مانند ایران که در حاشیه نظم بین‌الملل قرار داشته و در سطح جهانی با چالش‌ها و فشارهای مختلف مواجه‌اند، از منظر توازن‌بخشی به تهدیدات، افزایش عمق راهبردی و بازیابی نقش کنشگر فعال در ساختارهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، اهمیتی دوچندان دارد. در این وضعیت، ایران برای به چالش کشیدن و تعدیل این نظم جهانی و بهره‌برداری از موقعیت استراتژیک خود، نیازمند شکل‌دهی به ائتلاف‌های استراتژیک با کشورهای غیرغربی و همکاری با قدرت‌های نوظهور است. در چنین شرایطی ایران نه‌تنها در تلاش است، از همکاری‌های استراتژیک به‌عنوان یک ابزار محوری برای

بازتعریف جایگاه خود در ساختار جهانی استفاده کند، بلکه برای تغییر قواعد بازی در سیاست جهانی و ایجاد بستری جدید برای قدرت‌های غیرغربی تلاش می‌کند تا نقشی برابر در شکل‌دهی به نظم جهانی ایفا کنند. مهم‌ترین بازتاب این رویکرد را در حدود یک دهه اخیر می‌توان در ممارست جدی تهران برای عضویت در سازمان همکاری شانگهای و پیوستن به بریکس مشاهده کرد. این دو نهاد غیرغربی در یک دهه اخیر تلاش کرده‌اند تا هم از طریق گسترش کمی اعضا و هم اتخاذ سیاست‌های فراگیر گام‌های جدی در مسیر تعدیل نظم غربی و عادلانه کردن آن بردارند. ایجاد سازوکار مشترک امنیتی در شانگهای و اقدام جدی بریکس در راه‌اندازی پروژه «BRICS Pay» در این راستا قابل تفسیر است. هرچند این عضویت ایران از منظر سهیم شدن در نقد سازمانی نظم لیبرال غربی و همکاری با کشورهای عضو مفید به نظر می‌رسد اما باید در نظر داشت که سیاست‌گذاری نهادی بایستی با این رویکرد انجام شود که نخست این نهادها در آغاز کار قرار دارند و بسیاری از کشورهای عضو هنوز در چهارچوب نظم غربی در حال انتفاع هستند و دوم اینکه نهادهای نظم غربی گرچه با چالش و بعضاً بحران‌هایی مواجه هستند، اما همچنان تنها گزینه به شمار رفته و محل رجوع دولت‌ها هستند. از این‌رو سیاست‌گذاری در این حوزه بایستی مبتنی بر شناخت واقعیات و درک کارکردهایی واقعی این نهادها باشد.

۳-۳. مدیریت تهدیدات امنیتی مشترک

تهدیدات مدرن دارای سه ویژگی کلیدی فراملی، چندبعدی و پویایی هستند که همکاری استراتژیک را ضروری می‌سازند. به‌دلیل فراملی بودن و تأثیرات چندبعدی تهدیدات، رفع این تهدیدات نیازمند سیاست‌هایی هستند که نه بر مبنای رقابت، بلکه براساس همکاری‌های استراتژیک و تعاملات چندجانبه تدوین شوند. ازاین‌رو در این برهه مدیریت تهدیدات امنیتی مشترک به‌عنوان یک رویکرد کلیدی در سیاست خارجی، نیازمند طراحی و اجرای همکاری‌های استراتژیک میان بازیگران سیاست بین‌الملل به‌عنوان یک ضرورت مطرح می‌شود (Buzan & Waever, 2003, p.45).

ایران به‌عنوان کشوری که در منطقه‌ای راهبردی قرار گرفته است، با تهدیدات امنیتی متنوعی مواجه است که ماهیت آن‌ها به تبعیت تحول در نظم بین‌الملل، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، به سمت تهدیدات فراملی و پیچیده تغییر کرده است. ماهیت این تهدیدات و تأثیرات آن‌ها بر امنیت ملی از یک‌سو و از سوی دیگر موقعیت ایران در خاورمیانه، به‌عنوان کانونی از رقابت‌های ژئوپلیتیک و همچنین محل تلاقی منافع

قدرت‌های جهانی، ضرورت تعاملات چندجانبه و دیپلماسی فعال را برای ایران دوچندان کرده است. در خاورمیانه که بستری برای رقابت‌های ژئوپلیتیکی و تضادهای ایدئولوژیک است؛ تروریسم یکی از اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین تهدیدات فراملی است. این تهدید، در ذات خود پدیده‌ای است که به‌واسطه سیالیت و فراملی بودن، نمی‌توان آن را در چهارچوب‌های محدود امنیت ملی مهار کرد. گروه‌هایی مانند داعش و القاعده که با استفاده از خلأهای حکمرانی در کشورهای بحران‌زده‌ای نظیر عراق و سوریه ظهور کرده‌اند؛ نشان‌دهنده این واقعیت‌اند که تروریسم نه صرفاً یک تهدید نظامی، بلکه یک چالش چندبعدی است که امنیت، اقتصاد، فرهنگ و سیاست منطقه‌ای را به‌طور هم‌زمان تحت تأثیر قرار می‌دهد و در نتیجه ایران را وادار می‌کند تا رویکردهای سنتی امنیت ملی را بازبینی کرده و به‌سوی تعاملات چندجانبه و همکاری‌های استراتژیک حرکت کند. بااین‌حال اشاره به این نکته نیز ضروری است که ایران در حداقل یک دهه گذشته تلاش کرده تا برای مقابله با تهدیدات مشترک تروریستی مانند آنچه در مورد داعش و گروه‌های مشابه در عراق و سوریه رخ داد وارد عمل شود و در این راستا نیز افزون بر همکاری لجستیک، همکاری‌های اطلاعاتی نیز با قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای انجام داد. بااین‌حال تعاریف متفاوت از تهدیدهای مشترک به‌خصوص تروریسم و وجود اختلاف‌نظرهای جدی در نظم منطقه‌ای سبب شده است تا این همکاری‌ها چندان بلندمدت به نظر نرسد.

با درنظرگرفتن این ضرورت‌ها در شکل دادن به همکاری‌های استراتژیک و اتحادهای مستمر در سیاست خارجی شناخت موانع تحقق این همکاری‌ها در سیاست خارجی ایران می‌تواند از منظر تلاش برای رفع آن‌ها مؤثر و مفید باشد.

۴. سیاست خارجی ایران در چالش همکاری استراتژیک

با درک الزام‌های تحقق همکاری‌ها و اتحادهای استراتژیک در سیاست خارجی ایران مسئله اصلی این است که چرا در سیاست خارجی این کشور همواره تحقق این دسته از همکاری‌ها دشوار است. چهارچوب کلان‌نظریه‌های روابط بین‌الملل می‌تواند با استخراج این عوامل به تلاش سیاست‌گذارانه برای مرتفع کردن آن‌ها کمک کند.

۴-۱. فقدان تهدید مشترک

از منظر نظریاتی چون «موازنه قدرت»[1] (Morgenthau, 1948)، امنیت مشترک-جمعی (Buzan, 1983)، موازنه تهدید (Walt, 1987)[2]، رئالیسم تهاجمی (Mearsheimer,200) و «بازی‌ها»[3] (Schelling,1960)، «تهدید مشترک»[4] به‌عنوان یک محرک اساسی در شکل‌گیری روابط استراتژیک بین کشورها شناخته می‌شود. ازاین‌رو در دنیای سیاست‌گذاری خارجی یکی از مهم‌ترین عوامل در شکل‌گیری همکاری‌های استراتژیک وجود تهدیدات مشترک است.

علی‌رغم این‌که برخی از مناطق جهان به‌واسطه تهدیدات مشترک به ائتلاف‌های امنیتی پایدار و همگرایانه دست یافته‌اند، این روند در خلیج فارس به‌عنوان منطقه‌ای پرتنش و ناپایدار همواره با رقابت‌های ژئوپلیتیک، تضاد منافع و بی‌اعتمادی‌های ژرف و بنیادین میان طرف‌های مختلف مواجه بوده است. در چنین فضایی یکی از اساسی‌ترین پرسش‌های مطرح‌شده در حوزه امنیت منطقه‌ای عدم امکان شکل‌گیری یک همکاری استراتژیک میان ایران و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس است. در این زمینه پرسشی که پیش می‌آید؛ این است که چرا علی‌رغم آن‌که ایران و کشورهای عربی با تهدیدات امنیتی بعضاً مشترکی مواجه هستند، هیچ‌گونه تهدید مشترکی که بتواند به‌عنوان مبنای همکاری‌های استراتژیک عمل کند، شناسایی نمی‌شود؟ وجود تفاوت‌های اساسی در درک تهدیدات امنیتی، ماهیت تهدیدات و اولویت‌های استراتژیک محورهایی هستند که پاسخ به این پرسش را روشن می‌کنند. این تفاوت‌ها را می‌توان این‌گونه دسته‌بندی کرد:

تفاوت در درک تهدید: درک تهدید به‌عنوان یک مفهوم اجتماعی-سیاسی در سیاست امنیتی هر کشور متأثر از هویت، ساختارهای سیاسی، منافع ملی و ژئوپلیتیک آن کشور است. ایران، عمدتاً تهدیدات را به‌عنوان تهدیداتی وجودی-امنیتی و فرامنطقه‌ای درک می‌کند که عمدتاً از سوی قدرت‌های فرامنطقه‌ای نظیر ایالات‌متحده و اسرائیل مطرح می‌شود. ازاین‌رو استراتژی امنیتی ایران بر مبنای بازدارندگی، توسعه توان موشکی و تقویت توان نظامی و دفاع از منافع منطقه‌ای با بهره‌گیری از گروه‌های نیابتی در عراق، سوریه، لبنان و یمن متمرکز است. در مقابل کشورهای عربی حاشیه

1. Balance of Power
2. Balance of Threat
3. Games Theory
4. Common Threat

خلیج فارس، به‌ویژه عربستان سعودی، امارات و بحرین، تهدیدات را در قالب بی‌ثباتی اجتماعی (داخلی) و مداخلات مذهبی -فرقه‌ای منبعث از نفوذ منطقه‌ای ایران و تأثیرات فرقه‌ای و ایدئولوژیک این کشور تفسیر می‌کنند. از این منظر ایران نه‌تنها به‌عنوان یک بازیگر سیاسی، بلکه به‌عنوان یک بازیگر ایدئولوژیک نگریسته می‌شود که به دنبال تغییر موازنه فرقه‌ای در منطقه است. این کشورها معتقدند که ایران با حمایت از گروه‌های نیابتی مانند حوثی‌ها در یمن، حشدالشعبی در عراق و حزب‌الله در لبنان به دنبال گسترش نفوذ خود و تضعیف ساختارهای امنیتی و اجتماعی کشورهای منطقه است (Wilson Center, 2023). این راهبرد در نگاه دولت‌های عربی صرفاً یک رقابت منطقه‌ای صرف از جانب ایران نیست بلکه به‌مثابه تلاشی برای بازتعریف ساختارهای ژئوپلیتیک و نظم قدرت در خاورمیانه است.

ماهیت تهدیدات در منطقه: رویکرد ایران به تهدیدات از منظر ماهیت، ساختاری-کارکردی است؛ بدین معنا که در سیاست خارجی ایران اعم از اعلامی و اعلانی، امنیت و تهدید به‌عنوان مؤلفه‌ای وابسته به تغییر و تحول ساختار قدرت تفسیر می‌شود و به آن به‌عنوان پدیده‌ای منتج- متأثر از فعل و انفعالات بنیادین در ساختار توازن قدرت، قواعد بازی در عرصه بین‌المللی و دگرگونی در الگوی نظم منطقه‌ای و بین‌الملل نگریسته می‌شود. به‌بیان‌دیگر برای سیاست‌گذاران ایرانی، تهدید زمانی عینی و قابل درک می‌شود که روندهای ساختاری در نظام بین‌الملل و تغییرات ژئوپلیتیک در راستای منافع قدرت‌های بزرگ به‌ویژه غربی‌ها و ایالات‌متحده در حال تحولی عمده باشند. نتیجه آن‌که ایران به سمت اتخاذ سیاست‌ها و راهبردهای امنیتی سوق داده شود که بر مبنای ارزیابی‌های کلان و بلندمدت از تحولات جهانی و منطقه‌ای بنا شده‌اند.

سیاست‌گذاران کشورهای حوزه خلیج فارس برخلاف سیاست‌گذاران ایران، ماهیت تهدیدات را غالباً از منظر هنجاری-موضوعی تفسیر می‌کنند. نگرش هنجاری-موضوعی کشورهای خلیج فارس به ماهیت تهدیدات موجب شده است واکنش‌هایشان در برابر تهدیدات- به‌ویژه در زمینه نظامی و سیاسی- بیشتر واکنشی فوری و مقطعی باشد. از این منظر تهدیدات عمدتاً پیامد کنش، مواضع و اقدامات مقطعی و ملموس از سوی یک کشور یا گروهی از کشورهایی است که از لحاظ هویتی و ایدئولوژیک و رقابتی در تقابل با کشورهای خلیج فارس قرار می‌گیرند. مصداق بارز چنین نمودی از دیدگاه کشورهای خلیج فارس، ایران است، زیرا ایران هم از لحاظ ایدئولوژیک و هویتی و هم از لحاظ منطقه‌ای در تقابل با این کشورها قرار دارد. ازاین‌رو هر اقدام و کنشی

از سوی ایران برای این کشورها در دسته امنیتی و استراتژیک تعریف می‌شود. تفاوت نگرش و برداشت ایران با کشورهای خلیج فارس از ماهیت تهدیدات، موجب ایجاد شکاف‌هایی در فهم و تفسیر تهدیدات و تعاملات دیپلماتیک در روابط ایران با کشورهای حوزه خلیج فارس شده است.

تفاوت در اولویت‌بندی‌های امنیتی: در مورد ایران با توجه به سابقه تاریخی خود در مواجهه با مداخلات خارجی و به علت نوع درکی که این کشور از تهدید و ماهیت تهدید دارد؛ حوزه کلاسیک نظامی- اطلاعاتی اولویت بیشتری دارد؛ به‌گونه‌ای که این حوزه کاملاً از سایر حوزه‌ها متمایز است (صالح‌نیا و بختیاری،۱۳۹۷). این کشور با توجه به شرایط ژئوپلیتیک و موقعیت استراتژیک خود و نیز بازتعریف‌های متعدد از هویت در راستای حفظ تمامیت ارضی؛ در تلاش است موقعیت خود را در منطقه با ایجاد یک هژمون امنیتی ارتقا دهد. سازمان‌دِهی و حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی و افزایش توان بازدارندگی در چهارچوب توسعه ساخت موشک و شبیه‌سازی و تبلیغات متعدد در این زمینه را تا حدی می‌توان به تلاش جمهوری اسلامی در راستای ایجاد شکل‌دهی و ایجاد یک هژمون امنیتی نسبت داد. در مقابل، کشورهای منطقه به علت منازعات فرقه‌ای، مقدم دانستن رقابت‌های منطقه‌ای ژئوپلیتیک-هویتی و نیز پیوستگی ساختاری عمیق این موارد مذکور (مسائل) به اقتصاد (انرژی) و با توجه به نوع درکی که از تهدید دارند؛ اولویت امنیتی خود را حول محور خطی- چندبُعدی «امنیت انرژی»، «ثبات اجتماعی» و «انسجام داخلی» متمرکز کرده‌اند. ازآنجاکه حیات و ممات انسجام اجتماعی و ثبات اجتماعی این کشورها پیوستگی عمیقی با امنیت انرژی دارد؛ ازاین‌رو این کشورها عمدتاً اولویت امنیتی خود را امنیت انرژی ترسیم کرده‌اند و هرگونه حمله، انسداد در خطوط انتقال انرژی به‌ویژه تنگه هرمز و نیز پالایشگاه‌های نفتی را به‌منزله یک تهدید عینی دانسته و درصدد واکنش به آن هستند.

این تفاوت درک، ماهیت و اولویت‌های امنیتی موجب شده است که هیچ‌یک از این کشورها تمایلی به ایجاد اتحاد استراتژیک جامع علیه تهدیدات مشترک نداشته باشند. ذکر این نکته ضروری است که این تفاوت صرفاً مختص ایران با کشورهای منطقه نیست. بلکه ایران با قدرت‌های بزرگ چون چین، ایالات‌متحده آمریکا، روسیه نیز این تفاوت‌ها و تعارض‌ها را دارد. در نمونه چین، علی‌رغم این‌که ایران و چین در مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی آمریکا هم‌نظرند؛ اما تفاوت در نگرش به ماهیت تهدیدات و منافع راهبردی آن‌ها مانع همکاری استراتژیک این دو کشور می‌شود. برای چین تهدیدات عمدتاً از منظر ژئوپلیتیک و اقتصادی ناشی از رقابت با ایالات‌متحده آمریکا نگریسته

می‌شود. ازاین‌رو برخلاف ایران که تهدیدات را از منظر وجودی تفسیر و تحلیل می‌کند، تهدیدات از منظر چین بیشتر ماهیتی عملیاتی دارد (رحیمی و عیوضی،۱۴۰۳: ۱۳؛ دلیرپور، کرانی و نصر اصفهانی،۱۴۰۳). جنگ تجاری، کنترل منابع انرژی و مسائل دریای چین جنوبی ازجمله تهدیدات اصلی برای این کشور هستند. ازاین‌رو اولویت امنیتی این کشور برخلاف ایران، عمدتاً اقتصادی است. روسیه نیز برخلاف ایران رویکردی عمل‌گرا به تهدید دارد و کمتر جنبه وجودی دارد. ماهیت تهدیدات از منظر این کشور، ژئوپلیتیک و عمدتاً مرتبط با رقابت با غرب (گسترش نفوذ ناتو و محاصره ژئوپلیتیکی محیط پیرامونی از سوی غرب) است (موسوی شهیدی و زارعی، ۱۴۰۳: ۷۱-۶۹).

۴-۲. فقدان وابستگی متقابل اقتصادی

براساس تحلیل‌های نظریه‌پردازانی نظیر کوهن و نای و مطالعات اولیه گوندر فرانک (Holsti,1985)، کشورهایی که درگیر شبکه‌های گسترده اقتصادی و تجاری متقابل هستند، به‌دلیل منافع بلندمدت از تقابل‌های سیاسی و ژئوپلیتیک پرهیز کرده و به سمت تقویت روابط پایدار سوق پیدا می‌یابند. به‌زعم این پژوهشگران، وابستگی متقابل اقتصادی موجب ایجاد پیوندهای استراتژیک در عرصه‌های امنیتی و دیپلماتیک می‌شود. در مقابل، فقدان این پیوندها می‌تواند موجب محرومیت کشورها از فرصت‌های تعاملات چندجانبه و آسیب‌پذیری در برابر فشارهای اقتصادی و سیاسی شود.

اقتصاد ایران در ساختار خود با چالش‌های ساختاری و غیرساختاری پیچیده‌ای مواجه است که باعث شده این کشور به رویکردهایی متکی باشد که به لحاظ اقتصادی عمدتاً موقت و سطحی هستند، به‌گونه‌ای که توان ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی و روابط استراتژیک پایدار با سایر کشورهای جهان را ندارد. این امر به‌ویژه در دوران تحریم‌ها و مواجهه با سیاست‌های اقتصادی جهانی بیشتر نمایان شده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سیاست‌های اقتصادی ایران بر مبنای اصولی نظیر خودکفایی و استقلال از نظام اقتصادی بین‌الملل شکل گرفت. این سیاست‌ها که در چهارچوب مفاهیمی همچون اقتصاد مقاومتی و مقابله با سلطه‌طلبی قدرت‌های بزرگ تبیین شده‌اند، عمدتاً بر کاهش وابستگی به واردات و تقویت تولید داخلی تمرکز داشته‌اند. هرچند این رویکرد در برخی حوزه‌ها ازجمله صنایع دفاعی موفقیت‌هایی را به همراه داشته، اما در بلندمدت منجر به گسست اقتصادی ایران از زنجیره‌های ارزش جهانی و تضعیف جایگاه رقابت‌پذیری آن در بازارهای بین‌المللی شده است. براساس گزارش

سازمان جهانی تجارت، سهم ایران از تجارت جهانی در دو دهه گذشته همواره کمتر از ۰/۵ درصد بوده است. در مقابل، کشورهایی مانند ترکیه و امارات متحده عربی با حضور فعال در شبکه‌های جهانی تأمین، به ترتیب سهم‌هایی معادل ۱/۵ و ۲ درصد از تجارت جهانی را به خود اختصاص داده‌اند (WTO, 2020). این عدم حضور در زنجیره‌های تأمین و ارزش جهانی به کاهش چشمگیر توان ایران در جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی منجر شده است. داده‌های بانک جهانی نشان می‌دهند که میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران در سال ۲۰۱۹ به کمتر از یک میلیارد دلار رسیده است (World Bank, 2020). این فقدان پیوندهای اقتصادی متقابل، ایران را از مشارکت در پروژه‌های کلان زیرساختی و توسعه تعاملات راهبردی بلندمدت محروم ساخته است.

این کاهش مبادلات که ناشی از تحریم‌های اقتصادی و نبود منافع اقتصادی مشترک بلندمدت بوده کشورها را از حفظ روابط پایدار با ایران منصرف کرده است. نبود وابستگی متقابل اقتصادی، توان ایران را در ایجاد توافق‌های راهبردی چندجانبه محدود کرده است، زیرا کشورهای دیگر انگیزه‌ای برای توسعه روابط استراتژیک با ایران ندارند. کشورهای نفت‌خیز دیگر مانند عربستان سعودی و امارات متحده عربی، با اجرای سیاست‌های متنوع‌سازی اقتصاد، توانسته‌اند از سرمایه‌گذاری‌های کلان خارجی بهره‌مند شوند و روابط استراتژیک خود را با دیگر کشورها تقویت کنند. به‌عنوان مثال، مشارکت امارات در پروژه‌های زیرساختی و فناوری به این کشور جایگاه ممتازی در میان شرکای تجاری و دیپلماتیک منطقه داده است؛ اما ایران به‌دلیل تمرکز بر اقتصاد نفت‌محور و نبود سرمایه‌گذاری در بخش‌های متنوع، نتوانسته است در چنین پروژه‌هایی مشارکت مؤثر داشته باشد. در نتیجه، می‌توان گفت یکی دیگر از پیامدهای فقدان وابستگی متقابل اقتصادی ایران با سایر کشورها، محدودیت جذب سرمایه‌گذاری خارجی و انتقال فناوری است. کشورهایی که در زنجیره‌های اقتصادی جهانی وارد می‌شوند و با کشورهای صنعتی و پیشرفته در ارتباط هستند، به‌طور مستمر از انتقال فناوری‌های نوین، منابع مالی و نوآوری‌های اقتصادی بهره‌مند می‌شوند. این امر نه‌تنها به رشد اقتصادی کشورها کمک می‌کند، بلکه آن‌ها را در موقعیت‌های استراتژیک برجسته‌تری قرار می‌دهد (Dreher, Sturm & Vreeland, 2009). در ایران، فقدان وابستگی متقابل اقتصادی، به‌ویژه به‌دلیل تحریم‌ها و سیاست‌های انزواگرایانه، باعث شده که از دستیابی به سرمایه‌گذاری‌های کلان و فناوری‌های پیشرفته محروم باشد. برای نمونه، پروژه‌هایی مانند «خط لوله صلح» که قرار بود گاز ایران را به هند و پاکستان منتقل کند، به‌دلیل تحریم‌ها و قطع ارتباطات اقتصادی با کشورهای غربی و حتی برخی

کشورهای همسایه، به نتیجه نرسید. همین مسئله ایران را از مشارکت در پروژه‌های کلان و استراتژیک جهانی دور کرده است.

عامل دیگر در کاهش توان راهبردی ایران، وابستگی ساختاری اقتصاد کشور به صادرات نفت و گاز است. این وابستگی که بیش از ۷۰ درصد از درآمدهای صادراتی کشور را تشکیل می‌دهد (World Bank, 2020)، اقتصاد ایران را در برابر نوسانات قیمت جهانی نفت و بحران‌های اقتصادی بین‌المللی به‌شدت آسیب‌پذیر کرده است. طبق آمارهای بین‌المللی، نفت همچنان ۳۰ تا ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی ایران را تشکیل می‌دهد (OECD, 2020) و بخش عظیمی از درآمدهای دولت از طریق فروش نفت و گاز تأمین می‌شود. این امر نه‌تنها مانع از تقویت رقابت‌پذیری اقتصادی ایران شده بلکه ظرفیت‌های این کشور در توسعه روابط راهبردی و حضور مؤثر در زنجیره‌های جهانی را نیز به‌شدت محدود کرده است.

۴-۳. ابهام هویتی

سیاست خارجی ایران در امتداد شبکه‌ای پیچیده از مؤلفه‌های هنجاری-ارزشی، سازوکارهای ایدئولوژیک و منظومه‌های هویتی همواره درگیر تنشی دیالکتیک میان عقلانیت راهبردی و رسالت‌گرایی فراملی بوده است. این تداخل ساختاری که از هم‌نشینی سه مؤلفه ناموزون مذکور نشئت گرفته است؛ نه‌تنها باعث تشدید عدم انسجام مفهومی در رویکردهای کلان دیپلماتیک شده بلکه منطق تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران را در وضعیت «عدم قطعیت راهبردی» قرار داده است که در آن شاخص‌های هویتی، ایدئولوژیک و هنجاری به‌جای تبیین یک مسیر ثابت در چرخش‌های متوالی و جهت‌گیری‌های متناقض بازتعریف می‌شوند.

در حوزه هویتی، سیاست خارجی ایران در یک وضعیت چندوجهی و متضاد قرار دارد که به‌طور هم‌زمان مؤلفه‌های ملی‌گرایانه، الزامات تمدنی و تعهدات ایدئولوژیک فراملی را بازتولید می‌کند که این امر را می‌توان در چهارچوب تمایز میان هویت ذاتی و هویت رابطه‌ای مورد واکاوی قرار داد (Jepperson, Wendt & Katzenstein, 1996). هویت ذاتی ایران که به‌عنوان یک بستر هنجاری ثابت از عناصر تمدنی، تاریخی و ایدئولوژیک در نظر گرفته می‌شود در پیِ حفظ استقلال و بازتولید خودمختاری ملی در مواجهه با فشارهای بین‌المللی است. این هویت که بر بنیاد میراث فرهنگی-تمدنی و گفتمان مقاومت شکل گرفته است، سیاست خارجی ایران را در قالب یک کنشگر واگرای

ساختاری و متکی بر اصول انزواگرایانه به تصویر می‌کشد. در مقابل هویت رابطه‌ای ایران، متأثر از نحوه تعامل آن با سایر بازیگران منطقه‌ای و جهانی در فرایندهای سیال بازتعریف می‌شود. این هویت که در واکنش به تهدیدات خارجی، فشارهای دیپلماتیک و پویایی‌های نظام بین‌الملل دستخوش تغییرات پیوسته می‌شود، سیاست خارجی ایران را به ساحت کنشی - واکنشی و غیرپایدار سوق داده است. این دوگانگی هویتی موجب ایجاد تضاد در رفتارهای دیپلماتیک ایران شده و امکان تدوین یک سیاست خارجی منسجم و استراتژیک را تضعیف کرده است. این وضعیت نه‌تنها باعث تزلزل در تثبیت جایگاه ایران در معادلات بین‌المللی شده بلکه منجر به شکل‌گیری یک وضعیت «هویتِ ناپایدار» شده است که در آن ایران میان دوگانگی‌های بازتعریف مستمر خود به‌عنوان یک کنشگر مستقل منطقه‌ای و یک رهبر ایدئولوژیک فراملی، سرگردان باقی‌مانده است. این سرگردانی پیامدهای مستقیم و غیرمستقیمی بر سیاست‌های همکاری استراتژیک ایران داشته و باعث شده است که بسیاری از کشورها ایران را به‌عنوان کنشگری در نظر بگیرند که نه‌تنها قادر به ایجاد ائتلاف‌های پایدار نیست بلکه در فرایند اتخاذ دیپلماسی چندجانبه نیز دچار شکاف‌های بنیادین در تنظیم روابط خود با سایر بازیگران است.

ازآنجاکه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل، به‌ویژه سازه‌انگاری واجد ابعاد معناسازانه و هنجاری است که درک آن نیازمند توجه به تعاملات میان ساختار و هویت است (Wendt, 1999: 245) می‌توان ناکامی ایران در ایجاد همکاری استراتژیک از بعد هویتی را علاوه بر علل داخلی به محیط پیرامونی ایران و رقابت منطقه‌ای حاکم بر آن نیز تسری داد. از این منظر در فضای ژئوپلیتیک پیچیده خاورمیانه هویت ایران به‌مثابه متغیری دگرگون‌شونده همواره در معرض بازتعریف از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده که این امر منبعث از این اصل نظری است که هویت‌ها تحت تأثیر تراکم اجتماعی تراکنش‌ها و ارتباطات و همچنین روابط وابستگی قدرت بین بازیگران قرار می‌گیرند. هرچه تراکم اجتماعی و وابستگی بازیگران بیشتر باشد، هویت بازیگران بیشتر در آن رابطه محصور می‌شود و تحت تأثیر قرار می‌گیرد (Tajfel and Turner,1979). تراکم اجتماعی و وابستگی‌های قدرت در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه به‌شدت بالا است. این امر بدین علت است که این منطقه به‌دلیل موقعیت ژئوپلیتیک، منابع طبیعی غنی و تنوع فرهنگی و مذهبی، عرصه‌ای برای رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی است (Gause, 2009). ازاین‌رو هویت‌های بازیگران منطقه‌ای به‌شدت تحت تأثیر این تراکم اجتماعی و روابط قدرت قرار دارند.

وابستگی‌های قدرت در این منطقه به‌گونه‌ای است که کشورهای مختلف در تلاش برای کسب نفوذ و تسلط در امور منطقه‌ای هستند. این وابستگی‌ها نه‌تنها براساس روابط قدرت‌های جهانی مانند ایالات‌متحده، روسیه و چین، بلکه به‌ویژه در روابط میان کشورهای منطقه‌ای نظیر ایران، عربستان سعودی، ترکیه، اسرائیل و دیگر بازیگران مهم شکل می‌گیرند. در چنین فضایی، هویت ایران در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه با تأکید بر رقابت‌های منطقه‌ای و ایدئولوژیک شکل می‌گیرد. این رقابت‌ها و تفاوت‌های ایدئولوژیک به‌ویژه در سطح رسانه‌ای و سیاسی به علت هویت فرهنگ و مذهبی متفاوت ایران (شیعه) با کشورهای منطقه موجب شکل‌گیری یک هویت منفی برای ایران در عرصه منطقه‌ای شده است. این هویت منفی که عمدتاً در قالب «دشمن» یا «تهدید» برای ثبات و نظم منطقه‌ای بازنمایی می‌شود، سبب انزوا و ناکامی ایران در ایجاد همکاری استراتژیک با کشورهای دیگر شده است.

۴-۴. تلقی نظم بین‌المللی به‌مثابه بازتولید سلطه

نظم بین‌الملل، به‌منزله شاکله‌ای متکثر از هنجارها، قواعد و نهادهای حاکم بر کنش‌های دولت‌ها و سایر کنشگران فراملی، بستری است که در آن همکاری‌های استراتژیک به‌مثابه تعاملاتی معطوف به اهداف راهبردی شکل می‌گیرند. این نظم، درحالی‌که امکان بازتولید ثبات و هم‌زیستی میان قدرت‌های متعارض را فراهم می‌آورد، خود وابسته به تداوم و گسترش همکاری‌هایی است که در چهارچوب آن به وقوع می‌پیوندند. ازهمین‌رو، رابطه میان نظم بین‌الملل و همکاری استراتژیک را می‌توان به‌مثابه رابطه‌ای دوسویه، متداخل و دیالکتیک تلقی کرد که در آن هر یک، هم شرط امکان دیگری و هم محصول آن است. تقابل یک کشور با نظم بین‌الملل، خواه به‌صورت کنشی آگاهانه در قالب مقاومت ساختاری و خواه به‌صورت ناآگاهانه در قالب سیاست‌های اعلام وجود (پرستیژی) عموماً منجر به تعمیق بحران‌های ساختاری و افزایش انسداد در تعاملات راهبردی آن کشور می‌شود. جمهوری اسلامی مصداق بارز اتخاذ چنین سیاستی است.

رویکرد تقابلی جمهوری اسلامی ایران نسبت به نظم بین‌المللی مستقر (کنونی) که به‌عنوان بخشی از میراث انقلاب اسلامی، بر سیاست خارجی ایران سایه افکنده است، ریشه در اصول ایدئولوژیک انقلاب اسلامی و نقد فلسفی به ساختارهای ناعادلانه جهانی دارد. هستی‌شناسی نظم بین‌المللی از دیدگاه ایران بر سه محور اصلی استوار است: «مقاومت در برابر سلطه‌پذیری»، «حمایت از مستضعفین» و «استقلال‌طلبی»؛ که نمود

عینی این سه مؤلفه در سیاست خارجی ایران در گفتمان «نه شرقی، نه غربی» متبلور شده است. ذکر این نکته ضروری است اولویت این مؤلفه‌ها در طول زمان ثابت نبوده و به‌طور قابل‌توجهی متأثّر از ماهیت دولت‌ها، شرایط داخلی و بین‌المللی است (حاتم‌زاده و منتی،۱۳۹۶) که این امر خود نشان‌دهنده تعامل پیچیده میان این مؤلفه‌ها در روند تحولات تاریخی است. گفتمان «نه شرقی، نه غربی» معرف جمهوری اسلامی در عرصه بین‌الملل به‌مثابه بازیگری است که نه‌تنها پذیرای نظم مستقر نیست، بلکه در تلاش است تا بدیلی برای آن ارائه کند. از این منظر این کشور به‌عنوان یک کنشگر تجدیدنظرطلب مطرح می‌شود؛ کنشگری که نظم بین‌المللی موجود را به‌عنوان ساختاری سلطه‌گرانه تحلیل می‌کند که توسط قدرت‌های بزرگ برای حفظ منافع خود طراحی و تثبیت شده است.

جمهوری اسلامی ایران به‌دلیل تعارضات هویتی با نظم بین‌المللی از یک‌سو با محدودیت‌های ساختاری منبعث از سلطه دولت‌های ترسیم‌کننده نظم بین‌الملل در رأس آن ایالات‌متحده آمریکا ازجمله تحریم‌های اقتصادی، فشارهای دیپلماتیک و حضور نظامی گسترده این کشورها در منطقه مواجه است و از سویی دیگر در ایجاد همکاری‌های استراتژیک پایدار با چالش‌های جدی مواجه است. از این منظر این اقدامات، بخشی از راهبرد سلطه‌گرانه نظم هژمونیک است که از طریق نهادهای بین‌المللی، رسانه‌های جمعی و نظام‌های آموزشی تقویت می‌شود و همکاری‌های استراتژیک را در مسیری هدایت می‌کنند که منافع قدرت‌های مسلط را حفظ کرده و توانایی کشورهای مستقل را برای تعریف و اجرای سیاست‌های متناسب با نیازهای خود را می‌کاهد. ازاین‌رو می‌توان گفت مخالفت جمهوری اسلامی ایران با نظم بین‌المللی و فقدان درک مشترک از اصول این نظم، ظرفیت این کشور را برای ایجاد و حفظ همکاری‌های استراتژیک به‌شدت محدود کرده است. این مخالفت ضمن تشدید انزوای ایران در نظام بین‌المللی، روابط آن را با قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه پیچیده کرده و به‌جای ائتلاف‌های استراتژیک، این کشور را به سمت روابط موقت و تاکتیکی سوق داده است.

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس که هویت سیاسی خود را براساس تعامل با نظم بین‌المللی متعادل‌سازی کرده‌اند، ایران را به‌عنوان تهدیدی برای ثبات منطقه‌ای تلقی می‌کنند. در مقابل، ایران نیز این کشورها را به‌عنوان بخشی از ساختار سلطه‌گر نظم بین‌المللی می‌بیند و تعاملات کشورهای حوزه خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی با ایالات‌متحده به‌عنوان قدرت مسلط را به‌عنوان نمادی از وابستگی به نظم سلطه‌گر

تفسیر می‌کند. این تعارض هویتی موجب‌شده فضای همکاری‌های استراتژیک میان ایران و این کشورها به‌ویژه در مسائل امنیتی و ایدئولوژیک متشنج شود. این موضع، ایران را نیز از کشورهای غربی و حتی از برخی کشورهای مخالف نظم موجود هم چون چین و روسیه جدا کرده و در موقعیت انزوا قرار داده است. هرچند ایران با کشورهایی مانند روسیه و چین تعاملاتی دارد؛ اما این روابط بیشتر بر مبنای منافع موقت و تاکتیکی است تا استراتژیک. این کشورها به‌رغم انتقاد به نظم بین‌المللی به این نظم وابسته‌اند و از پذیرش هزینه‌های ناشی از همراهی کامل با ایران اجتناب می‌کنند. هرچند ایران تلاش کرده است با کشورهایی مانند چین و روسیه روابط استراتژیک برقرار کند؛ اما این روابط به‌دلیل تفاوت‌های اساسی در منافع ملی و ایدئولوژی، همواره با پیچیدگی‌هایی همراه بوده است. چین با وجود توافق‌نامه‌های متعدد با ایران، ترجیح داده است تعاملات خود را محدود به حوزه‌های اقتصادی کرده و از ورود به حوزه‌های سیاسی یا امنیتی با ایران خودداری کند. ازاین‌رو می‌توان گفت این توافق‌نامه‌ها فاقد عمق سیاسی و امنیتی است؛ هرچند از سوی ایران به‌عنوان گامی برای تقویت همکاری‌های بلندمدت در جهت تعمیق روابط معرفی شده است؛ اما بیشتر بازتاب‌دهنده رویکرد مصلحت‌گرایانه چین است که از فرصت‌های اقتصادی ایران در شرایط تحریم بهره‌برداری می‌کند. روسیه نیز در تعامل با ایران رویکردی تاکتیکی اتخاذ کرده است. این کشور به‌دلیل روابط گسترده خود با کشورهای عربی و اسرائیل، از تعهد کامل به منافع ایران در منطقه پرهیز کرده است. هرچند دو کشور در مسائلی مانند سوریه همکاری داشته‌اند، اما این همکاری‌ها بیشتر به‌دلیل منافع مشترک موقتی در منطقه بوده است. روسیه، به‌عنوان یک قدرت جهانی، همواره تلاش کرده است روابط خود با سایر کشورهای منطقه، ازجمله اسرائیل و عربستان سعودی را متعادل نگه دارد؛ این سیاست متوازن، نشان‌دهنده اولویت منافع ملی روسیه بر تعهدات بلندمدت به ایران است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با توجه به تحلیل‌های چندپارادایمی و بر مبنای نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل به‌ویژه نظریه‌های رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌انگاری و نظریه انتقادی بر لزوم بازاندیشی در اصول بنیادین همکاری استراتژیک و چالش‌های تکوین آن در سطح بین‌الملل تأکید دارد. این پژوهش نشان داد که همکاری‌های استراتژیک در نظام

بین‌الملل، تنها از منظر عقلانیت و منافع عینی قابل تحلیل نیستند، بلکه به ساختارهای معنایی، هویتی و گفتمانی مرتبط نیز وابسته‌اند. از منظر نظریه واقع‌گرایی، فقدان تهدید مشترک به‌عنوان یک شرط اساسی برای شکل‌گیری اتحادهای استراتژیک به‌ویژه در روابط ایران با دیگر قدرت‌ها، مسئله‌ای بنیادی است. واقع‌گرایان تأکید دارند که تهدیدات مشترک موتور محرکه اتحادها و همگرایی‌های استراتژیک هستند. بااین‌حال، ایران به‌دلیل سیاست خارجی مستقل و تجدیدنظرطلبانه‌اش و همچنین موقعیت ژئوپلیتیکی خاص خود قادر به هم‌افزایی تهدیدات امنیتی با دیگر کنشگران بین‌المللی و منطقه‌ای نیست. ازاین‌رو نبود یک تهدید مشترک، مانع عمده‌ای برای اتحادهای استراتژیک است.

از منظر لیبرالیسم، وابستگی متقابل اقتصادی می‌تواند بستر مناسبی برای همکاری‌های استراتژیک فراهم آورد. این وابستگی اقتصادی نه‌تنها به همکاری‌های تجاری می‌انجامد، بلکه می‌تواند موجب تقویت پیوندهای سیاسی و امنیتی بین کشورها شود. اقتصاد هیدروکربنی و تحریمی نه‌تنها انگیزه‌های مادی برای همکاری را کاهش می‌دهد؛ بلکه به‌طور قابل توجهی بسترهای همگرایی سیاسی را نیز تضعیف می‌کند. در چهارچوب نظریه سازه‌انگاری، هویت‌ها و هنجارهای متفاوت و گاه متضاد ایران با سایر کشورها به‌عنوان مانعی اساسی برای همکاری‌های استراتژیک شناسایی می‌شود. ایران با تأکید بر هویت انقلابی خود، دچار تضادهای هویتی با دیگر کشورها به‌ویژه قدرت‌های غربی و برخی کشورهای منطقه‌ای است. این تضاد هویتی به‌طور مستقیم بر اعتماد و همکاری‌های راهبردی تأثیر می‌گذارد و امکان همگرایی پایدار را به‌شدت محدود می‌کند. در نهایت از منظر رویکردهای انتقادی، مخالفت ایران با نظم بین‌المللی موجود به‌عنوان یک مانع هنجاری و ایدئولوژیک برای همکاری‌های استراتژیک مطرح می‌شود. ایران به‌عنوان یک کنشگر تجدیدنظرطلب مشروعیت خود را براساس گفتمان مخالفت با سلطه‌گری غرب و حمایت از جنبش‌های مقاومت در منطقه بنا نهاده است. این رویکرد انتقادی نه‌تنها ایران را از همگرایی با قدرت‌های بزرگ باز می‌دارد؛ بلکه موجب تقویت شکاف‌های ایدئولوژیک و هنجاری نیز می‌شود که در نهایت منجر به تضعیف توان ایران در ایجاد اتحادهای پایدار می‌شود.

براساس یافته‌های این پژوهش، برای تسهیل و تسریع فرایندهای همکاری‌های استراتژیک ایران، لازم است مجموعه‌ای از راهکارهای ساختاری، اقتصادی، هویتی و سیاسی در دستور کار قرار گیرد:

نخست، ایران باید به بازتعریف و بازنگری اساسی در مفاهیم امنیتی خود پرداخته و تهدیدات را به‌گونه‌ای بازتعریف کند که بتواند در قالب‌های مشترک با کشورهای دیگر، به‌ویژه در سطح منطقه‌ای و جهانی همکاری‌های استراتژیک را گسترش دهد. این بازنگری می‌بایست تهدیدات نظامی، اقتصادی، زیست‌محیطی و سایبری را دربر گیرد و به‌عنوان یک چهارچوب مشترک برای همکاری‌های استراتژیک با دیگر کشورها مورد توجه قرار گیرد؛

دوم، ایران باید بر تقویت روابط اقتصادی خود با کشورهای مختلف، به‌ویژه در زمینه‌هایی غیر از نفت و انرژی متمرکز شود. این تلاش‌ها می‌تواند از طریق تنوع در مبادی تجاری و توسعه ظرفیت‌های تولیدی و صنعتی در داخل کشور صورت گیرد. این اقدام، نه‌تنها وابستگی اقتصادی ایران را با کشورهای مختلف تقویت می‌کند؛ بلکه بسترهای همکاری‌های سیاسی و امنیتی را نیز در سطح جهانی تسهیل می‌کند؛

سوم، در سطح هویتی، ایران باید بر تقویت قدرت نرم خود و ترویج روایات متوازن و منصفانه از هویت فرهنگی و تمدنی خود در عرصه جهانی تأکید داشته باشد. این اقدام با کاهش تضادهای هویتی و فرهنگی می‌تواند به ایجاد اعتماد متقابل و همگرایی‌های پایدار در عرصه‌های مختلف کمک کند؛

چهارم، طراحی و اجرای استراتژی‌های دیپلماتیک چندلایه و جامع به‌گونه‌ای که قادر به پاسخگویی به نیازهای امنیتی، اقتصادی و سیاسی در سطوح مختلف باشد؛ یکی از مهم‌ترین اقدامات برای تسهیل همکاری‌های استراتژیک ایران با دیگر کشورهاست. این استراتژی‌ها باید بر پایه ایجاد توافقات مشترک و سازگار با منافع متقابل حتی با کشورهای دارای هویت‌ها و اهداف متفاوت، طراحی و اجرا شوند.

فهرست منابع

حاتم‌زاده، عزیزالله؛ منتی، ایوب (۱۳۹۶). ***رئالیسم انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***. فصلنامه سیاست خارجی، ۳۱(۴)، ۴۰-۵.

دلیرپور، پرویز؛ کرانی، زهرا؛ نصر اصفهانی، محسن (۱۴۰۳). ***چین، ایران و تحول ژئوپلیتیکی خاورمیانه***، مجله روابط خارجی، ۱۶(۲)، ۱۹۲-۱۷۱.

رحیمی، مهدی؛ عیوضی، محمدرحیم (۱۴۰۳). ***سناریوهای روابط ایران و چین در افق ۲۰۳۰***، مجله روابط خارجی، ۱۶(۴)، ۲۸-۱.

رییسی‌نژاد، آرش (۱۴۰۲). ***تنهایی استراتژیک تاریخی ایران و سیاست خارجی غیردولتی: از نفرین جغرافیا تا مخمصه ژئوپلیتیکی***، فصلنامه ژئوپلیتیک، ۱۹(۶۹)، ۲۶۹-۳۰۶.

ظریف، محمدجواد؛ کریمی، ساسان (۱۴۰۲). ***ایران و چالش شناختی در تنوع معنایی اتحاد راهبردی در روابط بین‌الملل. مطالعه کشورها***، ۱(۳)، ۴۵۵-۴۸۷.

گل‌محمدی، ولی؛ کریمی، حمیدرضا (۱۴۰۱). ***الزامات سیاست خارجی ایران در جهان پساغربی؛ از تنهایی راهبردی تا استقلال استراتژیک***. فصلنامه مطالعات راهبردی آمریکا، ۲(۱)، ۷۳-۹۸.

صالح‌نیا، علی؛ بختیاری، حسین (۱۳۹۷). ***اولویت‌بندی تهدیدات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران با روش تحلیل سلسله‌مراتبی***. مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، ۸(۱۷)، ۲۵۵-۲۷۷.

موسوی شهیدی، سیدمهدی؛ زارعی، بهادر (۱۴۰۳). ***ساخت ژئوپلیتیکی و روندپژوهی تاریخی ایران و روسیه***، مجله روابط خارجی، ۱۶(۳)، ۹۰-۶۱.

هادیان، ناصر (۱۳۸۲). سازه‌انگاری، ***از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی***. فصلنامه سیاست خارجی، ۱۷(۲)، ۹۱۵-۹۴۹.

References

Ahouie, M. (2021). The implications of "strategic loneliness" for Iran's geopolitics: Inevitable or constructed? *World Sociopolitical Studies*, 5(3), 507-544.

Badie, B. (2022, June). Les «alliances de bloc" sont mortes et l'Occident ne le comprend pas [The "bloc alliances" are dead and the West doesn't understand it]. Interview by S. Pommier. *Orient XXI*.

Buzan, B. (1983). *People, states and fear: The national security problem in international relations*. Wheatsheaf Books.

Buzan, B., & Wæver, O. (2003). *Regions and powers: The structure of international security*. Cambridge University Press.

Center for a New American Security (CNAS). (2021). Sanctions by the numbers: 2020 year in review. Retrieved from https://www.cnas.org/publications/reports/sanctions-by-the-numbers-2020

Cox, R. W. (1981). Social forces, states, and world orders: Beyond international relations theory. In *Approaches to world order* (pp. 85-123). Cambridge University Press.

Dalirpour, P., Karani, Z., Nasr Isfahani, M. (2024). China, Iran and the geopolitical transformation of the Middle East, *Journal of Foreign Relations*, 16(2), 171-192. [In Persian]

Dreher, A., Sturm, J.-E., & Vreeland, J. R. (2009). Development aid and international politics: Does membership on the UN Security Council influence World Bank decisions? *Journal of Development Economics*, 88(1), 1–18. https://doi.org/10.1016/j.jdeveco.2008.02.003

Sauermann, J., Schwaninger, M., & Kittel, B. (2022). Making and breaking coalitions: Strategic sophistication and prosociality in majority decisions, *European Journal of Political Economy*,17(13)

Gause, F. G. (2009). *The international relations of the Persian Gulf*. Cambridge University Press.

Golmohammadi, V., Karimi, H. (2022). Iran's Foreign Policy Requirements in the Post-Western World; From Strategic Loneliness to Strategic Independence, *Journal of American Strategic Studies*, 2(1), 73-98. [In Persian]

Hadian, N. (2003). Constructivism, from international relations to foreign policy, *Journal of Foreign Policy*, 17(2), 915-945. [In Persian].

Hatamzadeh, A., Menatti, A. (2017). Critical Realism and the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran, *Foreign Policy Quarterly*, 31(4), 5-40. [In Persian]

Holsti, K. J. (1978). A new international politics? Diplomacy in complex interdependence. *International Organization*, 32(2), 513–530.

Ikenberry, G. J. (2010). State power and the institutional bargain: America's ambivalent economic and security multilateralism. In *US hegemony and international organizations: The United States and multilateral institutions* (pp. 45-67). Oxford University Press.

Iran Chamber Newsroom. (2021, October 19). Iran's share of global trade falls to 0.2%. Retrieved from https://en.otaghiranonline.ir/news/33172

Jepperson, R. L., Wendt, A., & Katzenstein, P. J. (1996). Norms, identity, and culture in national security. In P. J. Katzenstein (Ed.), *The culture of national security: Norms and identity in world politics* (pp. 33–75). Columbia University Press.

Juneau, T., Razavi, S. (2017). *Iranian Foreign Policy Since 2001: Alone in the World*, Routledge.

Katzenstein, P. J. (Ed.). (1996). *The culture of national security: Norms and identity in world politics*. Columbia University Press.

Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. W.W. Norton & Company.

Mesbahi, M. (2011). Free and confined: Iran and the international system. *Iranian Review of Foreign Affairs*, 5(2), 9-34.

Michalski, A. (2019). Diplomacy in a changing world order: The role of strategic partnerships. *Swedish Institute of International Affairs*.

Morgenthau, H. J. (1948). *Politics among nations: The struggle for power and peace*. Alfred A. Knopf.

Morrow, J. D. (1991). Alliances and asymmetry: An alternative to the capability aggregation model of alliances. *American Journal of Political Science*, 35(4), 904-933.

Mousavi Shahidi, S., Zarei, B. (2024). Geopolitical construction and historical research of Iran-Russia relations, *Journal of Foreign Relations*, 16(3), 61-90. [In Persian]

Nash, J. F. (1950). The bargaining problem. *Econometrica*, 18(2), 155-162.

Porter, M. E. (1985). *Competitive advantage: Creating and sustaining superior performance*. Free Press.

Rahimi, M., Eyvazi, M. (2024). Scenarios for Iran-China relations in the Horizon of 2030, *Journal of Foreign Relations*, 16(4), 1-28. [In Persian]

Reisinejad, A. (2023). Iran's Strategic Loneliness and Non-State Foreign Policy: From Curse of Geography to Geopolitical Predicament, Geopolitics Quarterly, 19(69), 269-306. [In Persian]

Salehnia, A., Bakhtiari, H. (2018). Prioritization of National Security Threats in the Islamic Republic of Iran through Analytical Hierarchy Process (AHP), *Journal of Strategic Studies of Public Policy*, 8(17), 255-277. [In Persian]

Schelling, T. C. (1960). *The strategy of conflict*. Harvard University Press.

Schweller, R. (1994). Bandwagoning for profit: Bringing the Revisionist State Back, International Securiy, 19(1)

Tabatabai, A. (2019). Iran in the Middle East and the notion of strategic loneliness. *Italian Institute For International Political Studies*, Commentary.

Tajfel, H., & Turner, J. C. (1979). An integrative theory of intergroup conflict. In W. G. Austin & S. Worchel (Eds.), *The social psychology of intergroup relations* (pp. 33–47). Brooks/Cole.

Walt, S. M. (1987). *The origins of alliances*. Cornell University Press.

Waltz, K. (1979). *Theory of international politics*. McGraw-Hill.

Waltz, K. (2008) *Realism and International Politics*, New York: Routledge.

Wendt, A. (1999). *Social theory of international politics*. Cambridge University Press.

Wilson Center. (2023). Iran's Islamist proxies in the Middle East. Retrieved from [link not provided]

World Bank. (2020). Foreign direct investment, net inflows (BoP, current US$) – Iran, Islamic Rep. Retrieved from https://data.worldbank.org/indicator/BX.KLT.DINV.CD.WD

World Bank. (2020). Turkey trade summary 2020. Retrieved from https://wits.worldbank.org/CountryProfile/en/Country/TUR/Year/2020/Summarytext

World Bank. (2020). United Arab Emirates trade statistics. Retrieved from https://wits.worldbank.org/countryprofile/en/country/ARE/year/2020/summarytext

Zarif, M., Karimi, S. (2023). Iran and the cognitive challenge in various perceptions of strategic alliance in international relations, *Journal of Countries Studies*, 1(3), 455-487. [In Persian]

International Quarterly of Foreign Relations
Center for Strategic Research
https://frqjournal.csr.ir
E-ISSN: 2588-6541
Vol. 17, Issue. 3, No. 67, 2025 **Received:** 2025/02/11 **Revised:** 2025/05/07 **Accepted:** 2025/05/14
Research paper

Analysis of The Discursive Formation and Practices of Security-Military Discourse of the Islamic Republic of Iran and The Three Discourses of Western, Muslim Brotherhood and Salafi-Takfiri In The West Asian Region

Nima Rezaei [1] **Mojtabaa Shariati** [2]

1. Associate Professor of International Relations, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, University of Kharazmi, Tehran, Iran
   Email: nima.r@khu.ac.ir
2. Assistant Professor of Political Science, Department of Political Science, Faculty of Humanities, University of Yasuj, Yasuj, Iran (Corresponding Author)
   Email: m.shariati17@gmail.com

Abstract

The collapse of the Syrian political system on December 8, 2024 and the inauguration of Donald J. Trump at the White House on January 20, 2025 will have profound impacts on the West Asian region. The primary objective of this research is to examine the new discursive formation and, consequently, analyze the discursive articulations, as well as the security-military practices, of the Islamic Republic of Iran and the three discourses of the Western, the Muslim Brotherhood, and the Salafi-Takfiri in West Asia(Middle East) region. Thus, this study seeks to answer the central research question: "In the discursive formation of West Asia following the collapse of the Syrian political system in December 2024 and the inauguration of Donald J. Trump in January 2025, what will be the position of the Islamic Republic of Iran's security-military discourse?" The proposed hypothesis is as follows: Beginning in January 2025, the discursive field in West Asia region will witness the presence of four security-military discourses, none of which will hold a hegemonic status: 1) The 'Resistance' discourse", whose primary enunciator is the Islamic Republic of Iran. Its discursive 'Others' are Israel, the United States, and Salafi-Takfiri forces, while its chain of equivalence includes the Islamic Republic of Iran, resistance groups in Yemen, Lebanon, Iraq, Palestine, and Syria, as well as adherents of revolutionary Islam and segments of the population hostile to Israel and the U.S. in the region. 2) The 'Western' security-military discourse, whose primary enunciator is the U.S. under Trump, encompassing several sub-discourses. Its discursive 'Other' consists of forces opposing Western values, while its chain of equivalence includes Israel, so-called moderate Arab states, and populations adhering to Western lifestyles and values in the region. 3) The 'Muslim Brotherhood' discourse, which gains discursive strength following the fall of the Syrian political system, with Turkey as its primary enunciator. Its discursive 'Others' are forces opposing the revival of the Ottoman Empire, including the Kurdish sub-discourse, while its chain of equivalence comprises Turkey, Qatar, Syria, and adherents of a non-revolutionary interpretation of Islam (Muslim Brotherhood-style secular Islam). 4) "The 'Salafi-Takfiri' discourse", whose primary enunciator shifted from Saudi Arabia to ISIS after June 21, 2017, when Mohammed bin Salman was appointed Crown Prince. Its discursive 'Others' are Shiites and forces opposing Salafi-Takfiri Islam (including Western-oriented groups), while its chain of equivalence includes Salafi-Takfiri groups in the region and adherents of Salafi Islam (neither revolutionary nor Muslim Brotherhood interpretations)." Additionally, this study seeks to answer the following sub-question: "Based on the new discursive formation in West Asia, what security-military practices will each of the four discourses pursue?"

Keywords: Resistance Discourse, Western Discourse, Muslim Brotherhood Discourse, Salafi-Takfiri Discourse

International Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.
10.22034/fr.2025.506132.1642 http://frqjournal.csr.ir

Extended Abstract

The collapse of the Syrian political system on December 8, 2024 and the inauguration of Donald J. Trump at the White House on January 20, 2025 will have profound impacts on the West Asian region. The primary objective of this research is to examine the new discursive formation and, consequently, analyze the discursive articulations, as well as the security-military practices, of the Islamic Republic of Iran and the three discourses of the Western, the Muslim Brotherhood, and the Salafi-Takfiri in West Asia(Middle East) region. Thus, this study seeks to answer the central research question: "In the discursive formation of West Asia following the collapse of the Syrian political system in December 2024 and the inauguration of Donald J. Trump in January 2025, what will be the position of the Islamic Republic of Iran's security-military discourse?" The proposed hypothesis is as follows: Beginning in January 2025, the discursive field in West Asia will witness the presence of four security-military discourses, none of which will hold a hegemonic status: 1) "The 'Resistance' discourse", whose primary enunciator is the Islamic Republic of Iran. Its discursive 'Others' are Israel, the United States, and Salafi-Takfiri forces, while its chain of equivalence includes the Islamic Republic of Iran, resistance groups in Yemen, Lebanon, Iraq, Palestine, and Syria, as well as adherents of revolutionary Islam and segments of the population hostile to Israel and the U.S. in the region. 2) The 'Western' security-military discourse, whose primary enunciator is the U.S. under Trump, encompassing several sub-discourses. Its discursive 'Other' consists of forces opposing Western values, while its chain of equivalence includes Israel, so-called moderate Arab states, and populations adhering to Western lifestyles and values in the region. 3) "The 'Muslim Brotherhood' discourse", which gains discursive strength following the fall of the Syrian political system, with Turkey as its primary enunciator. Its discursive 'Others' are forces opposing the revival of the Ottoman Empire, including the Kurdish sub-discourse, while its chain of equivalence comprises Turkey, Qatar, Syria, and adherents of a non-revolutionary interpretation of Islam ('Muslim Brotherhood-style secular Islam). 4) "The 'Salafi-Takfiri' discourse", whose primary enunciator shifted from Saudi Arabia to ISIS after June 21, 2017, when Mohammed bin Salman was appointed Crown Prince. Its discursive 'Others' are Shiites and forces opposing Salafi-Takfiri Islam (including Western-oriented groups), while its chain of equivalence includes Salafi-Takfiri groups in the region and adherents of Salafi Islam (neither revolutionary nor Muslim Brotherhood interpretations)." Additionally, this study seeks to answer the following sub-question: "Based on the new discursive formation in West Asia, what security-military practices will each of the four discourses pursue?" The following sub-hypotheses are proposed:

- The 'Resistance' discourse (articulated primarily by the Islamic Republic of Iran):
  1. It will maintain an antagonistic relationship with the Western and Salafi-Takfiri discourses.
  2. It will avoid establishing an antagonistic relationship with the Muslim Brotherhood discourse.

3. Since the Resistance discourse frames Israel as the "primary enemy of the region's people," it will counter Western discursive attempts to destabilize the signifier "Israel" within its discourse, making Israel a key site of discursive conflict with the West.
4. Tensions with the U.S. across the region will decrease until the nuclear issue is resolved.
5. A purely nuclear agreement with the U.S. (in the absence of maximum pressure) will be pursued, but no negotiations will be authorized if the U.S. enforces maximum pressure.
6. The agreement with Saudi Arabia will be maintained.
7. Tensions with neighboring countries will be managed.
8. Military drills, exercises, and the strengthening of Iran's security-military capabilities will continue.
9. Covert enhancement of the security-military capabilities of Resistance Axis groups will intensify, avoiding media exposure.

❖ The 'Western' discourse (articulated primarily by the U.S. under Trump):**

1. It will maintain an antagonistic relationship with the Resistance and Salafi-Takfiri discourses.
2. It will avoid antagonizing the Muslim Brotherhood discourse.
3. It will seek to fix the signifier "Israel" within its discourse as a strategic partner and ally, supporting Israel through settlement expansions and arms sales.
4. Efforts to expand the Abraham Accords to other regional countries (especially Saudi Arabia) will continue.
5. Pressure on Arab states to increase investments and arms purchases from the U.S. will intensify.
6. Preventing Iran from acquiring nuclear weapons will remain a key signifier, sustaining a "carrot-and-stick" policy. Negotiations with Iran under maximum pressure will be prioritized.
7. Extreme Iranophobic rhetoric (e.g., regime change advocacy) will moderate (but not cease) pending the nuclear issue's resolution. The binary of "non-nuclear Iran as prosperous vs. nuclear Iran as destitute" will be emphasized.
8. The Trump administration will seek military-security gains in West Asia through rhetoric and threats, particularly against Yemen's Houthis (designated as an FTO).
9. Pressure on Iraq and Lebanon to marginalize Resistance groups and fully align them with the Western discourse will increase.
10. The discourse's weak "metaphorical power" will be exacerbated by Trump's linguistic patterns, failing to offer a clear future vision or present itself as the sole crisis solution, leading to a partial erosion of its chain of equivalence.
11. U.S. military presence in the region will persist.

❖ The 'Muslim Brotherhood' discourse (articulated primarily by Turkey):**

1. It will not establish an antagonistic relationship with the other three discourses.

2. It will attempt to incorporate Egypt into its chain of equivalence.
3. Despite Syria's inclusion in its chain of equivalence post-December 8, 2024, the Muslim Brotherhood discourse will not articulate the "liberation of Jerusalem," leading to limited Turkish responses to Israeli military actions in Syria.
4. Its primary 'Other' will be the Kurdish sub-discourse (under the Western discourse), sustaining hard/soft security confrontations with groups like the PYD/YPG and PKK.
5. It will deploy all security-military and economic resources to stabilize Syria's new political system.
6. Efforts to persuade wealthy Arab states (Qatar, Saudi Arabia, UAE, Kuwait) to invest in Syria will increase.

❖ The 'Salafi-Takfiri' discourse (articulated primarily by ISIS):

1. It will maintain an antagonistic relationship with the Western and Resistance discourses.
2. It will avoid antagonizing the Muslim Brotherhood discourse.
3. It will strive to revive its chain of equivalence in the region.
4. Efforts to incorporate Syria and Iraq into its chain of equivalence will intensify.
5. The group's terrorist operations will escalate.

Methodology

This research is an analytical-descriptive study with a methodology based on Laclau and Mouffe's discourse analysis method. The data was collected from library and web-based sources (official and credible websites).

Findings and Discussion

Findings of the present study confirm both the primary and secondary hypotheses, demonstrating that the four security-military discourses of "Resistance," "the Western," "Muslim Brotherhood," and "Salafi-Takfiri" — each derived from their own discursive articulations — will pursue a set of security-related practices in the near future, at least until these four discourses undergo rearticulation. This has been thoroughly examined in the study. In this context, the reasons behind the Resistance security-military discourse's failure to achieve hegemonic status, despite its extensive chain of equivalence, were discussed. Based on credible survey results, it was demonstrated that Operation Al-Aqsa Storm and the Zionist regime's crimes in the region have positively impacted the chain of equivalence of the Islamic Republic of Iran's discourse (Resistance discourse). Thus, a series of measures must be taken to prevent the erosion of Iran's position as the primary enunciator of the Resistance security-military discourse. Another key issue analyzed through the lens of Laclau and Mouffe's discourse theory was why the Muslim Brotherhood's security-military discourse has not attained hegemonic status. It was noted that while this discourse has simultaneously incorporated the two elements of "ethnicity" and "religion (Muslim Brotherhood-style Islam)," its avoidance of establishing an antagonistic relationship with the other three discourses in the region has significantly diluted its logic of difference without

expanding its chain of equivalence. Furthermore, employing the concept of "hegemonic intervention," the study highlighted that with the exception of a few security-military cases in West Asia (such as Syria and Libya), Turkey has no substantial presence or influence in other regional security-military issues. As long as the Muslim Brotherhood security-military discourse fails to externalize "Israel" as the primary threat to the Arab world and does not articulate the "liberation of Jerusalem" within its discourse, achieving hegemonic status will remain unlikely.
Finally, the study discussed six key issues that could become focal points of new discursive conflicts, potentially completely reshaping discursive formations in West Asia and leading to divergent security actions and practices: Iran’s nuclear dossier and U.S. engagement with it. Israel, The future of Syria’s political system, The resurgence of ISIS in the region, The Kurdish issue, The future of Resistance groups in Iraq, Lebanon, Gaza, and Syria.

روابط خارجی

سال هفدهم، شماره سوم (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۴، صص. ۱۵۹- ۲۰۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۴

مقاله پژوهشی

تحلیل صورت‌بندی گفتمانی و کردارهای گفتمان امنیتی- نظامی جمهوری اسلامی ایران و سه گفتمان غرب، اخوانی و سلفی-تکفیری در منطقه غرب آسیا

نیما رضایی[۱] **مجتبی شریعتی**[۲]

۱. عضو هیئت‌علمی گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران
Email: nima.r@khu.ac.ir

۲. استادیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)
Email: m.shariati17@gmail.com

چکیده

سقوط نظام سیاسی سوریه در ۸ دسامبر ۲۰۲۴(۱۸ آذر ۱۴۰۳) و استقرار ترامپ در کاخ سفید در تاریخ ۲۰ ژانویه ۲۰۲۵(۱ بهمن ۱۴۰۳) تأثیرات عمیقی بر منطقه غرب آسیا بر جای خواهد نهاد. هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی صورت‌بندی گفتمانی جدید و به‌تبع آن بررسی مفصل‌بندی‌های گفتمانی و کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی گفتمان جمهوری اسلامی ایران (موسوم به مقاومت) و سه گفتمان غرب، اخوان‌المسلمین و سلفی-تکفیری در منطقه غرب آسیا است. بنابراین، پژوهش حاضر در پیِ پاسخ به این پرسش است که «در صورت‌بندی گفتمانی در منطقه غرب آسیا پس از سقوط نظام سیاسی سوریه در دسامبر ۲۰۲۴ و استقرار دونالد ترامپ در کاخ سفید در ژانویه ۲۰۲۵، موقعیت گفتمان امنیتی-نظامی جمهوری اسلامی ایران چگونه خواهد بود؟»، این فرضیه را ارائه می‌دهد که «از ژانویه ۲۰۲۵، میدان گفتمانی در منطقه غرب آسیا شاهد حضور چهار گفتمان امنیتی-نظامی است که هیچ‌یک دارای منزلت هژمونیک نیستند: ۱. گفتمان «مقاومت» که بیان‌کننده (اداکننده) اصلی آن جمهوری اسلامی ایران است، دگرها یا غیرخودی‌های گفتمانی آن، اسرائیل، ایالات متحده و نیروهای سلفی-تکفیری و زنجیره هم‌ارزی آن شامل جمهوری اسلامی ایران و گروه‌های مقاومت در یمن، لبنان، عراق، فلسطین، سوریه و مردم معتقد به اسلام انقلابی و بخشی از مردم متنفر از اسرائیل و ایالات متحده در منطقه است؛ ۲. گفتمان امنیتی-نظامی «غرب» که بیان‌کننده اصلی آن ایالات متحده دوران ترامپ است و دارای چندین خرده گفتمان است، دگر یا غیرخودی گفتمانی آن، نیروهای مخالف ارزش‌های غربی و زنجیره هم‌ارزی آن شامل اسرائیل، دولت‌های موسوم به عرب میانه‌رو و مردم معتقد به سبک زندگی و ارزش‌های غربی در منطقه است؛ ۳. گفتمان «اخوان‌المسلمین» که پس از سقوط نظام سیاسی سوریه نوعی قوت گفتمانی پیدا کرده و بیان‌کننده اصلی آن ترکیه است، دگرهای گفتمانی آن نیروهای مخالف احیای امپراتوری عثمانی و خرده گفتمان کُردها و زنجیره هم‌ارزی آن شامل ترکیه، قطر، سوریه و مردم معتقد به قرائت غیرانقلابی از اسلام (اسلام سکولار اخوانی) است؛ ۴. گفتمان «سلفی-تکفیری» که از ۲۱ ژوئن ۲۰۱۷ که محمد بن‌سلمان به‌عنوان ولیعهد عربستان سعودی انتخاب گردید، بیان‌کننده اصلی آن از عربستان سعودی به داعش منتقل شده است و دگرهای گفتمانی آن، شیعه و نیروهای مخالف اسلام سلفی-تکفیری (ازجمله غرب‌گرایان) و زنجیره هم‌ارزی آن شامل گروه‌های سلفی-تکفیری در منطقه و مردم معتقد به اسلام سلفی (نه قرائت انقلابی و نه قرائت اخوانی از اسلام) است.» این پژوهش همچنین به‌دنبال پاسخ به این پرسش فرعی خواهد بود که «براساس صورت‌بندی گفتمانی جدید در منطقه غرب آسیا، کدام دسته از کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی دنبال می‌گردد؟»

کلیدواژه‌ها: گفتمان مقاومت، گفتمان غرب، گفتمان اخوان‌المسلمین، گفتمان سلفی-تکفیری

شاپای الکترونیک: ۶۵۴۱-۲۵۸۸/ پژوهشکده تحقیقات راهبردی/ فصلنامه روابط خارجی

10.22034/fr.2025.506132.1642 http://frqjournal.csr.ir

مقدمه و بیان مسئله

دسامبر ۲۰۲۴ (۱۸ آذر ۱۴۰۳) نیروهای احمد الشرع ملقب به ابومحمد الجولانی بدون مقاومت نیروهای ارتش سوریه، وارد دمشق شدند و نظام سیاسی سوریه و حکومت خاندان اسد پس از ۶۱ سال سقوط کرد. ورود ترامپ جمهوری‌خواه به ساختمان کاخ سفید در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۵(۱ بهمن ۱۴۰۳) به‌عنوان شخصی که مبتنی بر «رئالیسم اصولگرا»[1] (Anton, 2019, Paragraph 4) می‌اندیشد و به صراحت، سند «استراتژی امنیت ملی» ایالات متحده در دولت اول خود در سال ۲۰۱۷ را «یک استراتژی [مبتنی بر] رئالیسم اصول‌گرا»[2] نامیده بود (The White House, 2017, p. 1) نیز مزید بر علت خواهد شد تا کنش‌های امنیتی-نظامی در منطقه غرب آسیا را پیچیده‌تر نماید.

اگرچه با چهارچوب‌های نظری مختلف می‌توان این پدیده‌ها و وقایع امنیتی را تحلیل نمود، لکن واضح و مبرهن است که هر نظریه تحلیل‌هایی را در رابطه با پدیده‌های فوق ارائه می‌دهد که با تحلیل سایر نظریه‌ها متفاوت است. در اینجا لازم است که به دیدگاه «توماس کوهن» و مفهوم «نظریه‌زدگی مشاهده»[3] اشاره نمود. به باور «کوهن» و اندیشمندانی نظیر «ویلفرد سلارس»، «ان.آر. هنسن» و «پل فایرابند»، تمامی مشاهده‌ها در قالب این یا آن نظریه صورت می‌پذیرند. به بیان دقیق‌تر، تمامی مشاهده‌ها، «نظریه‌زده» هستند. بحث «کوهن» درباره «نظریه‌زدگی مشاهده» مبتنی بر این مطلب است که وقتی ما به جهان می‌نگریم، هر آنچه در جهان فیزیکی می‌بینیم از پشت «لنز [عینک]» نظریه‌ای که پذیرفته‌ایم، است. ممکن است تغییر جهت داده و نظریه دیگری را بپذیریم. در این‌صورت، جهان را به شیوه متفاوتی «می‌بینیم». این [موضوع] نه‌تنها مفاهیم نظری ما که حتی گزارش‌های ما از رویدادهایی که به‌صورت مستقیم مشاهده کرده‌ایم را شامل می‌گردد (Chernoff, 2007, p. 105). بنابراین، پژوهشگر با انتخاب یک نظریه، عینکی بر چشم خود می‌نهد و از پشت قاب عینک به جهان و پدیده‌های آن می‌نگرد و تحلیل خود را ارائه می‌دهد.

در این پژوهش تلاش شده است تا به پدیده‌های امنیتی از پشت عینک نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه نگریسته شود. هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی صورت‌بندی گفتمانی جدید در منطقه غرب آسیا و به‌تبع آن بررسی مفصل‌بندی مجدد

1. Principled realism
2. A strategy of principled realism
3. Theory-ladenness of observation

چهارگفتمان امنیتی-نظامی «مقاومت»، «غرب»، «اخوان‌المسلمین» و «سلفی-تکفیری» براساس نظریه تحلیل گفتمان ارنستو لاکلائو و شنتال موفه است.

این پژوهش در پیِ پاسخ به این پرسش اصلی که «در صورت‌بندی گفتمانی در منطقه غرب آسیا پس از سقوط نظام سیاسی سوریه در دسامبر ۲۰۲۴ و استقرار ترامپ در کاخ سفید در ژانویه ۲۰۲۵، موقعیت گفتمان امنیتی-نظامی جمهوری اسلامی ایران چگونه خواهد بود؟»، این فرضیه را ارائه می‌دهد که «از ژانویه ۲۰۲۵، میدان گفتمانی در منطقه غرب آسیا شاهد حضور چهار گفتمان امنیتی-نظامی است که هیچ‌یک دارای منزلت هژمونیک نیستند: ۱. گفتمان «مقاومت» که بیان‌کننده (یا اداکننده) اصلی آن جمهوری اسلامی ایران است، دگرها یا غیرخودی‌های گفتمانی آن اسرائیل، ایالات متحده و نیروهای سلفی-تکفیری و زنجیره هم‌ارزی آن شامل جمهوری اسلامی ایران و گروه‌های مقاومت در یمن، لبنان، عراق، فلسطین، سوریه و مردم معتقد به اسلام انقلابی و بخشی از مردم متنفر از اسرائیل و ایالات متحده در منطقه است؛ ۲. گفتمان امنیتی-نظامی «غرب» که بیان‌کننده اصلی آن ایالات متحده دوران ترامپ است و دارای چندین خرده گفتمان است، دگر یا غیرخودی گفتمانی آن نیروهای مخالف ارزش‌های غربی و زنجیره هم‌ارزی آن شامل اسرائیل، دولت‌های موسوم به عرب میانه‌رو و مردم معتقد به سبک زندگی و ارزش‌های غربی در منطقه است؛ ۳. گفتمان «اخوان‌المسلمین» که پس از سقوط نظام سیاسی سوریه نوعی قوت گفتمانی پیدا کرده و بیان‌کننده اصلی آن ترکیه است. دگرهای گفتمانی آن نیروهای مخالف احیای امپراتوری عثمانی و خرده گفتمان کُردها و زنجیره هم‌ارزی آن شامل ترکیه، قطر، سوریه و مردم معتقد به قرائت غیرانقلابی از اسلام است و ۴. گفتمان «سلفی-تکفیری» که از ۲۱ ژوئن ۲۰۱۷ که محمد بن‌سلمان به‌عنوان ولیعهد عربستان سعودی انتخاب گردید بیان‌کننده اصلی آن از عربستان سعودی به داعش منتقل شده است. دگرهای گفتمانی آن شیعه و نیروهای مخالف اسلام سلفی-تکفیری (ازجمله غرب‌گرایان) و زنجیره هم‌ارزی آن شامل گروه‌های سلفی-تکفیری در منطقه و مردم معتقد به اسلام سلفی (نه قرائت انقلابی و نه قرائت اخوانی از اسلام) است.»

در این پژوهش همچنین به‌دنبال پاسخ به این پرسش فرعی که «براساس صورت‌بندی گفتمانی جدید در منطقه غرب آسیا، هر یک از چهار گفتمان، کدام دسته از کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی را دنبال می‌نمایند؟»، فرضیه فرعی خود را ارائه می‌دهد که در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

لازم به ذکر است که شش موضوع ۱. پرونده هسته‌ای ایران و نحوه تعامل ایالات

متحده با آن؛ ۲. اسرائیل؛ ۳. آینده نظام سیاسی سوریه؛ ۴. قدرت گرفتن داعش در منطقه؛ ۵) کُردها و ۶. آینده گروه‌های مقاومت در عراق، لبنان، غزه و سوریه می‌توانند محل منازعات گفتمانی جدید باشند، در نتیجه این قابلیت را دارند که صورت‌بندی‌های گفتمانی در منطقه غرب آسیا را به‌صورت کامل تغییر دهند و در نتیجه آن، شاهد کنش‌های و کردارهای امنیتی متفاوتی باشیم.

سازمان‌دِهی پژوهش حاضر به این شکل است که در ابتدا چهارچوب نظری پژوهش حاضر یعنی نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه معرفی می‌گردد. در ادامه، ضمن بررسی مفصل‌بندی چهار گفتمان امنیتی-نظامی «غرب»، «مقاومت»، «اخوان‌المسلمین» و «سلفی-تکفیری»، کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی در منطقه غرب آسیا مورد تدقیق قرار می‌گیرد. از نظر تجزیه‌وتحلیل این پژوهش در زمره تحقیقات توصیفی و تحلیلی قرار دارد. داده‌های مربوط نیز از منابع کتاب‌خانه‌ای و وب‌محور (تارنماهای رسمی و معتبر) جمع‌آوری شده است. پژوهش حاضر یک «پژوهش تلفیقی توصیفی» تک‌روشی تک‌مرحله‌ای است. تک‌روشی از آن جهت که در این پژوهش، داده‌های کیفی به یک روش «تحلیل گفتمان» و داده‌های کمی تنها به یک روش «استفاده از منابع کتاب‌خانه‌ای و اینترنتی موجود» گردآوری می‌گردند. علت اطلاق اصطلاح تک‌مرحله‌ای نیز از آن جهت است که روش کیفی و روش کمی به‌کار گرفته شده تنها در یک مرحله به‌کار گرفته می‌شوند. لازم به ذکر است که در پژوهش‌های آمیخته توصیفی، محقق به‌منظور تشریح یک پدیده، داده‌های کیفی را در اولویت قرار داده و داده‌های کمی را جهت تشریح ابعاد مختلف پدیده به‌کار می‌گیرد. همچنین، در فرآیند گردآوری داده‌ها، ابتدا داده‌های کیفی را گردآوری می‌نماید و سپس به گردآوری داده‌های کمی پرداخته می‌شود. به‌عبارت دیگر، داده‌های کمی ابزاری جهت توضیح بیشتر و آشکار نمودن برخی جنبه‌های ابهام‌برانگیز می‌گردد.

۱. مبانی نظری: نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه

در ابتدای این بخش، تعاریف مختلف مفهوم «گفتمان» مورد تدقیق قرار می‌گیرد و در ادامه به ذکر اجزای مختلف نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه پرداخته می‌شود.

۱-۱. تعاریف مختلف مفهوم گفتمان

سارا میلز معتقد است که «اصطلاح «گفتمان» در رشته‌های گوناگون رایج شده است: نظریه انتقادی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، فلسفه، روان‌شناسی اجتماعی و بسیاری از حوزه‌های دیگر، به‌طوری‌که اغلب، [به‌صورت] تعریف‌نشده [به حال خود] رها می‌شود، گویی کاربرد آن واقعاً [جزئی از] اطلاعات عمومی است» (Mills, 2004, p. 1). «دبورا شیفرِن، دِبورا تانِن و هایدی ای. همیلتون» در کتاب معروف «راهنمای تحلیل گفتمان» عنوان می‌دارند که مفهوم «گفتمان» دارای سه معنای مختلف است: ۱. هر چیزی فراتر ازجمله؛ ۲. کاربرد زبان و ۳. محدوده وسیع‌تری از کردارهای اجتماعی که شامل موارد غیرزبانی و غیراختصاصی زبان[1] است (Schiffrin, Tannen & Hamilton, 2001).

«یورگنسن و فیلیپس» در کتاب معروف خود با عنوان «تحلیل گفتمان به‌عنوان نظریه و روش» عنوان می‌دارند که زیربنای اصطلاح «گفتمان» این باور کلی است که زبان براساس الگوهای مختلفی ساختاربندی می‌شود که «پاره‌گفتارهای افراد»[2] در هنگام مشارکت در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی از آن [الگوها] پیروی می‌کند (Jørgensen & Phillips, 2002, p. 1).

«دایان مک‌دانل» خاطرنشان می‌سازد که گفتمان یک امر اجتماعی است (Macdonell, 1993, p. 1). «سارا میلز» معتقد است که گفتمان‌ها هم فهم ما از واقعیت و هم تصور ما از هویت ما را شکل می‌دهند (Mills, 2004, p. 1). «یعقوب تورفین» مفهوم «گفتمان» را این‌گونه تعریف می‌کند: «گفتمان مجموعه‌ای متمایز از زنجیره‌های دلالتی[3] است که در آن معنا دائماً مورد مذاکره مجدد قرار می‌گیرد» (Torfing, 1999). مطالب این بخش در رابطه با تعریف مفهوم «گفتمان» را با ذکر تعریف لاکلا درباره مفهوم «گفتمان» به پایان می‌بریم. «ارنستو لاکلائو» در مقاله «ایدئولوژی و پسامارکسیسم» در رابطه با مفهوم «گفتمان» عنوان می‌دارد که گفتمان محدود به گفتار و نوشتار نیست، بلکه «همه نظام‌های دلالت»[4] را در برمی‌گیرد. در چنین معنایی [گفتمان] با زندگی اجتماعی هم‌مرز است (Laclau, 2006, p. 106).

1. Nonlinguistic and nonspecific instances of language
2. People's utterances
3. A differential ensemble of signifying sequences
4. All systems of signification

۱-۲. نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه

«یورگنسن و فیلیپس» بر این باور هستند که رویکردهای تحلیل گفتمان نقطه عزیمت خود را این ادعای فلسفه زبان‌شناختی ساختارگرا و «پساساختارگرا»[1] قرار می‌دهند که دسترسی ما به واقعیت همواره از طریق زبان صورت می‌پذیرد. به‌واسطه زبان، «بازنمایی‌هایی از واقعیت»[2] خلق می‌کنیم که صرفاً بازتاب «واقعیت از پیش موجود»[3] نیستند، بلکه به برساخت واقعیت [هم] کمک می‌کنند. این بدان معنا نیست که واقعیت، به‌خودی خود وجود ندارد. معانی و بازنمایی‌ها [اموری] واقعی هستند. اشیای فیزیکی نیز وجود دارند، لکن صرفاً از طریق گفتمان معنا پیدا می‌کنند. به‌عنوان نمونه، سیل یک پدیده واقعی است که مستقل از اندیشه و گفتار مردم است؛ اما به‌محض این‌که مردم سعی می‌کنند به آن معنایی نسبت دهند، دیگر [پدیده سیل] خارج از گفتمان نیست (Jørgensen & Phillips, 2002, pp. 9-10).

«جیمز پل جی و مایکل هندفورد» در مقدمه کتاب «راهنمای تحلیل گفتمان راتلج» عنوان می‌دارند که تحلیل گفتمان مطالعه زبان مورد استفاده است. تحلیل گفتمان مطالعه معانی است که به زبان می‌دهیم و [همچنین مطالعه] کنش‌هایی است که هنگام استفاده از زبان در «زمینه‌های خاص»[4] انجام می‌دهیم. تحلیل گفتمان همچنین گاهی به‌عنوان مطالعه زبان بالاتر از سطح یک جمله [و] مطالعه روش‌های ترکیب جملات در راستای ایجاد معنا، انسجام و انجام مقاصد، تعریف می‌شود (Gee & Handford, 2012, p. 1).

«یورگنسن و فیلیپس» در مورد نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه عنوان می‌دارند که ایده اصلی نظریه گفتمان [لاکلائو و موفه] این است که پدیده‌های اجتماعی هرگز کامل یا تمام‌شده نیستند. معنا در نهایت هیچ‌گاه نمی‌تواند تثبیت شود و این [موضوع] راه را برای کشمکش‌های اجتماعی دائمی حول تعاریف جامعه و هویت باز می‌گذارد و تأثیرات اجتماعی به‌همراه دارد. وظیفه تحلیل‌گر گفتمان ترسیم مسیر این کشمکش‌ها حول تثبیت معنا در همه سطوح امر اجتماعی است (Jørgensen & Phillips, 2002, p. 24).

«جفری گالت هارفام» معتقد است که اهمیت زبان در [اثر] هژمونی و استراتژی سوسیالیستی لاکلا و موفه به‌واسطه این واقعیت مضاعف می‌گردد که بخش عمده

1. Structuralist and poststructuralist linguistic philosophy
2. Representations of reality
3. Reflections of a pre-existing reality
4. Use language in specific contexts

استحکام نظری آن‌ها مرهون جایگزینی اصطلاحات [مدنظر آن‌ها به‌جای اصطلاحات مارکسیستی] است. درحالی‌که مارکسیسم سنتی از «مبارزه طبقاتی»[1] صحبت می‌کند، لاکلا و موفه [مفهوم] غیریت‌سازی [یا ضدیت][2] را جایگزین آن می‌کنند. با تبعیت از [اندیشه‌های] گرامشی، [لاکلاو و موفه] به‌جای [مفهوم مارکسیستی] «طبقات سیاسی»[3]، [مفهوم] «اراده‌های جمعی»[4] را [در نظریه خود] وارد نمودند. [لاکلاو و موفه] به‌جای کردار از گفتمان[5]؛ به‌جای کمونیسم از دموکراسی[6]؛ به‌جای هویت از موقعیت[7]؛ به‌جای جامعه از گفتمان؛ به‌جای امر ایجابی [یا مثبت] از امر سلبی [یا منفی][8]؛ و مهم‌تر از همه، به‌جای سیاست از مفصل‌بندی[9] [استفاده می‌کنند] (Harpham, 2013, p. 121). «دیوید هوارث» بر این باور است که به‌طور کلی، تلاش [نظری] «لاکلا» را می‌توان شامل سه مرحله اساسی دانست: [۱)] تلاش اولیه در راستای ایجاد یک نظریه مارکسیستی در باب ایدئولوژی و سیاست، که از آثار آنتونیو گرامشی و «لوئیس آلتوسر»[10] بهره گرفته و آن‌ها را گسترش می‌دهد. [۲)] توسعه یک نظریه پسامارکسیستی در باب هژمونی که با فلسفه پساساختارگرایانه درآمیخته است. از این‌رو، قاطعانه جبرگرایی و ذات‌گرایی رسوب‌کرده در پارادایم مارکسیستی[11] را می‌شکنند. [۳)] توسعه مضاعف این رویکرد پسامارکسیستی از طریق تعامل عمیق‌تر با فلسفه ساختارشکنانه ژاک دریدا و تفسیر ژاک لاکان از روان‌کاوی فرویدی[12]. اثر «لاکلا» برای توصیف و تبیین پیدایش و زوال ایدئولوژی‌های سیاسی و صورت‌بندی‌های اجتماعی[13] که [ایدئولوژی‌های سیاسی] در درون آن‌ها ساخته می‌شوند و نیز قوام [یا تکوین] سوژه‌های اجتماعی[14] ضروری است (Howarth, 2015). هدف نظریه گفتمان فهم امر اجتماعی به‌عنوان یک (بر) «ساخت گفتمانی»[15] است که بر این اساس، اصولاً همه

1. Class struggle
2. Antagonism
3. Political classes
4. Collective wills
5. For practice, discourse
6. For communism, democracy
7. For identity, position
8. For positivity, negativity
9. For politics, articulation
10. Antonio Gramsci and Louis Althusser
11. Residual determinism and essentialism of the Marxist paradigm
5. Jacques Derrida's deconstructionist philosophy and Jacques Lacan's interpretation of Freudian psychoanalysis
13. Social formations
7. Constitution of social subjects
15. An understanding of the social as a discursive construction

پدیده‌های اجتماعی را می‌توان با استفاده از ابزارهای تحلیل گفتمانی تحلیل نمود (Jørgensen & Phillips, 2002, p. 24). «لاکلا» بر این باور است که مساهمت اصلی نظریه گفتمان به حوزه سیاست، مفهوم‌سازی قدرت بوده است(Laclau, 2007, p. 545).

در جدول شماره یک، دو، سه و چهار، هجده مورد از مفاهیم نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه شرح داده شده است. از مجموع مطالب عنوان شده، چهار گزاره مهم در راستای کاربست در این پژوهش وام گرفته می‌شود:

۱. کارویژه و کارکرد اصلی گفتمان «معنادِهی» است. به‌عنوان یک نمونه، به یک پدیده نظیر سیل یا حتی به یک شخص نظیر «ترامپ» می‌توان در گفتمان‌های مختلف معانی مختلفی داد. «ترامپ» به‌عنوان یک شخص، در گفتمان مقاومت معنای «قاتل شهید سلیمانی» را دارد. گفتمان راست افراطی آمریکا، «ترامپ» را به‌عنوان «ناجی ایالات متحده» معنا می‌دهد. گفتمان دموکرات به «ترامپ» معنای «زمینه‌ساز افول ایالات متحده» می‌دهد؛ بنابراین، یک پدیده یا یک فرد ممکن است در چند گفتمان مختلف، چند معنای کاملاً متفاوت داشته باشد.

جدول ۱: ۶ مورد از مفاهیم نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه (منبع: نگارندگان)

نام مفهوم	توضیح مفهوم در نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه
مفصل‌بندی (Articulation)	ما هر کرداری (practice) را که میان عناصر (elements) رابطه‌ای برقرار می‌کند، به‌گونه‌ای که هویت آن عناصر در نتیجه این کردار مفصل‌بندی تغییر یابد، مفصل‌بندی می‌نامیم. کلیت ساختاریافته حاصل از کردار مفصل‌بندی را گفتمان می‌نامیم(Laclau & Mouffe, 2001, p. 105). به تعبیر لاکلا و موفه، مفصل‌بندی‌ها، مداخلات تصادفی [و اقتضامند] (contingent interventions) در یک زمینه تصمیم‌ناپذیر (undecidable terrain) هستند. این بدان معنا است که مفصل‌بندی‌ها به‌صورت دایمی، ساختارهای معنادهی (structures of meaning) را به شیوه‌های غیرقابل پیش‌بینی شکل داده و در آن مداخله می‌کنند (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 29). به بیان ساده، مفصل‌بندی به‌منظور جوش دادن و ربط دادن عناصر مجزا و پراکنده به‌کار می‌رود و هویت و معنای جدیدی به این عناصر می‌بخشد.
نقطه کانونی [یا نقطه تلاقی] (Nodal Point)	هر گفتمانی به‌مثابه تلاش برای تسلط بر حوزه گفتمان‌گونه‌گی، در راستای جلوگیری از جریان تفاوت‌ها(flow of differences) و ساخت یک مرکز شکل می‌گیرد. ما نقاط گفتمانی ممتاز این تثبیت جزئی (privileged discursive points of this partial fixation) را نقطه کانونی [یا نقطه تلاقی] می‌نامیم» (Laclau & Mouffe, 2001, p. 112). «نقطه کانونی [یا نقطه تلاقی]» یک نشانه ممتاز (a privileged sign) است که سایر نشانه‌ها حول آن [انسجام می‌یابند و] نظم می‌گیرند. سایر نشانه‌ها معنای خود را به‌واسطه رابطه‌ای که با «نقطه کانونی» دارند، کسب می‌کنند (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 26). «نقطه کانونی» عمود خیمه یک گفتمان می‌باشد که با نبودن آن خیمه فرو می‌ریزد.
وقته [یا لحظه یا دقیقه] (Moment)	مواضع متفاوت (differential positions)، تا آن‌جا که به‌نظر می‌رسند در یک گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند، وقته نامیده می‌شوند» (Laclau & Mouffe, 2001, p. 105). به بیان دیگر، وقته‌ها دال‌هایی هستند که حول «دال مرکزی» گرد آمده‌اند، درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند و موقتاً به هویت معنایی دست یافته‌اند. اگر «دال مرکزی» یک نشانه می‌باشد، وقته‌ها، نشانه‌های متعددی هستند.
دال شناور (Floating Signifier)	دال‌های شناور، نشانه‌هایی (signs) هستند که گفتمان‌های مختلف در راستای معنادهی (meaning) [به آن‌ها] به شیوه مدنظر خود تلاش می‌کنند. نقطه‌های کانونی، دال‌های شناور هستند، اما در حالی که اصطلاح نقطه کانونی به نقطه تبلور [و تثبیت] (point of crystallisation) در یک گفتمان خاص اشاره دارد، اصطلاح «دال شناور» به مبارزه مداوم میان گفتمان‌های مختلف در راستای تثبیت معنای نشانه‌های مهم [مطابق خواست و منافع آن گفتمان] تعلق دارد (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 28).
عنصر (Element)	عناصر، نشانه‌هایی هستند که معنای آن‌ها هنوز تثبیت نشده است. نشانه‌هایی که معانی متعدد و بالقوه‌ای دارند (یعنی چندمعنایی (polysemic) هستند). با استفاده از مفهوم «عنصر»، اکنون می‌توانیم مفهوم گفتمان را مجدداً صورت‌بندی کنیم: گفتمان تلاش می‌کند عناصر را از طریق تقلیل [حالت] چندمعنایی آن‌ها (by reducing their polysemy) به یک معنای کاملاً ثابت، به وقته[یا لحظه] تبدیل کند (Jorgensen & Phillips, 2002, pp. 27-28).
حوزه گفتمان‌گونه‌گی (Field of Discursivity)	گفتمان کلیتی (a totality) است که در آن هر نشانه از طریق روابط خود با نشانه‌های دیگر (نظیر نور ماهی‌گیری) به‌عنوان یک وقته[یا لحظه] تثبیت گردیده است. این عمل به‌واسطه برون‌گذاری (exclusion) تمام معانی احتمالی دیگری که نشانه می‌توانست داشته باشد، انجام می‌پذیرد؛ یعنی تمامی راه‌های ممکن دیگر که نشانه‌ها از طریق آن‌ها می‌توانند با یک‌دیگر مرتبط شوند. از این‌رو، یک گفتمان، [عملی در راستای] کاهش حالت‌ها (a reduction of possibilities) است. گفتمان تلاشی در راستای جلوگیری از لغزش نشانه‌ها (sliding of the signs) نسبت به یک‌دیگر و در نتیجه، ایجاد یک نظام معنایی یک‌پارچه (a unified system of meaning) می‌باشد. «لاکلا و موفه» همه حالت‌هایی را که گفتمان برون‌گذاری [و طرد] می‌کند «حوزه گفتمان‌گونه‌گی» می‌نامند. «حوزه گفتمان‌گونه‌گی» مخزنی (a reservoir) برای [انگهداری] مازاد معنای تولید شده توسط کردار مفصل‌بندی ('surplus of meaning' produced by the articulatory practice) می‌باشد - یعنی برون‌گذاری [و طرد] معناهایی که هر نشانه در گفتمان‌های دیگر دارد یا داشته است. توسط یک گفتمان خاص به‌منظور ایجاد وحدت معنایی (a unity of meaning). «حوزه گفتمان‌گونه‌گی» به‌عنوان هر چیز خارج از گفتمان (everything outside the discourse) درک می‌شود، [یعنی] همه چیزهایی که گفتمان برون‌گذاری [و طرد] کرده است (Jorgensen & Phillips, 2002, pp. 26-28).

اقدام و عمل می‌شود. مفهوم کردار گفتمانی نیز ناظر بر همین معنا است. در مثال

سیل، در گفتمان منابع طبیعی، معنای پدیده سیل، «نتیجه قطع درختان»، معنای سیل در گفتمان مذهبی «نتیجه خشم خداوند» و در گفتمان سیاسی، سیل «نتیجه سوءمدیریت سیاسی و ناتوانی دولت در ساخت سیل‌بند» معنا می‌شود. متناسب با این معنادِهی، هر گفتمان کردارها و کنش‌های مختلفی را توصیه و انجام می‌دهد. اگر گفتمان منابع طبیعی قدرت را در دست گیرد، کردار و کنش خود را معطوف به جلوگیری از قطع درختان می‌نماید. اگر گفتمان مذهبی، قدرت را در دست گیرد، کردار و کنش خود را معطوف به جلوگیری از انجام گناه توسط مردم قرار می‌دهد و اگر گفتمان سیاسی، قدرت را در دست گیرد، کردار و کنش خود را معطوف به ساخت سیل‌بند جهت مهار سیل قرار می‌دهد. این‌گونه است که گفته می‌شود زبان، ماشینی است که خلق می‌کند و در نتیجه، جهان اجتماعی را می‌سازد»[1] و «تغییر در گفتمان ابزاری برای تغییر جهان اجتماعی است»[2] (Jørgensen & Phillips, 2002, p. 9).

1. Language is a ‘machine’ that generates, and as a result constitutes, the social world
2. Changes in discourse are a means by which the social world is changed.

جدول ۲: ۳ مورد دیگر از مفاهیم نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه (منبع: نگارندگان)

نام مفهوم	توضیح مفهوم در نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه
هژمونی (Hegemony)	آنتونیو گرامشی که یکی از منابع اصلی الهام‌بخش لاکلا و موفه است... مفهوم «هژمونی» را به‌منظور توضیح فرآیندهایی که در آن روبنا (superstructure) در ایجاد آگاهی مردم (people's consciousness) نقش دارند، به‌کار بست. بهترین معنی «هژمونی» سازمان‌دهی رضایت (organisation of consent) می‌باشد. فرآیندهایی که از طریق آن‌ها انواع فرودستانه آگاهی (subordinated forms of consciousness) بدون توسل به خشونت یا اجبار ساخته می شود (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 32). گفتمان‌های مختلف - که هریک شیوه خاصی برای گفتن‌وگو پیرامون جهان اجتماعی و درک آن ارائه می‌دهند- در راستای دست‌یابی به [جایگاه و موقعیت] «هژمونی»، یعنی تثبیت معانی زبان به روش [منظور] خود، [و بر اساس خواست و منافع خود] (fix the meanings of language in their own way)، درگیر کشمکش دائمی با یک‌دیگر هستند. از این‌رو، هژمونی را می‌توان عجالتاً به‌عنوان تسلط یک چشم‌انداز خاص (dominance of one particular perspective) فهم نمود (Jorgensen & Phillips, 2002, pp. 6-7).
زنجیره هم‌ارزی (Chain of Equivalence)	«یورگنسن و فیلیپس» بر این باورند که مفهوم زنجیره هم‌ارزی به معنابخشی به دال‌های اصلی اشاره دارد (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 50). «مرد» نمونه‌ای از یک دال اصلی است و گفتمان‌های مختلف محتوای متفاوتی (different content) را برای این دال در نظر می‌گیرند. این امر از طریق پیوند دال‌ها به‌یک‌دیگر [به‌واسطه] «زنجیره‌های هم‌ارزی» که هویت را به صورت رابطه‌ای (relationally) ایجاد می‌کنند، صورت می‌پذیرد. (بر)ساخت گفتمانی «مرد» (discursive construction of "man") معین می‌کند که «مرد» معادل [و هم‌ارز] چه چیزهایی است و با چه چیزهایی تفاوت دارد. به‌عنوان نمونه، یک گفتمان رایج، «مرد» را با «قدرت»، «عقل» و «فوتبال» [و خیلی چیزهای دیگر] معادل می‌داند و آن را در تضاد با زن «منفعل»، «دارای احساسات شدید» و «آشپزی» قرار می‌دهد. از این‌رو، گفتمان دستورالعمل‌های رفتاری (behavioural instructions) در اختیار افرادی که مرد یا زن شناخته می‌شوند، ارائه می‌کند که [آن‌ها نیز] باید از آن دستورالعمل‌ها پیروی کنند تا به‌عنوان یک مرد یا زن (واقعی) در نظر گرفته شوند (Jorgensen & Phillips, 2002, pp. 42-43). «لاکلا و موفه» عنوان می‌دارند که تفاوت‌ها تا آن‌جا که به‌منظور بیان چیزی یکسان در زیربنای همه آن [تفاوت‌ها] استفاده می‌شوند، یک‌دیگر را خنثی می‌کنند. مشکل، تعیین محتوای آن «چیز مشابه» است که در حلقه‌های مختلف [زنجیره] هم‌ارزی وجود دارد. اگر به‌واسطه زنجیره هم ارزی، تمام تعین‌های عینی متمایز در حلقه‌های آن [زنجیره هم ارزی] از بین رفته باشد، آن‌گاه هویت را صرفاً می‌توان از طریق تعین ایجابی (positive determination) که در زیربنای همه آن‌ها قرار دارد، یا از طریق ارجاع مشترک آن‌ها به چیزی بیرونی مشخص نمود. اولین مورد از این احتمالات منتفی است: یک تعین ایجابی مشترک به‌صورت مستقیم و بدون نیاز به رابطه هم‌ارزی بیان می‌شود. اما مرجع بیرونی مشترک نمی‌تواند چیزی ایجابی باشد، زیرا در آن‌صورت رابطه بین دو قطب نیز می‌توانند به‌صورت مستقیم و ایجابی ساخته شود و این امر، لغو کامل تفاوت‌های مستتر در یک رابطه هم‌ارزی کل را غیرممکن می‌کند (Laclau & Mouffe, 2001, p. 127). به بیان ساده، کاروژه «زنجیره هم‌ارزی»، پوشاندن و مخفی نمودن تفاوت‌ها می‌باشد. جامعه، خصلت و تاثی متکثر و چندتکه دارد که نظم و انسجام را در یک جامعه از بین می‌برد. تلاش زنجیره هم‌ارزی معطوف به پوشاندن و مخفی نمودن این تکثر و چند تکه‌گی می‌باشد تا نظم و انسجام در آن جامعه برقرار گردد. به‌واسطه زنجیره هم‌ارزی، معناهای تولید شده توسط گفتمان‌های دیگر کمرنگ می‌شوند و صرفاً معنایی که توسط آن گفتمان تولید می‌شود، برجسته و پررنگ می‌گردد. در این راستا، «یورگنسن و فیلیپس» خاطر نشان می‌سازند که هویت به‌صورت گفتمانی از طریق «زنجیره‌های هم‌ارزی» (بر)ساخته می‌شود. در زنجیره‌های هم‌ارزی، نشانه‌ها در تقابل با زنجیره‌های دیگر [و] به‌صورت زنجیره‌ای به یک‌دیگر مرتبط می‌شوند و بدین‌سان مشخص می‌کنند که سوژه چه چیزی هست و چه چیزی نیست (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 43).
منطق تفاوت (Logic of Difference)	«منطق تفاوت» دلالت بر منکثر بودن جامعه دارد و یک‌دست بودن جامعه را زیر سوال برده و تمایزها و تفاوت‌های میان نیروهای اجتماعی را «رون‌گذاری و برجسته می‌نماید. «منطق تفاوت» به‌واسطه تأکید بر تنوع و تفاوت‌های موجود در جامعه، اختلافات موجود در عرصه اجتماعی را برجسته می‌سازد و «زنجیره هم‌ارزی» موجود را به هم می‌ریزد. «یورگنسن و فیلیپس» عنوان می‌دارند که «منطق هم‌ارزی (logic of equivalence)» [در دوره‌ای، به‌گونه‌ای] عمل نمود که همه افراد غیر سفیدپوست (non-white people) به‌تدریج به‌عنوان سیاه (black) شناخته شدند؛ همه رنگ‌ها و خاستگاه‌های مختلف [غیر سفید]، در مقوله (category) «سیاه» دسته‌بندی شدند و «سیاه» در تقابل با چیزی که نبود، یعنی به‌عنوان «غیر سفیدپوست» تعریف شد. بدین‌سان، فضای اجتماعی در یک تضاد قطبی [و به دو قطب متضاد] تقلیل پیدا کرد که بر اساس آن، تنها هویت‌های موجود، «سیاه» و «سفید» بودند. در مقابل، استوارت هال (Stuart Hall) «منطق تفاوت» را ترویج می‌کند، زیرا او تلاش می‌کند تا دو قطب متضاد [سفید و سیاه] را در تعداد بیشتری از هویت‌های خاص‌تر دسته‌بندی نماید. به گفته هال، مقوله‌های مربوطه نه تنها سیاه و سفید هستند، بلکه به‌عنوان نمونه، در بازنمایی او (in his representation)، جنسیت و فضای اجتماعی (gender, and the social space) با (حداقل) چهار نوع مختلف هویت پر شده است: زنان سیاه‌پوست، مردان سیاه‌پوست، زنان سفیدپوست و مردان سفیدپوست. این مثال هم‌چنین نشان می‌دهد که در پروژه‌های سیاسی، نه «منطق هم‌ارزی» و نه «منطق تفاوت» را نمی‌توان به‌صورت پیشینی (a priori) [به‌عنوان] مسیر مترقیانه‌تر [و موثرتر] (more progressive way to go) تعیین نمود. در حالی که «منطق هم‌ارزی»، یک خط‌مشی مشترک (common platform) برای «سیاهان» در راستای [طرح] ادعای حقوق برابر [با سفیدپوستها] فراهم نمود، در عین حال، بر تفاوت‌های درونی و بی عدالتی‌های ناشی از تمایز [افراد به] سیاه/ سفید (injustices cross-cutting the black/ white distinction) سایه انداخت و در حالی که «منطق تفاوت» [منظور] هال ممکن است چنین بی عدالتی‌هایی را آشکار سازد، [لکن] ممکن است به‌صورت همزمان، زمینه مشترک بسیج [افراد] «سیاه/پوست» ('black' mobilisation) را تضعیف نماید (Jorgensen & Phillips, 2002, pp. 44-45).

۳. تا زمانی که یک پدیده یا شخص گفتمانی نشود، گفتمان‌های مختلف درصدد معنادهی به آن پدیده یا شخص بر نخواهند آمد. به‌عنوان نمونه، از آنجا که قطب جنوب در معرض منازعات گفتمانی قرار نگرفته است، گفتمان‌های مختلف به این منطقه یک معنا می‌دهند. اما، منطقه «خاورمیانه» در محل منازعات گفتمانی قرار گرفته است. لذا در گفتمان غرب، معنای «خاورمیانه» به آن داده می‌شود. در گفتمان مقاومت، معنای «غرب آسیا» دارد و در گفتمان راست افراطی در غرب به آن معنای «خاور نزدیک» می‌دهند. بنابراین، یک پدیده جغرافیایی نظیر خاورمیانه هم می‌تواند در محل منازعات گفتمانی قرار گیرد و دارای چندین معنای متفاوت شود. تلاش «ترامپ» جهت

تغییر نام خلیج مکزیک به خلیج آمریکا نیز در راستای معنادِهی یک مکان جغرافیایی براساس گفتمان ارزیابی می‌شود.

جدول ۳: ۶ مورد دیگر از مفاهیم نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه (منبع: نگارندگان)

نام مفهوم	توضیح مفهوم در نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه
آنتاگونیسم [یا غیریت‌سازی [یا تخاصم یا ضدیت] (Antagonism)	دیدگاه ما این است که آنتاگونیسم‌ها [یا غیریت‌سازی‌ها یا تخاصم‌ها]، روابط عینی نیستند، بلکه روابطی هستند که مرزهای تعاملی عینیت‌ها را آشکار می‌کنند. جامعه حول این مرزها شکل می‌گیرد و آن‌ها مرزهایی غیریت‌سازانه [یا تخاصمی] (antagonistic limits) هستند (Laclau & Mouffe, 2001, pp. xiii-xiv). آنتاگونیسم‌ها [یا ضدیت‌ها]، برای ما، روابط عینی(objective relations) نیستند، بلکه نوعی رابطه هستند که در آن مرزهای شکل‌گیری هرگونه عینیت (any objectivity) نشان داده می‌شود. چگونه؟ از دیدگاه هر یک از دو نیروی متخاصم (antagonistic forces)، طرف مقابل آن یک حضور عینی (objective presence) نیست که [به‌واسطه آن] به کمال هویت خود (fullness of one's own identity) دست یابد، بلکه برعکس، نمایان‌گر چیزی است که رسیدن به چنین کمالی را غیرممکن می‌سازد. این بدان معنا است که تا آن‌جا که از چشم‌انداز هر یک از دو نیروی متخاصم به موضوع می‌نگریم، لحظه دقیق برخورد (moment strictu senso of the clash)، به دور از هرگونه عینیتی، نشان‌دهنده عدم امکان رسیدن جامعه به عینیت کامل است (Laclau, 2006, p. 104). نقطه شروع نظریه گفتمان این است که هیچ گفتمانی نمی‌تواند به‌صورت کامل مستقر [و تثبیت] شود، [هر گفتمانی] همواره [در حال] منازعه [و کشمکش] با سایر گفتمان‌هایی است که واقعیت را به گونه‌ای متفاوت تعریف می‌کنند و دستورالعمل‌های دیگری برای کنش اجتماعی تعیین می‌کنند. «غیریت‌سازی [یا تخاصم] اجتماعی (social antagonism)» زمانی رخ می‌دهد که هویت‌های مختلف، به‌صورت متقابل یک‌دیگر را برون‌گذاری [یا طرد] نمایند. «غیریت‌سازی» در جایی یافت می‌شود که گفتمان‌ها با یک‌دیگر تصادم کنند (where discourses collide) (Jorgensen & Phillips, 2002, pp. 47-48).
موقعیت سوژه‌گی (Subject Position)	از منظر لاکلا و موفه، مردم از سوی گفتمان‌ها فراخوانده می‌شوند (interpellated by discourses)؛ سوژه‌ها باید تحت عنوان «موقعیت‌های سوژه‌گی(subject positions)» در یک ساختار گفتمانی در نظر گرفته شوند. گفتمان‌ها همواره موقعیت‌هایی را برای افراد تعیین می‌کنند تا آن‌ها را به‌عنوان سوژه اشغال کنند (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 41). «آنه ماری اسمیت» در مورد «موقعیت سوژه‌گی» عنوان می‌دارد: «موقعیت سوژه‌گی به‌واسطه روابط متفاوت آن با دیگر موقعیت‌های سوژه‌گی که در یک صورت‌بندی گفتمانی معین یافت می‌شود، (بر)ساخته می‌شود» (Smith, 2003, p. 87). به‌صورت خلاصه می‌توان گفت در حالتی که یک سوژه در «موقعیت سوژه‌گی» ذیل یک گفتمان قرار می‌گیرد، آزادی عمل وی محدود شده و در این حالت سوژه در حالت انقیاد قرار می‌گیرد. در این حالت سوژه در دوگانه ساختار - کارگزار اسیر ساختار است.
سوژه‌گی سیاسی (Political Subjectivity)	مفهوم «سوژه‌گی سیاسی» زمانی معنا پیدا می‌کند که یک گفتمان دچار «بی‌قراری» می‌شود. در این حالت، سوژه در دوگانه ساختار - کارگزار، عاملیت و کارگزاری پیدا می‌کند و خود را از قید ساختار گفتمان می‌رهاند. در نتیجه به کنش‌گری روی آورده و تلاش می‌کند تا هژمونی گفتمان «حاکم» را به چالش کشیده و نظم مورد نظر خویش را بر جامعه حاکم سازد.
اسطوره (Myth)	براساس نگرش لاکلا و موفه، گفتمان حاکم و هژمون همواره با چالش‌ها و بحران‌های اجتماعی مواجه است و امکان پاسخ‌گویی و پوشش دادن تمامی مطالبات اجتماعی را ندارد. گفتمان‌های دیگر برای این‌که به جامعه نشان دهند امکان برون‌رفت از شرایط بحرانی میسر می‌باشد، در راستای ایجاد تحول در شرایط جامعه، پر کردن خلأها و حل معضلات موجود دست به نظریه‌پردازی می‌زنند. از این‌رو، لاکلا، «نظریه(Theory)» را «اسطوره» می‌نامند. بنابراین، گفتمان‌های دیگر نسبت به ارائه تصویر روشنی از آینده به «سوژه‌ها» مبادرت می‌ورزند. آینده‌ای که در آن، هیچ‌گونه بحران و معضلی وجود ندارد و مطالبات بخش‌های مختلف جامعه پوشش داده می‌شوند. «لاکلا» این تصویر روشن از آینده که توسط گفتمان‌های دیگر ارائه می‌گردد و هدف آن ایجاد «بی‌قراری» در گفتمان حاکم می‌باشد را «اسطوره» می‌نامد. از این‌رو، می‌توان گفت که گفتمان‌های دیگر به‌واسطه «نظریه» و «نظریه‌پردازی» و خلق «اسطوره» به‌دنبال «بی‌قراری» گفتمان حاکم و خلق یک عینیت جدید هستند. لاکلا در مورد «اسطوره» عنوان می‌دارد: «منظور ما از اسطوره یک فضای بازنمایی (a space of representation) است که هیچ‌گونه ارتباط مداومی با «عینیت ساختاری» غالب 'structural dominant' objectivity") ندارد. از این‌رو، اسطوره، اصلی برای قرائت [و خوانش] یک موقعیت معین (a principle of reading of a given situation) است که ضوابط [و معیارهای] آن با آن‌چه که در فضای عینی [و] به‌واسطه ساختار معین قوام‌یافته قابل بازنمایی است، تفاوت دارد» (Laclau, 1990, p. 61).
تصور اجتماعی (Social Imagination)	«اسطوره» تنها نشان‌دهنده و نمایان‌گر ذائقه و مطالبات یک گروه و طبقه خاص می‌باشد. در این حالت امکان هژمون شدن یک گفتمان بسیار کاهش پیدا می‌کند. برای هژمون شدن یک گفتمان، «اسطوره» باید تبدیل به «تصور اجتماعی» شود. «تصور اجتماعی» عمومیت دارد و ذائقه و مطالبات عموم جامعه را نمایندگی می‌کند.
وجه استعاری (Metaphoric)	سوال بسیار مهمی که در این بخش بر ذهن متبادر می‌گردد آن است که «اسطوره» چگونه به «تصور اجتماعی» مبدل می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که این وجه «استعاری» است که از طریق خلق فضای استعاری و آرمانی موجب می‌گردد که یک گفتمان بتواند خود را به‌عنوان تنها راه‌حل و تنها راه برون‌رفت از شرایط بحران معرفی نماید. یک گفتمان به‌واسطه خلق فضای استعاری و آرمانی و ترسیم یک فضای ایده‌آل و گل و بلبلی از آینده که در آن هیچ خبری از چالش‌ها و بحران‌های کنونی جامعه نیست و همه اقشار و طبقات جامعه می‌توانند به مطالبات خود برسند، می‌تواند «اسطوره» را تبدیل به «تصور اجتماعی» نموده و در نتیجه گفتمان حاکم را دچار «بی‌قراری» نموده و یک عینیت جدید خلق نماید.

۴. نظریه تحلیل گفتمان لاکلائو و موفه مبتنی بر نسبی‌گرایی بنیان نهاده شده است و در مورد تمامی دعاوی صدق و کذب سکوت اختیار کرده و صرفاً به تحلیل گفتمان‌ها می‌پردازد. از این‌رو، در این نظریه تفاوتی بین گفتمان یعسوب‌الدین، حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) و معاویه بن ابی‌سفیان وجود ندارد و هدف اصلی این نظریه صرفاً تحلیل هر دو گفتمان و نحوه مفصل‌بندی آن‌ها است و صحبتی در مورد صدق یا کذب این گفتمان‌ها مطرح نمی‌شود.

جدول ۴: ۴ مورد دیگر از مفاهیم نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه (منبع: نگارندگان)

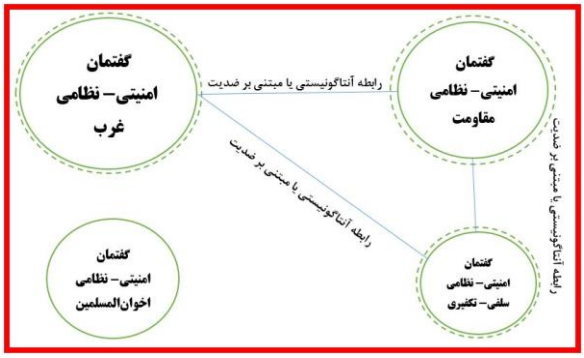
نام مفهوم	توضیح مفهوم در نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه
بی‌قراری (Dislocation)	لاکلا میان دو مفهوم «غیریت‌سازی [یا تخاصم] اجتماعی(social antagonism)» و «بی‌قراری» تمایز قایل می‌شود. «بی‌قراری» به یک حالت عمومی اشاره دارد که [بر آن] هویت به‌واسطه برون‌گذاری [یا طرد] یک بیرون قوام‌بخش [و سازنده] (a constitutive outside) (بر)ساخته می‌شود که به نوبه خود، [بی‌قراری نیز] همواره ثبات هر هویتی (any identity's fixity) را تهدید می‌کند. هیچ گفتمانی قادر نیست که ساختاری ثابت و کامل [برای خود] تدارک ببیند و «بی‌قراری»، اصطلاحی است [که از آن] به‌منظور [اشاره به] از هم‌گسیختگی ساختار به‌وسیله نیروهای بیرون سازنده [استفاده می‌شود]. «غیریت‌سازی [یا ضدیت] اجتماعی» یکی از راه‌های پاسخ به «بی‌قراری» است. در این‌جا، «بی‌قراری» به یک دشمن نسبت داده می‌شود که به وسیله آن، یک گفتمان هویت (one discourse of identity) مسوولیت شکست خود در تشکیل هویت کامل و ثابت را به «دیگری» نسبت می‌دهد (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 59). به بیان ساده، منزلزل شدن معنای تثبیت شده «دال مرکزی» و [یا یک یا چند «وقته‌ا یا دقیقه»] یک گفتمان توسط گفتمان(های) دیگر را «بی‌قراری» می‌گویند که ممکن است حتی هژمونی یک گفتمان را به چالش بکشد.
انسداد (Closure)	«انسداد» توقف موقت نوسانات در معنای نشانه‌ها (a temporary stop to the fluctuations in the meaning of the signs) می‌باشد (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 28). به بیان ساده، تثبیت موقت معنای نشانه‌ها را «انسداد» می‌گویند. «یورگنسن و فیلیپس» خاطر نشان می‌سازند که گفتمان درصدد آن است که به‌واسطه تبدیل عناصر به وقته‌ها [یا دقیقه‌ها] از طریق «انسداد» (by turning the elements into moments through closure) لحظه‌ها را رفع نماید، اما این هدف هرگز به‌صورت کامل موفقیت‌آمیز نیست، زیرا احتمالات معنایی (possibilities of meaning) که گفتمان آن‌ها را [از به حوزه گفتمان‌گونه‌گی تبعید می‌کند، همواره ثبات معنا (fixity of meaning) را تهدید می‌کنند. بنابراین، تمامی وقته‌ها [یا لحظه‌ها] به‌صورت بالقوه چندمعنایی (polysemic) باقی می‌مانند، به این معنی که وقته‌ها [یا لحظه‌ها] همواره به‌صورت بالقوه (potentially) عنصر هستند (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 29).
سوژه (Subject)	لاکلا و موفه، هیمو با پساساختارگرایی بر این باور هستند که یک گفتمان هیچ‌گاه نمی‌تواند خود را چنان تثبیت نماید که به تنها گفتمانی تبدیل شود که امر اجتماعی (the social) را سازمان‌دهی می‌کند. همواره چندین گفتمان متعارض در بازی حضور دارند. در نظریه پساساختارگرا، نظیر نگرش آلتوسر (Althusser)، سوژه دارای اقتدار [و اختیار] (sovereign) شناخته نمی‌شود؛ سوژه، خودمختار [و مستقل] (autonomous) نیست، بلکه [موقعیت و هویت آن] توسط گفتمان‌ها تعیین می‌شود. مضاف بر این و برخلاف نظریه آلتوسر، سوژه چندتکه (fragmented) می‌باشد؛ موقعیت سوژه تنها به یک شکل و صرفاً توسط یک گفتمان تعیین نمی‌گردد، بلکه گفتمان‌های مختلف، موقعیت‌های بسیار متفاوتی (many different positions) را به آن [سوژه] نسبت می‌دهند. در انتخابات، سوژه یک «رأی‌دهنده»، در مهمانی شام، یک «مهمان» و احتمالاً در خانواده «مادر»، «همسر» و «دختر» است. غالباً افراد متوجه این تغییرات نیستند و فرد حتی نمی‌یابد که چندین موقعیت سوژه‌گی (subject positions) مختلف را در طول روز اشغال می‌کند. اما اگر گفتمان‌های متعارض به‌صورت هیژمان در راستای سازمان‌دهی فضای اجتماعی واحد (to organise the same social space) تلاش کنند، فرد در یک زمان در موقعیت‌های مختلف فراخوانده می‌شود (interpellated). به عنوان نمونه، در روز انتخابات، این پرسش مطرح می‌شود که آیا فرد باید به‌عنوان یک فمینیست، یک مسیحی یا یک کارگر فراخوانده شود. شاید تمامی این احتمالات جذاب به نظر برسند، اما هنگام رأی دادن به جهت‌های متفاوتی اشاره می‌کنند. در چنین مواردی، سوژه دچار تعین چندجانبه [یا چند عاملی] (overdetermined) می‌شود. این بدان معنا است که گفتمان‌های متعارض [سوژه] را در موقعیتی قرار می‌دهند که موجب ایجاد تعارض [و تضاد] می‌شود. از منظر لاکلا و موفه، سوژه همواره دچار تعین چندجانبه [یا چند عاملی] است، زیرا گفتمان‌ها همیشه اقتضامند (contingent) هستند. هیچ منطق عینی وجود ندارد که صرفاً به یک موقعیت واحد سوژه (single subject position) اشاره کند (Jorgensen & Phillips, 2002, p. 41).
دال خالی (Empty Signifier)	لاکلا بر این باور است که عینیت غیرممکن (impossible object) باید بازنمایی شود، اما این بازنمایی باید اساساً تحریف‌شده و مجازی (distorted and figural) باشد. این نقطه‌ای است که در آن دوپهلو گونه‌گی (catachresis) وارد صحنه می‌شود. ابزارهای احتمالی برای این ارتباط تحریف‌شده، تنها تفاوت‌های خاص (particular differences) هستند. بنابراین یکی از آن‌ها، بدون این‌که از خاص بودن دست بکشد (ceasing to be particular)، باید آن کلیت غیرممکن (impossible totality) را تجسم بخشد. از یک زاویه خاص، این [امر] محصول یک دال خالی است؛ این دال [یعنی دال خالی] بر کلیتی دلالت دارد که به معنای واقعی کلمه غیرممکن است (it signifies a totality which is literally impossible). از زاویه‌ای دیگر، این یک عمل هژمونیک (hegemonic operation) (یا ساخت یک دال مرکزی (Master signifier) در معنای لاکانی) است: یک ویژگی خاص، ماهیت خود را در قالب بازنمایی یک کلیت قیاس‌ناپذیر (representation of an incommensurable totality) دگرگون می‌کند (Laclau, 2006, p. 107). به بیان ساده‌تر، دال خالی از امر غالب نشان دارد و وضعیت آرمانی و گل و بلبلی جامعه را بازنمایی می‌کند. دال خالی، از بی‌قراری‌ها، مطالبات و بحران‌های جامعه خبر می‌دهد. دال خالی، کاستی‌ها و نواقصات گفتمان حاکم را بازگو می‌کند و سبب می‌شود تا جهت رفع این کاستی‌ها و نواقصات، نظریه‌پردازی شود. به‌تعبیر دیگر، دال خالی موجب خلق «اسطوره‌های» جدید می‌گردد و موجب می‌گردد تا گفتمان(های) جدید حول کاستی‌ها و نواقصات گفتمان حاکم که توسط دال خالی مطرح می‌شود، مفصل‌بندی شوند. بدین‌سان، دال خالی به دال مرکزی گفتمان جدید مبدل می‌گردد. لاکلا عنوان می‌دارد که لاکان دال اصلی را به عنوان یک دال «خالی»، دالی بدون مدلول (signifier without signified)، تصور می‌کند؛ ظرفی خالی که محتوای از پیش تعیین شده را [در قالبی جدید] مرتب می‌کند (Laclau, 1994, p. 74) (an empty container which rearranges the previously given content).

۵. لازم است که به یک پرسش کلیدی و مهم پاسخ داده شود. آیا یک محقق روابط بین‌الملل که از تفاوت میان «مواضع اعلامی» و «مواضع اعمالی» آگاه است، می‌تواند گفتمان یک کشور خارجی را به‌عنوان مبنای تحلیل خود قرار دهد و براساس آن در حوزه سیاست خارجی خود طرح‌ریزی نماید؟ پاسخ مثبت است. از آنجا که مجموعه‌ای از «کردارهای گفتمانی زبانی» نظیر سخنرانی، مقاله، متون مطبوعاتی، برنامه‌های صوتی و تصویری، مصاحبه، گفت‌وگو و ... مربوط به تصمیم‌گیرندگان اصلی سیاست خارجی و «کردارهای گفتمانی غیرزبانی» نظیر نحوه عملکرد عینی تصمیم‌گیرندگان

و ... مبنای تحلیل یک گفتمان قرار می‌گیرد، یک محقق که از ابعاد و زوایای مختلف نظریه قدرتمند لاکلا و موفه آگاه باشد، به‌راحتی می‌تواند در هنگام تحلیل یک گفتمان، «مواضع اعلامی» و «مواضع اعمالی» را شناخته و در تحلیل خود وارد نماید.

۲. تحلیل گفتمان چهار گفتمان امنیتی-نظامی «مقاومت»، «غرب»، «اخوان‌المسلمین» و «سلفی-تکفیری» در منطقه غرب آسیا براساس نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه

اگر منطقه غرب آسیا را به‌عنوان یک «میدان گفتمانی»[1] در نظر بگیریم، در این میدان گفتمانی چهار گفتمان امنیتی-نظامی » وجود دارد. در شکل شماره یک، میدان گفتمانی غرب آسیا به تصویر کشیده شده است.



شکل ۱: میدان گفتمانی در منطقه غرب آسیا (در حوزه نظم امنیتی- نظامی)

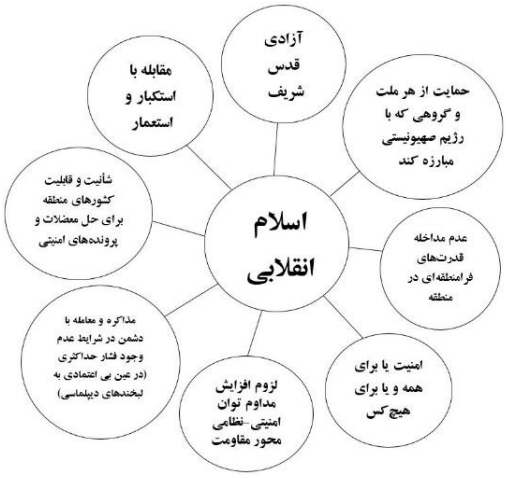
۲-۱. مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی «مقاومت» در منطقه غرب آسیا براساس نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه

لازم به ذکر است که بیان‌کننده (یا اداکننده)[2] اصلی گفتمان امنیتی-نظامی «مقاومت»، دولت جمهوری اسلامی ایران و در وهله اول، مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) است. «دگر»[3] یا غیرخودی‌های گفتمانی آن اسرائیل، ایالات متحده و نیروهای سلفی-تکفیری و زنجیره هم‌ارزی آن شامل جمهوری اسلامی ایران و گروه‌های مقاومت در

1. Discursive Field
2. Enunciator
3. Other

یمن، لبنان، عراق، فلسطین، سوریه و مردم معتقد به اسلام انقلابی و متنفر از اسرائیل و ایالات متحده در منطقه است.

اصلی‌ترین «داده‌های متنی» که در تحلیل گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت در منطقه غرب آسیا مورد استفاده قرار می‌گیرند سخنرانی‌ها و کردارهای گفتمانی غیرزبانی مقام معظم رهبری است که با توجه به گستردگی و تنوع متون و محدودیت‌های حجمی مقالات علمی-پژوهشی صرفاً به ذکر شکل شماره دو اکتفا می‌شود. در شکل شماره دو مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت در منطقه غرب آسیا به تصویر کشیده شده است.



شکل ۲: مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت در منطقه غرب آسیا توسط آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

در این بخش، بدون بررسی نقطه کانونی گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت در منطقه غرب آسیا به ذکر چند نکته مهم در خصوص «زنجیره هم‌ارزی» این گفتمان پرداخته می‌شود:

۱. برون‌گذاری ایالات متحده و اسرائیل و برقراری رابطه آنتاگونیستی با گفتمان امنیتی-نظامی غرب توسط گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت با واقعیت‌های منطقه غرب آسیا و دیدگاه‌های مردم عرب‌زبان منطقه هم‌خوانی دارد و یکی از دلایل قوت گفتمان مقاومت نیز از همین نکته نشئت می‌گیرد. به‌عنوان نمونه، «مرکز تحقیقات و مطالعات

سیاسی عرب»[1] که در قطر مستقر است، در نظرسنجی سال ۲۰۲۲ خود، هشتمین مورد از مجموعه نظرسنجی‌های افکار عمومی تحت عنوان «شاخص افکار عرب در سال ۲۰۲۲»[2] با جامعه آماری ۳۳ هزار و ۳۰۰ نفر از میان شهروندان ۱۴ کشور عربی شامل الجزایر، مصر، عراق، اردن، کویت، لبنان، لیبی، موریتانی، مراکش، فلسطین، قطر، عربستان سعودی، سودان و تونس را انجام داده است. اولین نظرسنجی این مرکز در سال ۲۰۱۱ انجام شد و سایر افکارسنجی‌ها در سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۱۳، ۲۰۱۴، ۲۰۱۵، ۲۰۱۶، ۲۰۱۷-۲۰۱۸ و ۲۰۱۹-۲۰۲۰ انجام گرفتند. یافته‌های این نظرسنجی نشان می‌دهد که در سال ۲۰۲۲، ۳۸ درصد از مردم منطقه اصلی‌ترین تهدید متوجه کشورهای [جهان] عرب را اسرائیل می‌دانند، ۲۱ درصد ایالات متحده را اصلی‌ترین تهدید متوجه امنیت جهان عرب، ۷ درصد ایران را اصلی‌ترین تهدید متوجه امنیت جهان عرب، ۵ درصد برخی از کشورهای عرب (من‌جمله عربستان سعودی) را اصلی‌ترین تهدید متوجه امنیت جهان عرب می‌دانند و الی آخر که در جدول شماره پنج ذکر شده است (The Arab Center Washington DC, 2023, Figure 23)

در تأیید نفرت مردم منطقه غرب آسیا از اسرائیل و ایالات متحده همچنین می‌توان به یافته‌های نظرسنجی «مرکز تحقیقات و مطالعات سیاسی عرب» که در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ به عمده‌ترین تهدیدهای متوجه امنیت جهان عرب در میان مردم ۱۳ کشور عرب‌زبان منطقه پرداخته، استناد نمود. یافته‌های این نظرسنجی نشان می‌دهد که ۳۷ درصد مردم منطقه اصلی‌ترین تهدید متوجه امنیت جهان عرب را اسرائیل می‌دانند، ۲۹ درصد ایالات متحده را اصلی‌ترین تهدید متوجه امنیت جهان عرب، ۱۲ درصد ایران را اصلی‌ترین تهدید متوجه امنیت جهان عرب، ۵ درصد برخی از کشورهای عرب (من‌جمله عربستان سعودی) را اصلی‌ترین تهدید متوجه امنیت جهان عرب می‌دانند و الی آخر که در جدول شماره شش ذکر شده است.

1. Arab Center for Research and Policy Studies (ACRPS)
2. The 2022 Arab Opinion Index

جدول ۵: دیدگاه شهروندان ۱۴ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد کشورهای تهدیدکننده امنیت جهان عرب در سال ۲۰۲۲ (The Arab Center Washington DC, 2023, Figure 23)

دیدگاه مردم ۱۴ کشور عرب‌زبان منطقه (شامل کشورهای عرب‌زبان الجزایر، مصر، عراق، اردن، کویت، لبنان، لیبی، موریتانی، مراکش، فلسطین، قطر، عربستان سعودی، سودان و تونس) در مورد این پرسش که «کدام کشور بزرگ‌ترین تهدید متوجه کشورهای عربی است؟» (Which state poses the greatest threat to the Arab countries?)	درصد پاسخ‌گویی
اسرائیل	۳۸ درصد
ایالات متحده آمریکا	۲۱ درصد
جمهوری اسلامی ایران	۷ درصد
برخی از کشورهای عربی	۵ درصد
روسیه	۳ درصد
کشورهای اروپایی	۲ درصد
کشورهای دیگر	۲ درصد
هیچ کشوری [تهدیدی را متوجه کشورهای عربی ننموده است]	۱۵ درصد
نمی‌دانم و امتناع از پاسخ (Don't Know/Declined to Answer)	۷ درصد

جدول ۶: دیدگاه شهروندان ۱۳ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد اصلی‌ترین تهدید متوجه امنیت جهان عرب در سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ (The Arab Center for Research and Policy Studies, (2020, p. 5

[مردم] کشور پاسخ دهنده	(... درصد مردم) اسرائیل [را اصلی‌ترین تهدیدکننده جهان عرب می‌دانند]	ایالات متحده	ایران	[برخی از] کشورهای عربی	روسیه	کشورهای اروپایی	ترکیه	کشورهای دیگر	امتناع از پاسخ و پاسخ‌های دیگر
کویت	۵۰/۸	۳۱	۱۰/۲	۰/۶	۰/۸	۰/۱	۰/۳	۰/۴	۵/۸
موریتانی	۴۸/۵	۲۱	۶/۶	۳/۴	۰/۵	۱	۰	۰/۳	۱۸/۷
اردن	۴۷/۶	۲۸/۴	۹/۵	۵	۰/۳	۰/۱	۰/۱	۰	۸/۷
الجزایر	۴۶/۴	۳۳/۴	۰/۵	۴/۵	۰	۰/۷	۰/۱	۰/۱	۱۴/۳
سودان	۴۴	۲۹/۵	۱۵	۲/۸	۱/۷	۰/۵	۰/۶	۰/۸	۵/۲
مراکش	۳۸/۷	۲۰/۸	۶/۶	۲/۷	۲/۴	۰/۴	۰/۶	۳	۲۴/۹
لبنان	۳۸	۳۴/۳	۱۷/۸	۳	۰/۳	۰	۰/۶	۰/۶	۵/۶
مصر	۳۲/۵	۲۶/۵	۱۳/۴	۳/۹	۲/۱	۲	۱۲/۲	۰/۸	۶/۷
تونس	۳۱/۸	۲۱/۵	۱/۷	۱۶	۰/۲	۱/۵	۰/۴	۰	۲۷
عراق	۲۸/۸	۳۹/۵	۱۸/۵	۴	۱/۹	۰/۲	۱/۳	۰	۵/۸
فلسطین	۲۸/۶	۵۱	۷/۴	۷/۱	۱	۰/۳	۰/۳	۰/۱	۴/۳
عربستان سعودی	۱۴/۵	۹/۹	۲۸/۱	۶/۱	۰/۶	۰/۳	۰/۶	۰/۳	۳۹/۷
قطر	۲۸	۲۷	۲۱	۶	۰	۰	۰	۰	۱۸
میانگین کل ۱۳ کشور	۳۷	۲۹	۱۲	۵	۱	۱	۱	۱	۱۳

۲. اکنون لازم است به یک پرسش کلیدی پاسخ داده شود. درحالی‌که بیش از نیمی از مردم عرب‌زبان منطقه، اسرائیل و ایالات متحده را به‌عنوان یک «تهدید» (بر) ساخته نموده‌اند و علی‌رغم آن‌که گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت در گفتمان خود «اسرائیل» و «ایالات متحده» را برون‌گذاری و طرد نموده، چرا گفتمان «مقاومت»

نتوانسته به منزلت هژمونیک در منطقه دست پیدا کند؟ به‌منظور پاسخ به این پرسش کلیدی باید به دو نکته مهم توجه نمود.

جدول ۷: دیدگاه شهروندان ۱۴ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد قدرت‌های تهدیدکننده امنیت جهان عرب در سال ۲۰۲۲ (The Arab Center Washington DC, 2023, Figure 24)

دیدگاه شهروندان ۱۴ کشور عربزبان منطقه در مورد این پرسش که «فکر می‌کنید سیاست‌های کدام قدرت بین‌المللی، امنیت و ثبات منطقه را تهدید می‌کند؟» (Do you think the policies of some international powers threaten the security and stability of the region?)	قطعاً بله (certainly)	تاحدودی بله (Yes, to some extent)	تاحدودی خیر (No, to some extent)	قطعاً خیر (certainly Not)	نمی‌دانم و امتناع از پاسخ (Don't Know/Declined to Answer)
اسرائیل	۷۴ درصد	۱۰ درصد	۴ درصد	۵ درصد	۷ درصد
ایالات متحده آمریکا	۶۲ درصد	۱۶ درصد	۷ درصد	۷ درصد	۸ درصد
جمهوری اسلامی ایران	۳۶ درصد	۲۱ درصد	۱۶ درصد	۱۵ درصد	۱۲ درصد
روسیه	۳۳ درصد	۲۴ درصد	۱۵ درصد	۱۵ درصد	۱۳ درصد
فرانسه	۳۱ درصد	۲۲ درصد	۱۸ درصد	۱۷ درصد	۱۲ درصد
ترکیه	۱۹ درصد	۱۶ درصد	۲۴ درصد	۳۰ درصد	۱۱ درصد
چین	۱۸ درصد	۱۹ درصد	۲۳ درصد	۲۸ درصد	۱۲ درصد

نکته اول) گفتمان امنیتی-نظامی غرب نسبت به برقراری رابطه آنتاگونیستی (یا مبتنی بر ضدیت) با گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت اقدام نموده است، لذا به‌دنبال بی‌قراری و تزلزل در معنای دال مرکزی گفتمان مقاومت یعنی «اسلام انقلابی» برآمده است. پیش‌تر اشاره کردیم که متزلزل شدن معنای تثبیت شده «دال مرکزی» و/یا یک یا چند «وقته [یا دقیقه]» یک گفتمان توسط گفتمان (های) دیگر را «بی‌قراری» می‌گویند که ممکن است حتی هژمونی یک گفتمان را به چالش بکشد. بنابراین، از آنجا که گفتمان امنیتی-نظامی غرب به‌دنبال بی‌قراری معنای تثبیت شده «اسلام انقلابی» به‌عنوان نقطه کانونی (و دال مرکزی) گفتمان مقاومت است و موفق گردیده «اسلام انقلابی» که توسط گفتمان مقاومت، «اسلام پابرهنگان و مستضعفین» معنا شده را بی‌قرار نماید و معنای مد نظر خود («اسلام انقلابی» یعنی «اسلام شیعی و فرقه‌ای») را به آن بدهد. لذا منطق تفاوت را پررنگ نموده و مانع از آن شده که گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت علی‌رغم جاذبه‌های زیاد در میان مردم منطقه به منزلت هژمونیک دست پیدا کند.

نکته دوم) عدم رعایت ظرافت‌های نحوه بازنمایی سیاست‌ها و کنش‌های امنیتی-نظامی محور مقاومت در میان افکار عمومی مردم منطقه است که متأسفانه موجب گردیده نگرش مثبتی نسبت به برخی از مؤلفه‌ها و اجزای سیاست خارجی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران در میان مردم برخی از کشورهای منطقه وجود نداشته باشد

که لازم است مورد توجه طراحان و استراتژیست‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی قرار گیرد. مجموع این دو عامل دست‌به‌دست هم داده و مانع هژمونیک شدن گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت در منطقه غرب آسیا شده است (جدول‌های شماره هشت و نه).

جدول ۸: دیدگاه شهروندان ۱۳ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد ایران (The Arab Center for Research and Policy Studies, 2020, pp. 3-4)

[نگرش شهروندان نسبت به] سیاست خارجی ایران در منطقه عربی (Iran's Foreign Policy in the Arab Region)	مثبت (Positive)	تا حدودی مثبت (Positive to some extent)	تا حدودی منفی (Negative to some extent)	منفی (Negative)	نمی‌دانم و امتناع از پاسخ (Don't Know/Declined to Answer)
۲۰۱۴	۹ درصد	۱۸ درصد	۲۰ درصد	۳۲ درصد	۲۱ درصد
۲۰۱۵	۱۰ درصد	۱۸ درصد	۲۱ درصد	۴۱ درصد	۱۰ درصد
۲۰۱۶	۶ درصد	۱۲ درصد	۲۰ درصد	۵۱ درصد	۱۱ درصد
۲۰۱۷/۲۰۱۸	۷ درصد	۱۴ درصد	۱۶ درصد	۴۸ درصد	۱۵ درصد
۲۰۱۹/۲۰۲۰	۹ درصد	۱۷ درصد	۱۸ درصد	۴۰ درصد	۱۷ درصد

جدول ۹: دیدگاه شهروندان ۱۳ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد ایران (The Arab Center for Research and Policy Studies, 2020, p. 4)

[نگرش شهروندان نسبت به] سیاست خارجی ایران در منطقه عربی (Iran's Foreign Policy in the Arab Region)	مثبت (Positive)	تا حدودی مثبت (Positive to some extent)	تا حدودی منفی (Negative to some extent)	منفی (Negative)	نمی‌دانم و امتناع از پاسخ (Don't Know/Declined to Answer)
عراق	۲ درصد	۶ درصد	۱۷ درصد	۷۴ درصد	۱ درصد
مصر	۷ درصد	۷ درصد	۱۷ درصد	۵۸ درصد	۱۱ درصد
عربستان سعودی	۳ درصد	۷ درصد	۶ درصد	۵۲ درصد	۳۲ درصد
کویت	۷ درصد	۱۹ درصد	۲۶ درصد	۴۷ درصد	۱ درصد
لبنان	۱۶ درصد	۱۹ درصد	۱۹ درصد	۴۳ درصد	۳ درصد
اردن	۷ درصد	۲۰ درصد	۱۸ درصد	۴۳ درصد	۱۲ درصد
سودان	۷ درصد	۱۴ درصد	۲۹ درصد	۳۸ درصد	۱۲ درصد
فلسطین	۹ درصد	۲۴ درصد	۲۱ درصد	۳۴ درصد	۱۲ درصد
مراکش	۶ درصد	۱۷ درصد	۲۷ درصد	۳۳ درصد	۱۸ درصد
موریتانی	۱۵ درصد	۲۱ درصد	۱۴ درصد	۲۹ درصد	۲۲ درصد
تونس	۷ درصد	۱۱ درصد	۹ درصد	۲۹ درصد	۴۴ درصد
قطر	۲۰ درصد	۲۸ درصد	۱۳ درصد	۲۸ درصد	۱۱ درصد
الجزایر	۴ درصد	۲۴ درصد	۲۱ درصد	۱۱ درصد	۴۰ درصد
مجموع ۱۳ کشور	۹ درصد	۱۷ درصد	۱۸ درصد	۴۰ درصد	۱۷ درصد

به‌عنوان نمونه، علاوه بر یافته‌های مندرج در جدول‌های شماره پنج و شش، یافته‌های نظرسنجی «مرکز تحقیقات و مطالعات سیاسی عرب» که تحت عنوان «شاخص افکار عرب در سال ۲۰۲۲» منتشر گردیده، نشان می‌دهد که مردم ۱۴ کشور

منطقه در پاسخ به پرسش «فکر می‌کنید سیاست‌های کدام قدرت بین‌المللی، امنیت و ثبات منطقه را تهدید می‌کند؟»، پاسخ‌های خود را ارائه داده‌اند که در جدول شماره هفت مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که پس از اسرائیل و ایالات متحده، سومین نگرش منفی مردم منطقه نسبت به جمهوری اسلامی ایران بوده است که نیازمند تدوین یک بسته جامع گفتمانی-رسانه‌ای جهت بازنمایی بهتر و ترمیم دیدگاه منفی برخی از مردم منطقه نسبت به جمهوری اسلامی ایران و گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت است تا زنجیره هم‌ارزی این گفتمان بیش از پیش افزایش یابد و گفتمان مقاومت بتواند به جایگاه هژمونی دست پیدا کند. درون‌گذاری عربستان سعودی به‌عنوان یک کشور دوست در گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت و به‌تبع آن، کاهش تنش‌ها و لفاظی‌ها علیه آن و برقراری مناسبات نزدیک با این کشور می‌تواند یکی از ظرافت‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باشد که موجب افزایش زنجیره هم‌ارزی گفتمان مقاومت در سطح منطقه خواهد شد.

۳. حمله اسرائیل به غزه و حمایت‌های بی‌دریغ جمهوری اسلامی ایران از مردم فلسطین موجب ارتقای جایگاه جمهوری اسلامی ایران در میان مردم منطقه غرب آسیا گردیده است که لازم است با انجام یک سری از اقدامات، مانع از افت جایگاه جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بیان‌کننده (یا اداکننده) گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت گردید. یافته‌های نظرسنجی «مرکز تحقیقات و مطالعات سیاسی عرب» که تحت عنوان «افکار عمومی [جهان] عرب در مورد جنگ اسرائیل علیه غزه»[1] در سال ۲۰۲۴ منتشر گردیده، این گزاره را تأیید می‌کند. این نظرسنجی به‌صورت تلفنی و از تعداد نمونه ۸ هزار نفری از شهروندان ۱۶ کشور عربی، حد فاصل ۱۲ دسامبر ۲۰۲۳ لغایت ۵ ژانویه ۲۰۲۴(۲۱ آذر لغایت ۱۵ دی ۱۴۰۲) انجام گرفته است. یافته‌های این نظرسنجی در جدول شماره ده ذکر گردیده است.

1. Arab Public Opinion about the Israeli War on Gaza

جدول ۱۰: دیدگاه شهروندان ۱۶ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد نحوه پاسخ قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای نسبت به جنگ اسرائیل علیه غزه در سال ۲۰۲۴ (The Arab Center for Research and Policy Studies, 2024, p. 12)

دیدگاه شهروندان ۱۶ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد نحوه پاسخ قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به جنگ اسرائیل علیه غزه (responses of regional and international powers to Israel's war on Gaza)	بسیار خوب (Very good)	خوب (Good)	بد (Bad)	خیلی بد (Very bad)	نمی‌دانم و امتناع از پاسخ (Don't Know/Declined to Answer)
جمهوری اسلامی ایران	۱۹ درصد	۲۹ درصد	۱۹ درصد	۱۸ درصد	۱۵ درصد
ترکیه	۱۳ درصد	۳۴ درصد	۲۴ درصد	۱۶ درصد	۱۳ درصد
چین	۸ درصد	۳۲ درصد	۲۱ درصد	۱۷ درصد	۲۲ درصد
روسیه	۹ درصد	۳۲ درصد	۲۱ درصد	۲۱ درصد	۱۷ درصد
آلمان	۳ درصد	۶ درصد	۲۶ درصد	۴۹ درصد	۱۶ درصد
فرانسه	۳ درصد	۷ درصد	۲۷ درصد	۵۲ درصد	۱۱ درصد
بریتانیا	۲ درصد	۶ درصد	۲۴ درصد	۵۴ درصد	۱۴ درصد
ایالات متحده آمریکا	۱ درصد	۲ درصد	۱۲ درصد	۸۲ درصد	۳ درصد

۴. به‌صورت کلی نگرش شهروندان ۱۶ کشور عرب‌زبان منطقه در رابطه با اقدام حماس در اجرای عملیات طوفان‌الاقصی و همچنین میزان هم‌بستگی مردم منطقه با مردم غزه و حماس بسیار مثبت بوده است که تأثیر مثبتی بر زنجیره هم‌ارزی گفتمان مقاومت در منطقه خواهد داشت (جدول‌های شماره یازده و دوازده).

جدول ۱۱: نگرش شهروندان ۱۶ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد عملیات حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ (The Arab Center for Research and Policy Studies, 2024, p. 7)

ارزیابی عملیات نظامی حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ بر حسب کشور (Assessments of Hamas' military operation on 7 October 2023 by country)	یک عملیات مشروع مقاومت [علیه اسرائیل] (A legitimate resistance operation)	یک عملیات مشروع مقاومت اما تا حدودی دارای ایراد (A somewhat flawed but legitimate resistance operation)	عملیات مشروع مقاومت که شامل اقدامات شنیع (غیرقابل قبول) یا حتی جنایت‌کارانه است (legitimate resistance operation that involved heinous (unacceptable) or even criminal acts)	یک عملیات نامشروع (An illegitimate operation)	نمی‌دانم و امتناع از پاسخ (Don't Know/Declined to Answer)
لیبی	۹۱ درصد	۵ درصد	۱ درصد	۲ درصد	۱ درصد
اردن	۸۴ درصد	۶ درصد	۱ درصد	۳ درصد	۶ درصد
فلسطین (کرانه باختری)	۷۹ درصد	۱۱ درصد	۴ درصد	۰ درصد	۶ درصد
تونس	۷۵ درصد	۱۱ درصد	۲ درصد	۷ درصد	۵ درصد
مراکش	۷۵ درصد	۹ درصد	۲ درصد	۴ درصد	۱۰ درصد
الجزایر	۷۲ درصد	۱۲ درصد	۲ درصد	۶ درصد	۸ درصد
لبنان	۷۲ درصد	۱۴ درصد	۵ درصد	۵ درصد	۴ درصد
قطر	۶۹ درصد	۱۸ درصد	۱ درصد	۲ درصد	۱۰ درصد
کویت	۶۸ درصد	۲۳ درصد	۳ درصد	۳ درصد	۳ درصد
عمان	۶۸ درصد	۲۷ درصد	۰ درصد	۰ درصد	۵ درصد
موریتانی	۶۷ درصد	۲۱ درصد	۰ درصد	۵ درصد	۷ درصد
یمن	۶۳ درصد	۲۹ درصد	۱ درصد	۴ درصد	۳ درصد
عربستان سعودی	۵۸ درصد	۱۳ درصد	۲ درصد	۹ درصد	۱۸ درصد
سودان	۵۸ درصد	۱۹ درصد	۷ درصد	۱۱ درصد	۵ درصد
عراق	۴۰ درصد	۴۰ درصد	۳ درصد	۱۱ درصد	۶ درصد
مصر	۳۴ درصد	۵۴ درصد	۱ درصد	۶ درصد	۵ درصد
جمع کل منطقه	۶۷ درصد	۱۹ درصد	۲ درصد	۵ درصد	۷ درصد

جدول ۱۲: میزان هم‌بستگی شهروندان ۱۶ کشور عرب‌زبان منطقه با مردم غزه و حمایت از حماس (The Arab Center for Research and Policy Studies, 2024, p. 9)

دیدگاه شهروندان ۱۶ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد میزان همبستگی با مردم فلسطین [غزه] و حمایت از حماس (Solidarity with Palestinians and support for Hamas)	من در کنار مردم غزه و حماس هستم [و از آن‌ها حمایت می‌کنم] (I stand with the people of Gaza and Hamas)	من در کنار مردم غزه هستم، [اما] با حماس مخالفم (I stand with the people of Gaza and oppose Hamas)	در کنار فلسطینی‌ها قرار نمی‌گیرم [و از آن‌ها حمایت نمی‌کنم] (I do not stand with the Palestinians)	با هیچ‌یک از گزاره‌ها موافق نیستم (I do not agree with any statement)	نمی‌دانم و امتناع از پاسخ (Don't Know/Declined to Answer)
میانگین ۱۶ کشور منطقه	۶۹ درصد	۲۳ درصد	۱ درصد	۳ درصد	۴ درصد

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، زبان، ماشینی است که خلق می‌کند و در نتیجه، جهان اجتماعی را می‌سازد» (Jørgensen & Phillips, 2002, p. 9)، در نتیجه می‌توان براساس مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت در منطقه غرب آسیا توسط آیت‌الله العظمی خامنه‌ای انتظار داشت که کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی جمهوری اسلامی ایران مطابق جدول (۱۳)، باشد.

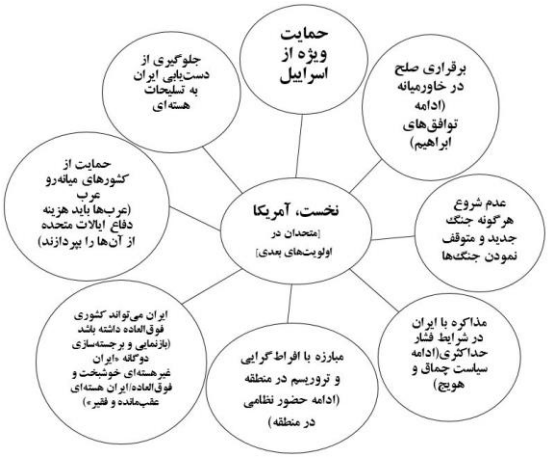
جدول ۱۳: کنش‌ها و کردارهای امنیتی- نظامی گفتمان مقاومت در منطقه غرب آسیا نشئت‌گرفته از مفصل‌بندی گفتمان توسط آیت‌الله خامنه‌ای (منبع: نگارندگان)

ردیف	کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی گفتمان مقاومت در منطقه غرب آسیا نشأت گرفته از مفصل‌بندی گفتمان توسط آیت‌ا... خامنه‌ای (مدظله‌العالی)
۱	رابطه آنتاگونیستی(با مبتنی بر ضدیت) خود را با دو گفتمان غرب و سلفی-تکفیری حفظ خواهد نمود
۲	از برقراری رابطه آنتاگونیستی با گفتمان اخوانی اجتناب خواهد شد
۳	از آن‌جا که گفتمان مقاومت، اسراییل را به‌عنوان «اصلی‌ترین دشمن مردم منطقه» معنا نموده است، با ساختارشکنی و بی‌قرار نمودن معنای دال «اسرائیل» در گفتمان مقاومت توسط گفتمان غرب مقابله گفتمانی خواهد نمود و در نتیجه یکی از اصلی‌ترین عرصه‌های منازعه گفتمانی با گفتمان غرب، اسراییل خواهد بود
۴	تا زمان تعیین تکلیف پرونده هسته‌ای، سطح تنش‌ها با ایالات متحده در کل منطقه کاهش خواهد یافت
۵	توافق صرفاً هسته‌ای با ایالات متحده (در شرایط نبود فشار حداکثری) در دستور کار قرار خواهد گرفت و در صورت پیگیری سیاست فشار حداکثری از سوی ایالات متحده، مجوز برگزاری هیچ‌گونه مذاکره‌ای با ایالات متحده صادر نخواهد شد
۶	توافق با عربستان سعودی حفظ خواهد شد
۷	سطح تنش‌ها با همسایگان مدیریت خواهد شد
۸	رزمایش‌ها، تمرین‌های نظامی و تقویت توان امنیتی-نظامی جمهوری اسلامی ایران ادامه پیدا خواهد کرد
۹	تقویت توان امنیتی-نظامی گروه‌های عضو محور مقاومت به‌صورت مخفیانه و به‌دور از بازنمایی و ضریب رسانه‌ای شدت خواهد گرفت

۲-۲. مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی «غرب» در منطقه غرب آسیا براساس نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه

لازم به ذکر است که بیان‌کننده (یا اداکننده) اصلی گفتمان امنیتی-نظامی «غرب»، دولت ایالات متحده است. دگر یا غیرخودی گفتمانی آن نیروهای مخالف ارزش‌های غربی و زنجیره هم‌ارزی آن شامل اسرائیل، دولت‌های موسوم به عرب میانه‌رو نظیر

اردن، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، بحرین و کویت و مردم معتقد به سبک زندگی و ارزش‌های غربی در منطقه است. اصلی‌ترین «داده‌های متنی» که در تحلیل گفتمان امنیتی-نظامی غرب در منطقه غرب آسیا در دوران «دونالد جی. ترامپ» مورد استفاده قرار می‌گیرند شامل سخنرانی‌ها و فرمان‌های اجرایی صادره در دوره دوم ریاست جمهوری وی است که با توجه به گستردگی و تنوع متون و محدودیت‌های حجمی مقالات علمی-پژوهشی به ذکر چند مورد از آن‌ها اکتفا می‌شود. ضمن آن‌که «کردارهای گفتمانی غیرزبانی» ترامپ نظیر انتصاب مقامات مرتبط با منطقه غرب آسیا نیز در مفصل‌بندی گفتمان غرب لحاظ شده است. در شکل (۳)، مفصل‌بندی گفتمان امنیتی- نظامی غرب در منطقه غرب آسیا به تصویر کشیده شده است.



شکل ۳: مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی غرب در منطقه غرب آسیا در دولت دوم ترامپ

در ابتدا لازم است که «دال مرکزی» این گفتمان را مشخص کنیم. اگر «دال مرکزی» را به‌مثابه عمود خیمه یک گفتمان در نظر بگیریم که با نبودن آن خیمه فرومی‌ریزد، «دال مرکزی» یا به تعبیر لاکلا و موفه، «نقطه کانونی [یا نقطه تلاقی]» گفتمان غرب در منطقه غرب آسیا در دولت دوم ترامپ، مفهوم «نخست آمریکا» خواهد بود. ترامپ در مراسم تحلیف ریاست جمهوری خود در تاریخ ۲۰ ژانویه ۲۰۲۵(۱ بهمن ۱۴۰۳) عنوان نمود: «از امروز به بعد، کشور ما دوباره شکوفا خواهد شد و در سراسر جهان مورد احترام خواهد بود. ما مورد غبطه هر ملتی خواهیم بود و دیگر اجازه

نخواهیم داد که از ما سوءاستفاده کنند. خیلی ساده [بگویم،] در طول تک‌تک روزهای دولت ترامپ، [ایده] نخست آمریکا[1]، اولویت من خواهم بود» (Trump, 2025, January 20).

پس از ذکر «دال مرکزی» یا «نقطه کانونی» گفتمان امنیتی- نظامی غرب در دولت ترامپ، اکنون به بیان «وقته» های این گفتمان می‌پردازیم. «حمایت ویژه از اسرائیل» و «برقراری صلح در خاورمیانه» دو وقته یا دقیقه گفتمان امنیتی-نظامی غرب در منطقه غرب آسیا هستند. مهم‌ترین داده متنی و کردار گفتمانی که این دو وقته از آن استخراج شده‌اند، بیانیه ترامپ در زمان معرفی «مایک هاکبی» به‌عنوان نامزد سفیر در اسرائیل است: خرسندم که اعلام نمایم «مایک هاکبی»[2]، فرماندار بسیار محترم سابق آرکانزاس، به‌عنوان سفیر ایالات متحده در اسرائیل نامزد شده است. مایک سال‌ها خدمت‌گزار عمومی، فرماندار و رهبر معنوی بزرگ[3] بوده است. او اسرائیل و مردم اسرائیل را دوست دارد و مردم اسرائیل نیز او را دوست دارند. مایک خستگی‌ناپذیر برای برقراری صلح در خاورمیانه کار خواهد کرد؛ (Trump, 2024, November 12). ترامپ همچنین در فرمان اجرایی صادره با موضوع قرار دادن انصارالله [یمن] در لیست سازمان تروریستی خارجی (FTO) خاطرنشان ساخت: «فعالیت‌های حوثی‌ها امنیت غیرنظامیان و پرسنل آمریکایی در خاورمیانه، امنیت نزدیک‌ترین شرکای منطقه‌ای ما و ثبات تجارت دریایی جهانی را تهدید می‌کند» و در بخش دیگری از این فرمان به موضوع آنچه وی حمله حوثی‌ها به فرودگاه‌های غیرنظامی در عربستان سعودی، حملات مرگ‌بار ژانویه ۲۰۲۲ به امارات متحده عربی و شلیک بیش از ۳۰۰ پرتابه به سمت اسرائیل از اکتبر ۲۰۲۳ اشاره نمود (Trump, 2025, January 22).

دیگر لحظه گفتمان امنیتی- نظامی غرب در منطقه غرب آسیا «عدم شروع هرگونه جنگ جدید و متوقف نمودن جنگ‌ها» است که ترامپ در سخنانی که پس از انتخاب وی به‌عنوان چهل و هفتمین رئیس‌جمهور ایالات متحده در پالم بیچ، فلوریدا ایراد داشت، به صراحت بدان اشاره داشت: «قرار نیست من جنگی را شروع کنم. من می‌خواهم جنگ‌ها را متوقف کنم»[4](Trump, 2024, November 12).

اما سه لحظه دیگر گفتمان امنیتی- نظامی غرب در منطقه غرب آسیا «ایران می‌تواند کشوری فوق‌العاده داشته باشد (بازنمایی و برجسته‌سازی دوگانه ایران غیرهسته‌ای خوشبخت و فوق‌العاده، ایران هسته‌ای عقب‌مانده و فقیر)»، «جلوگیری از

1. America first
2. Mike Huckabee
3. A great public servant, Governor, and Leader in Faith
4. I'm not going to start a war. I'm going to stop wars

دستیابی ایران به تسلیحات هسته‌ای» و «مذاکره با ایران در شرایط فشار حداکثری (ادامه سیاست چماق و هویج)» است که از مصاحبه ترامپ با شبکه فاکس‌نیوز استخراج شده‌اند. ترامپ در مصاحبه با این شبکه اظهار داشت: «ایرانی‌ها مردمی شگفت‌انگیز، مذهبی و پر از فرصت هستند، می‌خواهم کشوری فوق‌العاده داشته باشند. تنها چیزی که در مورد ایران می‌گویم این است که آن‌ها نباید سلاح هسته‌ای داشته باشند. اگر توافقی کنیم راه‌هایی هست که از اجرای آن مطمئن شویم، باید ۱۰ برابر بازرسی کنیم. اگر آن‌ها به تسلیحات هسته‌ای دست یابند، بعد همه [بمب هسته‌ای] می‌خواهند و بعد افتضاح بالا می‌آید» (The Fox News, 2025, January 23). ترامپ همچنین در اظهارات خود در هنگام امضای فرمان‌های اجرایی و در مصاحبه با خبرنگاران در پاسخ به پرسش یکی از خبرنگاران که در مورد «استیو ویتکاف»[1] سؤال کرد و پرسید که آیا او را مسئول استراتژی ایران می‌کنید و آیا می‌خواهید او به‌صورت مستقیم با ایرانی‌ها صحبت کند، ضمن آن‌که اصل مذاکره با ایران را رد نکرد، عنوان داشت: «نه، اما او قطعاً کسی است که من از وی استفاده خواهم نمود. او کار فوق‌العاده‌ای انجام داده است. او یک مذاکره‌کننده عالی[2] است. او یک شخص بسیار خوب و یک فرد بسیار محبوب است. با مردم کنار می‌آید. من مذاکره‌کنندگان بزرگی دارم» (Trump, 2025,) January 23 a).

وقته یا دقیقه «حمایت از کشورهای میانه‌رو عرب (عرب‌ها باید هزینه دفاع ایالات متحده از آن‌ها را بپردازند)» نیز از منبع زیر استخراج شده است. ترامپ در سخنان خود در مجمع اقتصاد جهانی اظهار داشت امروز در روزنامه‌ها گزارش شده است که عربستان سعودی حداقل ۶۰۰ میلیارد دلار در آمریکا سرمایه‌گذاری خواهد کرد. اما من از ولیعهد که فرد فوق‌العاده‌ای است، می‌خواهم که آن را به حدود ۱ تریلیون دلار برساند. من فکر می‌کنم آن‌ها این کار را انجام خواهند داد، زیرا ما با آن‌ها خیلی خوب رفتار کرده‌ایم و همچنین از عربستان سعودی و اوپک می‌خواهم که قیمت نفت را کاهش دهند. شما باید آن را پایین بیاورید، کاری که، صادقانه بگویم، من تعجب می‌کنم که آن‌ها قبل از انتخابات [چرا] آن را انجام ندادند. این [موضوع] نشان می‌دهد که آن‌ها عشق زیادی نسبت به انجام دادن این کار ندارند. من از این موضوع کمی تعجب کردم. این اظهارات به‌قدری تعجب‌برانگیز بود که یکی از خبرنگاران حاضر در جلسه به‌نام «استیو شوارتزمن»[3] به‌صورت کنایه به ترامپ عنوان داشت که «من

1. Steve Witkoff
2. A great negotiator
3. Steve Schwarzman

مطمئن هستم که ولیعهد عربستان سعودی از سخنرانی امروز شما واقعاً مسرور خواهد شد» که ترامپ نیز در پاسخ اظهار داشت «امیدوارم» (Trump, 2025, January 23 a).

با عنایت به اهمیت «یادداشت امنیت ملی ریاست جمهوری (NSPM)[1] در رابطه با ایران که در تاریخ ۴ فوریه ۲۰۲۵(۱۶ بهمن ۱۴۰۳) منتشر گردید و با توجه به این موضوع که این یادداشت متنی یکی از داده‌های اصلی در مفصل‌بندی گفتمان امنیتی- نظامی غرب در خاورمیانه در دولت دوم ترامپ است، نکات اصلی این یادداشت در جدول شماره چهارده ذکر شده است.

جدول ۱۴: نکات اصلی یادداشت امنیت ملی ریاست جمهوری ترامپ در ۴ فوریه ۲۰۲۵

نکات اصلی «یادداشت امنیت ملی ریاست جمهوری(NSPM)» در رابطه با ایران که در تاریخ ۴ فوریه ۲۰۲۵(۱۶ بهمن ۱۴۰۳) توسط ترامپ صادر گردید
ماده ۱. سیاست‌گذاری. سیاست ایالات متحده این است که از دست‌یابی ایران به سلاح هسته‌ای و موشک‌های بالستیک قاره‌پیما ممانعت به‌عمل آورد؛ شبکه و کارزار تجاوزگری منطقه‌ای (campaign of regional aggression) ایران را خنثی نماید؛ سپاه پاسداران و نیروهای نیابتی آن (its surrogates) را تضعیف و مختل نموده و از دسترسی به منابعی که فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده (destabilizing activities) آن‌ها را تقویت می‌کند، محروم کند؛ و با توسعه موشک‌های تهاجمی و دیگر توان‌مندی‌های تسلیحاتی نامتقارن و متعارف (other asymmetric and conventional weapons capabilities) ایران، مقابله نماید
ماده ۲. اعمال فشار حداکثری (Maximum Pressure) بر جمهوری اسلامی ایران. (الف) وزیر خزانه‌داری موظف است: ۱-به‌صورت فوری، تحریم‌ها و راه‌کارهای اجرایی مناسب (sanctions or appropriate enforcement remedies) را علیه تمامی اشخاصی که آن وزارت‌خانه شواهدی مبنی بر نقض یک یا چند تحریم مرتبط با ایران [توسط آنان] را در اختیار دارد، اعمال نماید؛ ۲-یک کارزار مستمر و قدرت‌مند در راستای اجرای تحریم‌های مرتبط با ایران اجرا کند تا آن رژیم و نیروهای نیابتی تروریستی آن (regime and its terror proxies) از دسترسی به درآمدها محروم شوند؛ ۳-انجام بررسی [لازم] به‌منظور اصلاح یا لغو هرگونه مجوز عمومی، سوالات متداول (frequently asked question) یا رهنمودهایی که به هر میزانی به ایران یا هریک از عوامل تروریستی آن کمک اقتصادی یا مالی می‌کند؛ ۴-رهنمودهای به روز شده‌ای (updated guidance) را برای تمامی بخش‌های تجاری مرتبط از جمله حمل‌ونقل، بیمه و کاربرهای بندری (shipping, insurance, and port operators) در مورد خطرات متوجه هر شخصی که به‌صورت آگاهانه تحریم‌های ایالات متحده علیه ایران یا یکی از عوامل تروریستی ایران را نقض می‌کند، صادر نماید؛ ۵-تمهیدات متقابل (countermeasures) علیه ایران را در گروه ویژه اقدام مالی (Financial Action Task Force) اتخاذ نماید و مدخل‌های مالکیت واقعی (beneficial ownership thresholds) ارزیابی گردد تا اطمینان حاصل شود که تحریم‌ها مانع کسب تمامی درآمدهای غیرقانونی ممکن توسط ایران می‌شوند و میزان پای‌بندی مؤسسات مالی به معیار[و قاعده] «مشتری مشتریات را بشناس (Know Your Customer's Customer)» در مورد تراکنش‌های مرتبط با ایران جهت جلوگیری از فرار بیش‌تر ایران از تحریم‌ها ارزیابی گردد
(ب) وزیر امور خارجه موظف است: ۱-معافیت‌های تحریمی (sanctions waivers)، به‌ویژه معافیت‌هایی که هر درجه از تسهیلات اقتصادی یا مالی، از جمله موارد مربوط به پروژه بندر چابهار ایران را فراهم می‌کنند، تعدیل یا لغو نماید؛ ۲- اجرای یک کارزار مستمر و قدرت‌مند با هماهنگی وزیر خزانه‌داری و سایر ادارات یا نهادهای اجرایی مرتبط در راستای به صفر رساندن صادرات نفت ایران (to drive Iran's export of oil to zero) از جمله صادرات نفت خام ایران به جمهوری خلق چین؛ ۳-رهبری یک کارزار دیپلماتیک جهت منزوی کردن ایران در سراسر جهان، از جمله در سازمان‌های بین‌المللی، از جمله ممانعت از آزادی رفت‌وآمد یا [ایجاد] پناهگاه امن برای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (denial of freedom of movement or safe haven to the IRGC) یا هریک از عوامل تروریستی ایران که در هر کجا، بیرون از مرزهای ایران فعالیت کنند؛ ۴- اتخاذ گام‌های فوری با هماهنگی وزیر خزانه‌داری و سایر آژانس‌های ذی‌ربط به‌منظور اطمینان از این موضوع که ایران از سیستم مالی عراق در راستای فائق آمدن یا دور زدن تحریم‌ها استفاده نمی‌کند و کشورهای حاشیه خلیج‌فارس به‌عنوان نقاط انتقال محموله‌ها جهت دور زدن تحریم‌ها (sanctions evasion transshipment points) مورد استفاده قرار نمی‌گیرند
(پ) نماینده دایم ایالات متحده در سازمان ملل موظف است: ۱-با همکاری متحدان کلیدی، بازگشت فوری (snapback) تحریم‌ها و محدودیت‌های بین‌المللی علیه ایران را تکمیل کند؛ ۲- ایران را به‌دلیل نقض تعهدات معاهده ان‌پی‌تی پاسخ‌گو نماید؛ ۳- به‌صورت منظم، [جلسات] شورای امنیت سازمان ملل متحد را تشکیل دهد تا تهدیدهای بی‌شماری که ایران متوجه صلح و امنیت بین‌الملل می‌نماید را برجسته کند
(ت) وزیر بازرگانی موظف است یک کارزار اجرایی مستمر و قدرت‌مند با موضوع کنترل صادرات در راستای محدود کردن جریان فناوری و قطعات مورد استفاده رژیم برای مقاصد نظامی اجرا کند
(ث) دادستان کل ایالات متحده موظف است: ۱-تمامی گام‌های قانونی در دسترس را در راستای شناسایی، مختل‌نمودن، و پیگرد قانونی شبکه‌های مالی و لجستیکی، عاملان یا گروه‌های پوششی (front groups) در داخل ایالات متحده که توسط ایران یا یکی از عوامل تروریستی ایران حمایت می‌شوند را به‌کار گیرد؛ ۲-تمامی گام‌های قانونی در دسترس را جهت توقیف محموله‌های نفتی غیرقانونی ایران به‌کار گیرد؛ ۳- تمامی گام‌های قانونی در دسترس را در راستای شناسایی دارایی‌های دولتی ایران در ایالات متحده و خارج از آن و کمک به قربانیان آمریکایی تروریسم، از جمله خانواده‌های ستاره طلایی (Gold Star Families) و برپایی دادگاه‌های فدرال علیه ایران به‌کار گیرد؛ ۴-تمامی گام‌های قانونی در دسترس را در راستای صدور کیفرخواست و محاکمه رهبران و اعضای گروه‌ها و شبکه‌های تروریستی تحت حمایت ایران که به شهروندان آمریکایی آسیب می‌رسانند، آن‌ها را دستگیر یا به قتل می‌رسانند، به‌کار گیرد و در صورت امکان و با هماهنگی وزیر امور خارجه، به دنبال بازداشت و استرداد آن‌ها به ایالات متحده باشند؛ ۵-استفاده از کلیه مراجع و ابزارهای جنایی، نظارتی و سایبری در راستای نظارت دقیق، تحت تعقیب قرار دادن و اخلال در تلاش‌های دولت ایران به‌منظور جاسوسی یا کسب اطلاعات حساس نظامی، اطلاعاتی، دولتی یا سایر اطلاعات حساس، به خطر انداختن میهن و زیرساخت‌های حیاتی ما، دور زدن تحریم‌ها و کنترل‌های صادراتی، ارائه حمایت‌های مادی از تروریسم، اعمال نفوذ شرورانه از بیرون (foreign malign influence) جهت تهدید، آسیب‌رسانی و تخلف از آزادی بیان نشأت گرفته از اصلاحیه اول[قانون اساسی ایالات متحده] (First Amendment-protected speech) از جمله تهدید به یهودستیزی آشکار

مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی غرب در منطقه غرب آسیا توسط ترامپ انتظار داشت که کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی ایالات متحده مطابق جدول (۱۵)، باشد.

جدول ۱۵: کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی گفتمان غرب در منطقه غرب آسیا
نشئت‌گرفته از مفصل‌بندی گفتمان توسط ترامپ (منبع: نگارندگان)

ردیف	کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی گفتمان غرب در منطقه غرب آسیا نشأت گرفته از مفصل‌بندی گفتمان توسط ترامپ
۱	رابطه آنتاگونیستی(با مبنی بر ضدیت) خود را با دو گفتمان مقاومت و سلفی-تکفیری حفظ می‌کند
۲	از برقراری رابطه آنتاگونیستی با گفتمان اخوانی اجتناب خواهد نمود
۳	به‌دنبال بست معنایی دال «اسراییل» در گفتمان خود به‌عنوان شریک و دوست استراتژیک غرب خواهد بود و در این راستا حمایت ویژه از اسراییل از جمله حمایت از روند شهرک‌سازی‌ها و فروش تسلیحات نظامی خاص به اسراییل در دستور کار قرار می‌گیرد
۴	به‌دنبال گسترش و تسری توافق‌های ابراهیم به کشورهای دیگر منطقه (بالأخص عربستان سعودی) خواهد بود
۵	سیاست اعمال فشار بر کشورهای عربی منطقه در راستای افزایش میزان سرمایه‌گذاری و خریدهای تسلیحاتی از ایالات متحده دنبال خواهد شد
۶	یکی از دال‌های اصلی این گفتمان جلوگیری از دست‌یابی ایران به سلاح هسته‌ای خواهد بود. در نتیجه، سیاست چماق و هویج در قبال ایران هم‌چنان ادامه خواهد یافت و سیاست مذاکره با ایران تحت فشار حداکثری در دستور کار قرار می‌گیرد
۷	با توجه به کردارهای گفتمانی غیرزبانی نظیر انتصاب «استیو ویتکاف»، «مایکل دی‌مینو» و «تولسی گبرد» و قطع‌نمودن بودجه ۶۰ میلیون دلاری گروه‌های اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران، برون‌گذاری افراطی ایران در این گفتمان در قالب پیگیری تغییر رژیم و لفاظی‌های تند علیه ایران تا زمان تعیین تکلیف پرونده هسته‌ای، تعدیل(و نه متوقف) خواهد شد و دوگانه «ایران غیرهسته‌ای خوشبخت و فوق‌العاده/ایران هسته‌ای عقب‌مانده و فقیر» بازنمایی و برجسته خواهد شد
۸	تلاش تیم ترامپ بر کسب دست‌آوردهای نظامی-امنیتی در منطقه غرب آسیا به‌واسطه بهره‌گیری حداکثری از لفاظی و تهدید سایرین بالأخص حوثی‌های یمن که ترامپ آن‌ها را در لیست سازمان تروریستی خارجی (FTO) قرار داده است و در چند سخنرانی خود به‌صورت مستقیم به آن‌ها اشاره نموده است، قرار خواهد گرفت
۹	اعمال فشار بر دو دولت عراق و لبنان جهت برون‌گذاری گروه‌های مقاومت در این دو کشور و قرار گرفتن کامل این دو کشور در زنجیره هم‌ارزی گفتمان غرب تشدید خواهد شد
۱۰	«وجه و قدرت استعاری» ضعیف این گفتمان به‌واسطه الگوهای زبانی ترامپ تشدید خواهد شد. به‌عبارت دیگر، اگرچه سه گفتمان «مقاومت»، «اخوانی» و «سلفی-تکفیری» با چالش‌های متعدد اقتصادی-اجتماعی دست به گریبان هستند که موجب «بی‌قراری» آن‌ها شده است، لکن گفتمان «غرب» نیز نمی‌تواند راه برون‌شد از این چالش‌ها را ارائه دهد، موفق به ارائه تصویر روشنی از آینده به سوژه‌ها نخواهد شد و نمی‌تواند خود را به‌عنوان تنها راه‌حل موجود برای خروج از شرایط بحران معرفی نماید و در نتیجه شاهد ریزش بخشی از زنجیره هم‌ارزی گفتمان غرب در منطقه در دوران ترامپ خواهیم بود
۱۱	حضور نظامی ایالات متحده در منطقه ادامه خواهد یافت

۲-۳. مفصل‌بندی گفتمان امنیتی- نظامی «اخوان‌المسلمین» در منطقه غرب آسیا براساس نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه

لازم به ذکر است که بیان‌کننده (یا اداکننده) اصلی گفتمان امنیتی-نظامی «اخوان‌المسلمین»، دولت ترکیه است. دگرها یا غیرخودی‌های گفتمانی آن نیروهای مخالف احیای امپراتوری عثمانی و خرده گفتمان کردها و زنجیره هم‌ارزی آن شامل ترکیه، قطر، سوریه و مردم معتقد به اسلام اخوانی است.

اصلی‌ترین «داده‌های متنی» که در تحلیل گفتمان امنیتی-نظامی اخوان‌المسلمین در منطقه غرب آسیا مورد استفاده قرار می‌گیرند سخنرانی‌ها و کردارهای گفتمانی

غیرزبانی رجب طیب اردوغان و در وهله بعدی، هاکان فیدان، وزیر امور خارجه ترکیه است که با توجه به گستردگی و تنوع متون و محدودیت‌های حجمی مقالات علمی و پژوهشی صرفاً به ذکر شکل (۴)، اکتفا می‌شود که مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی اخوانی در منطقه غرب آسیا به تصویر کشیده شده است.



شکل ۴: مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی اخوان‌المسلمین در منطقه غرب آسیا

در این بخش، بدون بررسی نقطه کانونی و وقته‌های گفتمان امنیتی-نظامی اخوان‌المسلمین در منطقه غرب آسیا به ذکر چند نکته مهم در خصوص گفتمان اخوانی پرداخته می‌شود:

۱. ویژگی بارز گفتمان امنیتی-نظامی اخوانی، استفاده از درون‌گذاری حداکثری و برون‌گذاری حداقلی است. درون‌گذاری هم‌زمان دو عنصر «قومیت» و «مذهب (اسلام اخوانی)» در کنار عدم برقراری رابطه آنتاگونیستی (یا مبتنی بر ضدیت) با سه گفتمان دیگر در منطقه موجب گردیده که منطق تفاوت در این گفتمان بسیار کم‌رنگ گردد.

۲. علی‌رغم آن‌که ترکیه در جنگ اسرائیل علیه غزه (۲۰۲۳ لغایت ۲۰۲۵) هیچ‌گونه کنش و کردار خاصی جز محکومیت رسانه‌ای انجام نداد، اما یافته‌های نظرسنجی «مرکز تحقیقات و مطالعات سیاسی عرب» در سال ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که ۴۷ درصد از شهروندان ۱۶ کشور عرب‌زبان منطقه، عملکرد ترکیه در جریان جنگ اسرائیل علیه غزه را خیلی خوب و خوب ارزیابی کرده‌اند. این در حالی است که ۴۸

درصد شهروندان ۱۶ کشور عرب‌زبان منطقه، عملکرد جمهوری اسلامی ایران در جریان جنگ اسرائیل علیه غزه را خیلی خوب و خوب می‌دانند (تنها یک درصد بالاتر از ترکیه) (The Arab Center for Research and Policy Studies, 2024, p. 12). حال آن‌که ایران در ۱۳ آوریل ۲۰۲۴(۲۵ فروردین ۱۴۰۳) و ۱ اکتبر ۲۰۲۴(۱۰ مهر ۱۴۰۳) دو عملیات نظامی وعده صادق یک و دو را علیه اسرائیل انجام داد.

۳. پرسش اصلی در اینجا این است که چرا گفتمان امنیتی-نظامی اخوانی در میدان گفتمانی غرب آسیا در منزلت هژمونی قرار نگرفته است؟ در پاسخ باید به سه نکته اشاره نمود.

- درون‌گذاری هم‌زمان دو عنصر «قومیت» و «مذهب (اسلام اخوانی)» در کنار عدم برقراری رابطه آنتاگونیستی (یا مبتنی بر ضدیت) با سه گفتمان دیگر در منطقه اگرچه موجب گردیده که منطق تفاوت در این گفتمان بسیار کم‌رنگ گردد؛ لکن موجب نگردیده که زنجیره هم‌ارزی این گفتمان وسیع شود.
- یکی دیگر از دلایل هژمون نشدن گفتمان امنیتی-نظامی اخوان‌المسلمین در مفهوم «مداخله هژمونیک» نهفته است. «یورگنسن و فیلیپس» در خصوص این مفهوم عنوان می‌دارند که آنتاگونیسم [یا غیریت‌سازی یا تخاصم] می‌تواند به‌واسطه مداخله هژمونیک [از بین برود و] محو گردد. لاکلا معتقد است که مداخله هژمونیک یک مفصل‌بندی است که به‌واسطه [بهره‌گیری از] ابزار اجبار [و زور]، عدم ابهام را بازسازی می‌کند[1]. بنابراین، دلیل این‌که در جنگ جهانی اول، توانستند از میان «کارگران» سربازگیری نمایند، این بود که هویت کارگری به‌واسطه مداخله هژمونیک [دولت‌ها] به نفع هویت ملی سرکوب گردید (Jørgensen & Phillips, 2002, p. 29). در اینجا نیز «مداخله هژمونیک» ایالات متحده در مورد گفتمان امنیتی-نظامی اخوانی موضوعیت پیدا می‌کند. به‌استثنای تعداد معدودی از پرونده‌های امنیتی-نظامی در منطقه غرب آسیا (نظیر پرونده سوریه و لیبی)، ترکیه در بقیه پرونده‌های امنیتی-نظامی منطقه نمود و بروزی ندارد و مجبور است ذیل ناتو (و در رأس آن ایالات متحده) عمل نماید. همین امر موجب گردیده که کنش‌ها و کردارهای گفتمان امنیتی-نظامی اخوانی عمدتاً در ذیل گفتمان امنیتی-نظامی غرب و به‌عنوان یک خرده گفتمان ذیل گفتمان امنیتی-نظامی غرب

1. An articulation which by means of force reconstitutes unambiguity

تعریف گردد و در نتیجه، گفتمان امنیتی-نظامی اخوانی نتواند به جایگاه هژمونی دست پیدا کند.

- ❖ تا زمانی که گفتمان امنیتی-نظامی اخوانی نسبت به برون‌گذاری «اسرائیل» به‌عنوان اصلی‌ترین تهدید متوجه مردم منطقه و جهان عرب در گفتمان خود اقدام ننماید و «آزادی قدس» را در گفتمان خود مفصل‌بندی نکند، دستیابی این گفتمان به منزلت هژمونیک دور از ذهن خواهد بود.

۴.اگرچه ۲۴ درصد از شهروندان ۱۴ کشور عرب‌زبان منطقه، خود را بسیار مذهبی، ۶۱ درصد تا حدودی مذهبی، ۱۲ درصد غیرمذهبی و ۳ درصد هم به گزینه نمی‌دانم یا امتناع از پاسخ‌گویی رأی داده‌اند، لکن یافته‌های همان نظرسنجی نشان می‌دهد که در پاسخ به گزاره «برای کشور من بهتر است که دین از سیاست جدا باشد»[1]، ۲۲ درصد گزینه کاملاً موافقم، ۲۵ درصد موافقم، ۲۵ درصد مخالفم، ۲۳ درصد کاملاً مخالفم و ۵ درصد هم گزینه نمی‌دانم و امتناع از پاسخ‌گویی را انتخاب نموده‌اند؛ یافته‌های این نظرسنجی نشان می‌دهد که ۴۷ درصد از شهروندان ۱۴ کشور عرب‌زبان منطقه سکولار و معتقد به جدایی دین از سیاست و ۴۸ درصد با گزاره جدایی دین از سیاست مخالف و یا به‌شدت مخالف هستند. بنابراین اسلام سکولار اخوانی می‌تواند در بهترین حالت نیمی از مردم منطقه را در زنجیره هم‌ارزی خود قرار دهد.

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، زبان، ماشینی است که خلق می‌کند و در نتیجه، جهان اجتماعی را می‌سازد» (Jørgensen & Phillips, 2002, p. 9)، در نتیجه می‌توان براساس مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی اخوانی در منطقه غرب آسیا انتظار داشت که کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی ترکیه مطابق جدول (۱۶) باشد.

1. It would be better for my home country if religion were separated from politics

جدول ۱۶: کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی گفتمان اخوان‌المسلمین در منطقه غرب آسیا نشئت‌گرفته از مفصل‌بندی گفتمان توسط اردوغان و فیدان (منبع: نگارندگان)

ردیف	کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی گفتمان اخوان‌المسلمین در منطقه غرب آسیا نشأت گرفته از مفصل‌بندی گفتمان توسط اردوغان و فیدان
۱	با هیچ‌یک از سه گفتمان امنیتی-نظامی غرب، مقاومت و سلفی-تکفیری رابطه آنتاگونیستی برقرار نخواهد کرد
۲	تلاش خواهد کرد تا مصر را در زنجیره هم‌ارزی گفتمان خود قرار دهد
۳	علی‌رغم قرار گرفتن سوریه در زنجیره هم‌ارزی این گفتمان از تاریخ ۸ دسامبر۲۰۲۴ (۱۸ آذر ۱۴۰۳)، گفتمان اخوان‌المسلمین برخلاف گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت، «آزادی قدس» را در گفتمان خود مفصل‌بندی نخواهد کرد و در نتیجه، ترکیه در مقابل کنش‌های امنیتی-نظامی اسراییل در خاک سوریه، اقدامی جدی انجام نخواهد داد و جز پاره‌ای از لفاظی‌های تند دیپلماتیک، شاهد اصطکاک جدی و فراگیر ترکیه و اسراییل در خاک سوریه نخواهیم بود
۴	دگر یا غیرخودی اصلی این گفتمان، خرده گفتمان کردها خواهد بود که در ذیل گفتمان غرب تعریف می‌گردد و در نتیجه، مقابله امنیتی سخت و نرم با برخی گروه‌های کرد در سوریه و عراق نظیر حزب اتحاد دموکراتیک کردستان سوریه(PYD) و شاخه نظامی آن یگان‌های مدافع خلق(YPG)، حزب کارگران کردستان(PKK) و ... ادامه خواهد یافت
۵	در راستای تثبیت نظام سیاسی جدید سوریه، تمامی ظرفیت امنیتی-نظامی و حتی اقتصادی این گفتمان به میدان خواهد آمد
۶	تلاش در راستای اقناع کشورهای عربی ثروت‌مند نظیر قطر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی و کویت جهت سرمایه‌گذاری در سوریه افزایش پیدا خواهد کرد

۲-۴. مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی «سلفی-تکفیری» در منطقه غرب آسیا براساس نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه

لازم به ذکر است که از ۲۱ ژوئن ۲۰۱۷(۳۱ خرداد ۱۳۹۶) که محمد بن‌سلمان به‌عنوان ولیعهد عربستان سعودی انتخاب گردید (رضایی و شریعتی، ۱۴۰۰، ص. ۳۳۷)، بیان‌کننده (یا اداکننده) اصلی گفتمان امنیتی-نظامی «سلفی-تکفیری» از عربستان سعودی به داعش منتقل شده است. دگرهای گفتمانی آن شیعه و نیروهای مخالف اسلام سلفی-تکفیری و زنجیره هم‌ارزی آن شامل گروه‌های سلفی-تکفیری در منطقه و مردم معتقد به اسلام سلفی (نه قرائت انقلابی و نه قرائت اخوانی از اسلام) است.

اصلی‌ترین «داده‌های متنی» که در تحلیل گفتمان امنیتی-نظامی سلفی-تکفیری در منطقه غرب آسیا مورد استفاده قرار می‌گیرند سخنرانی‌ها و کردارهای گفتمانی غیرزبانی امیران فعلی داعش که در خبرگزاری اعماق است که با توجه به گستردگی و تنوع متون و محدودیت‌های حجمی مقالات علمی-پژوهشی صرفاً به ذکر شکل شماره پنج اکتفا می‌شود. در شکل شماره پنج مفصل‌بندی گفتمان امنیتی- نظامی سلفی و تکفیری در منطقه غرب آسیا به تصویر کشیده شده است.



شکل ۵: مفصل‌بندی گفتمان امنیتی- نظامی سلفی-تکفیری در منطقه غرب آسیا

در این بخش، بدون بررسی نقطه کانونی و وقته‌های گفتمان امنیتی- نظامی سلفی-تکفیری در منطقه غرب آسیا به ذکر این نکته مهم در خصوص گفتمان سلفی-تکفیری پرداخته می‌شود که اگرچه «جهاد با کفار» یکی از وقته‌ها (یا لحظه‌های) این گفتمان است (رضایی و محمودی، ۱۴۰۲: ۴۲)، اما این گفتمان نسبت به برون‌گذاری «اسرائیل» به‌عنوان اصلی‌ترین تهدید متوجه جهان عرب اقدام ننموده و «آزادی قدس» را در گفتمان خود مفصل‌بندی نکرده است. این‌گونه است که ۸۲ درصد از شهروندان ۱۶ کشور عربی معتقد هستند که حماس کاملاً با داعش متفاوت است یا تفاوت زیادی با داعش دارد که در جدول (۱۷)، ذکر شده است.

جدول ۱۷: دیدگاه شهروندان ۱۶ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد مقایسه حماس و داعش

(The Arab Center for Research and Policy Studies, 2024, p. 8)

دیدگاه شهروندان ۱۶ کشور عرب‌زبان منطقه در مورد مقایسه حماس و داعش (Comparisons between Hamas and ISIS)	حماس کاملاً با داعش تفاوت دارد (Hamas is entirely different from ISIS)	حماس تا حد زیادی با داعش تفاوت دارد (Hamas is mostly different from ISIS)	حماس تا حدودی با داعش تفاوت دارد (Hamas is partially different from ISIS)	حماس هیچ تفاوتی با داعش ندارد (Hamas is no different than ISIS)	نمی‌دانم و امتناع از پاسخ (Don't Know/Declined to Answer)
اردن	۷۹ درصد	۱۱ درصد	۱ درصد	۱ درصد	۸ درصد
فلسطین (کرانه باختری)	۷۹ درصد	۹ درصد	۱ درصد	۰ درصد	۱۱ درصد
تونس	۷۵ درصد	۱۱ درصد	۵ درصد	۲ درصد	۷ درصد
لبنان	۷۳ درصد	۱۰ درصد	۷ درصد	۳ درصد	۷ درصد
عمان	۶۹ درصد	۱۳ درصد	۶ درصد	۳ درصد	۹ درصد
قطر	۶۸ درصد	۱۸ درصد	۴ درصد	۲ درصد	۸ درصد
مراکش	۶۸ درصد	۱۲ درصد	۴ درصد	۳ درصد	۱۳ درصد
یمن	۶۸ درصد	۱۷ درصد	۵ درصد	۴ درصد	۶ درصد
موریتانی	۶۷ درصد	۱۵ درصد	۴ درصد	۳ درصد	۱۱ درصد
الجزایر	۶۶ درصد	۱۴ درصد	۳ درصد	۲ درصد	۱۵ درصد
لیبی	۶۴ درصد	۱۶ درصد	۶ درصد	۴ درصد	۱۰ درصد
کویت	۶۱ درصد	۲۷ درصد	۵ درصد	۲ درصد	۵ درصد
مصر	۶۱ درصد	۱۷ درصد	۷ درصد	۶ درصد	۹ درصد
عراق	۶۰ درصد	۱۵ درصد	۱۲ درصد	۶ درصد	۷ درصد
عربستان سعودی	۵۷ درصد	۱۱ درصد	۶ درصد	۷ درصد	۱۹ درصد
سودان	۵۴ درصد	۲۰ درصد	۹ درصد	۷ درصد	۱۰ درصد
جمع کل منطقه	۶۷ درصد	۱۵ درصد	۵ درصد	۳ درصد	۱۰ درصد

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، زبان، ماشینی است که خلق می‌کند و در نتیجه، جهان اجتماعی را می‌سازد» (Jørgensen & Phillips, 2002, p. 9)، در نتیجه می‌توان براساس مفصل‌بندی گفتمان امنیتی-نظامی سلفی-تکفیری در منطقه غرب آسیا انتظار داشت که کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی داعش مطابق جدول (۱۸)، باشد.

در پایان این بخش لازم است به این نکته اشاره شود که شش موضوع ۱. پرونده هسته‌ای ایران و نحوه تعامل ایالات متحده با آن؛ ۲. اسرائیل؛ ۳. آینده نظام سیاسی سوریه؛ ۴. قدرت گرفتن داعش در منطقه؛ ۵. کُردها و ۶. آینده گروه‌های مقاومت در عراق، لبنان، غزه و سوریه می‌توانند محل منازعات گفتمانی جدید باشند، در نتیجه این قابلیت را دارند که صورت‌بندی‌های گفتمانی در منطقه غرب آسیا را به‌صورت کامل تغییر دهند و در نتیجه آن، شاهد کنش‌های و کردارهای امنیتی متفاوتی باشیم. ضمناً همان‌گونه که نتایج مندرج در جدول‌های شماره یازده، دوازده و هفده نشان می‌دهند، عملیات طوفان الاقصی و جنایات رژیم صهیونیستی در منطقه، تأثیر مثبتی بر زنجیره هم‌ارزی گفتمان جمهوری اسلامی ایران (گفتمان مقاومت) داشته است.

جدول ۱۸: کنش‌ها و کردارهای امنیتی- نظامی گفتمان سلفی-تکفیری در منطقه غرب آسیا نشئت‌گرفته از مفصل‌بندی گفتمان توسط داعش

ردیف	کنش‌ها و کردارهای امنیتی-نظامی گفتمان سلفی-تکفیری در منطقه غرب آسیا نشأت گرفته از مفصل‌بندی گفتمان توسط داعش
۱	رابطه آنتاگونیستی(یا مبتنی بر ضدیت) خود را با دو گفتمان غرب و مقاومت حفظ می‌کند
۲	از برقراری رابطه آنتاگونیستی با گفتمان اخوانی اجتناب خواهد نمود
۳	تلاش ویژه‌ای در راستای احیای زنجیره هم‌ارزی خود در منطقه مبذول خواهد نمود
۴	تلاش خواهد کرد تا سوریه و عراق را در زنجیره هم‌ارزی گفتمان خود قرار دهد
۵	عملیات‌های تروریستی این گروه شدت پیدا خواهد کرد

نتیجه‌گیری

در این پژوهش مفصل‌بندی چهار گفتمان امنیتی-نظامی «مقاومت»، «غرب»، «اخوان‌المسلمین» و «سلفی-تکفیری» در منطقه غرب آسیا براساس روش تحلیل گفتمان لاکلا و موفه مورد بحث قرار گرفت. یافته‌های پژوهش حاضر ضمن تأیید فرضیه اصلی و فرعی نشان می‌دهد که چهار گفتمان امنیتی-نظامی «مقاومت»، «غرب»، «اخوان‌المسلمین» و «سلفی-تکفیری» نشئت‌گرفته از مفصل‌بندی گفتمان خود مجموعه‌ای از کنش‌ها و کردارهای امنیتی را در آینده نزدیک و تا زمان مفصل‌بندی مجدد این چهار گفتمان دنبال می‌نمایند که در این پژوهش بدان پرداخته شد. در این راستا، چرایی قرار نگرفتن گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت در منزلت هژمونیک علی‌رغم زنجیره هم‌ارزی وسیع آن مورد بحث قرار گرفت. براین‌اساس و مبتنی بر نتایج نظرسنجی‌های معتبر نشان داده شد که عملیات طوفان‌الاقصی و جنایات رژیم صهیونیستی در منطقه، تأثیر مثبتی بر زنجیره هم‌ارزی گفتمان جمهوری اسلامی ایران (گفتمان مقاومت) داشته است که لازم است با انجام یک سری از اقدامات، مانع از افت جایگاه جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بیان‌کننده (یا اداکننده) گفتمان امنیتی-نظامی مقاومت گردید. یکی دیگر از مواردی که براساس مؤلفه‌های نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه بدان پرداخته شد، چرایی قرار نگرفتن گفتمان امنیتی-نظامی اخوان‌المسلمین در منزلت هژمونیک بود و بدین نکات اشاره گردید که گفتمان امنیتی-نظامی اخوان‌المسلمین نسبت به درون‌گذاری هم‌زمان دو عنصر «قومیت» و «مذهب (اسلام اخوانی)» اقدام نموده، لکن برقراری رابطه آنتاگونیستی (یا مبتنی بر ضدیت) با سه گفتمان دیگر در منطقه اگرچه موجب گردیده که منطق تفاوت در این

گفتمان بسیار کم‌رنگ گردد لکن موجب نگردیده که زنجیره هم‌ارزی این گفتمان وسیع شود. ضمناً با بهره‌گیری از مفهوم «مداخله هژمونیک» به این نکته پرداخته شد که به‌استثنای تعداد معدودی از پرونده‌های امنیتی- نظامی در منطقه غرب آسیا (نظیر پرونده سوریه و لیبی)، ترکیه در بقیه پرونده‌های امنیتی-نظامی منطقه نمود و بروزی ندارد و تا زمانی که گفتمان امنیتی-نظامی اخوانی نسبت به برون‌گذاری «اسرائیل» به‌عنوان اصلی‌ترین تهدید متوجه جهان عرب در گفتمان خود اقدام ننماید و «آزادی قدس» را در گفتمان خود مفصل‌بندی نکند، دستیابی این گفتمان به منزلت هژمونیک دور از ذهن خواهد بود. در نهایت این نکته مورد بحث قرار گرفت که شش موضوع ۱. پرونده هسته‌ای ایران و نحوه تعامل ایالات متحده با آن؛ ۲. اسرائیل؛ ۳. آینده نظام سیاسی سوریه؛ ۴. قدرت گرفتن داعش در منطقه؛ ۵. کُردها و ۶. آینده گروه‌های مقاومت در عراق، لبنان، غزه و سوریه می‌توانند محل منازعات گفتمانی جدید باشند، در نتیجه این قابلیت را دارند که صورت‌بندی‌های گفتمانی در منطقه غرب آسیا را به‌صورت کامل تغییر دهند و در نتیجه آن، شاهد کنش‌های و کردارهای امنیتی متفاوتی باشیم.

فهرست منابع

رضایی، نیما؛ محمودی، رامین (۱۴۰۲). ***نقش دیپلماسی در مقابله با تروریسم معاصر علیه جمهوری اسلامی ایران***. روابط خارجی، ۱۵(۴). ۶۸-۳۵.

رضایی، نیما؛ شریعتی، مجتبی (۱۴۰۱). ***موازنه‌سازی چهارچوبی تحلیلی برای تبیین رفتار سیاست خارجی اسرائیل در برابر جمهوری اسلامی ایران در بازه زمانی ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۲***. روابط خارجی، ۱۴(۲). ۲۶۱-۲۲۷.

رضایی، نیما؛ شریعتی، مجتبی (۱۴۰۰). ***ظرفیت‌سنجی شکل‌گیری رژیم امنیتی مبتنی بر «چانه‌زنی نهادی» در مذاکرات جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی***. روابط خارجی، ۱۳(۲). ۳۷۰-۳۳۷.

References

Anton, M. (2019). *The Trump Doctrine: An Insider Explains The President's Foreign Policy*. Retrieved from The Foreign Policy(FP) Magazine Website: https://foreignpolicy.com/2019/04/20/the-trump-doctrine-big-think-america-first-nationalism/

Chernoff, F. (2007). *Theory and Metatheory in International Relations: Concepts and Contending Accounts*. New York & Hampshire: Palgrave Macmillan.

Gee, J. P., & Handford, M. (2012). Introduction. In James Paul Gee & Michael Handford. *The Routledge Handbook of Discourse Analysis*. London & New York: Routledge.

Harpham, G. G. (2013). *Language Alone: The Critical Fetish of Modernity*. Second Edition. London & New York: Routledge.

Howarth, D. (2015). Introduction: Discourse, hegemony and populism: Ernesto Laclau's political theory. In David Howarth. *ERNESTO LACLAU: Post-Marxism, populism and critique*. London & New York: Routledge.

Jørgensen, M. & Phillips, L. (2002). *Discourse Analysis as Theory and Method*. London, Thousand Oaks & New Delhi: SAGE Publications.

Laclau, E. (1990). *New Reflections of the Revolution of Our Time*. London & New York: Verso.

Laclau, E. (1994). *The Making of Political Identities*. London & New York: Verso.

Laclau, E. (2006). Ideology and post-Marxism. *Journal of Political Ideologies*, 11(2), 103–114.

Laclau, E. (2007). Discourse. In Robert E. Goodin, Philip Pettit & Thomas Pogge. *A Companion to Contemporary Political Philosophy*. Volume II. Second Edition. Massachusetts & Oxford: Blackwell Publishers Ltd.

Laclau, E., & Mouffe, C. (2001). Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics. Second Edition. London & New York: Verso.

Macdonell, D. (1993). *Theories of Discourse: An Introduction*. Oxford & Cambridge: BlackWell.

Milliken, J. (1999). The Study of Discourse in International Relations: A Critique of Research and Methods. *European Journal of International Relations*, 5(2), 225-254.

Mills, S. (2004). *Discourse*. Second Edition. London & New York: Routledge.

Schiffrin, D., Tannen, D., & Hamilton, H. E. (2001). Introduction.In Deborah Schiffrin, Deborah Tannen, and Heidi E. Hamilton. *The Handbook of Discourse Analysis*. Massachusetts & Oxford: Blackwell Publishers Ltd.

Smith, A. M. (2003). *LACLAU AND MOUFFE: The radical democratic imaginary*. Second Edition. London & New York: Routledge.

The Arab Center for Research and Policy Studies (2020). *Arab Opinion Toward Iran 2019/2020*. Retrieved January 28, 2025 from The Arab Center for Research and Policy Studies(ACRPS) Website: https://www.dohainstitute.org/en/Lists/ ACRPS-PDFDocumentLibrary/Arab-Opinion-Toward-Iran-2019-2020.pdf

The Arab Center for Research and Policy Studies (2024). *Arab Public Opinion about the Israeli War on Gaza*. Retrieved January 28, 2025 from The Arab Center for Research and Policy Studies(ACRPS) Website:https://arabindex.dohainstitute.org/AR/Documents/Arab-Opinion-War-on-Gaza-report-EN.pdf

The Arab Center Washington DC (2023). *Arab Opinion Index 2022: Executive Summary*(Figures 20- 23-24-). Retrieved January 28, 2025 from The Arab Center Washington DC (ACW) Website: https://arabcenterdc.org/resource/arab-opinion-index-2022-executive-summary/

The Fox News (2025, January 23). *Trump re-emphasizes Iran 'can't have a nuclear weapon': President Donald Trump sheds light on how he plans to push back against Iran and comments on his return to the White House during an exclusive interview on 'Hannity.'* Retrieved January 28, 2025 from https://www.foxnews.com/video/6367603133112

The White House (2017). *National Security Strategy of The United States of America (NSS) 2017*. Retrieved January 28, 2025 from https://trumpwhitehouse.archives.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf

Torfing, J. (1999). *New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe and Zizek*. Massachusetts & Oxford: Blackwell Publishers Ltd.

Trump, D. J. (2024, November 06). Remarks Accepting Election as the 47th President of the United States in Palm Beach, Florida. Retrieved January 28, 2025 from The American Presidency Project Website: https://www.presidency.ucsb.edu/documents/remarks-accepting-election-the-47th-president-the-united-states-palm-beach-florida

Trump, D. J. (2024, November 12). *Statement by President-elect Donald J. Trump Announcing the Nomination of Mike Huckabee as Ambassador to Israel*. Retrieved January 28, 2025 from The American Presidency Project Website: https://www.presidency.ucsb.edu/documents/statement-president-elect-donald-j-trump-announcing-the-nomination-mike-huckabee

Trump, D. J. (2025, February 04). *Memorandum on Imposing Maximum Pressure on the Government of the Islamic Republic of Iran, Denying Iran All Paths to a Nuclear Weapon, and Countering Iran's Malign*. Retrieved February 10, 2025 from The American Presidency Project Website: https://www.presidency.ucsb.edu/documents/memorandum-imposing-maximum-pressure-the-government-the-islamic-republic-iran-denying-iran

Trump, D. J. (2025, January 20). *Inaugural Address*. Retrieved January 28, 2025 from The American Presidency Project Website: https://www.presidency.ucsb.edu/documents/inaugural-address-54

Trump, D. J. (2025, January 22). *Executive Order—Designation of Ansar Allah as a Foreign Terrorist Organization*. Retrieved January 20, 2025 from The American Presidency Project Website: https://www.presidency.ucsb.edu/documents/executive-order-designation-ansar-allah-foreign-terrorist-organization

Trump, D. J. (2025, January 23 a). *Remarks on Signing an Executive Order and an Exchange with Reporters*. Retrieved January 28, 2025 from The American

Presidency Project Website: https://www.presidency.ucsb.edu/documents/remarks-signing-executive-order-and-exchange-with-reporters

Trump, D. J. (2025, January 23 b). *Remarks to the World Economic Forum*. Retrieved January 20, 2025 from The American Presidency Project Website: https://www.presidency.ucsb.edu/documents/remarks-the-world-economic-forum-0

Trump, D. J. (2025, January 23). Readout of President Donald J. Trump's Call with Crown Prince Mohammad Bin Salman. Retrieved January 28, 2025 from The American Presidency Project Website: https://www.presidency.ucsb.edu/documents/readout-president-donald-j-trumps-call-with-crown-prince-mohammad-bin-salman

International Quarterly of Foreign Relations
Center for Strategic Research
https://frqjournal.csr.ir
E-ISSN: 2588-6541
Vol. 17, Issue. 3, No. 67, 2025 **Received:** 2025/06/07 **Revised:** 2025/08/18 **Accepted:** 2025/12/01
Research paper

The Balance of China and Iran Against the Western International System; A Case Study of BRICS

Maryam Nazari Lari [1] **Meisam Belbasi** [2]

1. Master's degree in International Relations, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Email: Nazari.my79@gmail.com
2. Assistant Professor, Islamic Revolution Studies, University of Mazandaran, Babolsar, Iran (Corresponding Author) Email M.Belbasi@umz.ac.ir

Abstract

The expansion of China's multilateral engagements with Iran, followed by Tehran's admission as a permanent member of BRICS in 2021, can be interpreted as a step toward closer alignment between the two states in an effort to balance against the legitimacy of Western unilateralism—foremost that of the United States. The continuation of bilateral interactions has been largely shaped by the interests each state has articulated based on its domestic imperatives. These interests determine their respective patterns of balancing vis-à-vis the hegemon and inform their behavior within BRICS. Accordingly, this study seeks, through the lens of the Balance of Interests theory and using a qualitative analytical–comparative method, to examine the nature of China's and Iran's balancing strategies against the Western-led international order through the BRICS institution. The central argument is that China—benefiting from the advantages of the hegemonic system, possessing a peace-seeking strategic culture, and embracing pluralism in its external relations and development models—is revisionist yet inclined toward delegated balancing and calibrated accommodation through a strategy of "regulated resistance." In contrast, Iran—due to structural pressures, a justice-oriented strategic culture, and a moralized approach to external engagement—tends toward a strategy of full balancing. The manifestation of this divergence within BRICS appears in differences concerning the depth of de-dollarization, relative advantages sought, and the very definition of the group's identity and purpose. These dynamics have subsequently shaped the trajectory of multilateral cooperation within BRICS.

Keywords: Balance of Interests, Unilateralism, BRICS, Western Institutions, Multilateralism

International Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.
10.22034/fr.2025.528853.1677 http://frqjournal.csr.ir

Extended Abstract

Introduction

This study addresses the evolving geopolitical landscape and the relative decline of Western hegemony, particularly that of the United States, by analyzing the strategic positioning of China and Iran vis-à-vis the Western-led international order. The increasing convergence between these two nations through multilateral frameworks such as the BRICS group is interpreted as a reactive strategy to the West's unilateralism in economic, political, and cultural spheres. While the United States continues to employ instruments such as the dollar and Bretton Woods institutions (e.g., IMF, World Bank) to reinforce its hegemonic influence, emerging powers like Iran and China aim to redefine global governance through institutional innovation and regional cooperation. Iran's permanent membership in BRICS and China's growing role in alternative institutional development serve as clear indicators of this strategic shift.

Research Hypothesis

Employing the analytical framework of neoclassical realism—specifically Schweller's theory of "Balance of Interests"—this research proposes a central hypothesis: China, due to its domestic structure, strategic culture, and systemic benefits from the existing international order, tends toward soft balancing through accommodation, delegation, and cautious reformism. Iran, by contrast, faced with existential threats and shaped by revolutionary ideology and economic sanctions, predominantly adopts a hard balancing strategy based on resistance and deterrence. The analysis is structured around four key domestic-level variables influencing foreign policy behavior: (1) Elite consensus on perceived threats; (2) Societal perception of threats; (3) Legitimacy of the governing regime; (4) Strategic coherence among decision-makers. These variables explain the diverging behavioral patterns of China and Iran in their engagement with the Western-led global system and multilateral mechanisms such as BRICS.

Results and Discussion

(1) Domestic-Level Drivers of Foreign Policy; In China, a centralized political system, Confucian strategic culture, and prioritization of economic development have led to a foreign policy marked by legalist caution and incremental reform. The Chinese leadership, particularly under Xi Jinping, simultaneously recognizes the utility of cooperating with Western institutions while criticizing their hegemonic tendencies, especially in matters such as human rights and regional sovereignty (e.g., Taiwan, the South China Sea). As a result, China seeks to amend, rather than replace, the liberal order—favoring multilateralism as a tool for gradually diluting Western dominance. In contrast, Iran's strategic culture, shaped by the Islamic Revolution, eight years of imposed war, and a defensive ideological narrative, promotes a more assertive

posture. The Iranian elite largely perceives the Western order as inherently exploitative and threatening to its independence. This perception, amplified by extensive sanctions and international isolation, compels Iran to pursue a policy of strategic autonomy and resistance, epitomized in its "Look to the East" doctrine and alignment with like-minded states. (2) Modes of Balancing Toward the Western System; China, owing to its substantial economic entanglement with the West and its preference for strategic prudence, engages in “soft balancing” via mechanisms such as BRICS, the Asian Infrastructure Investment Bank (AIIB), and the Belt and Road Initiative (BRI). These efforts aim to incrementally erode U.S. dominance while avoiding direct confrontation. China’s balancing strategy is described as a “legalized resistance,” utilizing international law and institutional participation to challenge unilateralism without provoking systemic backlash. Iran, by contrast, derives little benefit from the Western system due to its exclusion from global markets and financial networks. Consequently, its balancing strategy is more radical and confrontational, seeking a complete overhaul or replacement of the existing order. For Tehran, institutions like BRICS are not supplementary but alternative avenues to circumvent Western control, achieve economic resilience, and reaffirm its sovereign right to independent development. (3) BRICS Engagement: A Comparative Perspective; The study further analyzes the strategic behavior of China and Iran within BRICS across four key domains:

• Monetary Reform and De-Dollarization: Iran aggressively promotes de-dollarization and views BRICS as a platform to undermine U.S. financial hegemony. China, while exploring digital currency alternatives and regional payment systems, approaches dollar replacement with caution due to its large dollar reserves and economic interdependence with the U.S.

• Democratization of Financial Institutions: China views BRICS as a complementary instrument for gradual reform of existing institutions such as the WTO and IMF. Iran, on the other hand, envisions BRICS as a revolutionary space to bypass Western-imposed financial constraints. Tehran's inability to access loans from BRICS financial arms, however, highlights the limitations of this vision and China's reticence to jeopardize its global economic standing.

• Energy Security and Transition: As a major hydrocarbon producer, Iran seeks to leverage its BRICS membership to stabilize global energy markets and attract investment in its oil and gas infrastructure. China, the group’s largest energy consumer, prefers bilateral agreements and emphasizes investments in renewable energy technologies where it enjoys a competitive edge. This asymmetry limits deep collaboration in fossil fuel-based energy security.

• Sustainable Development and Anti-Interventionism: Both countries converge in rejecting Western definitions of development and human rights, advocating instead for non-intervention and sovereign-based development models. China promotes its “Beijing Consensus” as a counter-narrative to the

"Washington Consensus," while Iran has proposed establishing a BRICS security commission to address terrorism, extremism, and digital threats multilaterally.

Conclusion

By applying the theory of balance of interests, the study concludes that both China and Iran are revisionist states, albeit with divergent strategies. China's behavior reflects a measured, long-term approach to revising global governance, preserving its systemic advantages while avoiding open conflict. Iran, facing existential threats and systemic exclusion, adopts a maximalist position that prioritizes resistance over accommodation.

This divergence explains the differing expectations and outcomes within BRICS. China, as the group's economic anchor, directs its engagement with institutional conservatism, while Iran hopes for rapid systemic change and strategic support. Despite their shared opposition to Western hegemony, the gap in their respective balancing strategies—soft versus hard—constrains the full realization of Iran's goals within BRICS. Ultimately, Iran's ability to extract meaningful benefits from BRICS hinges on two critical factors: (1) Alignment with the pragmatic tempo of other members (especially China and India). (2) A calibrated strategy that blends ideological conviction with geopolitical realism. This nuanced understanding of China–Iran relations within multilateralism helps illuminate the broader dynamics of global power transition in a post-unipolar world.

روابط خارجی

سال هفدهم، شماره سوم (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۴، صص. ۲۰۳- ۲۳۰
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۰

مقاله پژوهشی

موازنهٔ چین و ایران در برابر نظام بین‌الملل غربی؛ مطالعه موردی بریکس

مریم نظری لاری[۱] میثم بلباسی[۲]

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
Email: Nazari.my79@gmail.com
۲. استادیار گرایش انقلاب اسلامی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران (نویسنده مسئول)
Email M.Belbasi@umz.ac.ir

چکیده

گسترش مراودات چندجانبه چین با ایران و متعاقب آن پذیرش عضویت دائم تهران در گروه بریکس طی سال ۲۰۲۱ را می‌توان گامی در راستای نزدیک شدن دو کشور جهت موازنه علیه مشروعیت یک‌جانبه‌گرایی غرب و در رأس همه، ایالات‌متحده، قلمداد کرد. ادامه تعاملات دو کشور تا حد زیادی متأثر از منافعی بوده که هر یک، مبتنی بر مقتضیات داخلی برای خود تعریف و بر پایه آن، ضمن ترسیم نوع موازنه با هژمون، رفتاری را در گروه بریکس اتخاذ می‌کنند. به همین منظور، پژوهش حاضر تلاش دارد تا با تأکید بر نظریه «موازنه منافع» و در چهارچوب روش کیفی تحلیلی-تطبیقی، چیستی نوع موازنه منافع چین و ایران در برابر نظام بین‌الملل غربی از طریق نهاد بریکس را ریشه‌یابی نماید. فرض اصلی این است که چین، به‌موجب بهره‌مندی از مواهب هژمون، فرهنگ راهبردی مسالمت‌جو، پذیرش تکثر در روابط و الگوهای توسعه، اگرچه تجدیدنظرطلب بوده، اما با راهبرد مقاومت قانونمند گرایش به احاله و مماشات دارد؛ درحالی‌که ایران، به دلیل فشارهای ساختاری، فرهنگ راهبردی عدالت‌محور و نگرش اخلاقی به برون‌سپاری، به رویکرد موازنه کامل تمایل یافته است. بازتاب این امر در نهاد بریکس به‌صورت تفاوت در کیفیت دلارزدایی، مزیت نسبی، تعریف ماهیت وجودی و هدف گروه جلوه‌گر شده و توسعه تعاملات چندجانبه را تحت تأثیر قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: موازنه منافع، یک‌جانبه‌گرایی، بریکس، نهادهای غربی، چندجانبه‌گرایی

شاپای الکترونیک: ۶۵۴۱-۲۵۸۸/ پژوهشکده تحقیقات راهبردی/ فصلنامه روابط خارجی

10.22034/fr.2025.528853.1677 http://frqjournal.csr.ir

CC BY NC

مقدمه و بیان مسئله

روابط ایران و چین پس از چهار دهه، با گذر به سطح چندجانبه و عضویت ایران در بریکس، در راستای موازنه با هژمونی آمریکا گسترش یافته است. در حقیقت، پس از فروپاشی شوروی، آمریکا تدریجاً با افزایش کنش‌های یکجانبه در مسیر تبدیل به هژمونی بدخیم گام برداشت. این مسئله دارای دو پیامد برای کاخ سفید بود: نخست، افزایش هزینه اقدامات سیاست خارجی در عین استفاده دیگر رقبا از سود صلح و دیگر، تمایل کنشگران درحال‌توسعه به ایجاد موازنه در نتیجه سوءاستفاده بی‌رویه واشینگتن از دلار به‌عنوان سلاح. ایجاد نهاد بریکس توسط چین به همراه روسیه، برزیل، هند و آفریقای جنوبی را می‌توان ماحصل چنین امری دانست که خصوصاً با تشدید تنش‌های پکن-واشینگتن پس از اتهام ترامپ به رئیس‌جمهورشی مبنی بر توسعه‌طلبی وی در دریای چین جنوبی و همچنین گسترش جنگ تجاری طرفین، به مرحله‌ای جدید پا گذاشته و ضمن استقبال از عضویت ایران، در موازنه علیه غرب گامی به جلو برداشت (Shariatinia, 2020, pp.104–105). در حقیقت، تحولات بین‌الملل متأثر از چهار متغیر سطح واحد شامل برداشت واحد نخبگان نسبت به تهدید، نگرش جامعه به تهدید، میزان مشروعیت تصمیمات حکومتی و یکپارچگی فکری میان مقامات صلاحیت‌دار، اکنون برای پکن و تهران طوری درک‌شده که طرفین از توسعه روابط اقتصادی با یکدیگر در سطح چندجانبه توسط گروه بریکس استقبال کرده‌اند (Haji-Yousefi & Nemati, 2019, pp.154–156). بااین‌همه، نمی‌توان تکمیل عضویت را به‌منزله تحقق بالفعل کلیه خواسته‌های ایران در سطح چندجانبه با چین از طریق گروه بریکس در نظر گرفت؛ چنانچه با گذشت حدود یک‌سال از حضور در بریکس، همچنان خلأهایی در روابط طرفین به چشم می‌خورد. ازاین‌رو، در ادامه به‌منظور پاسخ به سؤال اصلی، ضمن نظر به نوع موازنه‌ای که هریک مبتنی بر منافع با نظام بین‌الملل غربی، خصوصاً آمریکا، برای خود تعریف ساخته، تلاش خواهد شد تا سه سؤال مورد تشریح قرار گیرد: ۱. مختصات سطح واحد در هر دو کشور چیست؟ ۲. بر مبنای آن، چه نوع موازنه‌ای با نظام بین‌الملل غربی اتخاذ شده؟ ۳. با توجه به دو پرسش قبل، رفتار طرفین در بریکس به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین سازوکارهای موازنه نرم نهادی با غرب چگونه بوده است؟

۱. پیشینهٔ پژوهش

آثار نگاشته‌شده در این خصوص را می‌توان با تقسیم‌بندی در دو دسته کلان جای داد: نخستین مورد، تألیفاتی بوده که مبنای خود را تمایل ایران یا چین جهت مقابله علیه یکجانبه‌گرایی قرار داده‌اند. ازجمله این آثار می‌توان به مقاله دکتر علم صالح و زکیه یزدان‌شناس (۲۰۲۳) تحت عنوان «مشارکت استراتژیک چین با ایران و آینده هژمونی آمریکا در منطقه خلیج فارس» اشاره کرد که علی‌رغم پرداختن به مشارکت تهران و پکن در خلیج فارس علیه یکجانبه‌گرایی آمریکا، با صرف‌نظر کردن از موازنه اقتصادی، بیشتر بر حوزه امنیت متمرکز شده است.

مقاله ابوالفضل قاسمی و مرضیه حیدری (۱۴۰۳) «تحریم‌های اقتصادی ایالات‌متحده و تعاملات ژئواکونومیک ایران و چین» نیز، با وجود تأکید بر اثر تحریم‌های ایالات متحده بر روابط چین و ایران، از سطح روابط دوجانبه اقتصادی فراتر نرفته است.

هونگدا فن و سعیده زرین‌نجف‌آباد (۱۴۰۳) در مقاله خود «چشم‌انداز روابط ایران و چین از منظر توافق ۲۵ ساله» با تأکید بر قرارداد ۲۵ ساله ایران و چین، روابط دو کشور را نه در یک ساختار کلان، بلکه براساس یک موضوع خاص مورد کنکاش قرار می‌دهند.

کتاب «رقابت چین و آمریکا در خاورمیانه در قرن بیست‌ویکم» به قلم دکتر علی اسمعیلی (۱۴۰۱)، دیگر اثر در این زمینه بوده که بر پررنگ شدن نقش چین در خاورمیانه به‌موجب کاهش قدرت آمریکا، خاصه پس از ۱۱ سپتامبر، انگشت گذاشته و برای اثبات مدعای خویش، بیش از پرداختن به مناسبات پکن و تهران، به پیوندهای راهبردی چین با دولت‌های عربی حاشیه خلیج فارس تکیه می‌زند.

«رندال شوئلر»[1] (۲۰۱۱) نیز اگرچه در مقاله خود «پس از تک‌قطبی: چشم‌انداز چین از نظم بین‌المللی در عصر زوال ایالات‌متحده» در راستای اثبات جنس تجدیدنظرطلبانه موازنه‌گری چین برآمده، لیکن با تأکید بر کلیات مبارزه میان قدرت‌های بزرگ، نقش برجسته‌ای برای متحدان چین نظیر ایران در این مسیر قائل نشده است.

دسته دیگر از آثار با تمرکز بر عرصه نهادی و به‌طور خاص بریکس، موازنه چین و ایران با نظم غربی در عرصه چندجانبه را به بحث گذاشته‌اند. نخستین اثر در این حوزه،

1. Randall Schweller

مقاله «ایران و نظم نوین جهانی در حال ظهور: هم‌سویی مجدد استراتژیک نسبت به سازمان همکاری شانگهای و بریکس» از علیرضا شیخ‌محمدی و سکینه هاشمی (۲۰۲۲) بوده که بدون در نظر داشتن بحث‌های تطبیقی، صرفاً نقش متغیرهای داخلی ایران در تمایل بر پیوستن به نهادهای مذکور را تشریح ساخته است.

فروزان مرزبانی و حسین پلونده (۱۳۹۹) نیز در مقاله «چشم‌انداز عضویت ایران در بریکس و تحلیل ظرفیت‌های آن در آینده مناسبات دو طرف»، علی‌رغم سخن از ظرفیت‌های بریکس برای اقتصاد ایران، توجه چندانی به چالش‌های احتمالی نداشته‌اند.

آخرین اثری که می‌توان به آن اشاره کرد، مقاله «اهمیت ژئوپلیتیکی در گسترش بریکس» به قلم مارک کاتز (۲۰۲۴) بوده که در آن، نگارنده بیش از تمرکز بر رفتار متقابل اعضای گروه، با رویکردی کلان، توانایی و نیت تمامی اعضای بریکس در ایجاد چالش برای هژمونی اقتصادی ایالات‌متحده را به سؤال گذاشته است.

براین‌اساس، نوآوری پژوهش حاضر در ترسیم رابطه میان الگوی موازنه منافع ایران و چین با نظم بین‌الملل غربی و چگونگی بازتاب آن در رفتار نهادی طرفین نسبت به بریکس بوده و ازاین‌رو، در ادامه ضمن پیوند میان سطح ملی و ساختاری، کنش قدرت‌های نوظهور در سازوکارهای چندجانبه مورد واکاوی قرار گرفته است.

۲. چهارچوب نظری: واقع‌گرایی نئوکلاسیک؛ موازنه منافع

فروپاشی بلوک شرق از درون و تغییر توزیع قدرت در ساختار نظام بین‌الملل که علی‌رغم پیش‌گویی نورئالیست‌های ساختاری بدون وقوع یک جنگ جهانی صورت پذیرفت، سبب وارد شدن یک ضربه مهلک به حیثیت این نظریه گردید. در پیِ پاسخ‌گویی به این چالش بود که گروهی از متفکران، مکتب نئوکلاسیک را به‌مثابه سنتزی از نظریات واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی مطرح کردند. در قاموس این تفکر، ساختار به‌مثابه متغیری تعبیر گشت که خود قادر به اثر مستقل نبوده و به‌وسیله دولت‌ها مبتنی بر بافت بومی درک می‌شود (Smith, 2018, p.742). شوئلر به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان این مکتب، ضمن تأکید بر فرایندهای داخلی، در برساختن سیاست خارجی، محور اصلی رئالیسم را مبتنی بر چندین گزاره شامل اثرگذاری گروه‌های جمعی (نه فرد)، آنارشی، قدرت‌محوری به‌جای امنیت‌محوری، ماهیت تعارضی کنش متقابل واحدها، ناکافی بودن عقل بشری در تحقق خیر و صلح مطلق، اولویت قدرت بر اخلاق و منافع دولت بر ارزش‌های اخلاقی در نظر می‌گیرد. با این مقدمه وی سیاست را به بازار اقتصادی تشبیه ساخته که در آن به‌جای ثروت، قدرت

نخستین ارزش مبادله‌ای و هدف اقدام سیاستمداران به شمار می‌رود (Schweller, 1997, p.927). عامل اقدام در این بستر، متغیر میانجی سطح واحد بوده که ریشه در چهار عنصر دارد: ۱. برداشت واحد نخبگان نسبت به تهدید صورت گرفته؛ ۲. اجماع عمومی بر درک تهدید و پاسخ مناسب به آن؛ ۳. مشروعیت نهاد حاکم به‌عنوان مرجع تصمیم‌گیری انحصاری؛ چراکه در صورت عدم شکل‌گیری ما واحد میان ملت و دولت، علاوه‌بر لزوم اجرا نشدن تصمیمات، جامعه تهدید خارجی را علیه خود تلقی نمی‌کند؛ ۴. انسجام فکری تصمیم‌گیران در مواجهه با چالش‌های پیش‌رو تهدیدات سیاست خارجی متصور شد: الف. موازنه کامل و مناسب، هنگامی‌که منابع مادی لازم وجود داشته و سیاستمداران با تهدیدات نظامی جدی علیه منافع حیاتی خود روبه‌رو هستند؛ ب. ایجاد موازنه بیش‌ازحد یا واکنش شدید غیرضروری به تهدیدی که الزاماً علیه منافع حیاتی نبوده و می‌تواند کنشگر را در یک مسابقه تسلیحاتی گرفتار سازد؛ ج. اتخاذ سیاست‌هایی نظیر مماشات، احاله مسئولیت، دور زدن، فاصله گرفتن و ... در زمانی که منافع حیاتی در خطر جدی و مستقیم قرار نگرفته و یا موازنه سخت با خطر جنگ همراه باشد؛ د. عدم موازنه علیه یک تهدید و خطر جدی به‌دلیل عدم توانمندی کافی یا اشتباه محاسباتی مقامات، که عموماً به جنگ منتهی شده و نتیجه‌ای جز افزایش هزینه ندارد (Schweller, 2004, pp.167–168).

کنشگران مبتنی بر انگیزه اقدام در جهت‌گیری‌های فوق می‌توانند در دو دسته، حافظ یا تجدیدنظرطلبان وضع موجود قرار گیرند. درصورتی‌که یک کشور با رضایت از ارزش‌های بالفعل خود خواستار اطمینان خاطر نسبت به امنیت باشد، در دسته حافظان وضع موجود قرار گرفته و در مقابل، کسب حداکثری قدرت جهت گسترش خویش به‌عنوان کنشی تجدیدنظرطلبانه قابل ارزیابی است که هسته اصلی تغییر در نظام بین‌الملل به شمار می‌رود (Schweller, 1994, p.104). در توضیح تحول سیستم، نئوکلاسیک‌هایی مانند شوئلر، علی‌رغم تأکید بر موازنه قوا، از تقلیل‌گرایی نورئالیسم یک گام فراتر رفته و نظم را نه امری مکانیکی، بلکه پیامد سطح واحد قلمداد می‌کنند که در انگاره گفتمانی مشروعیت ریشه دارد. موازنه در نظم هژمونیک تک‌قطبی از ماهیتی تجدیدنظرطلبانه برخوردار بوده که در قامت مقاومت علیه مشروعیت هژمون نمود می‌یابد. بارزترین راهبرد مقابله «مقاومت قانونمند» است که مطابق آن، قدرت در حال ظهور علی‌رغم پذیرش موقت وضع کنونی تلاش دارد تا با فعالیت در نهادهای مسلط، ضمن تمرکززدایی، اقتدار هژمون را به چالش کشد. اگرچه چنین اقدامی با افزایش منافع درون سیستمی، خطر جامعه‌پذیری قدرت چالشگر را در پی داشته،

لیکن غالباً به تغییر بلندمدت سیستم و نهادسازی بدیل منتج شده است (Schweller & Pu, 2011, pp.50–51). براین‌اساس می‌توان دریافت که رهیافت نئوکلاسیک، برخلاف رئالیسم ارتدکس، نهاد را متغیری اثرگذار در نتیجه قطب‌بندی‌های جهانی به شمار آورده و در توضیح کارویژه‌های آن چهار مورد را برجسته می‌کند: ۱. تثبیت حکومت حاکمیت‌های مستقر اعضا از طریق ایجاد ظرفیت در پاسخ به تقاضاهای فزاینده داخلی؛ ۲. کاهش سیاست‌های تهاجمی ناشی از جامعه‌پذیر ساختن کنشگران به‌وسیله سیاست چماق و هویج؛ ۳. کنترل تسلیحات هسته‌ای در عین کمک به امکان بهره‌مندی همگان از انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز؛ ۴. فراهم ساختن فرصتی جهت بیان دغدغه کشورهای کوچک‌تر سیستم و ایفای نقش بیشتر آن‌ها (Schweller & Priess, 1997, pp.9–10).

ازاین‌رو، با افول هژمونی ایالات‌متحده، چینی‌ها تلاش داشته‌اند تا ابتدا به ساختارهایی که غرب بنیان‌گذار آن‌ها بوده ورود و سپس با نهادسازی بدیل، قدرت نسبی خود را در بلندمدت افزایش و مشروعیت آمریکا را کاهش دهند. این روند فرصتی برای ایران فراهم آورده تا از طریق تقویت روابط دو و چندجانبه با چین، بر فشارهای وارده از سمت غرب فائق آید. برای تحلیل این روابط، ضمن بهره‌گیری از نظریه موازنه منافع شوئلر، عناصر سطح واحد در ایران و چین بررسی و چگونگی تعامل چندجانبه آن‌ها در چهارچوب نهاد بریکس مورد واکاوی قرار خواهد گرفت.

۳. مؤلفه‌های داخلی روابط چین و ایران

اگرچه آغاز تعاملات ایران و چین به دوران جنگ تحمیلی بازمی‌گردد، اما نقطه‌عطف آن راهبرد «نگاه به شرق» در دوره احمدی‌نژاد بود. هم‌زمان، چین نیز با هدف تقویت منافع نسبی و مقابله با یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده، به این سیاست تهران روی خوش نشان داده و ضمن گسترش سرمایه‌گذاری‌ها، به‌ویژه در بخش هیدروکربنی، درصدد برآمد تا مراودات دوجانبه خود را با تنها قدرت برتر تنگه هرمز که از نفوذ آمریکا مستقل بود، ارتقا بخشد (Ghasemi & Heidary, 2024, p.131). هرچند تشدید تنش‌های هسته‌ای و امنیتی‌شدن تصویر ایران موجب احتیاط مقطعی پکن شد، اما پس از برجام و در پرتو گرایش فزاینده چین به ایفای نقش رهبری در میان کشورهای جنوب، روابط طرفین روندی تصاعدی یافته و نهایتاً به عضویت ایران در بریکس انجامید. این تحول، در چهارچوب نظریه «موازنه منافع» و بر پایه چهار مؤلفه داخلی، موضوع تحلیل آتی خواهد بود.

۳-۱. برداشت واحد نخبگان نسبت به تهدید

مواضع نخبگان چینی در قبال نظم بین‌الملل طیفی از جهان‌گرایی تا بدبینی ساختاری را در برمی‌گیرد. جهان‌گرایان با پذیرش چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ، تداوم نظم موجود را هم‌سو با منافع ملی می‌دانند؛ درحالی‌که بدبینان با نقد ساختار کنونی، بر ایفای نقشی مبتنی بر انگاره‌های بومی و جهان‌سوم‌گرایانه اصرار دارند (Arghavani & Sazmand, 2015, p.8). با این همه، به‌واسطه تمرکز قدرت در ساختار سیاسی چین، این دیدگاه‌ها در سطح حزب کمونیست و رهبری عالی به اجماع می‌رسند. شی جین‌پینگ به‌عنوان رهبر نسل پنجم، رویکردی تلفیقی را اتخاذ کرده؛ وی از یک‌سو، بر امکان همزیستی منافع چین و آمریکا در چهارچوب نظام بین‌الملل تأکید و از سوی دیگر، غرب به‌ویژه ایالات متحده را به تلاش برای مهار و ایجاد مانع در مسیر توسعه چین متهم می‌سازد (Xi Jinping, 2023). این دو اظهار نظر به ظاهر متضاد حاکی از آن بوده که هرچند چین به‌موجب همکاری با ایالات‌متحده در مدیریت بحران‌هایی نظیر تروریسم بر اهمیت مکانیسم‌های غربی اذعان داشته و از آن‌ها ارتزاق می‌کند، اما تجربه تلخ استعمار که با دامن زدن به تمایلات جدایی‌طلبانه تایوان برای چینی‌ها درحال یادآوری است، مقامات این کشور را بر آن می‌دارد تا اصلاح یا بدیل‌سازی نهاد را، خصوصاً با تشدید تنش‌های اقتصادی واشینگتن-پکن، دنبال نمایند (Swaine, 2015).

در ایران اما، به‌موجب محدودیت دسترسی به منابع ساختار جهانی، نخبگان عمدتاً رویکردی بدبینانه اتخاذ کرده‌اند. این مسئله به‌ویژه در گفتمان اصول‌گرایی برجسته بوده که با تأکید بر دال عدالت، ضمن نفی مشروعیت نظام سلطه، از طریق شالوده‌شکنی مفهومی، خواستار ایجاد نظمی بدیل منطبق با آرمان‌های رهایی‌بخش انقلاب اسلامی است. در مقابل اما، گفتمان صلح‌گرایی لیبرال به سیستم کنونی از موضع اصلاح‌طلبی نگریسته و تلاش دارد تا با تنش‌زدایی و گفت‌وگو از مسیر اشتراکات در حد امکان، مقدمات بهبود وضعیت جهان را مهیا سازد (Dehghani Firouzabadi, 2016, pp.229–237). هر دو جریان البته با فاصله‌گیری از نگرش‌های ناب خود را تعدیل و به سنتزی دست یافته‌اند که شاخص‌ترین تجلی آن را می‌توان در مواضع آیت‌الله خامنه‌ای مشاهده نمود؛ ایشان علی‌رغم بی‌اعتمادی به قدرت‌های برتر جهانی و در رأس همه، ایالات‌متحده آمریکا، رابطه با این کشور را به‌صورت یک تاکتیک (نه استراتژی) پذیرفته و بر تعامل با دنیا در عین حفظ صلابت و قدرت اهتمام داشته است. در حقیقت، ایران علی‌رغم توجه بر چندجانبه‌گرایی با حساسیت به حاکمیت ملی، تمامی همکاری‌های

خود را به دکترین عدم‌مداخله مشروط نموده و با انتقاد از مداخله سازوکارهای غربی به بهانه‌هایی نظیر حقوق بشر، نهادهای دارای دستورکار وستفالیایی مانند بریکس را ارجح دانسته است (Simbar, Rezapour, & Fazeli, 2019, p.173).

۳-۲. اجماع جامعه نسبت به درک از تهدید

یکی از اصلی‌ترین معیارها جهت درک نگرش عمومی یک کشور نسبت به سیاست خارجی، فرهنگ راهبردی است. این مفهوم از تجربیات تاریخی-سیاسی ملل برخاسته و با تعریف دوست و دشمن، نقش مورد انتظار بازیگران بین‌المللی را روشن می‌سازد. (Booth, 2005, p.25) برسازی این انگاره در اذهان عمومی چین با آیین کنفسیوس و تحولات استعمار رقم خورده؛ به همین منظور مردم این کشور با نظر به تمدن و جایگاه هژمونیک خویش در آسیا، مضاف بر تمایل به ارتقای کنشگری منطقه‌ای و جهانی، نسبت به بیگانگان بسیار محتاط بوده و تلاش دارند تا ضمن عدم پذیرش باورهای خارجی، در حد امکان از هرگونه تنش و درگیری پرهیز نمایند. برآیند این امر، حضور فعال در ساختارهای کنونی و اهتمام در بدیل‌سازی نهادی نظیر بریکس بوده است (Mahnken, 2011). در ایران، فرهنگ استراتژیک بیش از هر چیز تحت تأثیر دو عامل، حافظه تاریخی جنگ‌های تحمیلی، خصوصاً دفاع مقدس و اسلام شکل گرفته است. این مسئله اثر دوگانه‌ای بر ذهنیت شخص مسلمان ایرانی برجای گذاشته به‌طوری که از یک‌سو با تأکید بر سابقه دو قرن عدم تجاوز در عینِ چشیدن طعم تلخ استعمار، خود را کنشگری مصالحه‌جو و صلح‌طلب معرفی می‌کند؛ اما از طرفی دیگر، با توجه به قاعده نفی‌سبیل و تمدن باستانی، شرعاً و عرفاً ظلم را نپذیرفته و با هر قیمتی علیه آن مبارزه می‌نماید. درنتیجه می‌توان اذعان داشت صلح در تفکر ایرانی با مفهوم مثبت آن، یعنی نبود هرگونه خشونت ظریف و ساختاری، تعریف می‌شود (Chegnizadeh & Keyvan Hosseini, 2022, p.32). ازاین‌رو، ایرانیان با حساسیت نسبت به مداخله استعماری، نهادهای وستفالیایی را به‌موجب اصرار بر اصل عدم مداخله ارجح می‌دانند.

۳-۳. میزان مشروعیت اقتدار رژیم و حکومت به‌عنوان یگانه نهاد تصمیم‌گیر

ایران و چین جهت جلب حمایت جامعه از سیاست‌های خود، آلترناتیوی نسبت به نوسازی غرب ارائه نموده‌اند. در این راستا، چین الگوی توسعه پکن را طبق سه گزاره

مطرح ساخت: ۱. تکثر الگوهای توسعه به وسعت کشورهای جهان؛ ۲. اولویت رشد اقتصادی بر توسعه سیاسی؛ ۳. تأکید بر «احترام متقابل به حاکمیت سرزمینی» (Salehi & Hasan Zadeh, 2016, pp.84–85). با هدف تقویت مشروعیت داخلی و بین‌المللی این رویکرد، ابتکار «یک کمربند، یک راه» در سال ۲۰۱۳ از سوی شی جین‌پینگ ارائه شد تا چهار کارویژه را برای چینی‌ها اجرا نماید: ۱. تکثر مسیرهای ترانزیتی طبق منطق برد-برد؛ ۲. تأسیس کارخانه‌های تولید مواد اولیه در کشورهای میزبان به‌منظور کاهش هزینه حمل‌ونقل؛ ۳. افزایش سرمایه‌گذاری و به‌تبع آن رفاه، خصوصاً در مناطق کم‌برخورداری نظیر سین‌کیانگ جهت جلب وفاداری بیشتر ملت به دولت؛ ۴. ارتقای توسعه دیگر شرکا ناشی از مورد یک و دو که می‌تواند به گسترش دیپلماسی عمومی و اشاعه الگوی رفتاری چین منجر شود (Enderwick, 2018, p.448).

دولت ایران نیز تلاش کرده تا خلأهای اقتصادی ناشی از تحریم را به‌وسیله الگوی اقتصاد مقاومتی جبران و با کاهش آسیب‌ها، مشروعیت خود را ارتقا بخشد. اساس این گفتمان، مطابق با فرمایش آیت‌الله خامنه‌ای، بر پایه توانمندسازی تولیدات داخلی در زمینه علمی و فناوری، کاهش انحصار سبد صادرات از منابع انرژی، خصوصی و مردمی‌سازی صنایع کشور و کاهش شکاف طبقاتی بنا شده و در این راستا، علاوه‌بر بهره‌مندی از ظرفیت‌های داخلی، گسترش تعاملات با کشورهای دوست نیز مورد تأکید قرار گرفته است (Khamenei.ir, 2013-2020). در این گفتمان، برون‌سپاری از دو جنبه سلبی و ایجابی اهمیت دارد: نخست، کاهش تهدیدانگاری ایران و مهار رقابت‌های تسلیحاتی پرهزینه؛ دوم، ایجاد بستر برای گسترش همکاری‌های چندجانبه در نهادهای بین‌المللی. برهمین‌اساس، جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری هم‌زمان از ظرفیت‌های داخلی و خارجی، تحقق عدالت مردمی را به‌عنوان محور توسعه دنبال کرده است (Pourahmadi & Habibi, 2022, p.19). رویکرد دو کشور با وجود برخی تفاوت‌ها، در کلیات به دلیل تأکید بر مدل‌های متنوع توسعه و اصل عدم‌مداخله هم‌راستا بوده که نتیجه آن را می‌توان عضویت ایران در ساختارهایی نظیر بریکس دانست.

۳-۴. یکپارچگی فکری میان مقامات صلاحیت‌دار در چگونگی برخورد با چالش‌ها

چین و ایران در مبارزه با یکجانبه‌گرایی نخست به همسایگان و دول آسیایی نگاه داشته‌اند. در این راستا، رئیس‌جمهور شی جین‌پینگ طی نشست ۲۰۱۴ سازمان

همکاری‌های آسیا و اقیانوسیه، از مفهومی تحت عنوان «امنیت آسیایی» نام برده و آن را با پنج گزاره تحقق امنیت پایدار، رد هژمونی، پرهیز از مسابقه تسلیحاتی، مدیریت درونی منطقه و کمک خیرخواهانه چین به توسعه تعریف نموده است. این گفتمان البته به معنی انزواگرایی نبوده و بیشتر به تلاشی جهت ایجاد یک بلوک قدرتمند در مقابل دولت‌های غربی تعبیر می‌شود؛ بنابراین، همکاری با دولت‌های شمال، خصوصاً در زمینه تجارت و انتقال فناوری به‌شرط برابری و احترام متقابل به حاکمیت، ضروری است (Pitlo, 2021, p.61). ایران نیز تلاش دارد تا برای حل مشکل تحریم‌ها، تحت راهبرد «نگاه به شرق»، رابطه با همسایگان را در اولویت قرار دهد. این سیاست را آیت‌الله خامنه‌ای طی دیدار با مسئولان وزارت خارجه تشریح کردند. براین‌اساس، شرق در نگاه ایران نه کل آسیا، بلکه عمدتاً ناظر بر هند، روسیه، چین و دولتی بوده که در نظام بین‌الملل، منافع مشترک با این کشور تعریف می‌کنند. این راهبرد اگرچه تدریجاً متأثر از گسترش تنش با غرب، خصوصاً در دولت‌های نهم و دهم، به کلان‌روایت سیاست خارجی بدل شد، اما پس از رأی مثبت کشورهای شرقی علیه قطع‌نامه‌های تحریمی شورای امنیت، خوش‌بینی رادیکال کنار رفته و اکنون ایران بر استفاده از ظرفیت‌های دو یا چندجانبه با شرق در زمینه تجارت و فناوری متمرکز شده است (Sheikholeslami & Attarzadeh, 2022, p.63)

۴. برخورد چین و ایران با نظام بین‌الملل غربی

به‌طورکلی، کشورها پس از شناسایی ظرفیت و تهدیدات سطح واحد، چهار نوع منافع را در رابطه با دیگری برای خود تعریف می‌کنند: ۱. منافع موازی: بی‌ارتباطی سود و زیان به یکدیگر؛ ۲. منافع متعارض: منطق حاصل جمع جبری صفر؛ ۳. منافع مشترک: تحقق هدف در گرو همکاری؛ ۴. منافع اختلاف‌زا: رقابت بر سر نفوذ (Ghavam, 2011, p.320) براین‌اساس، در ادامه و با مفروض داشتن سطح واحد و منافع حاکم میان چین و ایران با نظام بین‌الملل غربی، نوع موازنه منافع طرفین بیان خواهد شد.

۴-۱. نوع موازنه منافع چین با نظام بین‌الملل غربی

در دهه‌های اخیر، تنش‌ها میان چین و ایالات‌متحده رو به فزونی گذاشته که علت اصلی آن را می‌توان در دو عامل دانست: نخست، تعارض ایدئولوژیک ناشی از مخالفت اصولی پکن با «انقلاب‌های رنگی» که واشینگتن ذیل گفتمان حقوق بشر در مناطق هم‌جوار یا مناقشه‌آمیز چین، ازجمله تبت، پیگیری می‌کند. در واکنش، شی جین‌پینگ

این مداخلات را «جنگ‌های بی‌دود و باروت» خواند که هدف آن‌ها جایگزینی نظام‌های سیاسی مستقل با حکومت‌های وابسته به غرب است (Wang And Hu, 2019. P.7). دومین محور اختلاف ناشی از چالش‌هایی بوده که چین با رشد سریع خود برای هژمونی اقتصادی آمریکا رقم زده است.

هرچند واشینگتن در ابتدا با هدف پیوند توسعه اقتصادی چین به اصلاحات سیاسی از عضویت پکن در نهادهای غربی همچون سازمان تجارت جهانی حمایت و بر گسترش روابط مالی تأکید داشت، اما فعالیت در سیستم از منظر چینی‌ها نه یک استراتژی بلکه تاکتیکی بود تا بتوانند با تقویت قدرت ملی، پس از یک قرن تحقیر، ناسیونالیسم کنفسیوسی خود را ارضا نمایند (Mearsheimer, 2021). با وجود این اختلافات، روابط به سمت ایجاد یک موازنه سخت سوق نیافته چراکه، اولاً، بنابر مختصات فرهنگی مردم این کشور، رغبت به تنش‌زدایی دارند و از طرف دیگر، ایالات‌متحده با اختصاص حدود ۱۶٪ از کل حجم تجارت چین در صدر شرکا تجاری این کشور قرار داشته و حدود ۱۱٪ از مراودات مالی آمریکا نیز با تجار یا شرکت‌های چینی در حال مبادله است. این آسیب‌پذیری متقابل سبب شده تا وضعیت منافع طرفین با فاصله گرفتن از منطق جمع جبری صفر، بیشتر به سمت اختلاف‌زا متمایل گردد. چین در جریان رقابت‌ها تلاش داشته تا با خلق گفتمان‌هایی نظیر «جامعه آسیایی سرنوشت مشترک» یا «منافع متقابل برد-برد» به مشروعیت‌زدایی از گفتمان تک‌خطی غرب اقدام نماید. براین‌اساس، مقامات پکن، خصوصاً طی سال‌های اخیر، ضمن هشدار نسبت به مداخله آمریکا در امور منطقه، سیاست عدم‌مداخله را در پیش‌گرفته و ادعا دارند که بدون توجه به پیش‌شرط‌های خاصی حاضر به همکاری با هر کشوری در راستای تحقق توسعه هستند (Foot, 2020, pp.158–159). پکن با این سیاست تلاش دارد تا علاوه‌بر اصلاح سیستم اقتصاد بین‌المللی به نفع خود، با تصویرسازی یک کشور مسئولیت‌پذیر و دغدغه‌مند، از اتهامات سواری مجانی غرب برائت جوید. این امر، که علاوه‌بر حضور فعالانه در نهادهای برتن‌وودزی از طریق بدیل‌سازی نهادی دنبال می‌شود، مصداق بارزی از مقابله قانون‌مند بوده و ریشه در تجدیدنظرطلبی چینی‌ها از طریق راهبرد مماشات، دور زدن، احاله مسئولیت و ... دارد (Arghavani & Alipour, 2024, p.14).

۲-۴. نوع موازنه ایران با نظام بین‌الملل غربی

افزایش تمایل ایران به ایفای نقش مستقل پس از انقلاب اسلامی سبب شد تا این کشور با موضع‌گیری علیه آمریکا، در قامت کنشگری تجدیدنظرطلب قرار گیرد. منطق

ژئوپلیتیکی این سیاست ناظر بر استقرار حدود ۴۰ پایگاه نظامی آمریکا پیرامون ایران و حضور گسترده در خلیج فارس بوده که نه‌تنها دامنه کنش ایران را محدود می‌سازد، بلکه تهدیدی بالقوه برای امنیت ملی آن محسوب می‌شود (Hosseini, 2013).

علاوه‌بر این، سه اصل حکمت، عزت و مصلحت به‌عنوان مبانی گفتمانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اقتضا می‌کند تا این کشور در راستای تحقق امنیت پایدار به مبارزه با هرگونه ظلم و سلطه، خصوصاً از سوی نائب منطقه‌ای غرب یعنی اسرائیل، اقدام نموده و به حمایت‌های مادی و معنوی از مقاومت اسلامی اهتمام ورزند (Bahman, 2019, p.2016). سیاست استقلال و امنیت پایدار ایران در تعارض با رویکرد یک‌جانبه‌گرایانه ایالات‌متحده، منجر به تیرگی روابط دو کشور و اعمال فشارهای فزاینده بر تهران گشته است. این روند به‌ویژه پس از افشای برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران تشدید شد؛ به‌گونه‌ای که با هدف حفظ انحصار رژیم صهیونیستی در بهره‌مندی از فناوری هسته‌ای، اتهام ساخت سلاح اتمی علیه ایران مطرح و پروژه امنیتی‌سازی تهران برای افزایش فشارهای سیاسی و بین‌المللی در دستور کار قرار گرفت (Esmaeili and Nouri, 2021, p.270).

در چهارچوب این کشاکش‌ها وضعیت منافع متقابل ایران با نظام بین‌الملل غربی و در رأس آن آمریکا عمدتاً با دو حالت تعریف گشته: ۱. تنزل تنش از سطح حیاتی یا وجودی به مهم و حاکم شدن رقابت به‌جای دشمنی؛ نظیر آنچه در برجام اتفاق افتاد که ایالات‌متحده با اطمینان خاطر از بی‌خطری برنامه هسته‌ای ایران برای اسرائیل و متحدان عرب منطقه‌ای خود وعده داد که جهت جلوگیری از یک مسابقه تسلیحاتی، تحریم‌ها علیه تهران را لغو و منافع اقتصادی با ایران تعریف خواهد کرد. در واقع مقامات غربی امید داشتند تا با متمتع ساختن تهران از منافع درون سیستمی، ضمن رفع تهدیدات وجودی متقابل، به‌تدریج مواضع این کشور در دیگر ابعاد نظیر فعالیت‌های منطقه‌ای را تعدیل نمایند (Zolfaghari, 2021, p.608). در صورتی ادامه این رهیافت ولو بدون حل تنش‌های منطقه‌ای، احتمالاً از طریق افزایش منافع مشترک، نوع موازنه ایران به سمت احاله، مماشات، دور زدن و ... متمایل می‌گشت؛ ۲. حاکم شدن منطق حاصل جمع جبری صفر که دارای بیشترین سابقه در تاریخ روابط دو کشور بوده و با روی کار آمدن دور اول دولت دونالد ترامپ، متأثر از سیاست «فشار حداکثری» وی به اوج خود رسید. در این خوانش، مسائل منطقه‌ای، خاصه تعاملات با اسرائیل، برای ایالات‌متحده حائز اهمیت حیاتی شده؛ لذا هرگونه مذاکره بر سر آن غیرممکن می‌گردد. طرفداران این راهبرد گمان می‌کردند که با فشار حداکثری به اقتصاد ایران،

در سطح خارجی این کشور دیگر قادر به فعالیت‌های منطقه‌ای نبوده و از طرفی در عرصه عمومی نیز به‌موجب مواجهه با نارضایتی‌های گسترده، دچار فروپاشی و تغییر رژیم خواهد شد (Fiedler, 2022, p.290).

در مواجهه با این تهدید وجودی، با توجه به مشخصه‌های داخلی ایران، ترجیح موازنه کامل بر تسلیم و پاسخ مقاومت حداکثری به ترامپ چندان دور از انتظار نبود. این راهبرد در سیاست خارجی با نگاه به شرق مورد پیگیری قرار گرفته و در این راستا، تهران جهت مقابله با تحریم‌های آمریکا به گسترش روابط دو یا چندجانبه با چین و روسیه اقدام نمود. از مهم‌ترین گام‌های این سیاست، تلاش جهت عضویت در گروه بریکس بود که سال ۱۴۰۲ تصویب و تا ۱۴۰۳ فرایند آن تکمیل گردید. ایران امید داشت تا با این ظرفیت، علاوه‌بر گذار از نهادهای برتن وودزی جهت دور زدن تحریم‌ها، به چالشگر اصلی هژمون یعنی چین نزدیک گردد. جهت سنجش موفقیت این سیاست، کنش ایران و چین از بریکس در ادامه بررسی می‌شود.

۵. گروه بریکس و روابط چندجانبه ایران و چین

اگرچه اندیشه موازنه با گروه هفت از واپسین سال‌های جنگ سرد در اذهان نخبگان روسیه، چین و هند شکل گرفت، اما طی سال ۲۰۰۱ جیمز اونیل از موسسه گلدمن ساکس نخستین کسی بود که نام بریک را مبتنی بر حروف اول سه کشور فوق مطرح و با این پیش‌فرض، زمینه ملاقات رؤسای جمهور دولت‌های مذکور طی سال ۲۰۰۶ را ممکن ساخت. اولین گام عملی در این راستا با گذار موفق چین از بحران مالی ۲۰۰۸ زمانی رقم خورد که این کشور علاوه‌بر ثبت رشد حدود ۱۱٪ تولید ناخالص داخلی، برخلاف رکود حاکم بر دُول غربی، با اختصاص بسته ۵۸۶ میلیاردی جهت وام‌دِهی به بانک‌های دولتی، برای نخستین بار به‌جای آمریکا، بسترساز ثبات در بازارهای جهانی شد (Mirtorabi & Keshvarian-Azad, 2020, p.150). شرایط مذکور این اعتمادبه‌نفس را در چین ایجاد کرد تا ژوئن ۲۰۰۹ با قرار گرفتن کنار روسیه، هند و پس از دو سال آفریقای جنوبی، گروه بریکس را تأسیس نماید. مطابق اعلامیه سال ۲۰۰۹، چندین هدف کلان برای این ساختار تعریف گشت: ۱. تضمین آزادی تجارت و سرمایه‌گذاری به‌گونه‌ای که دول درحال‌توسعه قادر به انتفاع از آن باشند و همچنین ایجاد سیستم پولی بین‌المللی جدید جهت حفاظت از این مبادلات؛ ۲. اصلاح نهادهای مالی بین‌المللی به شیوه‌ای دموکراتیک با تأکید بر برابری و عدم‌مداخله جهت شنیده شدن صدای ضعیف جهان جنوب؛ ۳. مقابله با ناترازی انرژی از طریق همکاری میان تولید و

مصرف‌کنندگان در کنار تلاش جهت تکثر منابع تجدیدپذیر؛ ۴. تلاش چندجانبه به‌منظور توسعه پایدار و حذف بسترهای پرورش تروریسم با گسترش تعاملات علمی، آموزشی و استفاده از فناوری‌های پیشرفته (Statement, 2009). در اجلاس ۲۰۱۵ بریکس، بانک توسعه جدید با سرمایه ۵۰ میلیارد دلار برای تأمین مالی زیرساخت‌ها بدون پیش‌شرط‌های برتن‌وودزی ایجاد شد (Sawal Ana Anjum, 2023, p.77) و ترتیبات ذخیره مشروط نیز به‌عنوان بدیلی برای صندوق بین‌المللی پول، جهت مدیریت شوک‌های مالی و تقویت ثبات اقتصادی شکل گرفت (Aleksia And Bakhtiar, 2023, p.133). مسئولیت تصمیم‌گیری در این خصوص به دو زیرنهاد شورای حکام و کمیته دائمی واگذار گشت. در حال حاضر، چین به‌عنوان بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار با مبلغ ۴۰ میلیارد، بیشترین نقش را در اتخاذ تصمیمات این نهاد ایفا می‌کند. پس از آن، هند، برزیل و روسیه با سرمایه برابر ۱۸ میلیارد و در نهایت آفریقای جنوبی با ۵ میلیارد دلار، از کم‌ترین تأثیرگذاری در تصمیمات برخوردار هستند (Mazenda And Ncwadi, 2016, pp.112-113) در حقیقت، این اقتصاد قدرتمند چین نسبت به سایر اعضای گروه بوده که پکن را قادر می‌سازد تا با داشتن دست برتر، بیشترین اثرگذاری را در هدایت چهار هدف داشته باشد. ازاین‌رو، در ادامه به‌منظور بررسی ظرفیت‌ها و چالش‌های ایران در بریکس، مقایسه‌ای از خوانش چین با این کشور در هر یک از اهداف فوق صورت خواهد پذیرفت.

۵-۱. تضمین آزادی تجارت و اصلاح سیستم پولی بین‌المللی

ایران و چین به‌موجب برخورداری از تجربه‌ای مشترک در استعمار و با خوانشی جهان‌سوم‌گرایانه، تجارت آزاد بین‌المللی را در چهارچوب ضرورت توجه به منافع جهان جنوب و تقویت چندجانبه‌گرایی تعریف می‌کنند. چینی‌ها همچنین با تجربه آسیب‌های وارده بر دولت‌های جنوب، خصوصاً طی بحران مالی سال ۲۰۰۸، امید دارند تا بریکس در کنار هژمونی نهادهای برتن‌وودزی، اعضا را از شوک مالی که بیش از هرچیز مدلول اقدامات غرب بوده محافظت نماید (Liu And Papa, 2022, p.24). ازجمله مهم‌ترین اقدامات عملی در این زمینه، تأسیس سیستم بازپرداختی بریکس طی سال ۲۰۱۹، خاصه با همت چین، بوده که بر مبنای بهره‌گیری از ارزهای دیجیتال بومی امکان انجام مبادلات مالی میان کشورهای عضو را بدون اتکا به دلار فراهم می‌سازد. برهمین‌اساس، تهران نیز مهر ۱۴۰۳ با ارائه ریال دیجیتال به‌نوبه خود تلاش کرد تا ضمن بهره‌مندی از این ظرفیت، گامی در راستای رسیدن به ارز مشترک بردارد

(Helmy, 2025). در حقیقت، ایران مایل بود تا با تأکید بر سیاست نگاه به شرق، موازنه‌ای علیه تحریم‌های غرب شکل دهد. این در حالی است که راهبرد چین بیشتر مبتنی‌بر مقاومت قانونمند بوده، لذا احتمالاً فرایند دلارزدایی با سرعتی که ایران انتظار دارد، جلو نخواهد رفت؛ چراکه رقم ذخایر دلاری چین با وجود کاهش از ۷۵ درصد سال ۲۰۰۵ به ۵۰ درصد ۲۰۲۳، همچنان بسیار بالا بوده و حذف آن قطعاً ضربه بزرگی را متوجه این کشور می‌سازد (Mousavi Nejad, 2024).

ازهمین‌رو، علی‌رغم تلاش جهت ایجاد جایگزین پیام‌رسان مالی سوئیفت و ابراز تمایل به تنوع سبد ارزی، با توجه به منافع درون‌سیستمی چین، بعید به‌نظر می‌رسد که حداقل در کوتاه‌مدت این کشور با دلارزدایی فوری، خواستار ارز واحد بریکس شود؛ خصوصاً که برخلاف رابطه واشینگتن-پکن، اقتصاد مکمل به‌عنوان اصلی‌ترین پایه ایجاد ارز واحد در روابط میان اعضای بریکس وجود ندارد.

۵-۲. دموکراتیک‌سازی نهادهای مالی به همراه تقویت صدای جهان جنوب

چین گروه بریکس را مکملی در کنار نهادهای مالی غرب قلمداد کرده؛ ازاین‌رو، ضمن حضور فعال در نظام اقتصادی کنونی، در راستای اصلاحات طبق راهبرد «آسیا برای آسیا» کوشیده است. بنابراین، مقامات پکن از ابتدا دو دستورکار برای بریکس در نظر داشتند: ۱. هم‌نوا سازی بیشتر دول عضو در ساختارهای نهادی غرب، مخصوصاً سازمان تجارت جهانی، با هدف سامان‌بخشی به مذاکرات دور دوحه؛ ۲. کمک به توسعه بومی جهان جنوب از طریق سرمایه‌گذاری‌های مشترک در منطقه، جهت مبارزه علیه هژمونی و تحقق چندجانبه‌گرایی (Abdenur, 2014, p.91). در این راستا نیز توافق‌نامه تجاری بریکس طی سال ۲۰۱۵ جهت کاهش تعرفه‌های گمرکی به تصویب اعضا رسید. از آنجا که ایران برخلاف سایر اعضا عضو سازمان تجارت جهانی نیست، پذیرش تعدیلات تعرفه‌ای در قالب بریکس می‌تواند ضمن تسریع روند تجارت میان ایران و سایر اعضا، نویدبخش گامی مؤثر در جهت جایگزینی این گروه با نهادهای غربی باشد تا از این طریق، تهران موازنه‌ای جهت فائق آمدن بر فشارهای تحریمی غرب ایجاد نماید. استفاده از این فرصت مستلزم برنامه‌ریزی و توسعه فناوری است؛ چراکه در غیر این صورت، کشورهای توسعه‌یافته‌تر گروه با صادرات حداکثری محصولات خود، علاوه‌بر گرفتن فرصت‌های تجاری ایران، چالش بزرگی برای صنایع نوپای بومی ایجاد

خواهند کرد (Kohanhooshnejad & Gharibi, 2024, p.131). ازاین‌رو، مقامات ایرانی تلاش داشتند تا وام‌هایی را از بانک توسعه جدید اخذ نماید که متأسفانه تاکنون موفق به دریافت وجهی از این نهاد نشده‌اند؛ چراکه برخلاف نگاه جایگزین‌محور، چینی‌ها این نهاد را به‌موجب نوع موازنه خود صرفاً در حد یک مکمل دانسته و از اقداماتی که حساسیت غرب را برانگیزد، اجتناب می‌ورزند.

۵-۳. تعادل بخشی انرژی در عین توسعه منابع تجدیدپذیر

ایران به‌موجب منابع عظیم هیدروکربن، در کنار روسیه، عربستان و امارات، از ظرفیت خوبی جهت تعادل‌بخشی به بازار انرژی برخوردار است. در همین راستا، از ابتدای تکمیل عضویت طی سال ۱۴۰۴، علاوه‌بر حضور در کارگروه انرژی بریکس، چندین دانشگاه مطرح خود من‌جمله تهران، صنعتی شریف، صنعتی امیرکبیر، فردوسی مشهد و ... را به‌منظور بهره‌مندی از فناوری‌های جدید و جذب سرمایه‌گذار خارجی در مجمع دانشگاهی بریکس ادغام نمود. با هدف عملیاتی شدن همکاری میان تولیدکنندگان انرژی، همچنین دکتر عباس علی‌آبادی وزیر نیروی ایران، طی اجلاسیه وزرای انرژی دول عضو، با تأکید بر موقعیت ترانزیتی کشور، طرح اتصال شبکه برق روسیه به امارات و عربستان از مسیر کریدور شمال-جنوب را مطرح ساخت تا از این طریق علاوه‌بر تقویت همکاری‌های منطقه‌ای در زمینه انرژی، نقش ایران در پروژه یک کمربند را ارتقا بخشند (Tehran Times, 2024). علی‌رغم اثر ابتکارات جمعی بر تثبیت امنیت انرژی منطقه، چینی‌ها به‌عنوان مصرف‌کننده کلان چندان به ائتلاف تولیدکنندگان روی خوش نشان نداده و ترجیح می‌دهند تا ضمن تأکید بر قراردادهای دوجانبه، نظیر آنچه در توافق ۲۵ ساله با ایران روی داد، در تأمین سوخت فسیلی خود، بیشتر سرمایه‌گذاری‌های بانک و صندوق ذخیره را به سمت انرژی تجدیدپذیر گسیل گردانند؛ راهبردی که از یک‌سو به‌موجب مزیت پکن در باتری‌های لیتیومی نسبت به سایر اعضا، روحیه خودبرتربینی کنفسیوسی این کشور را ارضا کرده و از دیگر سو دست چین را در رقابت فناورانه با آمریکا پر می‌سازد (Luciano And Tavares, 2021). ازاین‌رو، به‌فرض توانایی ایران در جذب سرمایه، احتمالاً چینی‌ها به ظرفیت انرژی‌های تجدیدپذیر ایران، خصوصاً در زمینه بادی و خورشیدی، توجه بیشتری خواهند داشت.

۵-۴. همکاری چندجانبه جهت توسعه پایدار

یکی از مهم‌ترین عوامل همگرایی میان اعضای بریکس، تلاش برای مشروعیت‌زدایی از روایت‌های غربی در خصوص توسعه یا حقوق بشر و ارائه بدیلی بومی از آن‌ها بود. در این چهارچوب، چین الگوی «اجماع پکن» را در مقابل «اجماع واشینگتن» با تأکید بر نقش دول جنوب مطرح کرده و در عین حفظ تعامل مثبت با غرب، از جهانی‌شدن چندقطبی با رعایت احترام به حاکمیت دولت‌های حمایت می‌کند (Niu, 2025, p.112). درهمین‌راستا، این کشور با رد هرگونه پیش‌شرط سیاسی برای اعطای وام‌های توسعه‌ای و همچنین از طریق مشارکت فعال در ایجاد کارگروه مبارزه با تروریسم در سال ۲۰۱۷، از سازوکارهای درون‌سازمانی برای مقابله با مداخلات امنیتی غرب به بهانه مبارزه با تروریسم استقبال کرده است. ایران نیز با آسیب‌های جدی ناشی از تفسیر جانب‌دارانه غرب نسبت به مفهوم تروریسم، هرچند به سبب عضویت اخیر خود هنوز به‌طور کامل در کارگروه مبارزه با تروریسم بریکس ادغام نشده، اما در چهارچوب نشست مقامات عالی‌رتبه این نهاد، پیشنهاد داد تا با ایجاد کمیسیون امنیتی علاوه‌بر مقابله درون بلوکی با تهدیدات مشترکی نظیر تروریسم، افراط‌گرایی و سوءاستفاده از فناوری‌های نوین، سازوکاری بدیل با گروه ویژه اقدام مالی نظیر جهت نظارت بر پول‌شویی و تأمین مالی جرائم فوق، ایجاد گردد (Mizan, 2025). این مسئله، اگرچه به‌موجب هم‌سویی با نو وستفالیاگرایی چین مورد حمایت اعلامی این کشور قرار گرفته، اما از آنجا که اکنون رقابت‌های پکن-واشینگتن بیشتر بر فناوری متمرکز بوده، مقامات چینی ترجیح می‌دهند تا حد امکان از کالاهای عمومی غرب، نظیر نهادهای نظارتی، طبق منطق سود صلح بهره‌برده و هزینه مادی و معنوی خود را به مسائل سودآور یا رقابتی منعطف سازند.

نتیجه‌گیری

با توجه به نظریه موازنه منافع، می‌توان ایران و چین را در دسته کشورهای تجدیدنظرطلب نسبت به نظام بین‌الملل قرار داد که از طریق ایجاد چهارچوب نهادی بریکس خواستار به چالش کشیدن هژمونی ایالات‌متحده، به‌ویژه در حوزه اقتصادی-مالی، هستند. برای درک بهتر تفاوت رفتارهای این دو کشور، پرسش اصلی مطرح شد که نوع موازنه منافع چین و ایران در برابر نظام بین‌الملل غربی از طریق نهاد بریکس بر چه مبنایی استوار است. به‌عنوان نخستین گام، در تجمیع عناصر سطح واحد،

مشخصه‌های چین شامل اصلاح‌گرایی، فرهنگ مصالحه‌جو، توسعه به سبک «اجماع پکن» و آسیاگرایی تعریف شد و به‌طور متقابل، مصادیق ایران عبارت بودند از عدالت‌خواهی، عزت در عین مصلحت، اقتصاد مقاومتی و نگاه به شرق. ثمره این تفاوت در نوع موازنه با نظام بین‌الملل قابل مشاهده است، به‌گونه‌ای که پکن رویکرد مماشات، احاله مسئولیت و موازنه نرم را اتخاذ کرده، لیکن ایران، خصوصاً هنگام مواجهه با تهدید وجودی غرب، راهی جز موازنه کامل نداشته است. اگرچه طی سال‌ها، بهبود روابط ایران با غرب یا تشدید تنش واشینگتن-پکن، مانند شرایط هنگام عضویت ایران در بریکس، سبب نزدیکی نسبی دو طرف شده، اما همچنان انتظار می‌رود ایران تنها تا حدی قادر به تحصیل منافع از این گروه باشد که مانعی در مسیر بهره‌مندی چین از نظام بین‌الملل غربی ایجاد نکند. ازاین‌رو به‌موجب استفاده از این ظرفیت تهران ناگزیر است تا ضمن نزدیکی به نوع موازنه چین از طریق کاهش تنش با سیستم غربی، غیرامنیتی‌سازی وجه خود در گروه را نیز پیگیری نماید. شروع این روند می‌تواند با تعریف پروژه‌های مشترک و ایجاد کنسرسیوم یا شرکت‌های چندملیتی، به‌ویژه در حوزه فناوری‌های پاک صورت گیرد که نسبتاً از حساسیت کمتری برخوردار بوده و مورد حمایت گروه است، تا از این طریق به‌تدریج ضمن اقناع اعضا، خصوصاً چین، به سودآور بودن حوزه انرژی و ترانزیت ایران، موازنه منافع با ایالات‌متحده به نفع جهان جنوب منحرف گردد. با این حال، بهره‌گیری کامل از ظرفیت بریکس مستلزم توجه به الزامات سایر قدرت‌های تأثیرگذار، ازجمله روسیه، هند و دیگر اعضاست، چراکه هرگونه استراتژی موفق نیازمند همکاری و هم‌سویی چندجانبه میان تمامی اعضا است.

فهرست منابع

ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۴). ***درآمدی بر روابط راهبردی چین و ایران در پرتو هویت‌های بین‌المللی***. تهران: مخاطب.

ارغوانی پیرسلمی، فریبرز؛ علی‌پور، حسین (۱۴۰۳). ***قدرت نهادی در نظم بین‌الملل: فرصت‌ها و چالش‌های بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا برای چین***. فصلنامه روابط خارجی، ۱۵(۴)، ۱–۳۴

اسماعیلی، مصطفی؛ نوری ولی‌الله (۱۴۰۰). ***سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران: بررسی سیاست دموکرات‌ها***. سیاست جهانی، ۱۰ (۴)، ۲۵۹–۲۸۴.

اسمعیلی، علی (۱۴۰۲). ***رقابت چین و آمریکا در خاورمیانه در قرن بیست و یکم***. تهران: چاپخش.

بهمن، شعیب (۱۴۰۰). ***الگوی امنیتی ایران برای کشورهای اسلامی؛ الزامات کاربست اصول عزت، حکمت و مصلحت در مواجهه با کشورهای غربی***. مقالات اولین همایش بین‌المللی گام دوم انقلاب اسلامی (الگوی نظام انقلابی تمدن‌ساز)، ۲۰۰۰–۲۰۲۱.

پوراحمدی، حسین؛ حبیبی، رحمان (۱۴۰۰). ***بایستگی‌های راهبردی سیاست خارجی ایران در شکل‌گیری اقتصاد مقاومتی***. فصلنامه پژوهش‌های بین‌المللی، ۸ (۴).

جهانبخش، محمدتقی؛ چگنی‌زاده، غلامعلی؛ کیوان‌حسینی، اصغر (۱۴۰۱). ***فرهنگ استراتژیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال افغانستان (۱۳۵۸-۱۳۹۸)***. نشریه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، (۱۲۰)، ۲۵–۵۳.

حسینی، دیاکو (۱۳۹۲، ۲۸ آبان). ***ریشه واقعی اختلاف‌های ایران - آمریکا***. دیپلماسی ایرانی. بازیابی‌شده از https://www.diplomatie-iranian.com

خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۲، ۲۹ بهمن). ***سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی***. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری. https://farsi.khamenei.ir

خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۵، ۱۲ آبان). ***بیانات در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان***. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری. https://farsi.khamenei.ir

خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۶، ۱۲ مرداد). ***بیانات در مراسم تنفیذ حکم دوازدهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران***. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری. https://farsi.khamenei.ir

خامنه‌ای، سید علی (۱۳۹۹، ۱۹ دی). ***بیانات در دیدار تولیدکنندگان و فعالان اقتصادی***. ***پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری***. https://farsi.khamenei.ir

خبرگزاری میزان (۱۴۰۳، ۲۱ شهریور). ***پیشنهادات ایران به مقام‌های عالی امنیتی بریکس***. میزان. https://www.mizan.news/4792706

دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۵). ***سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***. تهران: سازمان سمت.

سیمبر، رضا؛ رضاپور، دانیال؛ فاضلی، سامان (۱۳۹۸). ***فرصت‌های ایران در قبال نقش‌آفرینی گروه بریکس در نظام بین‌الملل چندقطبی***. سیاست‌های راهبردی و کلان، (۷)، ۱۶۴–۱۸۸.

شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۹۹). ***آثار اجرایی شدن ابتکار کمربند و راه بر محیط ژئواکونومیک ایران***. نشریه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، (۱۱۰)، ۷۷–۹۹.

شیخ محمدی، علیرضا؛ هاشمی، سکینه (۱۴۰۱). ***ایران و نظم نوین نوظهور جهانی: بازچیدمان راهبردی به‌سوی سازمان همکاری شانگهای و بریکس***. نشریه بررسی روابط خارجی ایران، ۱۳ (۱، ۳۵)، ۱۴۷–۱۷۲.

شیخ‌الاسلامی، محمدحسن؛ عطازاده، سجاد (۱۴۰۱). ***آسیایی شدن: خوانشی جدید از نگاه به شرق***. فصلنامه روابط خارجی، ۱۴ (۴)، ۳۷–۶۸.

صالحی، مختار؛ حسن‌زاده، فرامرز (۱۳۹۵). ***بررسی تطبیقی اجماع پکن و اجماع واشینگتن***. نشریه روابط خارجی، (۳۲)، ۷۳–۹۶.

قاسمی، ابوالفضل؛ حیدری، مهدیه (۱۴۰۳). ***تحریم‌های اقتصادی ایالات‌متحده و تعاملات ژئواکونومیک ایران و چین***. فصلنامه روابط خارجی، ۱۶ (۲)، ۷–۴۶.

قوام، عبدالعلی (۱۳۹۰). ***اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل***. تهران: سازمان سمت.

کهن‌هوش‌نژاد، روح‌الله؛ قریب، حسینعلی (۱۴۰۳). ***فرصت‌ها و چالش‌های اقتصادی عضویت ایران در گروه بریکس پلاس***. مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۷ (۲)، ۱۱۷–۱۳۴

مرزبانی، فروزان؛ پلونده، حسین (۱۳۹۹). ***چشم‌انداز عضویت ایران در بریکس و تحلیل ظرفیت‌های آن در آینده مناسبات دو طرف***. پژوهش ملل، ۶۱، ۷–۲۹

موسوی‌نژاد، الهه سادات (۱۴۰۳). ***سه رویکرد به دلارزدایی در نظام جهانی***. دیپلماسی ایرانی. https://www.diplomatie-iranian.com

میرترابی، سعید؛ کشوریان‌آزاد، محسن (۱۳۹۹). ***تأثیر خیزش چین بر نظم مالی بین‌المللی (۲۰۰۸–۲۰۱۸)***. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۱ (۴)، ۱۴۱–۱۷۰.

نعمتی، امیرحسین؛ حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۹۸). ***تحولات جدید در روابط عربستان و رژیم صهیونیستی؛ دلایل و زمینه‌ها***. فصلنامه آفاق امنیت، ۱۲ (۴۴).

References

Abdenur, A. E. (2014*). China and the BRICS development bank: Legitimacy and multilateralism in South–South cooperation*. IDS Bulletin, 45(4), 85–101.

aleh, A., & Yazdanshenas, Z. (2023). *China-Iran strategic partnership and the future of US hegemony in the Persian Gulf region*. Third World Quarterly, 44(2), 377–400

Aleksia, C., Arief, R., & Bakhtiar, A. (2023). *BRICS as new alternatives in reforming international financial institutions and economic partnerships*. National University of Singapore, 10(2), 128–143.

Arghavani Pirsalami, F. (2015). *An introduction to the strategic relations between China and Iran in the light of international identities*. Tehran: Mokhatab.

Arghavani Pirsalami, F., & Alipour, H. (2024). *Institutional power in the international order: Opportunities and challenges of the Asian Infrastructure Investment Bank for China*. Faslnameh-ye Ravabet-e Khareji, 15(4), 1–34

Bahman, S. (2021). *Iran's security model for Islamic countries: Requirements for applying the principles of dignity, wisdom, and expediency in confronting Western countries*. In Proceedings of the First International Conference on the Second Step of the Islamic Revolution (Model of Revolutionary Civilization-Building System). 2000–2021

Booth, K. (2005). *Strategic culture: Validity and validation*. Oxford Journal on Good Governance, 2(1), 25–28.

BRIC. (2009, June 16). *Joint statement of the BRIC countries' leaders*.

Dehghani Firouzabadi, J. (2016). *Foreign policy of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: SAMT.

Enderwick, P. (2018). *The economic growth and development effects of China's One Belt One Road Initiative*. Strategic Change, 27(5), 447–454.

Esmaeili, M., & Nouri, V. (2021). *United States policy toward the nuclear program of the Islamic Republic of Iran: Examining the Democrats' policy*. Global Politics, 10(4), 259–284.

Fan, H., & Zarrin Najafabad, S. (2024). *China-Iran relations from the perspective of the 25-year comprehensive cooperation agreement*. Faslnameh-ye Ravabet-e Khareji, 16(1), 27–50

Fiedler, R. (2022). *The policy of maximum pressure on Iran: US policy objectives and effects*. Przegląd Strategiczny, 15, 283–297.

Foot, R. (2019). *China's rise and US hegemony: Renegotiating hegemonic order in East Asia?* International Politics, 57(2), 150–165.

Ghasemi, A., & Heidari, M. (2024). *United States economic sanctions and the geoeconomic interactions of Iran and China*. Iranian Review of Foreign Affairs, 16(2), 7–46.

Ghavam, A. (2011). *Principles of foreign policy and international politics*. Tehran: SAMT

Haji-yousefi, A. M. & Nemati, A. H. (2019). *New developments in the relations between Saudi Arabia and the Zionist regime: Reasons and contexts*. Afaq-e Amniyat (Security Horizons Quarterly), 12(44), 148–184

Helmy, N. (2025, March 27). *BRICS' game-changing blockchain payment system: The future of global transactions*. Modern Diplomacy.

Hosseini, D. (2013, November 19). *The real root of Iran–U.S.* conflicts. Iranian Diplomacy. https://www.diplomatie-iranian.com

Jahanbakhsh, M. T., Chegnizadeh, G., & Keyvan Hosseini, A. (2022). *Strategic culture and foreign policy of the Islamic Republic of Iran toward Afghanistan (1979–2019)*. Journal of Central Asian and Caucasus Studies, (120), 25–53.

Katz, M. N. (2024). *The geopolitical (in)significance of BRICS enlargement*. EconPol Forum, 25(1), 10–13.

Khamenei, S. A. (2014, February 18). *General policies of the resistant economy*. Supreme Leader's Office. https://farsi.khamenei.ir

Khamenei, S. A. (2016, November 2). *Remarks in meeting with students*. Supreme Leader's Office. https://farsi.khamenei.ir

Khamenei, S. A. (2017, August 3). *Remarks at the inauguration ceremony of the 12th presidential term of the Islamic Republic of Iran*. Supreme Leader's Office. https://farsi.khamenei.ir

Khamenei, S. A. (2021, January 8). *Remarks in meeting with producers and economic activists*. Supreme Leader's Office. https://farsi.khamenei.ir

Kohanhoosh Nejad, R., & Gharib, H. A. (2024). *Economic opportunities and challenges of Iran's membership in BRICS Plus*. International Political Economy Studies, 7(2), 117–134.

Liu, Z., & Papa, M. (2022). *Can BRICS de-dollarize the global financial system?* Journal of Chinese Economic and Business Studies, 20(4), 399–421

Losekann, L., & Tavares, A. (2021). *Potential for cooperation in the dissemination of renewable energy and natural gas among BRICS countries (Policy Research Brief No. 74).* International Policy Centre for Inclusive Growth.

Mahnken, T. G. (2011). *Secrecy and stratagem: Understanding Chinese strategic culture*. Lowy Institute for International Policy.

Marzbani, F., & Polondeh, H. (2021). *The outlook of Iran's membership in BRICS and analysis of its capacities in future bilateral relations*. Pajouhesh-e Mellal, (61), 7–29.

Mazenda, A., & Ncwadi, R. (2016). *The rise of BRICS development finance institutions: A comprehensive look into the New Development Bank and the Contingent Reserve Arrangement*. African East-Asian Affairs, 3, 96–123.

Mearsheimer, J. J. (2021). *The inevitable rivalry: America, China, and the tragedy of great-power politics*. Foreign Affairs, 100(6), 24–35.

Mirtorabi, S., & Keshvarian Azad, M. (2020). *The impact of China's rise on the international financial order (2008–2018)*. Political and International Approaches, 11(4), 141–170.

Mizan News Agency. (2024, September 12). *Iran's proposals to BRICS senior security officials*. Mizan News. https://www.mizan.news/4792706

Mousavi Nejad, E. S. (2024). Three approaches to de-dollarization in the global system. Iranian Diplomacy. https://www.diplomatie-iranian.com

Nabipour, P. (2021). *Iran and China: Political and economic aspects of the strategic relationship*. Ukrainian Policymaker, 8, 61–77.

Nicholas Ross Smith. (2018). *Can neoclassical realism become a genuine theory of International Relations?* The Journal of Politics, 80(2), 742–749.

Niu, H. (2024). *BRICS in a changing world: From adaptation and mitigation to shaping?* CEBRI Diplomatic Bulletin, 13(1), 102–113.

Pitlo III, L. B. (2021). *China's "New Asian Security Concept": Leading a regional security community or simply pushing rivals out?* Chinese Studies Journal, 15, 56–80.

Pourahmadi, H., & Habibi, R. (2021). *Strategic necessities of Iran's foreign policy in shaping the resistant economy*. Quarterly Journal of International Research, 8(4), 33–50.

Salehi, M., & Hassanzadeh, F. (2016). *A comparative study of the Beijing Consensus and the Washington Consensus*. Foreign Relations Journal, (32), 73–96.

Sawal, J. N., & Anjum, R. (2023). *BRICS the major emerging economies: Prospects for a multi-polar world*. Global International Relations Review, 6(2), 72–82.

Schweller, R. L. (1994). *Bandwagoning for profit: Bringing the revisionist state back in*. International Security, 19(1), 72–107.

Schweller, R. L. (1997). *New realist research on alliances: Refining, not refuting, Waltz's balancing proposition*. The American Political Science Review, 91(4), 927–930.

Schweller, R. L. (2004). *Unanswered threats: A neoclassical realist theory of underbalancing*. International Security, 29(2), 159–201.

Schweller, R. L., & Priess, D. (1997). *A tale of two realisms: Expanding the institutions debate*. International Studies Quarterly, 41(1), 1–32.

Schweller, R. L., & Pu, X. (2011). *After unipolarity: China's visions of international order in an era of US decline*. International Security, 36(1), 41–72.

Shariati Nia, M. (2020). *The effects of the implementation of the Belt and Road Initiative on Iran's geoeconomic environment*. Journal of Central Asian and Caucasus Studies, (110), 77–99.

Sheikh al-Islami, M. H., & Atazadeh, S. (2022). *Asianization: A new reading of the Look East policy*. Foreign Relations Quarterly, 14(4), 37–68.

Sheikh Mohammadi, A., & Hashemi, S. (2022). *Iran and the emerging new world order: A strategic realignment toward the SCO and BRICS*. Iranian Review of Foreign Affairs, 13(1, 35), 147–172.

Simbar, R., Rezapour, D., & Fazeli, S. (2019). *Iran's opportunities regarding BRICS' role in the multipolar international system*. Strategic and Macro

Policies, (7), 164–188.

Supreme Leader of the Islamic Revolution. (2021). *Remarks in meeting with Foreign Ministry officials*. Supreme Leader's Office. https://farsi.khamenei.ir

Swaine, M. D. (2015, April 20). *Beyond American predominance in the Western Pacific: The need for a stable U.S.-China balance of power*. Carnegie Endowment for International Peace.

Tehran Times. (2024, September 27). *Iran proposes connecting power grid to Russia, UAE, Saudi Arabia*. Tehran Times.

Wang, J., & Hu, R. (2019). *From cooperative partnership to strategic competition: A review of China–U.S.* relations 2009–2019. China International Strategy Review, 1, 1–10.

Xi, J. (2023, March 6). *President Xi calls out US-led 'containment, encirclement and suppression' of China*. Press TV.

Zolfaghari, V. (2020). *The nuclear issue and Iran-US relations: Perspectives and different natures*. Iranian Review of Foreign Affairs, 11(32), 591–619.

International Quarterly of Foreign Relations
Center for Strategic Research
https://frqjournal.csr.ir
E-ISSN: 2588-6541
Vol. 17, Issue. 3, No. 67, 2025 **Received:** 2024/08/10 **Revised:** 2025/07/15 **Accepted:** 2025/07/21
Research paper

Presenting a strategic foresight model to face the strategic latent technology of Saudi Arabia

Hassan Beik Mohammadlou [1] **Mostafa Rezvani Asil** [2]

Mahdi Gholizadeh [3]

1. Assistant Professor, Center for Strategic Research, and Researcher in Future Studies, Tehran, Iran. Email: hmohammadlou@ut.ac.ir
2. PhD Student in International Relations, Tehran, Iran (Corresponding Author**)** Email: mrezvaniasil@yahoo.com
3. PhD and Researcher in Future Studies, Tehran, Iran Email: gholizadeh@ut.ac.ir

Abstract

Saudi Arabia formulated Vision 2030 with the hope of diversifying its economy and changing its nature from oil dependence to a production-oriented economy, and has considered the role of technology to be key to achieving this vision. Given Saudi Arabia's position as Iran's main competitor in Vision 1404, it is important to examine Saudi Arabia's strategic technological latency and potential threats against Iran. Therefore, the main goal of this research is to present a strategic foresight model for confronting Saudi Arabia's technological latency, which was conducted using a data-driven method. The data collection tool is field studies and structured and semi-structured in-depth interviews with 15 managers and academic elites. Based on the research findings, the central category is "Confronting the strategic technological latency in Saudi Arabia." Causal conditions have four dimensions: technological, business, and macroeconomic and political variables. The strategies in question include: the growth of entrepreneurship in the field of technology and job creation in Iran, the priority of the digital economy as the driving force of Iran's economic growth, the growth of technology in Iran's military, monitoring the programs of the Musk Foundation, monitoring the programs and research of Saudi universities, monitoring the development projects of Saudi Arabia's Vision 2030, monitoring social developments and cyberspace (especially social networks), and monitoring Saudi technology. The background conditions also include: infrastructure conditions and institutional and legal conditions. Intervening conditions also affect strategies through political challenges and the structure of the workforce and knowledge, which will ultimately lead to the consequences of preventing Iran from changing the balance of Saudi economic or military power in the region, preventing Saudi Arabia from using technology latent in a destructive way, Iran's countermeasures in competition with the growth of technology in Saudi Arabia, information about the latest state of technology in Saudi Arabia, awareness of the latest state of technology latent in a way that is appropriate to Saudi policies in the region.

Keywords: Strategic Technology Embeddedness, Grounded Theory, Saudi Arabia, Vision 2030

International Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.
10.22034/fr.2025.465282.1566 http://frqjournal.csr.ir

Extended Abstract

Introduction and Problem Statement

Saudi Arabia has undertaken an ambitious transformation plan through its Vision 2030, aiming to shift from an oil-based economy to a knowledge-based, technologically driven one. This initiative positions technology not just as a growth enabler but also as a strategic asset that could alter regional power dynamics. In light of Saudi Arabia's technological acceleration and geopolitical rivalry with Iran—particularly within the framework of Iran's 1404 national vision—understanding the concept of "strategic technological latency" becomes critical. This research addresses how Iran can proactively develop strategic foresight mechanisms to monitor, anticipate, and respond to the latent technological capabilities of Saudi Arabia. The key research question is: how can Iran formulate a model to confront the
potential threats posed by the strategic latency of Saudi Arabian technology?

Methodology

The research adopts a qualitative approach grounded in the grounded theory methodology, focusing on the extraction of a conceptual model. Data collection was conducted via in-depth, structured, and semi-structured interviews with 15 experts, including policy-makers, military officials, and academic elites. The analysis proceeded through the open, axial, and selective coding phases. In the open coding stage, 156 primary concepts were identified. These were categorized into 43 sub-categories and 9 main categories during the axial coding process. The final selective coding stage resulted in a paradigm model highlighting the relationships between causal conditions, contextual and intervening factors, strategic responses, and their consequences.

Findings and Results

The core category identified is "Confronting the Strategic Latency of Technology in Saudi Arabia".
Causal conditions fall into four categories:

1. Technological Factors – including the intrinsic capability and exponential development of technologies.
2. Business Environment – shaped by increased globalization and competitive shifts.
3. Macroeconomic Factors – reflecting Saudi Arabia's push for economic diversification and digital economy development.
4. Political Factors – rooted in ideological and regional competition between Saudi Arabia and Iran.

The contextual conditions include infrastructural and institutional aspects, such as:

- The establishment of the King Abdulaziz City for Science and Technology (KACST),
- The National Cybersecurity Authority,
- The launch of NEOM smart city,
- Legal reforms and the introduction of a Green Card system to attract foreign talent.
- Intervening conditions influence the strategy through:
- Political constraints within Saudi Arabia (e.g., the resistance of conservative elites),

- Economic vulnerabilities (e.g., dependence on foreign investment),
- Labor market issues (e.g., a weak private sector, skill shortages, high public sector reliance).
- Strategic Responses Proposed for Iran include:
- Enhancing entrepreneurship in high-tech sectors,
- Prioritizing the digital economy as a driver of national growth,
- Developing military technological capabilities,
- Monitoring Saudi initiatives such as the Misk Foundation and Vision 2030 projects,
- Tracking scientific research and academic outputs from institutions like Al-Madina University,
- Observing social media trends and virtual spaces to detect signs of technological policy shifts.
- Consequences of implementing these strategies would include:
- Preventing Saudi Arabia from altering regional military or economic balances,
- Dissuading the use of disruptive or dual-use technologies against Iranian interests,
- Equipping Iran with updated knowledge of Saudi's technological advancements,
- Facilitating proactive and informed counterstrategies, especially in fields like drone warfare, cybersecurity, and artificial intelligence.

The model emphasizes that technological latency often lies dormant until external conditions activate its strategic potential.

If Iran does not develop anticipatory strategies, it risks falling behind in regional tech-driven power equations.

Discussion and Conclusion

The research provides a paradigm model illustrating how Iran can systematically address and anticipate the implications of Saudi Arabia's strategic technological growth. The significance of this study lies in highlighting the concept of "strategic technological latency" as a driver of regional imbalance if left unmonitored. While Saudi Arabia's Vision 2030 offers a roadmap for economic diversification, its technological dimension—ranging from satellite programs and AI investments to smart cities—poses potential geopolitical risks.

Iran's response must be multifaceted: investing in digital infrastructure, fostering innovation, and establishing institutional mechanisms for technological intelligence. Policymakers should recognize that the line between civilian and military technology is increasingly blurred. Thus, strategic foresight must encompass both domains. Moreover, Iran must engage more actively in international technology partnerships to reduce vulnerability to regional adversaries.

Recommendations for future research include exploring how international actors (e.g., the U.S., China) indirectly influence regional technological latency and assessing the resilience of Iran's domestic innovation ecosystem in response to external technological disruptions.

سال هفدهم، شماره سوم (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۴، صص. ۲۳۱- ۲۶۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۲۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۳۰

مقاله پژوهشی

ارائه الگوی آینده‌نگاری راهبردی جهت مواجهه با نهفتگی راهبردی فناوری عربستان سعودی

حسن بیک محمدلو[۱] مصطفی رضوانی اصیل[۲] مهدی قلیزاده[۳]

۱. عضو هیئت‌علمی پژوهشکده تحقیقات راهبردی و پژوهشگر حوزه آینده‌پژوهی، تهران، ایران
Email: hmohammadlou@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
Email: mrezvaniasil@yahoo.com

۳. دانش‌آموخته دکتری و پژوهشگر حوزه آینده‌پژوهی، تهران، ایران
Email: gholizadeh@ut.ac.ir

چکیده

عربستان سعودی، چشم‌انداز ۲۰۳۰ را با امید تنوع‌بخشی به اقتصاد و تغییر ماهیت آن از وابستگی به نفت به اقتصاد تولیدمحور تدوین نمود و برای نیل به این چشم‌انداز، نقش فناوری را کلیدی برشمرده است. با توجه به جایگاه عربستان به‌عنوان رقیب اصلی ایران در چشم‌انداز ۱۴۰۴، بررسی نهفتگی راهبردی فناوری و تهدیدات احتمالی عربستان علیه ایران حائز اهمیت است. بنابراین هدف اصلی این پژوهش، ارائه الگوی آینده‌نگاری راهبردی مواجهه با نهفتگی فناوری عربستان است که با روش داده‌بنیاد انجام شده است. ابزار گردآوری اطلاعات، مطالعات میدانی و مصاحبه عمیق ساخت‌یافته و نیمه‌ساخت‌یافته با ۱۵ نفر از مدیران و نخبگان دانشگاهی است. براساس یافته‌های پژوهش، مقوله محوری «مواجهه با نهفتگی راهبردی فناوری در عربستان» است. شرایط علی دارای چهار بُعد متغیرهای فناوری، کسب‌وکار و اقتصاد کلان و سیاسی است. راهبردهای مورد نظر عبارت است از: رشد کارآفرینی در حوزه فناوری و اشتغال‌زایی ایران، اولویت اقتصاد دیجیتال به‌عنوان موتور محرکه رشد اقتصادی ایران، رشد فناوری در حوزه نظامی ایران، رصد برنامه‌های بنیاد مسک، رصد برنامه‌ها و پژوهش‌های دانشگاه‌های عربستان، رصد پروژه‌های توسعه‌ای چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان، رصد تحولات اجتماعی و فضای مجازی (به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی) و رصد فناوری عربستان. شرایط زمینه‌ای نیز عبارت است از: شرایط زیرساختی و شرایط نهادی و قانونی. شرایط مداخله‌گر نیز از طریق چالش‌های سیاسی و ساختار نیروی کار و دانش بر راهبردها تأثیر می‌گذارند که در نهایت به پیامدهای جلوگیری ایران از تغییر در توازن قدرت اقتصادی یا نظامی عربستان در منطقه، جلوگیری از استفاده مخرب عربستان از نهفتگی فناوری، اقدام متقابل ایران در رقابت با رشد فناوری در عربستان، اطلاع از آخرین وضعیت فناوری در عربستان، آگاهی از آخرین وضعیت نهفتگی فناوری و کنشگری متناسب با سیاست‌های عربستان در منطقه منجر خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: نهفتگی راهبردی فناوری، نظریه داده بنیاد، عربستان سعودی، چشم‌انداز ۲۰۳۰

مقدمه و بیان مسئله

رقابت جهانی در عرصه اقتصاد تشدید شده و کشورهایی که می‌توانند خود را به‌عنوان موقعیت برتر تجاری معرفی کنند، رو به رشد است. در این رابطه، پادشاهی عربستان سعودی در سال ۲۰۱۶ در یک دوره ۱۵ ساله اقدام به تدوین چشم‌انداز ۲۰۳۰[1] نموده است که از طریق آن به دنبال بهبود محیط تجاری و عملکرد اقتصادی خود است. سند ۲۰۳۰ عربستان با هدفِ گذار اقتصادی عربستان از دوران نفتی به پسانفتی با همکاری عربستان و موسسه مک‌کینزی[2] تدوین و اهداف اصلی این سند در جدول (۱)، آورده شده است:

جدول ۱: اهداف اصلی سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی در حوزه توسعه فناوری

ردیف	هدف
۱	عربستان سعودی امیدوار است با اجرای این طرح، موقعیت خود را به‌عنوان رهبر جهان اسلام و جهان عرب از طریق افزایش شبکه‌های سیاسی و اقتصادی خود در منطقه و در جهان تحکیم بخشد.
۲	این کشور درصدد تبدیل به یک مرکز جذب سرمایه‌گذاری خارجی در مقیاس‌های جهانی است.
۳	عربستان سعودی قصد دارد از مواد معدنی وسیع خود برای کاهش وابستگی اقتصاد خود به نفت استفاده نموده و رویکرد تنوع‌سازی اقتصاد را اعمال کند.
۴	برنامه‌هایی برای افزایش امنیت، از بین بردن فساد، بهبود وضعیت مسکن، افزایش سطح تحصیلات و ایجاد اشتغال وجود دارد.
۵	توسعه سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی بر پایه بهبود روحیه کارآفرینانه است. حاکمیت عربستان درصدد حمایت بیشتر از رشد شرکت‌های کوچک و متوسط با هدف افزایش درآمد خانوارهای محلی و ارتقای سبک زندگی آن‌ها است.
۶	یک جنبه کلیدی در چشم‌انداز ایجاد مشارکت میان دولت و بخش‌های خصوصی در حوزه‌های مختلف اقتصادی است.
۷	براساس این سند، مقرر است مسیرهای تجاری این کشور به جهان وصل گردد و بدین ترتیب عربستان به مرکز تجارت و لجستیک جهانی تبدیل شود. این کشور در مجاورت قاره‌های اروپا، آفریقا و آسیا قرار دارد و دارای مزایای دسترسی به بنادر ساحل غربی خود، دریای سرخ و خلیج‌فارس است.

Source: Global Research. (2016). Saudi Vision 2030

1. Saudi Vision 2030
2. McKinsey & Company

عربستان سعودی برای تبدیل‌شدن به مرکز فرهنگی اسلامی و عربی نیازمند تغییرات و توسعه زیربنایی است که به رشد فناوری مدرن متکی است. بنابراین نیل به چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی تا حد زیادی مبتنی بر توسعه فناوری است. از این‌رو، انتظار می‌رود که کاربرد علمی و دانش با تکنولوژی بالا به‌عنوان گامی مهم در جهت تحکیم این تلاش‌ها تلقی شود.

با توجه به اینکه کشور عربستان رقیبی جدی در سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ ایران محسوب می‌گردد و همچنین اختلافات ایدئولوژیکی، اعتقادی و مذهبی جدی بین دو کشور وجود دارد، این کشور نیز چشم‌اندازی مشابه در افق ۲۰۳۰ برای توسعه و پیشرفت خود تدوین نموده است و برای نیل به هدف خود در این چشم‌انداز استفاده از فناوری نقش کلیدی خواهد داشت. بنابراین حائز اهمیت است؛ آثار سوء ناشی از رشد فناوری عربستان و تهدیدهایی که در این رابطه علیه ایران وجود دارد، در نظر گرفته شود و مدلی جهت مواجهه با نهفتگی فناوری در عربستان سعودی و استفاده تهدیدآمیز از فناوری ترسیم نمود. در نتیجه سؤال اصلی پژوهش این است که چگونه می‌توان از رهگذر شناخت عوامل، الگویی جهت مواجهه با نهفتگی فناوری در عربستان و استفاده تهدیدآمیز از فناوری شناسایی و ترسیم نمود؟ این پژوهش حاصل برخی از مهم‌ترین پژوهش‌ها و تجربیات مدیران در سطح اجرایی و نخبگان دانشگاهی در عرصه علمی در بررسی مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عربستان طی سال‌های اخیر بوده است.

۱. مبانی نظری

ادبیات نظری تحقیق در دو بخش تبیین نهفتگی راهبردی فناوری و علائم ضعیف نهفتگی راهبردی فناوری در عربستان سعودی ارائه شده است.

۱-۱. تبیین نهفتگی راهبردی فناوری[1]

نهفتگی راهبردی به‌عنوان «پتانسیل ذاتی فناوری برای ایجاد تحولات مهم در تعادل نظامی یا اقتصادی قدرت» تعریف می‌شود. نهفتگی راهبردی به پتانسیل ذاتی فناوری‌ها اشاره دارد تا تغییرات اساسی را در تعادل نظامی یا اقتصادی قدرت ایجاد کند. چنین ظرفیتی ممکن است بدون استفاده یا حتی ناشناخته باقی بماند و در

1. Strategic Latent Technologies

نتیجه پنهان باشد تا زمانی که ترکیبی از عوامل برای تولید یک توانایی قدرتمند منعقد شوند. حائز اهمیت است که نتیجه نهایی آن تغییر قدرت است.

مفهوم نهفتگی راهبردی، پیشرفت فناوری را در برمی‌گیرد درحالی‌که نیم‌نگاهی انتقادی بر جنگ در سراسر تاریخ بشر می‌گذارد. نهفتگی راهبردی به بررسی خوش‌بینی و بدبینی مرتبط با برنامه‌های بعدی لیزرها، فناوری نانو، تولید مواد افزودنی، فناوری هسته‌ای و سایر فناوری‌ها می‌پردازد و ما را از تضادهایی کارکردی آگاه می‌سازد که می‌توانند فناوری‌های نجات‌بخش زندگی را در جهات منفی ناخواسته هدایت کنند، یا فناوری‌های نظامی را به سمت صلح و رفاه سوق دهند. به‌عنوان مثال، فناوری هسته‌ای، درمان‌های پزشکی و صرفه‌جویی در زندگی را ممکن می‌سازد که می‌تواند جهان را از تغییرات فاجعه‌آمیز آب‌وهوا نجات دهد، اما در عین حال ابزاری برای جنگ هسته‌ای نیز ایجاد می‌کند. اکثر فناوری‌ها از این ظرفیت برخوردار هستند که نهفتگی راهبردی نامیده می‌شود. چالش سیاست‌گذاران امنیت ملی این است که ضمن بهره‌گیری از مزایای فناوری، استفاده مخرب داشته باشد (Zachary et al,2018).

در حال حاضر چین از طریق تلاش‌های هماهنگ در بخش علمی و تجاری با حمایت دولت، نگرانی‌های امنیتی را در مورد بهره‌برداری از کاربرد دوگانه فناوری برای اعمال نفوذ اقتصادی و قدرت در بازارهای جهانی ایجاد می‌کند.

سیاست‌هایی که نهادهای چینی در حال پیشرفت، استفاده می‌کنند به‌طور قابل‌توجهی قابلیت‌های علمی و نظامی آن را بهبود می‌بخشد. ازهمین‌رو، این امر به‌طور فزاینده‌ای محتمل است که شرایط لازم برای توسعه سلاح‌های منحصربه‌فرد و یا دیگر عملیات نظامی و قدرتمند، برآورده خواهد شد. همان‌طور که چین به پیشرفت و سرمایه‌گذاری پنهانی در بخش‌های گوناگونی از تحقیق و توسعه جاری تحت پوشش حقوق مالکیت و منافع مالکیت تجاری ادامه می‌دهد، همچنین دانش و توانایی‌های ضعیف رو به رشد که توسط شکاف‌ها و خلأهای فعلی و آینده ایجاد شده است که می‌تواند تأثیر نهفتگی راهبردی در حوزه‌های بهداشت و درمان بین‌المللی، اقتصادی و نظامی بین‌المللی را تقویت کند. هوش مصنوعی و داده‌های بزرگ، می‌توانند به ایجاد شکاف نهفتگی راهبردی کمک کنند تا قابلیت‌های تهاجمی و دفاعی را به‌شدت بهبود بخشند. تحولات فعلی پتانسیل بزرگی را برای برطرف کردن شکاف‌های نهفتگی راهبردی در حال رشد نشان می‌دهد.

نهفتگی راهبردی نه‌تنها به تکنولوژی‌های کاملاً جدید مربوط می‌شود بلکه ترکیبی از فناوری‌های موجود نیز می‌تواند باشد که برای ایجاد یک تغییر راهبردی در زمانی

که باهم مورد استفاده قرار می‌گیرند، بکار می‌رود. نهفتگی راهبردی توسعه و استقرار یک فناوری است که وقتی به‌طور کامل درک شود، پویایی سیاست جهانی را تغییر می‌دهد. با توجه به اینکه این فناوری‌های نهفته راهبردی می‌تواند به‌طور اساسی محیط قدرت را در میان بازیگران اصلی بین‌المللی تغییر دهد، چنین فناوری‌هایی به‌وضوح مفاهیم بلندمدت در استراتژی امنیت ملی دارند. بنابراین، مفهوم نهفتگی راهبردی به دو دسته از فناوری‌ها مربوط می‌شود:

- ❖ فناوری‌هایی که به‌خودی‌خود تأثیرگذار هستند (به‌عنوان مثال، سلاح‌های هسته‌ای)؛
- ❖ آن دسته از فناوری‌های معاصر که امنیت را تهدید می‌کنند (به‌عنوان مثال، اصلاح ژنتیکی در ترکیب با جنگ بیولوژیکی).

چالش تحلیلگران، شناسایی فناوری‌های راهبردی نهفته و کاهش در برابر یا اعمال‌نفوذ آن‌ها است که در مواردی که یک فناوری واحد با پیامدهای آشکار امنیت ملی مانند بسیاری از فناوری‌های تجاری در نظر گرفته نشود، دشوارتر است.

درحالی‌که ما اغلب فناوری را به‌عنوان ابزاری می‌بینیم که به ما امکان می‌دهد برخی وظایف را انجام دهیم، همه فناوری‌ها حداقل دو جنبه تعیین‌کننده دارند: ویژگی‌های فنی آن‌ها و ایده‌های اجتماعی در مورد استفاده از آن‌ها. مشخصات فنی ویژگی‌های عینی یک فناوری خاص است. به‌عنوان نمونه، برای یک موشک، این شامل برد موشک یا عملکرد انفجاری کلاهک آن یا ظرفیت بارگیری است. عقاید اجتماعی در مورد استفاده از فناوری، اعتقادات ضمنی یا صریح ما درباره فناوری و چگونگی استفاده از آن است. درست همان‌طور که افراد اعتقادات اجتماعی در مورد چگونگی استفاده از فناوری‌ها دارند، دولت‌ها نیز با مراجعه به مرجع اجتماعی خود به‌عنوان نمایندگان داخلی و جامعه بین‌المللی رفتار می‌کنند. ما باید فکر خود را در مورد کاربردهای احتمالی فناوری‌های نهفته گسترش دهیم.

در صورت وجود این دوگانگی بین جنبه‌های فنی فناوری و چگونگی درک آن توسط افراد، ارزیابی کامل پیامدهای یک فناوری بدون در نظر گرفتن هر دو جنبه، تقریباً غیرممکن است. دانستن فرم مادی یا مشخصات فنی یک فناوری برای درک کاربردهای آن و تغییرات تاکتیکی بالقوه‌ای که ممکن است ایجاد کند، بسیار مهم است. استفاده از فناوری‌های راهنما می‌تواند انتظارات را در مورد نحوه تناسب آن‌ها

در مجموعه تعاملات بین دولت‌ها فراهم کند. در این روش، جنبه‌های اجتماعی فناوری به ما کمک می‌کند تا نقش و کاربرد بالقوه آن‌ها را در یک زمینه معین درک شود.

با این حال، جنبه‌های اجتماعی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند زیرا آن‌ها زمینه‌ای را که فناوری‌ها در آن قرار دارند شامل می‌شوند: آن‌ها نحوه استقرار و مناسب بودن استفاده را در نظر می‌گیرند. بنابراین، برای درک نقش فناوری در روابط بین‌الملل، شناسایی یک زمینه اجتماعی، ترجیحات و اهداف بازیگران درگیر و درک برخی از فعالیت‌های مربوطه که به آن‌ها تزریق می‌شود بسیار مهم است.

با توجه به نهفتگی راهبردی، فناوری‌های مرتبط احتمالاً قابلیت‌ها را تغییر خواهند داد، زیرا اهداف پشتیبان توسعه و استفاده از آن‌ها، به‌کارگیری آن‌ها را به نحوی هدایت می‌کند که کاربردشان را برای امنیت تقویت کند. این بدان معناست که حتی فناوری‌هایی که انتظار نمی‌رود منجر به ایجاد تغییر در قابلیت‌های ملی شوند، مانند فناوری‌های دارای کاربردهای تجاری، با این وجود، می‌توانند در کاربردهای نظامی بکار گرفته شوند. بنابراین چهار تغییر وجود دارد که تکنولوژی‌ها می‌توانند برای سیاست‌های جهانی ایجاد کنند: تغییرات در قابلیت، تغییرات در ابزارها و یا روش‌های تعامل، تغییرات در ایده‌ها یا تغییرات در حوزه‌های موضوعی (Zachary et al,2018).

نیروهای طبیعی در حال تولید فناوری‌های تحول‌گرا هستند که پتانسیل نظامی پنهان آن وجود دارد، یا به‌زودی در دسترس نیروهای قوی و ضعیف قرار خواهد گرفت. در صورت عدم رعایت، این نهفتگی راهبردی می‌تواند به تغییر ساختار بنیادی قدرت جهانی منجر شود (Davis,2011).

دانش آینده ما را قادر می‌سازد تا برای برخی مشکلات آماده شویم یا حتی از آن‌ها اجتناب کنیم. چنین مشکلاتی در سطح ملی می‌تواند شامل درگیری نظامی، اختلال اقتصادی یا اختلال فراگیر باشد. نهفتگی فناوری در چهارچوب علم و فناوری قرار دارد و می‌تواند به ما بصیرت‌ها و گزینه‌هایی برای آینده بدهد. این بصیرت‌ها به شکوفایی نوآوری، کمک به کاهش آسیب‌پذیری‌ها یا تسریع یک کاربرد جدید برای فناوری‌های موجود باشد.

۱-۲. علائم ضعیف نهفتگی راهبردی فناوری در عربستان سعودی

طی سال‌های اخیر بسیاری از کشورهایی که اقتصادِ وابسته به منابع طبیعی و استخراج نفت داشته‌اند، کوشیده‌اند سهم بیشتری در بهره‌مندی از اکوسیستم‌های فناورانه و

رقابتی به دست آورند تا از این طریق، بنیان‌های اقتصادی خود را متحول کنند. عربستان سعودی نیز از این قاعده مستثنا نبوده و برنامه‌های خود را به‌گونه‌ای تنظیم کرده است که بتواند وارد بازارهای رقابتی دیجیتال شود. در این رابطه، طرح ملی علم، فناوری و ابداعات عربستان[1] در سال ۲۰۱۴ در چهار مرحله طراحی شد. این طرح در جهت توانمندسازی زنان، استفاده از ظرفیت‌های انسانی، تمرکز بر استارتاپ‌ها و انتقال فناوری به‌عنوان منبع جدید رشد اقتصادی تدوین شده است. این چهار مرحله عبارتند از:

- اولین مرحله (تا پایان سال ۲۰۱۴) با هدف ایجاد زیرساخت‌های لازم برای رشد علم و فناوری عربستان؛
- دومین مرحله (۲۰۱۸) به‌منظور تبدیل عربستان به کشوری پیشرو در حوزه علم و فناوری منطقه؛
- سومین مرحله (۲۰۲۳) با هدف تبدیل عربستان به کشوری پیشرو در حوزه علم و فناوری در آسیا؛
- چهارمین مرحله (۲۰۲۸) برای پیوستن به کشورهای پیشرفته در حوزه علم و فناوری و گذار به اقتصاد دانش‌محور.

اقدامات و فعالیت‌های ذیل بخشی از برنامه توسعه علم و فناوری عربستان سعودی است که می‌تواند به‌عنوان علائم ضعیف از نهفتگی راهبردی فناوری‌های این کشور به‌ویژه در حوزه سایبری محسوب می‌گردد:

جدول ۲: علائم ضعیف نهفتگی راهبردی فناوری در عربستان سعودی

ردیف	هدف	منبع
۱	تأسیس هیئت ملی امنیت سایبری عربستان[2] با هدف حمایت از منافع حساس عربستان، امنیت ملی و زیرساخت‌های حساس و تقویت حمایت از شبکه‌ها، سیستم‌های اطلاعاتی و سیستم‌های فناوری‌های اطلاعات	https://www.ncsc.gov.sa

1 .The National Plan for Science, Technology and Innovation
2. National CyberSecurity Authority

ردیف	هدف	منبع
۲	تأسیس شهرک علم و فناوری «ملک عبدالعزیز»[1] با هدف انتقال، بومی‌سازی و توسعه بسیاری از فناوری‌های پیشرفته بخصوص در حوزه هوا و فضا	https://www.kacst.edu.sa
۳	تشکیل نهاد سایبری به نام «اتحادیه سعودی امنیت سایبری، برنامه‌نویسی و هواپیماهای بدون سرنشین»[2] با همکاری شرکت لاکهید مارتین آمریکا که مدیریت برنامه توسعه فناوری در عربستان را بر عهده دارد.	https://safcsp.org.sa
۴	تشکیل بنیاد «مسک»[3] توسط محمد بن سلمان با هدف توسعه علم و فناوری در حوزه‌های رسانه و فضای سایبری	https://www.miskschools.edu.sa
۵	برنامه دستیابی به فناوری حیاتی ماهواره‌ای با وضوح تصاویر بالا (کاربردهای جاسوسی) مستند بر گزارش رایزنی مقامات سعودی با شرکت آمریکایی ساخت ماهواره «اربیتال آتک»[4]	Orbital ATK, Inc.2015 Calendar Year Annual Report
۶	همکاری با آژانس فضایی چین در عملیات «چانگ ای ۴» با هدف تحقیقات بر روی کره ماه	Dongmei Chen & Wenke Han, 2019
۷	سرمایه‌گذاری ۴۵ میلیارد دلاری عربستان سعودی در صندوق «ویژن فاند»[5] متعلق به شرکت «سافت بنک»[6] ژاپن جهت توسعه زیرساخت‌های هوش مصنوعی این کشور و ظهور	چشم‌انداز ۲۰۳۰ ژاپن و عربستان، ۲۰۱۷[11]

1. King Abdulaziz City for Science and Technology (KACST)
2. Saudi Federation for Cybersecurity, Programming and Drones
3. Misk
4. Orbital ATK
5. Vision Fund
6. Soft Bank
11. SAUDI – JAPAN VISION 2030, 2017

ردیف	هدف	منبع
	استارتاپ‌های موفقی مانند «وگ»[1]، «دوردَش»[2]، «اسلک»[3] و «وی ورک»[4]	
۸	سرمایه‌گذاری ۵۰۰ میلیارد دلاری در زیرساخت‌های شهر هوشمند نئوم	https://www.neom.com
۹	راه‌اندازی زیرساخت‌های پایدار برای پلتفرم‌های دیجیتال حمل‌ونقل جاده‌ای که در آینده عربستان سعودی را تبدیل به مرکز لجستیک جهانی می‌کند که سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا را به هم وصل خواهد کرد.	برنامه ملی توسعه و لجستیک، ۲۰۱۸[6]
۱۰	تعداد کثیر دانشجویان و فارغ‌التحصیلان این کشور در رشته‌های علوم، فناوری، مهندسی و ریاضیات پایه در دانشگاه‌های برتر جهان به‌طوری‌که براساس گزارش رده‌بندی سازمان همکاری و توسعه اقتصادی[7] (OECD)، عربستان با داشتن ۳ درصد از دانشمندان آینده در سال ۲۰۳۰، دارای رتبه هفتم پیش‌بینی شده است.	سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، ۲۰۱۵[8]

اکوسیستم فناوری عربستان در مرحله نوپاست و سطح مشارکت دانش در اقتصاد بسیار ناچیز است. در حالِ حاضر رشد و رواجِ استارتاپ‌های فناوری به کندی صورت می‌گیرد و این بخش، بیشتر به‌عنوان مصرف‌کننده ایفای نقش می‌کند تا سازنده فناوری و خدمات دیجیتال. بلوغ بیشتر اکوسیستم فناوری، منجر به کاهش وابستگی به بخش‌های نفتی و ایجاد اشتغال عمومی خواهد شد (موسسه مشاوره استراتژی جهانی اسی و سی، ۲۰۱۸).

1. Wag
2. DoorDash
3. Slack
4. WeWork
6. National Industrial Development & Logistics Program, Kingdom of Saudi Arabia,2018
7. Organisation for Economic Co-operation and Development
8. in education indicators focus - OECD.org, 2015

یکی از نگرانی‌های اصلی در حاکمیت عربستان، در نظر نگرفتنِ تبعات سیاسی بالقوه اصلاحات در این کشور عنوان می‌شود. برخی کارشناسان معتقدند که اجرای این سند سبب از بین رفتن بسیاری از مشاغل دولتی خواهد شد. مشاغلی که سهم عمده کل شاغلان عربستان را شکل می‌دهد. فشارهای دولت عربستان برای افزایش استخدام شهروندان در بخش خصوصی، شرکت‌های این کشور را با چالش‌های زیادی در استخدام نیروهای بااستعداد مواجه کرده است. علی‌رغم اصلاحات فراوان در ساختارهای آموزشی، همچنان مشکل اصلی نظام آموزشی عربستان، آموزش و تربیت نیروهای ماهر است و هنوز نتوانسته است به اندازه مورد نیاز، فارغ‌التحصیلان ماهر که قابلیت فعالیت در بخش خصوصی را داشته باشند، تربیت نماید. بیش از نیمی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های عربستان، تمایل دارند که در بخش دولتی و مشاغل وابسته به دولت فعالیت کنند و این خود، مانعی بر سر راه به‌کارگیری مهارت‌ها و افراد متخصص در بخش کارآفرینی و خصوصی به‌حساب می‌آید (Almogbel,2015).

درخواست دستمزدهای بالا و عدم کارایی لازم کارگران عربستانی ازجمله مسائلی است که شرکت‌های چندملیتی عربستان را برای استخدام نیروی‌کار بر طبق سهمیه قانونی، با مشکل مواجه می‌کند (المطیری، ۲۰۱۷)[1]. از سوی دیگر، نیمی از جمعیت عربستان زیر ۲۵ سال هستند. بنابراین، از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش روی سیاست‌گذاران سعودی در سال‌های آینده، به‌کارگیری این جوانان در مشاغل پربازده اقتصادی خواهد بود (چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی، ۲۰۱۶). همچنین ۴۵ درصد از بودجه دولتی عربستان صرف حقوق و دستمزد شاغلان دولتی می‌شود (بودجه دولتی عربستان سعودی، ۲۰۱۹)[2]. این میزان، معادل ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور است. عربستان در چشم‌انداز ۲۰۳۰، به دنبال مشارکت بخش خصوصی در ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی است. این رقم در حال حاضر برابر ۴۰ درصد است (چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی، ۲۰۱۶).

در حال حاضر، جامعه عربستان در حال حرکت به ذهنیت پیشرفته‌تری است. این مدرنیسم در نحوه تعامل آن‌ها با همدیگر و جهان بر روی بستر رسانه‌های اجتماعی و اینترنت تبلور می‌یابد. آمار جدید مرتبط با شبکه‌های اجتماعی در این کشور نشان می دهد که تعداد کاربران اینترنت در کشور عربستان به‌سرعت رشد یافته است. اگرچه بخش عمده‌ای از جمعیت عربستان در زمره کاربران فعال شبکه‌های اجتماعی قرار

1. Abdullah Moied S Almutairi
2. Saudi Arabia state budget, 2019

می‌گیرند، هنوز هم بخش بزرگی از مردم این کشور به پلتفرم رسانه‌های اجتماعی متصل نشده‌اند. با این وجود، یکی از نقاط قوت رشد فناوری در عربستان، ظهور نسل آگاه فناوری در این کشور است. این عامل تا حد زیادی تضمین کرده است که توسعه سیستم و پذیرش فناوری بالا خواهد بود. همچنین، اجرای فناوری از حمایت رهبری سطح عالی در کشور برخوردار است (Alshuaibi, 2017).

اجرای چشم‌انداز ۲۰۳۰ تحت نظارت قائم‌مقام ولیعهد واقع شده است وی همچنین به اهمیت مشارکت فناوری در دستیابی به هدف تعیین‌شده در این چشم‌انداز پی برده است. حمایت سیاسی یک گام مهم در اجرای برنامه‌های ملی است.

یکی از اهداف ویژه در چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان، عبارت است از «رهبری دولت الکترونیک» که در آن، توسعه «شهرهای هوشمند» مورد توجه ویژه قرار گرفته است. از مهم‌ترین برنامه‌های عربستان برای دستیابی به اهداف چشم‌انداز ۲۰۳۰، پروژه ابرشهر «نئوم» است. سعودی‌ها از طرح نئوم به‌عنوان یک شهر پیشرفته و انباشته از فناوری‌های نوظهور ارتباطی، حمل‌ونقل و ... نام بردند. سعودی‌ها قصد دارند که انواع فناوری‌ها از اتومبیل‌های خودران گرفته تا صنایع رباتیک را در نئوم به‌کارگیرند. انرژی مورد نیاز این شهر نیز قرار است از منابع تجدیدپذیر مانند انرژی باد و انرژی خورشیدی تأمین شود. شایان ذکر است که نئوم قوانین و مقررات خاص خود را خواهد داشت.[1] قرارگیری نئوم در نزدیکی درگاه‌های بزرگ تجاری جهان مانند باب‌المندب و کانال سوئز و همچنین تنگه الطیران، به دلیل عبور مقادیر بالایی از تجارت نفت جهانی از این منطقه برای اقتصاد عربستان واجد ارزش حیاتی است.

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های عربستان این است که آیا پیش از افزایش شدید جمعیت به دلیل نرخ بالای رشد جمعیت، زمان کافی برای بهبود اقتصاد و نجات آن از وابستگی شدید به فروش نفت وجود دارد یا خیر. حائز اهمیت است؛ در عین کمبود زمان برای اصلاح اقتصاد، نرخ تغییر در یک جامعه باید به‌گونه‌ای باشد که بتواند در عین بهره‌مندی از اثرات مثبت تغییر، از اختلافات سیاسی جلوگیری کند. ازاین‌رو انتظار می‌رود که تعجیل در حرکت به سمت مدرن‌سازی، مورد پشتیبانی جمعیت محافظه‌کار این کشور نخواهد بود و موفقیت این برنامه‌ها را به چالش خواهد کشاند. محمد بن‌سلمان برای پیشگیری از مقاومت‌های عملی جناح تند مذهبی و ترویج سکولاریسم عقیدتی از بنیاد مسک[2] به‌عنوان یک بازوی اجرایی در بین جوانان عربستانی و از

1. https://www.neom.com
2. MiSK Foundation

دانشگاه المدینه به‌عنوان یک بازو برای پرورش رهبران مذهبی سکولار و هم‌سو با تغییرات اجتماعی مورد نظر خود استفاده می‌کند.[1]

یکی از موضوعات حائز اهمیت در سند ۲۰۳۰، برنامه عربستان سعودی برای اعطای کارت سبز[2] با هدف جذب نخبگان کشورهای مختلف جهان به این کشور و استفاده از ظرفیت‌های آن‌ها است. این موضوع را می‌توان به‌عنوان یک علائم ضعیف و هشدار اولیه در خصوص احتمال جذب اساتید و دانشجویان نخبه اهل سنت ایران از سوی عربستان سعودی در نظر گرفت.

عربستان سعودی از روابط دوستانه با کشورهای غربی برخوردار است و از فناوری پیشرفته‌ای برخوردار است که برای تحقق این چشم‌انداز ۲۰۳۰ لازم است. به این ترتیب، انتظارات بالایی وجود دارد که کشورهای دارای روابط دوستانه و نزدیک، فناوری را به عربستان سعودی بفروشند یا حداقل در توسعه فناوری‌های خود به آن کمک کنند. علی‌رغم این، محیط سیاسی عربستان با توجه به ترس رهبری جنبش‌های افراطی که در کشورهای همسایه رخ داده است، کاملاً غیرقابل‌پیش‌بینی است.

عدم اعتماد به کشورهای دیگر در کاربرد تکنولوژی، به‌ویژه در ارجاع به موضوعات مربوط به مجموعه اطلاعات اقتصادی و سیاسی وجود دارد. بنابراین با توجه به اینکه در چشم‌انداز ۲۰۳۰ مقرر است عربستان تبدیل به یک رهبر در دنیای عرب و کشورهای اسلامی شود، احتمال مقاومت بالا از طرف کشورهای همسایه وجود دارد و در این زمینه، هیچ کشوری آزادانه اجازه دخالت در ارتباطات خود را نمی‌دهد. همچنین، رقابت فزاینده میان کشورهای حوزه خلیج فارس درباره آینده موقعیت خود به‌عنوان رهبران منطقه‌ای، چشم‌انداز این کشور را برای رهبر بودن در منطقه مختل می‌کند.

۲. روش‌شناسی پژوهش

امروزه پژوهش‌های کیفی با توجه به ارائه نتایج تفسیری و معنایی، مقبولیتی عام یافته‌اند. امکان پژوهش بر روی مفاهیمی چون تجارب زنده، هیجانات و احساسات، تحرکات اجتماعی، تعاملات بین افراد و جوامع، کشف علل ظهور و از بین رفتن پدیده‌های اجتماعی، همه و همه انگیزه‌ای مضاعف و زمینه‌ای مساعد برای گرایش پژوهشگران به این‌گونه پژوهش‌ها به وجود می‌آورند. بر این اساس ابزارهای لازم جهت

1. https://misk.org.sa
2. Green Card

انجام چنین تحقیقاتی روزبه‌روز در حال گسترش است (دولانی و همکاران، ۱۳۹۱: ۷۷).

این پژوهش دارای رویکرد کیفی است و از روش نظریه داده‌بنیاد به‌عنوان روش پژوهش استفاده می‌شود.

به‌طور کلی از تکنیک‌های کیفی مختلفی در حین انجام یک پژوهش کیفی می‌توان استفاده نمود. در روش نظریه داده بنیاد، اشتراوس و کوربین محققین را به استفاده از مصاحبه، مشاهده، فیلم، مجله یادداشت، دستورالعمل و دیگر مستندات نوشتاری و مصور فرا می‌خوانند. ازآنجاکه با استفاده از ابزار مصاحبه بهتر می‌توان به زبان خود شرکت‌کنندگان از تجربه آنان آگاه شد. در این پژوهش پس از انجام مطالعات کتابخانه‌ای و اشراف محقق بر ادبیات موجود، از مصاحبه عمیق به‌عنوان ابزار جمع‌آوری داده‌ها استفاده شد. مصاحبه عمیق گفتگوی هدف‌دار دوجانبه‌ای است بین یک مصاحبه‌کننده آموزش‌یافته مجرب و یک مصاحبه‌شونده و هدف آن استنباط عمیق جزئیات است که بتوان از آن‌ها در تجزیه‌وتحلیل استفاده کرد (هومن، ۱۳۸۹ :۱۱۶).

۳. تحلیل داده‌ها و یافته‌های پژوهش

۳-۱. روش تجزیه‌وتحلیل داده‌ها

در نظریه داده‌بنیاد، روش تحلیل این‌گونه است که هر قسمت از داده‌ها، بلافاصله بعد از گردآوری آن قسمت (به‌طور موازی) مورد تحلیل قرار می‌گیرد. سپس محقق رهنمودهایی را از تحلیل داده‌های اولیه، برای دسترسی به داده‌های بعدی دریافت می‌کند. این رهنمودها می‌توانند از مقوله‌های توسعه‌نیافته، خلأهای اطلاعاتی و یا افرادی که نسبت به پدیده بصیرت کافی دارند، حاصل شود. پس از کسب این رهنمودها، پژوهشگر برای گردآوری داده‌های دیگر وارد محیط پژوهش می‌شود. فرایند زیگزاگی در گردآوری و تحلیل داده‌ها تا زمانی پیش می‌رود که پژوهشگر به اشباع طبقات دست یابد (دانایی فرد و اسلامی،۱۳۹۰: ۶۰). در نظریه داده‌بنیاد، تحلیل داده‌ها در سه گام کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری انتخابی انجام می‌گیرد.

۳-۲. کدگذاری باز

فرایند تحلیل داده‌ها با کدگذاری باز آغاز می‌شود. «کدگذاری باز فرایندی تحلیلی است که طی آن مفاهیم، شناسایی‌شده و ویژگی‌ها و ابعاد مربوط به هر مفهوم کشف

می‌گردد.» بنابراین می‌توان گفت در کدگذاری باز دو اقدام اصلی صورت می‌گیرد که عبارت‌اند از: مفهوم‌پردازی و مقوله‌پردازی.

۳-۳. مفهوم‌پردازی

به‌طورکلی شکل‌گیری یک نظریه با مفهوم‌پردازی آغاز می‌شود. مفهوم‌پردازی به کوشش محقق برای کاوش عمیق در یک مشاهده، یک جمله، یک پاراگراف یا یک صفحه و برگزیدن یک نام برای هر رویداد یا اتفاق اطلاق می‌شود. نام‌گذاری پدیده‌ها به محقق کمک می‌کند تا وقایع، ایده‌ها یا رویدادهای مشابه را تحت عنوانی واحد یا در قالب دسته‌ای واحد گروه‌بندی کند. پدیده‌هایی که برای آن‌ها اسمی انتخاب می‌شود را اصطلاحاً مفهوم می‌نامند. مفاهیم سنگ زیربنای نظریه به‌حساب می‌آیند. یکی از نکات مهم در تخصیص اسامی به مفاهیم واضح بودن آن‌ها برای محقق است. رعایت این موضوع باعث می‌شود تا محقق مفاهیم را به‌راحتی به خاطر آورد و در حین یادداشت‌برداری قادر به تشریح آن‌ها با جزئیات بیشتری شود.

۳-۴. مقوله‌پردازی

هنگامی‌که داده‌ها باز شد و مفاهیم از درون آن‌ها سر برآورد، محقق به دنبال مصداق‌هایی می‌گردد که بتواند با کمک آن‌ها این مفاهیم را در قالب مقوله‌هایی دسته‌بندی کند. هنگامی‌که یک مقوله شناسایی شد، محقق تمرکز خود را به سمت فهم ویژگی‌ها و ابعاد خاص آن مقوله سوق می‌دهد. ویژگی‌های یک مقوله نمایانگر مشخصه‌های عمومی یا خاصی هستند که برای شناسایی آن مقوله با یکدیگر ترکیب شده‌اند. برای یک مقوله، محقق می‌تواند با طرح سؤالاتی نظیر چه کسی، چه چیزی، چه موقع، چگونه، چه مدت و چرا به شناسایی ویژگی‌های آن بپردازد.

۳-۵. کدگذاری محوری

در کدگذاری محوری، یکی از مقوله‌های کدگذاری باز به‌عنوان مقوله یا پدیده اصلی انتخاب شده و در مرکز فرایند قرار می‌گیرد و سپس سایر مقوله‌ها به آن ربط داده می‌شود. پدیده محوری حادثه یا اتفاق اصلی است که سلسله اقدامات برای کنترل و اداره کردن آن معطوف شده و بدان مربوط می‌شوند.

شرایط مجموعه‌ای از رویدادها و حوادثی هستند که مسائل یا مشکلاتی را به وجود می‌آورند که به پدیده مربوط می‌شود. شرایط توضیح می‌دهد که چرا و چگونه یک شخص یا گروهی از اشخاص در یک زمینه خاص به شیوه‌های خاصی عمل می‌کنند. شرایط ممکن است از جنس زمان، مکان، فرهنگ، قوانین، مقررات، باورها، شرایط اقتصادی، پایگاه قدرت و یا جنسیت باشد. شرایط همچنین ممکن است به عوامل اجتماعی، سازمانی، رسم و رسومات و یا بیوگرافی افراد مربوط شود. همه این شرایط منبع بالقوه هستند که باید در داده‌ها کشف شود و مسیر اثرگذاری آن توسط محقق مشخص گردد. شرایط شامل شرایط علی، زمینه‌ای و مداخله‌گر است؛ در ادامه به توضیح شرایط پرداخته می‌شود:

«شرایط علی»[1]: این واژه به حوادث یا وقایعی دلالت می‌کند که به وقوع یا رشد پدیده‌ای منتهی می‌شود. شرایط علی یا آنچه بعضی‌اوقات شرایط مقدم خوانده می‌شود در داده‌ها اغلب با واژگانی چون «وقتی»، «درحالی‌که»، «ازآنجاکه»، «چون»، «به سبب»، «به علت» بیان می‌شوند.

«شرایط زمینه‌ای»[2]: زمینه نشانگر سلسله خصوصیات ویژه‌ای است که به پدیده‌ای دلالت می‌کند؛ به عبارتی محل حوادث یا وقایع مرتبط با پدیده‌ای در طول یک بعد است (اشتراوس و کوربین،۱۳۹۰: ۱۰۱- ۱۰۲). در واقع، شرایط زمینه‌ای، مجموعه خاصی از شرایط هستند که موقعیت‌ها و مسائلی را در زمان و مکان خاصی ایجاد می‌کنند که از طریق کنش-واکنش به آن‌ها پاسخ داده می‌شود.

«شرایط مداخله‌گر»[3]: شرایط مداخله‌گر که بر وقایعی دلالت دارد که موجب تغییر درشدت اثرگذاری شرایط علی می‌شوند (یزدانی،۱۳۹۱: ۱۸۷). به عبارت دیگر شرایط مداخله‌گر اثر شرایط علی بر پدیده محوری را کاهش و یا تغییر می‌دهند. می‌توان گفت شرایط مداخله‌گر، شرایط کلی و وسیع‌تری هستند که بر چگونگی کنش-کنش متقابل اثر می‌گذارند (اشتراوس و کوربین،۱۳۹۰: ۱۰۴ و ۱۰۵).

«راهبردها»[4] (کنش-کنش متقابل): چگونگی اداره موقعیت‌ها، مسائل و مشکلاتی که شخص در راستای پدیده محوری با آن مواجه است را کنش-واکنش یا استراتژی نامیده می‌شود. راهبردهای استراتژیک اقدامات سنجیده و هدفمندی هستند که برای حل مسائل و مشکلات و یا شکل‌دهی به یک پدیده انجام می‌شود.

1. Causal Condition
2. Context Condition
3 .Intervening Condition
4. Strategies

«پیامدها»[1]: اعمال (کنش‌ها) و عکس‌العمل‌ها (واکنش‌ها) که در مقابله با یا جهت اداره و کنترل پدیده‌ای صورت می‌گیرد پیامدهایی دارد. پیامدها را همیشه نمی‌توان پیش‌بینی کرد و الزاماً همان‌هایی نیستند که افراد قصد آن را داشته‌اند. عدم موفقیت در اقدام به کنش-کنش متقابل نیز حاصل و پیامدهایی دارد. تعقیب آن‌ها و تعیین پیامدهایشان نیز در نظریه مبنایی اهمیت زیادی دارد (اشتراوس و کوربین،۱۳۹۰: ۱۰۷). فهم کنش‌ها-واکنش‌ها محقق را قادر می‌سازد تا با طرح سؤالاتی در مورد پیامدهای حاصل از این کنش‌ها-واکنش‌ها به تحلیل‌های بیشتری روی داده‌ها بپردازد. پیامدها اغلب با تمرکز بر سؤالاتی چون «چه اتفاق می‌افتد، اگر ....؟» یا «چه اتفاق نمی‌افتد، اگر ...؟» شناسایی می‌شوند (یزدانی،۱۳۹۱: ۱۷۸). با توجه به اینکه جهت جلوگیری از توازن اقتصادی و نظامی منطقه توسط عربستان، باید ایران از منظر فناوری در اقتصاد و امور نظامی رشد نموده و پایاپای عربستان رشد نموده و یا از آن پیشی بگیرد. پیامدهای حاصل از به‌کارگیری راهبردهای مؤثر بر آینده فناوری در عربستان را می‌توان در جدول (۴)، ملاحظه نمود.

۳-۶. کدگذاری انتخابی

اشتراوس و کوربین، کدگذاری انتخابی را به همراه کدگذاری باز و محوری این‌گونه تشریح می‌کنند: «در کدگذاری باز، تحلیلگر به پدید آوردن مقوله‌ها و ویژگی‌های آن‌ها می‌پردازد و سپس می‌کوشد تا مشخص کند که چگونه مقوله‌ها در طول بُعدهای تعیین‌شده تغییر می‌کنند. در کدگذاری محوری، مقوله‌ها به‌طور نظام‌مند بهبودیافته و با زیرمقوله‌ها پیوند داده می‌شوند. بااین‌حال، این‌ها هنوز مقوله‌های اصلی نیستند که در نهایت برای تشکیل یک آرایش نظری بزرگ‌تر یکپارچه شوند، به‌طوری‌که نتایج تحقیق، شکل نظریه پیدا کنند. کدگذاری انتخابی فرایند یکپارچه‌سازی و بهبود مقوله‌ها است» (دانایی فرد و امامی،۱۳۸۶: ۸۶ - ۸۷).

در این مرحله شرایط مختلفی که (طبقات) در مرحله کدگذاری محوری بیان شده است با هم ادغام می‌شوند و تجزیه‌وتحلیل کلی صورت می‌گیرد. برای یکپارچه‌سازی دو رویه وجود دارد (دانایی فرد و اسلامی،۱۳۹۰: ۱۱۷):

۱. به‌کارگیری یک روایت براساس روابط مدل پارادایم حول مقوله محوری؛

۲. ارائه قضایای نظری براساس مدل پارادایم و اثبات آن‌ها.

1. Consequences

قضایای نظری، بیانگر روابط تعمیم‌یافته بین یک طبقه و مفاهیم آن با طبقات معین است. قضایا متضمن روابط مفهومی هستند درحالی‌که فرضیات مستلزم روابط سنجش‌پذیر هستند. چون رویکرد نظریه داده‌بنیاد روابط مفهومی تولید می‌کند نه سنجش‌پذیر، لذا به‌کارگیری اصطلاح قضایا مرجح است. در قسمت قضایا رابطه بین طبقات اصلی مورد بررسی قرار می‌گیرد. پژوهشگران برای تبدیل پژوهش کیفی به پژوهش کمی، قضایای پژوهشی را به فرضیات تبدیل می‌کنند تا زمینه آزمون آن‌ها به‌صورت کمی فراهم گردد. در قسمت فرضیات باید رابطه طبقات فرعی باهم بررسی شود (دانایی‌فرد و اسلامی، ۱۳۹۰: ۱۴۴).

جدول ۴: شناسه‌گذاری محوری مربوط به پیامدهای مواجهه ایران با نهفتگی فناوری راهبردی عربستان

مقوله اصلی	مقوله فرعی	مفاهیم
رشد فناوری	بهبود نوآوری در ایران	ارتقای نوآوری در عرصه فناوری
		توان به‌کارگیری منابع خارجی (اعم از دانش، فناوری و ...) در فرایند نوآوری
		توان بهبود فرایند سازمانی براساس نوآوری‌های خارجی
		اهمیت نوآوری در کسب‌وکار بخش خصوصی
		رشد نوآوری در ایجاد ارزش‌افزوده اقتصاد
	بهبود کسب‌وکار در ایران	رشد کسب‌وکارهای نوین
		رشد استارتاپ‌ها
		تسهیل کارهای سازمانی از طریق اینترنت
		اهمیت فناوری در کارآفرینی
		اهمیت فناوری در رشد بخش خصوصی
	بهره‌گیری از عوامل خارجی در ایران	تحقیق و توسعه خارجی، عاملی برای موفقیت شرکت
		کاهش هزینه‌ها به‌عنوان مزیت سپردن کارها به عوامل خارج از سازمان
		سپردن کارها به عوامل خارج از دولت، به‌عنوان ابزار توسعه
		عملکرد بهتر دولت در گرو تعامل بیشتر با بازیگران داخلی و خارجی بیشتر
		سپردن کارها به عوامل خارج از دولت به‌عنوان ابزار ارتقای بهره‌وری
		بهره‌برداری از فرصت‌های جدید بازار از راه همکاری

مقوله اصلی	مقوله فرعی	مفاهیم
		هماهنگ ساختن توانمندی‌ها با تغییرات محیطی
	دیدبانی آخرین تحولات فناوری جهان، منطقه و عربستان	آشنایی با فناوری‌های روز دنیا از راه همایش‌ها و نمایشگاه‌ها
		آشنایی با پیشتازان صنعت دنیا و منطقه از راه همایش‌ها و نمایشگاه‌ها
		آشنایی با رقیبان برتر از راه همایش‌ها و نمایشگاه‌ها
		شناسایی فرصت‌های فناورانه جدید
		آشنایی با آخرین تجربه‌ها و دستاوردهای علمی از راه همکاری با مراکز پژوهشی
		به وجود آوردن فرصت‌های متعدد از راه همایش‌ها و نمایشگاه‌ها
		جستجوی نشانه‌های تغییر فناوری در عربستان
		تشخیص نشانه‌های تغییرات فناوری در عربستان
		تولید گزینه‌های پاسخ‌گویی به تغییرات فناوری در عربستان
		توجه به تغییرات سریع در محیط فناورانه در عربستان
		اهمیت فناوری در رشد اقتصادی ایران
		ایجاد آمادگی برای پاسخ‌گویی به تغییرات فناوری در عربستان
	تغییر وضعیت اشتغال ایران	اثر فناوری بر اشتغال بخش دولتی
		تغییر ماهیت اشتغال بخش دولتی
		اهمیت برون‌سپاری در فعالیت‌های بخش دولتی
		افزایش تحرک بین مشاغل
		رشد اشتغال مجازی
		مهارت‌های تخصصی و ترکیبی و چابکی شخصی
		تخصص مدیریتی فناوری‌های پایدار
		نیروهای شبکه‌ای و کسب‌وکار مشترک
ساختار دولت و اقتصاد	تغییر ساختار دولت ایران	چابک‌سازی دولت
		ورود فناوری در عرصه تصمیم سازی
		رشد دقت و سرعت در فرایند تصمیم‌گیری
		اهمیت فناوری در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی
		رشد نوآوری و خلاقیت در بخش دولتی
		مدرن شدن دولت و حاکمیت ایران

مقوله اصلی	مقوله فرعی	مفاهیم
	تغییر ساختار اقتصادی و نظامی ایران	رشد رباتیک و هوش مصنوعی در ساختار اقتصاد و امور نظامی ایران
		کاهش وابستگی اقتصاد به نفت
		ورود شرکت‌های بزرگ چندملیتی در اقتصاد
		رشد اقتصاد دیجیتال ایران
		رشد نوآوری در اقتصاد و امور نظامی ایران
		جلوگیری از تغییرات در توازن قدرت اقتصادی یا نظامی توسط عربستان در سطح منطقه
		استفاده از منابع حاصل از صادرات نفتی در توسعه فناوری نظامی و اقتصادی
		سرمایه‌گذاری ایران در فناوری در کشورهای مختلف و پیشرو
		جذب سرمایه‌گذاری خارجی و افزایش سهم آن در اقتصاد ایران
		ورود سرمایه‌گذاری خارجی در حوزه فناوری ایران
		ورود گسترده فناوری در لجستیک و حمل‌ونقل ایران
		رقابت شدید ایران، عربستان و امارات و ترکیه در هاب لجستیکی
	تغییر سبک زندگی	رشد ائتلاف‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای
		رشد فاصله طبقاتی ناشی از به‌کارگیری فناوری
		تغییر سبک زندگی
		تحول در نظام آموزش و ارتقای بهره‌وری آن
		رسوخ فناوری در زندگی مردم ایران
		جلوگیری از جذب اساتید و دانشجویان نخبه اهل سنت ایران از سوی عربستان سعودی
		هم‌سو نمودن مردم ایران با تغییرات مثبت اجتماعی ناشی از فناوری

روش جمع‌آوری اطلاعات، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته است. در این مطالعه با ۱۵ نفر از مدیران اجرایی و خبرگان دانشگاهی مصاحبه شد. به‌طور کلی در مرحله کدگذاری‌ها ۱۵۶ مفهوم کلیدی، ۹ مقوله اصلی و ۴۳ مقوله فرعی شناسایی شد.

درنهایت نیز فرایند مدیریت داده‌ها و تکامل الگو در مراحل کدگذاری در شکل (۳)، ارائه شده است.

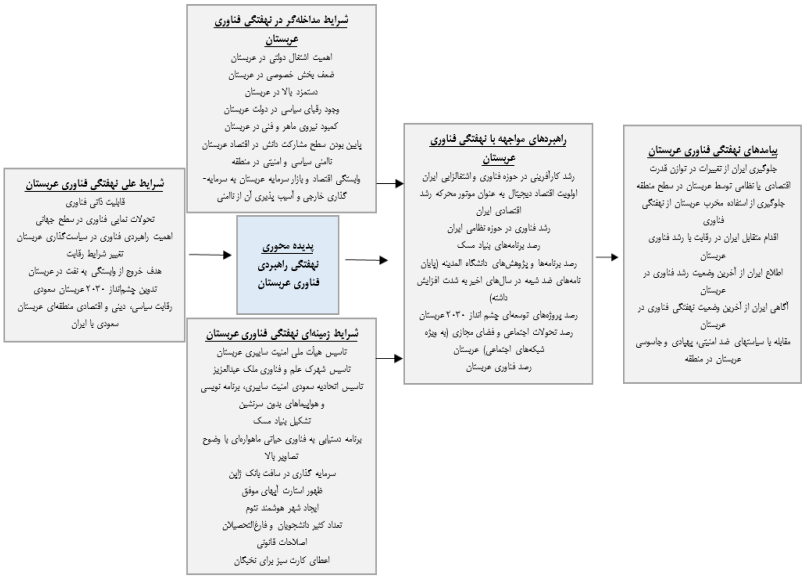


شکل ۳: فرایند مدیریت داده‌ها و تکامل الگو در مراحل شناسه‌گذاری

۳-۷. شناسه گذاری انتخابی

مرحله آخر در شناسه‌گذاری اطلاعات، شناسه‌گذاری انتخابی است. پژوهشگر پدیده محوری را اختیار می‌کند و به‌طور نظام‌مند آن را به طبقات دیگر مرتبط می‌سازد (کرسول، ۱۳۹۴: ۲۸۹). درواقع، گروه‌ها تنها شرح و توصیفی از داده‌ها است و هنوز نظریه نیست. گروه‌های مختلف باید یکپارچه شود تا نظریه را شکل دهد. شناسه‌گذاری انتخابی درواقع فرایند پالایش نظریه است (جهانشاهی، ۱۳۸۹: ۵). مرحله شناسه‌گذاری محوری تکمیل شد که طبق آن، خط ارتباطی میان مقوله‌های پژوهش شامل شرایط علی، مقوله محوری،

شرایط زمینه‌ای و مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها مشخص شد. شکل (۴)، الگوی فرایند کیفی پژوهش را نشان می‌دهد.



شکل ۴: الگوی آینده‌نگاری راهبردی جهت مواجهه با نهفتگی فناوری عربستان سعودی با رویکرد نظریه داده‌بنیاد

۳-۸. اعتبارسنجی

اعتبارسنجی در نظریه‌پردازی داده‌بنیاد، بخشی فعال از فرایند پژوهش است؛ برای مثال، پژوهشگر در خلال مقایسه پیوسته در شناسه‌گذاری باز، بین داده‌ها و اطلاعات و مقوله‌های در حال ظهور، کثرت ایجاد می‌کند (دانایی‌فرد و امامی، ۱۳۸۹: ۸۸). مقایسه پیوسته به این اشاره دارد که پژوهشگر وقایع، رویدادها و فعالیت‌ها را شناسایی و پیوسته آن‌ها را با یک طبقه نوظهور مقایسه می‌کند؛ به این ترتیب آن طبقه را شکل می‌دهد و اشباع می‌شود (کرسول[1]، ۱۳۹۴: ۲۹۰)؛ به عبارت دیگر، فرایند کسب اطلاعات از گردآوری داده‌ها و مقایسه آن‌ها با طبقات در حال شکل‌گیری را روش مقایسه پیوسته گویند (کرسول، ۱۳۹۴: ۸۸). همین فرایند امتحان کردن داده‌ها در برابر مقوله‌ها در مرحله شناسه‌گذاری محوری روی می‌دهد. پژوهشگر پرسش‌هایی مطرح می‌کند

1. Creswell

که مقوله‌ها را ربط می‌دهد و سپس به بین داده‌ها برمی‌گردد و به دنبال مدرک، پیشامد و وقایع می‌گردد (دانایی‌فرد و امامی، ۱۳۸۹: ۸۸).

در این پژوهش نیز برای اعتبارسنجی یافته‌ها در مرحله شناسه‌گذاری باز به روش مقایسه‌ای پیوسته به تطابق همگونی میان اطلاعات و مقوله‌ها پرداخته و در مرحله شناسه‌گذاری محوری بازبینی داده‌ها نسبت به مقوله‌ها انجام شد. به‌منظور اطمینان از روایی پژوهش اقدامات ذیل انجام شد:

- تطبیق توسط اعضا[1]: پژوهشگر از دیدگاه مشارکت‌کنندگان برای برقرار ساختن اطمینان‌پذیری یافته‌ها و تفاسیر استفاده می‌کند (کرسول، ۱۳۹۴: ۲۵۵). در این پژوهش، چهار نفر از مشارکت‌کنندگان (عرصه عمل)، گزارش نهایی مرحله نخست فرایند تحلیل مقوله‌ها را بازبینی کردند و پیشنهادهای آن‌ها در پارادایم شناسه‌گذاری اعمال شد.
- بررسی همکار[2]: نوعی کنترل بیرونی بر فرایند پژوهش است. کرسول (۱۳۹۴) این نقش را همانند نقش «منتقد مدافع» می‌داند؛ فردی که با پژوهشگر صادق است و سؤال‌های چالش‌برانگیزی در مورد روش‌ها، معانی و تفاسیر ارائه می‌کند. سه نفر از نخبگان دانشگاهی (عرصه علم)، نیز پارادایم شناسه‌گذاری را بررسی کردند و نظر آن‌ها نیز در تدوین الگو مورد استفاده قرار گرفت.
- کثرت‌گرایی[3]: در این روش، پژوهشگران از مأخذ، روش‌ها، پژوهشگران و نظریه‌های چندگانه و متفاوت برای فراهم کردن شواهد تقویت‌کننده استفاده می‌کنند (کرسول، ۲۰۰۷: ۱۳۵). کثرت‌گرایی در این پژوهش شامل تکثر مکانی و کثرت مشارکت‌کنندگان در پژوهش است. تکثر مکانی به این معنی که مصاحبه با مدیران و نخبگان نهادهای مختلف انجام شد. تکثر مشارکت‌کنندگان نیز به این معنی است که با افراد مختلف مصاحبه شد که درواقع نخبگان دانشگاهی و مدیران اجرایی هستند.

۳-۹. روایی و پایایی پژوهش

پژوهشگران به‌منظور آنکه خوبی یا کیفیت مطالعات خود را نشان دهند، به مفاهیم اعتبار و روایی اشاره دارند؛ اما اعتبار و روایی اصطلاحات پیچیده‌ای است که از پژوهش کمی (و

1. Member Checking
2. Peer debriefing
3. Triangulation

یک انگاره واقع‌گرا یا اثبات‌گرا) ناشی شده است و همگان با کاربرد مقادیر آن در روش‌شناسی کیفی موافق نیستند (هومن، ۱۳۸۹ :۵۳).

تعدادی از پژوهشگران پیشتاز در عرصه پژوهش‌های کیفی برای تعیین دقت علمی در پژوهش کیفی، ادعا کردند که روایی و پایایی واژه‌های خاص پارادایم کمی بوده و با پژوهش کیفی سنخیت ندارند. برخی از اندیشمندان معیارهای دیگری را برای تعیین روایی و پایایی و همین‌طور تضمین دقت علمی در پژوهش کیفی پیشنهاد کردند. در دهه ۱۹۸۰ «گوبا و لینکلن»[1] مفهوم «قابلیت اعتماد»[2] را به‌عنوان معیاری برای جایگزینی روایی و پایایی مطرح کردند تا به کمک آن دقت علمی را در پژوهش کیفی مورد ارزیابی قرار دهند. برای تأیید دقت علمی در پژوهش‌های کیفی با استفاده از مفهوم قابلیت اعتماد و عناصر چندگانه آن استراتژی‌های متعددی نظیر بازبینی در زمان کدگذاری، حساسیت پژوهشگر، انسجام روش‌شناسی، نمونه‌گیری و کفایت نمونه‌گیری، طبقه‌بندی یا تأیید نتایج با مراجعه به آزمودنی‌ها، تأیید همکاران پژوهشی[3]، تحلیل مورد کیفی[4]، تأیید ساختاری[5] و کفایت منابع مورد ارجاع[6] را مورد استفاده قرار داده‌اند (دانایی‌فرد و مظفری،۱۳۸۷).

در این پژوهش استراتژی بازبینی در زمان کدگذاری از طریق مرور و بازبینی‌های دقیق و چندین‌باره داده‌ها، تفسیرها و یافته‌های این مطالعه با نگاهی به مطالعات پیشین صورت گرفته است. این استراتژی منجر به حصول «قابلیت تأیید» پژوهش می‌گردد که مبین آن است که یافته‌های پژوهشگر را تا چه حد سایر افرادی که پژوهش یا مطالعه یا نتایج آن را بررسی می‌کنند، تأیید می‌کنند. متناسب بودن نمونه به این امر اشاره دارد که در نمونه پژوهش کیفی باید از آزمودنی‌هایی استفاده شود که بهترین دانش را در مورد موضوع پژوهشی دارا هستند. این امر باعث می‌شود که کارآمدی و اثربخشی اشباع طبقه‌ها همراه با بهینه کردن کیفیت داده‌ها تضمین شود.

نتیجه‌گیری

براساس نتایج این پژوهش، فناوری عربستان سعودی در افق ۲۰۳۰ به دلیل قابلیت ذاتی فناوری و رشد نمایی آن در سطح جهانی و حتی کشورهای منطقه و تغییر شرایط

1. Guba & Lincoln
2. Trustworthiness
3. Peer Debriefing
4. Case Analysis
5. Structural Corroboration
6. Referential Material Adequency

رقابتی در سطح جهانی و جهانی شدن تغییر خواهد نمود از سوی دیگر عربستان دارای اقتصاد تک‌بعدی و نفت‌محور است و تنوع اقتصادی در آن بسیار پایین است و وابستگی صرف به نفت در بلندمدت نمی‌تواند موقعیت اقتصادی و سیاسی عربستان را در صدر کشورهای منطقه قرار دهد. بنابراین عربستان به‌ناچار مجبور به استفاده از فناوری و حرکت بر پایه اقتصاد دانش‌بنیان و دیجیتالی هم‌سو با تغییرات جهانی و منطبق با اهداف چشم‌انداز ۲۰۳۰ است. با این وجود، با توجه به رقابت شدید سیاسی و اقتصادی ایران و عربستان در سطح منطقه و اختلافات جدی بین این دو کشور از منظر ایدئولوژی و اعتقادی، رشد فناوری در عربستان می‌تواند منجر به نهفتگی فناوری و استفاده مخرب و تهدیدآمیز فناوری عربستان علیه ایران باشد. بنابراین مواجهه با این سیاست‌ها و چشم‌انداز نیاز به راهبردها از سوی ایران دارد با توجه به مدل مواجهه با نهفتگی راهبردی فناوری عربستان این راهبردها عبارتند از:

رشد کارآفرینی در حوزه فناوری و اشتغال‌زایی ایران، اولویت اقتصاد دیجیتال به‌عنوان موتور محرکه رشد اقتصادی ایران، رشد فناوری در حوزه نظامی ایران، رصد برنامه‌های بنیاد مسک، رصد برنامه‌ها و پژوهش‌های دانشگاه المدینه (پایان‌نامه‌های ضد شیعه در سال‌های اخیر به‌شدت افزایش‌داشته)، رصد پروژه‌های توسعه‌ای چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان، رصد تحولات اجتماعی و فضای مجازی (به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی) عربستان و رصد فناوری عربستان. در این رابطه شرایط و بسترهایی وجود دارد که سبب بهبود نهفتگی راهبردی فناوری در عربستان از آن یاد می‌شود و مفهوم آن قابلیت ذاتی فناوری برای ایجاد توازن در قدرت اقتصادی یا نظامی عربستان در منطقه است. چنین ظرفیتی ممکن است مورد بهره‌برداری کشور عربستان قرار نگرفته یا حتی ناشناخته باشد و در زمان نیاز ترکیبی از عوامل باهم تلفیق شده و توانمندی ارزشمند ایجاد کنند و این بسترها عبارتند از: تغییرات زیرساختی مانند ایجاد شهرک‌های علم و فناوری، شهرهای هوشمند و رهبری دولت الکترونیک و بنیادها و نهادهایی که خط فکری جوانان را در مسیر توسعه فناوری هدایت می‌کنند و بسترهای نهادی و قانونی مانند اصلاحات و مشوق‌های قانونی، همکاری با کشورهای پیشرفته در زمینه فناوری و سرمایه‌گذاری کلان مشترک در این زمینه و وجود جمعیت بالای جوان راغب و آگاه در زمینه فناوری است. با این وجود، عوامل اخلالگر در مسیر تحقق نهفتگی فناوری راهبردی عربستان وجود دارند و عبارت است از: مقاومت ذی‌نفعان و ساختار سنتی حاکمیت عربستان و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای با عربستان ازجمله ایران و اهمیت اشتغال دولتی، ضعف بخش خصوصی، دستمزد بالا، کمبود نیروی ماهر و فنی

پایین بودن سطح مشارکت دانش در اقتصاد و وابستگی اقتصاد و بازار سرمایه عربستان به سرمایه‌گذاری خارجی و آسیب‌پذیری آن از ناامنی. در نهایت اجرای راهبرد مواجهه با نهفتگی راهبردی فناوری عربستان از سوی ایران، منجر به جلوگیری ایران از تغییرات در توازن قدرت اقتصادی یا نظامی توسط عربستان در سطح منطقه، جلوگیری از استفاده مخرب عربستان از نهفتگی فناوری، اقدام متقابل ایران در رقابت با رشد فناوری در امور اقتصادی و نظامی عربستان، اطلاع از آخرین وضعیت فناوری در عربستان، آگاهی از آخرین وضعیت نهفتگی فناوری و کنشگری متناسب با سیاست‌های عربستان در منطقه منجر خواهد شد.

فهرست منابع

اشتراوس، آنسلم؛ کوربین، جولیت (۱۳۹۰)، ***اصول روش تحقیق کیفی: نظریه مبنایی، رویه ها و روش‌ها***. ترجمه بیوک محمدی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ سوم.

بابایی فارسانی، میثم؛ امین دوست، عاطفه؛ علیدادی، ابوذر (۱۳۹۷)، ***طراحی الگوی نوآوری باز در شرکت‌های کوچک و متوسط با استفاده از نظریه داده‌بنیاد (مورد مطالعه: صنایع غذایی استان چهارمحال و بختیاری)***، فصلنامه مدیریت راهبردی دانش سازمانی دانشگاه جامع امام حسین(ع)، سال اول، شماره ۴، ۱۳۶-۹۵.

دانایی فرد، حسن (۱۳۸۴)، ***تئوری‌پردازی با استفاده از رویکرد استقرایی: استراتژی مفهوم‌سازی تئوری بنیاد***. دانشور رفتار، سال ۱۲، شماره ۱۱، ۷۰-۵۷

دانایی فرد، حسن؛ امامی، سید مجتبی (۱۳۸۶)، ***استراتژی‌های پژوهش کیفی: تأملی بر نظریه‌پردازی داده‌بنیاد***. اندیشه مدیریت، سال اول، شماره ۲، ۶۹-۹۷.

دانایی فرد، حسن؛ اسلامی، آذر (۱۳۹۰)، ***ساخت نظریه بی‌تفاوتی سازمانی: کاربرد استراتژی پژوهی داده بنیاد در عمل***. تهران: دانشگاه امام صادق(ع).

دانایی‌فرد، حسن؛ خیرگو، منصور؛ آذر، عادل؛ فانی، علی اصغر (۱۳۹۱)، ***فهم انتقال خط‌مشی اصلاحات اداری در ایران، پژوهشی بر مبنای راهبرد داده‌بنیاد***. مدیریت فرهنگ سازمانی. دوره ۱۰، شماره ۲، ۲۸-۵.

دولانی، عباس؛ حریری، نجلا؛ محمدحسن زاده، حافظ؛ ولی‌نژاد، علی (۱۳۹۱)، ***مروری بر پژوهش کیفی و نرم‌افزارهای تحلیل داده‌های کیفی***. مدیریت سلامت، شماره ۱۵، ۹۰-۷۷

کرسول، جولیت (۱۳۹۴)، ***پویش کیفی و طرح پژوهش، انتخاب از میان پنج رویکرد روایت‌پژوهی، پدیدارشناسی، نظریه داده‌بنیاد، قوم‌نگاری، مطالعه موردی***. ویرایش دوم ترجمه حسن دانایی فرد و حسن کاظمی. تهران: انتشارات صفار.

هومن، حیدرعلی (۱۳۸۹)، ***راهنمای عملی پژوهش کیفی***. چاپ دوم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

یزدانی، حمیدرضا (۱۳۹۱)، ***تدوین مدلی برای اندازه‌گیری زنجیره ارزش منابع انسانی در گروه صنعتی سایپا: کاربردی از پژوهش آمیخته***. پایان‌نامه دوره دکتری، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

عبدالله مؤید، المطیری (۲۰۱۷)، ***حمایت از حقوق کارگران موقت خارجی «کم‌مهارت» در صنعت ساخت‌وساز عربستان سعودی: موردی برای اصلاحات قانونی***.

علی ناصر الموقبل (۲۰۱۵)، ***مسائل آموزش بین‌المللی در برنامه‌های درسی آموزش عمومی عربستان سعودی: یک مطالعه تحلیلی***، مجله آموزش و رهبری بین‌المللی، جلد ۵، شماره ۱.

الشعیبی عبدالعزیز، (۲۰۱۷)، ***فناوری به‌عنوان نقشی مهم در اجرای چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی***، مجله بین‌المللی تجارت، علوم انسانی و فناوری، جلد ۷، شماره ۲

جی. دبلیو (۲۰۰۷)، ***پژوهش کیفی و طراحی پژوهش: انتخاب از میان پنج رویکرد***. لندن: انتشارات سیج.

دونگمی، چن؛ ونکه، هان (۲۰۱۹)، ***تعمیق همکاری بین عربستان سعودی و چین***. تمرکز بر شاخص‌های آموزشی.

گوده، میشل (۲۰۰۶)، ***خلق آینده؛ برنامه‌ریزی سناریو به‌عنوان ابزاری برای مدیریت استراتژیک***. شرکت اکونومیکا لیمیتد، فرانسه.

هدینگ، اوا (۲۰۱۴)، ***آینده‌نگری تعاملی در مورد SME های مجارستانی***. آینده‌نگری، جلد. ۱۶ شماره: ۴، صص ۳۴۴-۳۵۹،

برنامه ملی توسعه صنعتی و لجستیک، پادشاهی عربستان سعودی، ۲۰۱۸

گزارش سالانه شرکت Orbital ATK در سال ۲۰۱۵

بودجه دولت عربستان سعودی، ۲۰۱۹

چشم‌انداز عربستان سعودی ۲۰۳۰، ۲۰۱۶

چشم‌انداز عربستان سعودی - ژاپن ۲۰۳۰، ۲۰۱۷

ووروس، جی (۲۰۰۳)، ***چهارچوب فرایند عمومی آینده‌نگاری***. آینده‌نگاری، ۵(۳)، ۱۰-۲۱.

زاخاری اس. دیویس (۲۰۱۱)، ***نهفتگی استراتژیک و نظم جهانی***، جلد ۵۵، شماره ۱، صفحات ۶۹-۸۴.

زاخاری اس. دیویس؛ مایکل ناخت، (۲۰۱۸)، ***تأخیر استراتژیک: قرمز، سفید و آبی، مدیریت پیامدهای امنیتی ملی و بین‌المللی فناوری‌های مخرب***، مرکز تحقیقات امنیت جهانی، آزمایشگاه ملی لارنس لیورمور

- https://www.ncsc.gov.sa
- https://www.kacst.edu.sa
- https://safcsp.org.sa
- https://www.miskschools.edu.sa
- https://www.neom.com
- https://misk.org.sa

International Quarterly of Foreign Relations
Center for Strategic Research
https://frqjournal.csr.ir
E-ISSN: 2588-6541
Vol. 17, Issue. 3, No. 67, 2025 **Received:** 2024/12/29 **Revised:** 2025/07/21 **Accepted:** 2025/12/08
Research paper

A Description and Critique of Mearsheimer's Theory of Strategic Rationality and its lessons for the Political Elites of the Islamic Republic of Iran

Amirroham Shojaie [1] **Reza Simbar** [2]

1. Ph.D Candidate in International Relations, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran.
Email: roham@webmail.guilan.ac.ir

2. Professor of International Relations, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran.
Email: Simbar@guilan.ac.ir

Abstract

The concept of strategic rationality, which Mearsheimer proposed in her latest work, is an approach to better understand the context, limita-tions, and how governments make decisions in the field of foreign policy. Mearsheimer, by introducing this concept, moves beyond general definitions that view rationality merely through cost-benefit calculations, and instead emphasizes its socially embedded and deliberative nature as well as its theoretically grounded foundation. By redefining and elaborating upon this key notion in the study of international relations and international politics, he aims to provide a new theoretical framework for better understanding foreign policy and the decision-making processes of state leaders in the external arena. One of the most important goals of this article is to introduce this theory in Iran by adopting a critical and, of course, practical approach. Accordingly, the main questions are: in what aspects and to what extent is this approach new, independent, and practical, and what lessons does it bring for Iran's political elite? To address these questions, adopting a critical ap-proach, particularly from a psychological perspective and drawing upon concepts such as the "political paradigm" introduced by certain neoclassical realist theorists and "strategic culture" in constructivism, we propose the hypothesis that Mearsheimer's theory of strategic ration-ality, despite its practical relevance, shares significant similarities with other theoretical approaches including neoclassical realism and con-structivism, and therefore cannot be regarded as entirely innovative. Nevertheless, this theory offers essential and valuable insights for politi-cal elites of the Islamic Republic of Iran. The research method employed is analytical-explanatory, and the nature of the study is fundamental and theoretical.

Keywords: International political psychology, neoclassical realism, strategic rationality, Mearsheimer

International Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.
10.22034/fr.2025.496314.1618 http://frqjournal.csr.ir

Extended Abstract

Introduction

Decision-making is a central component in the formulation and execution of foreign policy. Over the years, various theoretical perspectives, including realism, constructivism, and psychological theories, have attempted to explain how foreign policy decisions are made. In this context, the concept of strategic rationality, introduced by John Mearsheimer in his latest work, offers a novel approach to understanding the conditions, constraints, and reasoning processes that shape state behavior.

By advancing this concept, Mearsheimer moves beyond traditional notions of rationality that emphasize cost-benefit analysis, highlighting instead the importance of deliberative processes and the theoretical grounding of rational decisions. His theory presents a new conceptual framework aimed at deepening our understanding of how states operate in the complex arena of international relations.

Mearsheimer's concept has sparked fresh debate among international relations theorists by proposing a coherent and applicable understanding of rationality. One of the primary objectives of this article is to introduce and critically evaluate this theory within the Iranian academic context. Specifically, the article asks: To what extent is Mearsheimer's approach genuinely novel, independent, and practical? And what insights can it offer to Iran's political elites and decision-makers?

To address these questions, we adopt a critical and comparative perspective, particularly through psychological lenses and by referencing related concepts such as policy paradigms in neoclassical realism and strategic culture in constructivist theory. Our hypothesis is that although Mearsheimer's theory is pragmatic and analytically valuable, it shares significant similarities with pre-existing theories and cannot be considered entirely innovative. Nevertheless, the theory provides essential and timely lessons.This study employs an analytical-explanatory methodology, and its nature is fundamentally theoretical.

Research Questions

This research is guided by two central questions:

1. To what extent is Mearsheimer's theory of strategic rationality innovative, independent, and applicable in practice?
2. What lessons can this theoretical approach offer to the political elites and decision-makers of the Islamic Republic of Iran?

Research Hypothesis

Drawing from psychological approaches and related concepts—such as the policy paradigm in neoclassical realism and strategic culture in constructivism—we hypothesize that while Mearsheimer's theory of strategic rationality is practical and theoretically sound, it closely parallels other existing theories. Therefore, it cannot be considered entirely new. Nevertheless, it contains valuable and relevant lessons for Iran's political leadership, especially given the country's unique geopolitical and strategic conditions.

Methodology

This study adopts an analytical-explanatory approach and is fundamentally theoretical in nature. By employing key concepts from constructivism and psychology, the research aims to illuminate the similarities between Mearsheimer's theory and other theoretical frameworks. In the final analysis, the study highlights the strengths of Mearsheimer's theory and extracts its practical implications for Iran's political elites.

Results and Discussion

The notion of a policy paradigm, broadly defined, refers not only to the semantic structure of political concepts but also to the decision-making mechanisms grounded in established and collective rationality. Within this framework, Mearsheimer's concept of strategic rationality can be more clearly understood—particularly when viewed through the lens of theories like neoclassical realism, which are closely associated with foreign policy analysis.

Constructivism, too, shares much with this concept, especially through ideas such as strategic culture. From within these perspectives, two key features emerge that resonate strongly with Mearsheimer's model: a deliberative (argumentative) approach to decision-making and reliance on theoretically grounded ideas. In constructivist thought, this includes factors such as the culture shaping actor relations, learned behavioral patterns, and the intersubjective construction of identities and interests. Although Mearsheimer's theory does not represent a completely original or groundbreaking approach, it has been the subject of legitimate criticism. Nonetheless, from a practical standpoint, it makes a significant contribution to foreign policy and security studies. Specifically, it offers substantial insights for Iran's political leadership.

The most important contribution of Mearsheimer's concept of strategic rationality lies in its emphasis on understanding the rationale behind various foreign policy strategies adopted by states. It underlines the notion that what may seem irrational from one state's perspective may appear entirely rational to another, based on differing strategic contexts. This awareness can help political leaders avoid misinterpretations and respond more effectively to international developments. Moreover, the theory highlights the risks of policymaking without deliberation or grounding in sound theory. Without these elements, foreign policy is likely to deviate from rational pathways, thereby weakening a state's capacity to protect and advance its national interests within the global power structure. For Iranian political elites, the theory of strategic rationality offers several key lessons:

1. Redefining National Interests and Enhancing Cognitive Flexibility
2. Recognizing the Fluid Nature of Alliances
3. Maximizing the Role of Academic Expertise

Conclusion

This article aimed to introduce and critically assess Mearsheimer and Rosato's theory of strategic rationality. While highlighting its analytical strengths, we also raised psychological and conceptual critiques, particularly focusing on its

similarities with other theoretical traditions such as neoclassical realism and constructivism. Although the theory aspires to offer a new framework that downplays internal factors like identity, ideology, emotion, and culture, we argue that it ultimately does not fully succeed in this regard. In practice, the theory reflects significant overlap with existing approaches. Nonetheless, Mearsheimer's framework remains a valuable contribution to the study of foreign policy and rational decision-making. Given Iran's complex position in the international system and the multifaceted threats it faces, scientific and well-informed approaches to foreign policy are essential. Strategic rationality, when properly understood and applied, can serve as a useful tool for Iranian leaders to recalibrate national interests, strengthen decision-making processes, and engage more constructively with the international community.

روابط خارجی

سال هفدهم، شماره سوم (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۴، صص. ۲۶۳- ۲۹۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۷

مقاله پژوهشی

شرح و نقدی بر نظریه عقلانیت استراتژیک مرشایمر و درس‌گفتارهای آن برای نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران

امیررهام شجاعی[۱] **رضا سیمبر**[۲]

کاندیدای دکتری روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران
Email: roham@webmail.guilan.ac.ir

استاد گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران
Email: Simbar@guilan.ac.ir

چکیده

مفهوم عقلانیت استراتژیک که مرشایمر در آخرین اثر خود آن را مطرح کرده، یک رویکرد برای فهم بهتر زمینه‌ها، محدودیت‌ها و همچنین چگونگی تصمیم‌گیری دولت‌ها در حوزه سیاست خارجی است. مرشایمر با طرح این مفهوم، با گذر از تعاریفِ عام که عقلانیت را در چهارچوب مفاهیمی مانند هزینه-فایده در نظر می‌گیرند، بر زمینه‌مندی اجتماعی-مشورتی و مبنای معتبر تئوریک عقلانیت تأکید داشته و با ارائه تعریف و شرح مفهوم جدیدی از این دال مهم در مطالعات روابط و سیاست بین‌الملل، سعی در ارائه یک چهارچوب تئوریکِ جدید برای درک بهتر سیاست خارجی و تصمیمات دولت‌مردان در عرصه خارجی داشته است. یکی از مهم‌ترین اهداف این مقاله معرفی این نظریه در ایران با اتخاذ یک رویکرد انتقادی و البته کاربردی است. برهمین‌اساس، پرسش‌های اصلی این هستند که این رویکرد در چه جنبه‌ها و تا چه میزان جدید، مستقل و کاربردی است و چه درس‌هایی برای نخبگان سیاسی ایران به‌همراه دارد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، با یک رویکرد انتقادی به‌ویژه از منظر روان‌شناختی و طرح مفاهیمی مانند پارادایم سیاسی که برخی نظریه‌پردازان نئوکلاسیک آن را مطرح کرده‌اند، فرهنگ استراتژیک در سازه‌انگاری، این فرضیه را مطرح می‌سازیم که نظریه عقلانیت استراتژیک مرشایمر، علی‌رغم کاربردی بودن، شباهت‌های بسیاری به سایر نظریات ازجمله رئالیسم نئوکلاسیک و سازه‌انگاری دارد و کاملاً نوآورانه قلمداد نمی‌شود، با این حال این نظریه حاوی درس‌گفتارهای مهم و اساسی برای نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران است. روش انجام پژوهش تحلیلی-تبیینی و ماهیت آن نیز بنیادی-نظری است.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی سیاسی بین‌الملل، رئالیسم نئوکلاسیک، عقلانیت استراتژیک، مرشایمر، روابط بین‌الملل

شاپای الکترونیک: ۶۵۴۱-۲۵۸۸/ پژوهشکده تحقیقات راهبردی/ فصلنامه روابط خارجی

10.22034/fr.2025.496314.1618 http://frqjournal.csr.ir

CC BY NC

مقدمه و بیان مسئله

متعاقب انقلاب شناختی در نیمه دوم قرن بیستم و پس از ناکامی‌های تبیینی نئورئالیسم و سایر نظری‌های خردگرا در تبیین و تشریح وقایع مهم سیاست جهان ازجمله فروپاشی شوروی و اتمام ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل، برخی نظریه‌پردازان به نقد ساختارگرایی و مادی‌گرایی صرف آن‌ها پرداخته و درصدد عاملیت‌بخشی به متغیرهای خُرد و معناگرا در تبیین سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی بوده‌اند. این رویکردها گاه در هیبت نظریه‌های جدیدی مانند «سازه‌انگاری»[1] و یا «روان‌شناسی سیاسی رهبران»[2] متجلی شده و گاهی نیز برخی از متفکران که خود را رئالیست‌های نئوکلاسیک می‌خوانند، درصدد توسعه و افزایش قدرت تبیینی نظریات رئالیستی، از طریق بهره‌برداری از تلفیق و توجه هم‌زمان به دوگانه‌های ماده-معنا و ساختار-کارگزار بوده‌اند. سازه‌انگاران با تأکید بر ماهیت و زیربنای معنایی و فرهنگی افعال انسان و برساختگی هویت‌ها در جریان تعاملات فی‌مابین در یک فرایند بین‌الاذهانی، منافعِ موجد کنش دولت‌ها را، اموری برون‌زاد، بازتولید شونده و البته تغییرپذیر در بستر تغییرات فرهنگ رفتاری در نظر می‌گیرند. تأکید سازه‌انگاران بر ساختار توزیع منافعِ منتج از توزیعِ انگاره‌ها در نظام بین‌الملل که خصوصاً در آرای «ونت»[3] و سایر سازه‌انگاران ساختارگرا بر آن‌ها تأکید شده، متضمن تلاشی جهت تبیین افعال دولت‌ها در حوزه خارجی از طریق فهمِ فرهنگِ رفتاری حاکم بر روابط متقابل میان آن‌ها است. ونت با تأکید بر اینکه آنارشی بین‌المللی چیزی جز ذهنیت و برداشت دولت‌ها از ماهیت محیط بین‌المللی نیست، سه مدل منطق و فرهنگ رفتاری رقابت‌آمیز (لاکی)، دشمن‌گونه (هابزی) و دوستانه (کانتی) را برای تبیین چگونگی و چیستی سیاست خارجی دولت‌ها برشمرده و با در نظر گرفتن دولت به‌عنوان یک موجودیت واحد، عملاً در نظریه خود، به عامل انسانی، خصوصیات روان‌شناختی تصمیم‌گیرندگان، فرایند تصمیم‌گیری، موانع کنش جمعی و ...، توجه چندانی ندارد. حتی در نظریه سازه‌انگاری سطح واحد «کاتزنشتاین»[4] نیز، علی‌رغم توجه به ساختارهای اجتماعی و قواعد داخلی و انگاره‌های درونی سازنده فرهنگ استراتژیک، بینش‌ها و مفاهیم روان‌شناختی پُررنگ و برجسته‌ای به چشم نمی‌خورد. این درحالی‌است که روان‌شناسان سیاسی، خصوصاً در برخی حوزه‌ها ازجمله روان‌شناسی شخصیت رهبران و روان‌شناسی سیاسی و

1. Constructivism
2. Political psychology of leaders
3. Wendt
4. Katzenstein

شناختی، با عاملیت‌بخشی به کارگزار انسانی و شیوه‌ها و چالش‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی و مواردی مانند تغییر در سیاست خارجی، درصدد ایجاد یک رابطه منطقی میان خصائص روان‌شناختی و حالت‌های ذهنی تصمیم‌گیران با افعال خارجی دولت‌های تحت کنترل آن‌ها بوده‌اند. ازجمله این نظریه‌پردازان می‌توان به «مارگارت هرمان»[۱]، «ولچ»[۲]، «جرویس»[۳] و سایر متفکرین اشاره نمود. در یک تلاش جدید دیگر و در قالب یک رویکرد میان‌رشته‌ای تحت عنوان روان‌شناسی سیاسی بین‌الملل، متفکرینی مانند «کورنلیا بئر»[۴] در تلاش بوده‌اند تا با بهره‌گیری از بینش‌ها و رویکردهای روان‌شناسی، نگاهی نو و تلفیقی به مفاهیم، نظریه‌ها و دانش روابط بین‌الملل داشته باشند و باعث افزایش غنا و گسترش حوزه‌های مورد بحث سیاست بین‌الملل شوند. در این راستا، به مفاهیمی مانند جنگ، صلح، خشونت، دولت‌های روان‌گسیخته، تروریسم، منشأ جنگ‌ها بین دولتی و ...، از دریچه مفاهیم روان‌شناسی نگریسته می‌شود. در جریان توسعه نظریه‌های روابط بین‌الملل و حرکت به‌سوی رویکردهای التقاطی و میان‌رشته‌ای، برخی رئالیست‌ها، موسوم به رئالیست‌های نئوکلاسیک نیز، از قافله عقب نمانده و علی‌رغم آنکه مورد نقد بسیاری از متفکرین حتی برخی رئالیست‌ها نیز بوده‌اند، بی‌محابا با وارد ساختن عناصر و متغیرهای ذهنی و معنایی در تئوری، ازجمله ادراکات نخبگان، موانع تصمیم‌گیری، ایدئولوژی، پارادایم‌ها و ...، درصدد افزایش قدرت تبیینی رئالیسم در حالت عام و رئالیسم نئوکلاسیک در حالت خاص، بوده‌اند. در این میان می‌توان به نظریه‌پردازانی مانند «شولر»[۵]، «تالیافرو»[۶]، «وولفورث»[۷]، «کیچن»[۸] و ... اشاره نمود. «مرشایمر»[۹] نیز که نام او در نظر پژوهشگران و محققان روابط بین‌الملل با رئالیسم تهاجمی همراه است، در آخرین تلاش نظری خود به همراه «روساتو»[۱۰] در کتابی با عنوان «دولت‌ها چگونه فکر می‌کنند؟ عقلانیت در سیاست خارجی»[۱۱]، پا به میدان تحلیل‌های میان‌رشته‌ای

1. Hermann
2. Welch
3. Jervise
4. Cornelia Beyer
5. Schweller
6. Taliaferro
7. Wohlforth
8. Kitchen
9. Mearsheimer
10. Rosato
11. How States Think: The Rationality of Foreign Policy

گذاشته و با طرح مفاهیمی مانند «عقلانیت استراتژیک»[1] و «عدم قطعیت»[2]، سعی در ارائه رویکردی نوین برای فهم بهتر محیط سیاست بین‌الملل داشته و به دنبال شیوه تفهیم جدیدی از زمینه‌ها، محدودیت‌ها و چگونگی تصمیم‌گیری دولت‌مردان در عرصه سیاست خارجی بوده است. در این راستا وی با بازخوانی انتقادی برداشت‌های متداول از دال عقلانیت، سعی در ارائه تعریفی جدید از این مفهوم در حوزه سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی داشته است. با وجود اینکه تلاش مرشایمر و روزاتو در راستای ارائه یک چهارچوب تئوریک جدید بوده که عقلانیت در سیاست خارجی را فارغ از زمینه‌های داخلی مانند هویت، ایدئولوژی، فرهنگ، احساسات و حالت‌های ذهنی و ... تبیین نمایند؛ اما استدلال این مقاله این است که در عمل چنین چیزی اتفاق نیفتاده است و رویکرد آن‌ها با وجود ارزش‌های بسیاری که دارد، دارای شباهت‌های فراوانی با سایر نظریات است. برهمین‌اساس، در این مقاله برای پاسخ به این پرسش که نظریه عقلانیت استراتژیک مرشایمر تا چه اندازه و از چه جنبه‌هایی نوین و کاربردی است؟ این فرضیه را مطرح می‌سازیم که این رویکرد علی‌رغم کاربردی بودن، بیان ساده و عملی و همچنین یکپارچگی، نمی‌تواند در قیاس با برخی نظریات رئالیسم نئوکلاسیک که به آن‌ها اشاره خواهد شد و همچنین سازه‌انگاری و مفاهیمی مبتنی‌بر آن مانند فرهنگ استراتژیک، کاملاً مستقل تلقی شود چراکه یک برداشت منسجم از سازه‌انگاری (به‌خصوص در رابطه با فرهنگ استراتژیک) و همچنین رئالیسم نئوکلاسیک (به‌ویژه در رابطه با مفاهیمی ازجمله پارادایم‌های سیاست)، می‌تواند استدلال‌های نظریه مرشایمر را تبیین کنند. پرسش دیگر پژوهش این است که چه درس‌گفتارها و توصیه‌های سیاست‌گذارانه‌ای برای رهبران و نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران از این نظریه قابل استخراج است؟ برای پاسخ به این پرسش نیز، با تأکید بر مفاهیم موجود در این نظریه، توصیه‌های سیاست‌گذارانه در بخشی مجزا ساخته‌وپرداخته خواهد شد. در ادامه ابتدا رویکرد مرشایمر را تشریح کرده و سپس به نقد نظریه او از نقطه‌نظر روان‌شناسی پرداخته و شباهت‌های نظریه او را با برخی نظریاتِ البته در حالِ تکاملِ رئالیسم نئوکلاسیک، مانند نظریه نیکولاس کیچن و همچنین سازه‌انگاری و مفاهیمی مانند فرهنگ استراتژیک، نشان می‌دهیم. در انتها نیز با ارائه درس‌گفتارهایی برای ایران، توصیه‌هایی سیاست‌گذارانه ارائه خواهد شد. ماهیت این پژوهش بنیادی و نظری و شیوه انجام آن نیز تحلیلی-تبیینی است.

1. Sterategic Rationality
2. Uncertainty

۱. عدم قطعیت؛ ویژگی برجسته سیاست بین‌الملل

قدرت به‌عنوان مفهوم اصلی سیاست بین‌الملل، عنصر بنیادین سیاست‌گذاری خارجی در روابط بین‌الملل است. با این حال، این حد و حدود قدرت در یک محیط سرشار از عدم قطعیت است که موجب تعیین میزان انعطاف‌پذیری مفاهیمی مانند امنیت و سایر عوامل اثرگذار بر سیاست‌گذاری خارجی می‌شود (Shojaie and Simbar, 2023, p. 119). در یک بیان کلی باید گفت که، اصطلاح عدم قطعیت در علم به این واقعیت اشاره دارد که ما نمی‌توانیم اندازه‌گیری‌هایی را با دقت بی‌نظیر انجام دهیم (Shaheen and Anwar, 2013). عدم قطعیت معنایی مقابل قطعیت دارد و در برگیرنده معنای مقابلِ مفاهیمی است که منتج از دال قطعیت هستند مانند: وضوح، اطمینان، آشکار بودن و ... ؛ اما این‌که بگوییم عدم قطعیت ویژگی تعیین‌کننده و برجسته سیاست بین‌المللی است به چه معناست؟ برای فهم این موضوع باید به دو مدل محیط (دنیا) اشاره کنیم: ۱. دنیای مطمئن و معین[1] و ۲. دنیای نامطمئن، نامعین یا «ریسک‌محور»[2]. در یک محیط معین (مطمئن)، تمام اطلاعات مورد نیاز برای تصمیم‌گیری معلوم و مشخص هستند و حتی اگر محاسبات پیچیده و اطلاعات زیادی برای رسیدن به اهداف و نتایج مورد نیاز باشند، در عواقب راهبردهای در پیش‌گرفته شده شکی نیست؛ بااین‌حال به‌سادگی می‌توان استدلال نمود که دولت‌مردان و تصمیم‌گیرندگان در چنین محیطی زیست نمی‌کنند؛ چراکه یکی از خصلت‌های محیطِ نامطمئن سیاسی علاوه بر فقدانِ اطلاعات صحیح و کافی، عدم آگاهی تصمیم‌گیرندگان از پیامدهای راهبردهایی است که در پیش گرفته‌اند (Mearsheimer and Rosato, 2023, pp. 23-24). در حقیقت باید گفت که روابط و سیاست بین‌الملل در یک دنیای نامطمئن به‌وقوع می‌پیوندد، سیاست‌مداران به اطلاعات کافی و مطمئن در رابطه با مسائلی که با آن‌ها روبه‌رو هستند دسترسی ندارند و هر داده‌ای که در اختیار دارند نیز، با شک و بی‌اعتمادی درهم‌تنیده شده است (Mearsheimer and Rosato, 2023, pp. 24-25).

به‌جز مرشایمر متفکرین دیگری نیز به بحث در مورد عدم قطعیت در سیاست بین‌الملل پرداخته‌اند. به‌عنوان مثال، عدم قطعیت در رابطه با توانایی‌های نظامی بازیگران، یکی دیگر از مواردی است که در حوزه مطالعات سیاست بین‌الملل، به آن توجه شده است. خصوصاً که عدم اطمینان و عدم قطعیت در مورد قدرت نظامی، به‌طور گسترده به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده مهم درگیری‌های بین‌المللی در نظر

1. Certain World
2. Risk World

گرفته می‌شود (Kaplow and Gartzke, 2021, p. 306). در همین راستا، کلاوزویتس بیان می‌دارد که به این دلیل که تمامی اطلاعات، داده‌ها و مفروضات[1] قابل تردید و شک هستند، جنگ در حوزه عدم قطعیت قرار می‌گیرد (Clausewitz, 1976, pp. 101-102).

«میتزن»[2] و «شولر»[3] با طرح مفهومی به نام «قطعیت نابه‌جا»[4] این‌گونه استدلال می‌کنند که: «منظور ما از قطعیت نابجا مواردی است که تصمیم‌گیرندگان اطمینان دارند که توانایی‌ها، مقاصد یا هر دوی این موارد را در رابطه با یکدیگر می‌دانند. درصورتی‌که اعتماد آن‌ها بی‌مورد است، اما حتی با وجود شواهد نادرست همچنان پابرجاست» (Mitzen and Schweller, 2011, p. 2).

«هارینگتون»[5] با استفاده از فلسفه فیزیک نیلز بور و یک روش معرفت‌شناختی خاصِ ارائه شده توسط «میشل بیتبول»[6]، یک چهارچوب تحلیلی پیشنهاد می‌کند که امکان شناسایی و توصیف منبع یا منابع بالقوه عدم قطعیت را می‌دهد؛ وی با اتخاذ رویکرد کمی و کیفی به عدم قطعیت، پدیده‌هایی که از درک معمولی پنهان می‌شوند را وارد تحلیل کرده و با انجام این کار، مدعی است که پتانسیل خطر و بروز پیامدهای ناخواسته مرتبط با پیش‌بینی‌ها را کاهش می‌دهد (Harrington, 2022).

در رابطه با عدم قطعیت موردنظر مرشایمر باید گفت که سیاست‌مداران هنگام تدوین استراتژی‌های کلان بلندمدت یا مقابله با بحران‌هایی که با آن‌ها سروکار دارند، با کمبود اطلاعات شدیدی مواجه‌اند که هرچقدر این راهبردها بلندمدت‌تر باشند، ضعف و کمبود اطلاعات قابل اتکا، بیشتر احساس می‌شوند؛ به‌عنوان مثال، سیاست‌مداران ممکن است حتی به سطح اراده نیروها و افراد و کارایی سلاح‌ها و قوای نظامی خود کاملاً واقف نباشند، همچنین باید گفت که این عدم قطعیت زمانی که بحث پیش‌بینی واکنش سایر دولت‌ها به میان می‌آید بیشتر می‌شود؛ ارزیابی توانایی‌ها و دارایی‌های نظامی، اهداف، استراتژی‌ها و نیات سایر دولت‌ها کار بسیار دشواری است، به‌ویژه که دولت‌ها در اکثر موارد و مواقع، توانایی‌ها و تفکرات خود را پنهان کرده یا نادرست نشان می‌دهند (Mearsheimer and Rosato, 2023). در مجموع باید گفت که عدم قطعیتِ مد نظر مرشایمر در روابط و سیاست بین‌الملل، بر سه ویژگیِ فقدان اطلاعات کافی و معتبر، نامشخص بودن پیامدهای رویکردهای اتخاذشده و همچنین مبهم بودن چگونگی

1. Assumption
2. Mitzen
3. Schweller
4. Misplaced Certainty
5. Harrington
6. Michel Bitbol

واکنش سایر بازیگران، مبتنی است. مسئله‌ای که با فرض عدم زیست سیاست بین‌الملل در یک محیط مطمئن و ظهور و تجلی آن در یک دنیای نامطمئن و ریسک‌محور، قابل تبیین است.

۲. مفهوم نظریه معتبر[1] در عقلانیت استراتژیک

اینکه یک نظریه‌پرداز، خود نظریه را چگونه تعریف می‌کند و چه نگاهی به نظریه دارد، یک مسئله مهم در فهم نظریه ارائه شده توسط اوست. در همین راستا، از منظر مرشایمر و روزاتو، نظریه‌ها توصیف‌های ساده‌شده‌ای از واقعیت هستند که به توضیح چگونگی وقوع برخی جنبه‌های دنیا می‌پردازند که مبتنی بر ادعاها، فرضیات واقع‌بینانه، شواهد تجربی، منطق‌ها و روابطِ علی منسجم هستند (Mearsheimer and Rosato, 2023, p. 38). نظریه‌پردازی به معنای توسعه و صورت‌بندی توضیحات منطقی منسجمی است که شواهد تجربی قابل اتکایی دارند (Kay and King, 2020). در حقیقت، نظریه‌ها با ساده‌سازی منطقی واقعیت و برجسته‌سازی برخی متغیرها، یک ابزار مفید جهت فهم پیچیدگی‌های حاکم بر قوانین جهان به‌شمار می‌آیند. مرشایمر و روزاتو بهترین راه برای مواجهه با دنیایِ نامطمئن سرشار از عدم قطعیت را بهره‌مندی از یک تفکر نظری می‌دانند، هرچند که این کار نیز به‌هیچ‌وجه کامل و عاری از اشکال نیست؛ تفکر نظری، نقاط قوتِ رویکردهای منطقی و تجربی را باهم ترکیب کرده و خود را از نقاط ضعف آن‌ها دور می‌کند (Mearsheimer and Rosato, 2023, p. 40). این دو متفکر همچنین در رابطه با اجزا و اعتبار نظریه بیان می‌دارند که: «اعتبار یک نظریه مبتنی بر ارزیابی فرضیات آن منطق علّی و ادعاهای تجربی‌اش است ... یک نظریه معتبر نه‌تنها باید مبتنی بر فرضیات واقع‌بینانه باشد، بلکه همچنین باید بتوان یک ارتباط علّی منسجم و منطقی را از آن استخراج نمود ... یک نظریه معتبر باید یک یا چند مکانیسم علّی را توضیح دهد که بیان می‌دارد که چگونه متغیر مستقل بر روی متغیر وابسته تأثیر می‌گذارد ... یک منطق علّی قانع‌کننده ضروری است اگر که قرار است نظریه به درک دقیق جنبه‌های مختلف و کلیدی سیاست بین‌الملل کمک کند ...» (Mearsheimer and Rosato, 2023, pp. 44-45).

1. Credible Theories

در مجموع باید گفت که مطابق نظر مرشایمر، نظریه معتبر، به‌عنوان یکی از دو خصیصه اصلی عقلانیت استراتژیک، سه مشخصه اصلی دارد: ۱. فرضیات واقع‌بینانه؛ ۲.روابط و منطق علّی منسجم؛ ۳. شواهد تأیید شده تجربی.

۳. تعاریف، مبانی و سطوح عقلانیت

عقلانیت، تعاریف متعددی دارد که برخی از آن‌ها هم‌پوشانی‌های زیادی باهم داشته و برخی دیگر نیز دارای تفاوت‌های قابل‌توجهی با یکدیگر بوده‌اند. در این قسمت به مفهوم انتخاب عقلانی که به‌ویژه در نظریات خردگرای روابط بین‌الملل ازجمله نظریات رئالیستی وجود دارد اشاره می‌کنیم. «نظریه انتخاب عقلانی»[1] می‌تواند در زمینه‌های مختلفی ازجمله علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، اقتصاد، جامعه‌شناسی، فلسفه و روان‌شناسی کاربرد داشته باشد. استدلال این نظریه که افراد از منافع شخصی خود برای انتخاب‌هایی استفاده می‌کنند که بیشترین سود و فایده را برای آن‌ها به همراه خواهد داشت. برهمین‌اساس، افراد گزینه‌های خود را می‌سنجند و انتخابی را انجام می‌دهند که فکر می‌کنند بهترین آورده را برای آن‌ها به همراه خواهد داشت؛ اما اینکه افراد چگونه برداشت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که چه چیزی به بهترین وجه برای آن‌ها سود و فایده به همراه خواهد داشت، به ترجیحات شخصی آن‌ها بستگی دارد؛ به‌عنوان مثال، یک فرد ممکن است تصمیم بگیرد که خودداری از سیگار برای او بهترین گزینه و انتخاب است؛ زیرا می‌خواهد از سلامت خود محافظت کند، در مقابل، فرد دیگری تصمیم می‌گیرد که می‌خواهد سیگار بکشد زیرا استرس او را کاهش می‌دهد، اگرچه انتخاب‌ها برعکس است؛ اما هر دو نفر این انتخاب‌ها را انجام می‌دهند تا بهترین نتیجه را مطابق ترجیحاتشان برای خود بگیرند (onlinemswprograms, 2022). به حداکثر رساندن مطلوبیت و فایده، اغلب به‌عنوان ایده مرکزیِ مفهومِ انتخاب عقلانی به‌شمار می‌آید، بر پایه این ایده، بازیگران عقلانی به دنبال به حداکثر رساندن مطلوبیت مورد انتظار خود از منظر سود یا ارزش هستند و در مقابل، بازیگران غیرعقلانی چنین نمی‌کنند و همچنین باید گفت که مفهوم فایده مطلوب که بر بیشینه‌سازی تأکید دارد، از علم اقتصاد سرچشمه می‌گیرد (Mearsheimer and Rosato, 2023, pp. 71-72). نظریه انتخاب عقلانی هم یک استاندارد هنجاری و هم مدل تجربی رفتار است. به‌عنوان یک نظریه رفتار، پیش‌بینی می‌کند (یا تجویز می‌کند) که چگونه افراد با توجه به اهداف و

1. Rational choice theory

باورهایشان در مورد رابطه ابزاری بین آن گزینه‌ها و اهدافشان، از میان مسیرهای عمل جایگزین (یا باید) انتخاب کنند (Chong, 2023, p. 109). نگاه مرشایمر و روزاتو به مفهوم عقلانیت، متضمنِ درک توأمان این مقوله با سطح فردی یا دولتی است، اما در یک نگاه کلی، خصیصه مشخص عقلانیت در هر یک از دو سطح مذکور را می‌توان ابتنای ذهنی افراد و یا اجتماعی از افراد بر نظریاتی معتبر به‌حساب آورد.

۳-۱. عقلانیت فردی

مرشایمر در باب عقلانیت فردی و در پاسخ به این پرسش که عقلانی بودن سیاست‌گذاران به چه معناست؟ این‌گونه استدلال می‌کند که گویا سیاست‌گذاران عقلانی مبنای فکری نظری دارند، یعنی آن‌ها از نظریه‌های معتبر استفاده می‌کنند که دنیا را درک کنند و تصمیم بگیرند که در شرایط خاص چگونه عمل کنند، در مقابل، سیاست‌گذاران غیرعقلانی از نظریه‌های غیر معتبر استفاده می‌کنند و هیچ نظریه‌ای برای مقابله با موقعیت‌های پیشِ‌روی آن‌ها وجود ندارد (Mearsheimer and Rosato, 2023, p. 63). عقلانی‌ترین، مناسب‌ترین و البته نه کاملاً بی‌عیب و نقص‌ترین کار برای فهم چگونگی سازوکار سیاست بین‌الملل این است که بر نظریه‌های معتبر تکیه کنیم، آن‌ها عواملی را شناسایی می‌کنند که برای فهم چگونگی شکل‌گیری سیاست بین‌الملل، منطق‌های علت و معلولی و آثار و پیامدهای آن‌ها، مفید هستند و آن‌ها این کار را به شیوه‌ای به لحاظ منطقی سازگار و با پشتیبانی شواهد تجربی انجام می‌دهند که شانس سیاست‌گذاران را برای ارزیابی‌هایی از درک چگونگی رخ دادن رویدادها و پیش‌بینی پیامدها و رفتار سایر بازیگران، به حداکثر می‌رسانند (Mearsheimer and Rosato, 2023, pp. 63-64). همان‌طور که پیش از این شرح داده شد، عدم قطعیت، یکی از مهم‌ترین خصلت‌های سیاست بین‌الملل است که تصمیم‌گیری به‌موقع، کاربردی و مفید را با مشکلات جدی مواجه می‌کند و برهمین‌اساس، مرشایمر به تبیین عناصر یک تصمیم‌گیری عقلانی در فضای عدم قطعیت پرداخته است. در همین راستا، مرشایمر در نظریه عقلانیت استراتژیک، برای تبیین عقلانیت در حوزه تصمیم‌گیری سیاست خارجی، ابتدا به شرح عقلانیت در سطح فردی و خُرد پرداخته و شاخصه اصلی آن را تکیه فرد به نظریات معتبر می‌داند. بنابراین، عقلانیت فردی به‌عنوان یکی از اجزای اصلی عقلانیت استراتژیک، مبتنی‌بر ابتنای نظام فکری و شناختی سیاست‌مداران بر

نظریه‌های معتبر است. در ادامه، عقلانیت جمعی مورد نظر وی، یعنی همان عقلانیت در سطح دولت را تشریح می‌کنیم.

۳-۲. عقلانیت در سطح دولت

اگرچه برخی از نظریه‌پردازان انتخاب عقلانی بر تصمیم‌گیری در سطح فردی تمرکز می‌کنند، اکثر نظریه‌پردازان انتخاب عقلانی روش‌هایی را در نظر می‌گیرند که در آن تصمیمات افراد در نوعی پیامد اجتماعی یا ترتیب ترجیحات اجتماعی تجمیع می‌شوند (Ainsworth, 2020). در واقع ازآنجایی‌که اکثر نهادهای سیاسی و اجتماعی، متشکل از گروهی از افراد هستند که اغلب اوقات افعال آن‌ها تجلی افکار و نظام ذهنیِ برآیند و جمعی آن‌هاست، توجه به مبانی تصمیم‌گیری در سطح جمعی و خصوصاً توجه به عقلانیت جمعی، امری ضروری تلقی می‌شود که در این رابطه، اگر مهم‌ترین نهاد اجتماعی و سیاسی را دولت در نظر بگیریم واکاوی و فهم چیستی عقلانیت در سطح دولت، آورده‌های مناسبی برای فهم، تبیین و تشریح دنیای سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل در پی خواهد داشت.

مرشایمر و روزاتو بر این عقیده‌اند که «سیاست یک دولت اگر مبتنی بر یک نظریه معتبر یا ترکیبی از نظریات معتبر باشد و از دل یک فرایند مشورتی بیرون آمده باشد، عقلانی است، در غیر این صورت یعنی اگر سیاست و راهبرد یک دولت مبتنی بر نظریات معتبر نباشد و یا منتج از یک رویه مشورتی نباشد، عقلانی نیست ... از نظر مرشایمر مشورت یک فرایند تجمیعی دو مرحله‌ای است که شامل اولاً بحث و تبادل آزاد میان تصمیم‌گیرندگان و دوماً تعیین خط‌مشی نهایی توسط یک تصمیم‌گیرنده نهایی است ... بحث و مشورت به‌تنهایی برای به‌دست‌آوردن یک تصمیم جمعی منطقی کافی نیست، سیاست‌گذاران باید دیدگاه‌های خود را تبادل کرده و شایستگی‌های خود را بدون محدودیت با شدت و قوت و دقت مقایسه کنند» (Mearsheimer and Rosato, 2023, p. 65). همچنین مرشایمر استدلال می‌کند که سه راه برای رسیدن به یک استراتژی عقلانی وجود دارد:

۱. اکثر یا همه سیاست‌گذاران مربوطه - ازجمله تصمیم‌گیرنده نهایی - با یک نظریه معتبر یکسان وارد اتاق مشورت بشوند و این تئوری را در ذهن داشته باشند و هنگامی‌که آن‌ها در مورد وضعیت موجود بحث کردند، آن‌ها برای رسیدن به اجماع در مورد استراتژی مناسب مشکل کمی داشته باشند.

۲. تصمیم‌گیرندگان اصلی با موارد مختلف شروع می‌کنند. درگیر یک بحث قوی و بدون ممانعت می‌شوند و پس از آن، آن‌ها براساس یک نظریه یا نظریه‌های معتبر دیگر، به اتخاذ یک خط‌مشی مشخص می‌پردازند. در حقیقت در این مورد، بحث تغییر توازن قوا و ظهور گزینه‌های رقابتی که منجر به پیروزی یک نظریه یا نظریه‌های خاص می‌شود، به وجود می‌آید. دو راه برای تعادل قوا در این فرایند تصمیم‌گیری وجود دارد؛ اول اینکه گروه تصمیم‌گیری می‌تواند تغییر کند، بدیهی است که طرفداران یک سیاست می‌تواند مخالفان خود را متقاعد کند که نظر خود را تغییر دهند. از طرف دیگر، ممکن است اطلاعات جدیدی ظاهر شود که دو طرف را بر سر اتخاذ بهترین سیاست به توافق برساند.

۳. بحث و درگیری شدیدی میان تصمیم‌گیرندگان وجود دارد اما تضارب آراء به‌گونه‌ای است که در نهایت منتهی به اتخاذ یک راهبرد مشخص نمی‌شود، در این صورت، یک تصمیم‌گیرنده نهایی سیاستی را از طریق داوری و قضاوت اتخاذ می‌کند و راهبردی را برمی‌گزینند. با اینکه می‌توان نتیجه گرفت که این مسیر سوم غیرمشورتی است و بنابراین غیرعقلانی است؛ اما این نتیجه‌گیری به عقیده مرشایمر اشتباه خواهد بود چراکه بحث‌وجدل برای به کُرسی نشاندن نظریات معتبر و برجسته‌سازی نقاط قوت آن‌ها، به‌هرحال بخشی از فرایند بوده است (Mearsheimer and Rosato, 2023, pp. 65-66).

۴. عقلانیت استراتژیک، چهارچوبی برای فهم تصمیم‌های سیاست خارجی

در قسمت‌های قبل به شرح مواردی مانند نظریه معتبر و عقلانیت در دو سطح فردی و دولتی پرداخته شد. در این بخش مفهوم عقلانیت استراتژیک بررسی خواهد شد. مطابق مفهوم و تعریف از «عقلانیت استراتژیک»، اگر دولت‌ها عقلانی باشند، سیاست‌های آن‌ها براساس «نظریه‌های معتبر»[1] و برگرفته و منتج از بحث مشورتی در یک «فرایند تصمیم‌گیری»[2] است (Mearsheimer and Rosato, 2023, p. 9). مطابق نظر مرشایمر و روازتو، در دنیای نامطمئن سیاست بین‌الملل که عدم قطعیت ویژگی

1. Credible theories
2. Decision-making proces

برجسته آن است، نظریات معتبر و مشورت[1] دو مبنای اصلی عقلانیت برای درک محیط و تصمیم‌گیریِ صحیح برای چگونگیِ رسیدن به اهداف تعیین‌شده، به‌شمار می‌آیند، در دولت‌هایی که به لحاظ استراتژیک عقلانی‌اند، نقطه‌نظرات تصمیم‌گیرندگان اصلی به‌دقت مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در نهایت یک تصمیم یا سیاست که مبتنی بر نظریه‌ای دارای اعتبار است، انتخاب شده و افعال دولت را شکل می‌دهد (Mearsheimer and Rosato, 2023, p. 37). بدون شک نظم جهانی تأثیر مستقیمی بر سامان‌دهی روابط بین‌الملل دارد و شکل نظم پیش رو یکی از دغدغه‌های اصلی تمامی مکاتب و نظریه‌های مرتبط با روابط بین‌الملل در جهانی سرشار از عدم قطعیت و بی‌اعتمادی‌های فراوان است (Soleimanpour and Others, 2024, p. 51).

برهمین‌اساس، مرشایمر عقلانیت استراتژیک و کارویژه‌های آن را به این صورت تعریف کرده است: «عقلانیت استراتژیک در سیاست بین‌الملل به معنای معنا کردن و فهم جهان و تصمیم‌گیری در مورد بهترین راه برای پیگیری یک موضوع خاص یا اهدافی مشخص است که هم یک پدیده فردی و هم در سطح دولتی است، به‌گونه‌ای که سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران عقلانی از نظریه‌های معتبر برای درک وضعیت‌هایی که با آن‌ها روبه‌رو می‌شوند استفاده می‌کنند و تصمیم می‌گیرند که چه‌کاری انجام دهند. در مقابل، تصمیم‌گیران غیرعقلانی برای فهم و اتخاذ رویکردها و مواضع، یا به بدون نظریه عمل می‌کنند یا به نظریه‌های غیرقابل‌اعتماد اتکا دارند. در مورد دولت‌های عقلانی، آن‌ها نه‌تنها سیاست‌های خود را براساس این نظریه‌های معتبر استوار می‌کنند، بلکه همچنین درگیر بحث‌هایی با فرایندهای مشورتی هستند. این فرایند مشورتی نیز شامل بحث‌های قوی و بدون ممانعت در بین سیاست‌مداران و در نهایت اتخاذ خط‌مشی نهایی به‌عنوان خروجی است ... در مقابل، دولت‌های غیرعقلانی، یا سیاست‌هایشان براساس نظریات معتبر نیست یا اینکه از رویه‌های مشورتی استفاده نمی‌کنند و برهمین‌اساس، یا بحث‌ها دقیق و آزاد نیست و یا اینکه تصمیمی به‌عنوان خروجی حاصل نمی‌شود» (Mearsheimer and Rosato, 2023, pp. 68-69). در حقیقت ازآنجایی‌که عناصر و مؤلفه‌های سیاست بین‌الملل شامل واحدها-بازیگران، ساختار اعم از مادی و غیرمادی، فرایندها و قواعد است (Dehghani Firouzabadi and Zabihi, 2024, p. 9)، همچنین به این دلیل که قدرت به‌عنوان مفهوم کانونی سیاست بین‌الملل، از مجرای ادراکات نخبگان سیاسی کشورها ترجمه و معناسازی می‌شود (Wohlforth, 1987, p.353)؛

1. Deliberation

بنابراین، تصمیم‌گیری در سیاست بین‌الملل مستلزم آگاهی از این عناصر است که بدون تردید بدون بهره‌برداری از نظریات معتبر و فرایندهای مشورتی موجب رسیدن به اهداف مبتنی بر منافع ملی نخواهد شد.

۵. روان‌شناسی سیاسی بین‌الملل: مبانی و نقدهای روان‌شناختی نظریه عقلانیت استراتژیک

به‌طور سنتی، روان‌شناسان سیاسی در روابط بین‌الملل به‌شدت تحت تأثیر انقلاب شناختی بودند که بر مطالعه پردازش اطلاعات تأکید داشت (Miller, 2003). بنابراین، بسیاری از کارهای روان‌شناختی در روابط بین‌الملل مبتنی بر مطالعه محدودیت‌های شناختی است که تصمیم‌گیری را مختل می‌کند (Kertzer and Tingley, 2018). محدودیت‌های شناختیِ مخل و یا اثرگذار بر تصمیم‌گیری، به اندازه‌ای مهم هستند که هرگونه تحلیلی فرایند تصمیم‌گیری با تأکید صرف بر ابتنای عقلانیت بر نظریات معتبر و بدون توجه به مواردی مانند انسجام شناختی، نظام شناختی، عواطف و احساسات و ...، متضمن خطاهای فاحشی در تبیین و واکاوی سیاست‌گذاری است. در حقیقت باید گفت که اینکه عقلانیت را کاملاً جدای از احساسات، عواطف، ارزش‌ها و سایر صُورذهنی در نظر بگیریم به‌نظر اشتباه است و در پژوهش‌های گوناگون و رخدادهای تجربی در حوزه‌های مختلف زندگی بشری ازجمله سیاست و اقتصاد، این موضوع به دفعات مورد تأکید قرار گرفته و مشاهده شده است. به‌عنوان مثال، «سایمون»[1] در پژوهشی حول عقلانیت در رفتار سیاسی این‌گونه استدلال می‌کند که یک نظریه واقعی «انتخاب عمومی»[2] مستلزم یک پایه محکم از واقعیت تجربی در مورد ماهیت اهداف انسانی و در مورد فرایندهایی است که افراد در استدلال از اعمال خود به ارزش‌های خود استفاده می‌کنند (Simon, 1995, p. 45).

یکی دیگر از انتقادات روان‌شناختی وارد بر نظریه عقلانیت استراتژیک مرشایمر، مربوط به جنبه جمعی (دولتی) عقلانیت و شباهت زیاد هستی‌شناسانه آن با عقلانیت فردی است. در همین راستا باید گفت که اساساً، عقلانیت در دو سطح جمعی و فردی، بیش از آنکه شباهت داشته باشند، متفاوت‌اند. به‌عنوان مثال، قضیه (نظریه) «ارو»[3] که یکی از شناخته‌شده‌ترین پژوهش‌های نظریه انتخاب اجتماعی است، نشان می‌دهد که

1. Simon
2. Theory of public choice
3. Arrow

وقتی ترجیحات افراد تجمیع می‌شود، نمی‌توان عقلانیت ترجیحات افراد را به‌راحتی در سطح گروه حفظ کرد، یعنی عقلانیت در سطح فردی، عقلانیت در سطح گروه را تضمین نمی‌کند (Ainsworth, 2020).

فرد ممکن است اطلاعات را استخراج کند، ایده‌ها را مورد بحث قرار دهد و گزینه‌ها و تصمیمات را به‌طور مشترک در یک گروه توسعه دهد، رویکرد توافقی و مشورتی، راهی برای استفاده از بهترین ایده‌ها و دیدگاه‌ها و ترکیب آن‌ها در یک راه‌حل بهینه است، این یک شیوه تولید ایده است که به نظر می‌رسد در سازمان‌های مدرن بیش از همه مورد پسند است، زیرا متضمن جهت‌گیری دموکراتیک معاصر به سمت بهترین دانش در گروه، تجمیع بهترین دانش جزئی به سمت دانش کامل‌تر و در دسترس بودن اطلاعات انتقادی است (Molinero and Requelme, 2021). با این حال، نباید فراموش نمود که در کنار مزایا، معایب فراوانی نیز در امر تصمیم‌گیری جمعی وجود دارد که این معایب، خصوصاً وقتی در رابطه با یک تصمیم جمعی در سطح دولتی و در مسئله‌ای سیاسی و مهم مطرح است، در خورِ توجهی مضاعف است. ازجمله این معایب خصوصاً در تصمیمات سیاسی و دولتی می‌توان به زمان‌بر بودن تصمیم‌گیری جمعی (به نسبت پیچیدگی و وقوع سریع و دائمی رویدادها)، دموکراتیک و مشورتی بودن ظاهری آن به‌واسطه نفوذ افراد پُشت پرده و ایجاد اعتمادبه‌نفس و حس شکست‌ناپذیری کاذب جمعی (که یکی از خصایص ناخودآگاه توده‌ای و گروهی است) اشاره نمود. هرچند که برای رفع هر یک از موارد فوق راه‌حل‌هایی وجود دارد، اما هدف در اینجا نه بیان این راهکارها بلکه بیان این است که مشورتی بودن به‌خودیِ‌خود نمی‌تواند تضمین‌کننده و یا یکی از مبانی قطعی عقلانیت، آن‌هم در امور مهم امنیتی و استراتژیک تلقی شود. در مجموع باید گفت که عقلانیت استراتژیک مد نظر مرشایمر که یکی از خصیصه‌های آن، ابتنای آن بر یک فرایند تصمیم‌گیری مشورتی است، دچار ضعف بنیادین است. چراکه نه‌تنها هیچ تضمینی وجود ندارد که عقلانیت منتج از فرایند جمعیِ مشورتی به راهبردها و استراتژی‌های صحیح و کارآمد منجر شود، بلکه حتی نمی‌توان این گزاره را کاملاً نقض نمود که گاهی عقلانیت فردی، کاربردی‌تر، گره‌گشاتر، جامع‌تر و مفیدتر از عقلانیت بیرون آمده از یک فرایند جمعیِ مبتنی بر نظرات تعدیل‌شده، کاهش‌یافته، متناقض و گاهاً ناقص است. در انتهای این بخش باید گفت که انتقادات دیگری را نیز می‌توان به مفهوم عقلانیت استراتژیک مرشایمر از طریق اشاره به نظریه‌ها و مفاهیم

گوناگون دیگری مانند «خطای اساسی اسناد»[1] و یا بسیاری از مفاهیم و یافته‌های موجود در روان‌شناسی شناختی مانند پیچیدگی شناختی و یا «یکپارچگی شناختی»[2] و ... وارد ساخت که البته مجال بیان آن در این نوشتار نیست.

۶. عقلانیت استراتژیک، پارادایم سیاسی و نظریه رئالیسم نئوکلاسیک

مرشایمر در نقد واقع‌گرایی نئوکلاسیک و نام نهادن آن به‌عنوان یک نظریه نامعتبر و متناقض بیان می‌دارد که «رئالیسم نئوکلاسیک یک نظریه نامعتبر است که در بطن آن تناقضی جدی میان منطق علّی آن وجود دارد ... «ریپسمن»[3]، «تالیافرو»[4] و «لوبل»[5] بر این باورند که در یک محیط آنارشیک، بقا برای دولت‌ها مهم‌ترین مسئله و منفعت اصلی است ... از سوی دیگر، آن‌ها استدلال می‌کنند که ملاحظات سیاسی و نیروهای داخلی می‌تواند دولت‌ها را به‌سوی اتخاذ مواضع و در پیش‌گیری منافع و استراتژی‌هایی سوق دهد که منافع امنیتی اولیه آن‌ها را به خطر می‌اندازد ... استدلال مرشایمر این است که مطابق نظریه رئالیسم نئوکلاسیک، بقا، هم مهم‌ترین هدف دولت است و هم نیست و این یک تناقض جدی است ...» (Ripsman and others, 2016, pp. 69-71؛ Mearsheimer and Rosato, 2023, p. 56). نقدی که مرشایمر بر رئالیسم نئوکلاسیک وارد می‌سازد از چند جهت ایراد اساسی دارد، اول اینکه مرشایمر تمامِ رئالیسم نئوکلاسیک را در قالب چند گزاره آن‌هم به‌صورت ناقص، خلاصه کرده و سریعاً به نتیجه دلخواه خود یعنی همان تناقض میان روابط علّی این بستر تئوریک، رسیده و هیچ اشاره‌ای به تنوع نحله‌های گوناگون این نظریه و سازوکار اصلی آن که همان ترجمه فشارهای سیستمیک خارجی توسط متغیرهای مداخله‌گر سطح واحد و در نهایت تولید یک فعل در حوزه سیاست خارجی است، نداشته است. مرشایمر گویی با یک برداشت سطحی از رئالیسم نئوکلاسیک، متوجه این مسئله نبوده که کارویژه اصلی رئالیسم نئوکلاسیک، تبیین و تشریح تنوع و سیاست‌های خارجی غیرمشابه دولت‌ها در برخی شرایط و تبیین چراییِ تشابهِ سیاست‌های خارجیِ دولت‌های گوناگون در برخی دیگر از شرایط است. برای این کار، طبیعی است که روابط و منطق علّی میان متغیرهای گوناگون در نحله‌های مختلف رئالیسم نئوکلاسیک، از ساده‌گویی‌ها و صرفه‌جویی‌های صرفِ والتزی،

1. The Fundamental Attribution Error
2. Cognitive Consistency
3. Ripsman
4. Taliaferro
5. Lobell

فاصله گرفته و از پیچیدگی‌های خاصی برخوردار باشند؛ اما این پیچیدگی‌ها، هرگز به معنای تناقض اساسی، خصوصاً در میان روابط علّی میان متغیرها و فرضیات آن نیست و اگر تناقضی قرار باشد به رئالیسم نئوکلاسیک وارد نمود، باید از جنبه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن باشد که در این مقاله مجال بیان آن نیست.

اگر این گزاره رئالیسم نئوکلاسیک که بقا گاهی به دلیل اتخاذ سایر رویکردهای منتج از عوامل و ترجیحات داخلی به خطر می‌اُفتد، مرشایمر را به این نتیجه می‌رساند که رئالیسم نئوکلاسیک مبتنی بر فرضیات متناقض است، پس در مقابل می‌توان در رابطه با نظریه عقلانیت استراتژیک مرشایمر که مبتنی بر ایده مشورتی بودن رویکردها است، این‌گونه استدلال نمود که وقتی تضارب آرا به حدی بالا باشد که در نهایت یک تصمیم‌گیرنده نهایی به اتخاذ یک سیاست و تصمیم بپردازد، این رویه را دیگر نمی‌توان یک فرایند مشورتی به شمار آورد، چراکه فرایند مشورتی نتیجه‌بخش نبوده و مشورتی خواندن آن و متعاقباً عقلانی خواندن آن، یک تناقض فاحش است (که البته همین‌گونه نیز هست).

عقلانیت استراتژیک مدنظر مرشایمر، عملاً در برخی نظریات رئالیسم نئوکلاسیک، البته به شیوه‌ای علمی‌تر و غیرمتناقض، بیان شده است. به‌عنوان مثال، کیچن در رئالیسم نئوکلاسیک خود با مطرح کردن پارادایم سیاست (یا پارادایم سیاسی) به‌عنوان یک «متغیر میانجی (مداخله‌گر) »[1] که ترجمه فشارهای نظام‌مند را بر عهده دارد، به صورت‌بندی کلی نظریه‌ای پرداخته که البته قابلیت توسعه و گسترش دارد. پارادایم‌ها مجموعه‌ای از مفروضات، مفاهیم و گزاره‌های منطقی مرتبط هستند که تحلیل پدیده‌های سیاسی بر آن‌ها مبتنی است، آن‌ها همچنین روش‌ها، فرایندها یا استراتژی‌های سیستماتیک برای منبع‌یابی و پردازش داده‌ها برای تحقیق در علوم سیاسی هستند و اینکه رویکردها، اصول یا طرح‌هایی خاص برای مطالعه رویدادهای سیاسی هستند (Uchechukwu, 2022, p. 57). کیچن با الهام‌گرفتن از «هال»[2] «پارادایم‌های سیاست»[3] را چهارچوب‌های قدرتمند و نهادینه شده‌ای از ایده‌ها در نظر دارد؛ مفروضاتی درباره سیاست که از مجرای نوعی آموزش اجتماعی برای تولید تعاریفی از منافع ملی رشد می‌کنند (Hall, 1993 & Kitchen, 2018). پارادایم‌ها فرایندهای یادگیری و بحث را در یک جامعه سیاستی خاص کنترل می‌کنند که منجر به اجماع

1. The Intervening Variable
2. Hall
3. Policy Paradigms

فراگیر در ایده‌های سیاستی می‌شود، بنابراین، پارادایم‌ها یک شناخت مشترک برای تجزیه‌وتحلیل، حل مسئله و بسط و گسترش سیاست‌ها ایجاد می‌کنند (Baumgartner, 2013, p. 252 & Kitchen, 2018). با این تعاریف از پارادایم و قائل شدن نقش متغیر مداخله‌گر برای آن در رئالیسم نئوکلاسیک، آیا نمی‌توان دو عنصر اصلی عقلانیت مدنظر مرشایمر یعنی مشورتی بودن و ابتنا بر نظریات معتبر را از آن استخراج نمود؟ آیا نمی‌توان نهادینه شدن ایده‌ها، مفروضات و الگوهای فکری موجود در پارادایم را نوعی نظریات معتبر برای تصمیم‌گیری و تجزیه‌وتحلیل اطلاعات به‌شمار آورد؟ یا اینکه آیا مشورت، بحث، جدل فکری و هرگونه فرایند تبادل نظر میان نخبگان، در بطن پارادایم‌های سیاسی وجود ندارند؟ پاسخ هر سه پرسش با توجه به استدلال‌های مطرح شده، مثبت هستند و در حقیقت، عقلانیت استراتژیک و مبانی آن، به‌سادگی از مفهوم پارادایم سیاسی قابل استخراج هستند و حتی می‌توان این‌گونه نیز استدلال نمود که عقلانیت استراتژیک مرشایمر، با فرض رفع برخی تناقض‌های درونی و مباحث روان‌شناختی آن، بیان کوچکی از مفهوم پارادایم سیاسی و خصوصاً رئالیسم نئوکلاسیکی است که پارادایم سیاسی در آن نقش متغیر مداخله‌گر را بر عهده دارد.

۷. سازه‌انگاری، فرهنگ استراتژیک و رابطه آن با عقلانیت استراتژیک مرشایمر

سازه‌انگاری، زمینه‌ای گسترده‌تر از مفهوم فرهنگ استراتژیک است به‌گونه‌ای که این مقوله را می‌توان به‌نوعی منتج از استدلال‌ها، فرضیات و گزاره‌های سازه‌انگاران در نظر گرفت. سازه‌انگاران که به برساختگی و بیناذهنی بودن منافع از یک‌سو و از سوی دیگر به فرهنگ‌های رفتاری میان بازیگران تأکید دارند، با بیان اینکه منافع اموری از پیش تعیین‌شده نیستند و در جریان تعاملات اجتماعی و متعاقب ساخت هویت‌ها، برساخته شده و به رفتار بازیگران در یک زمینه فرهنگی شکل می‌دهند، درصدد تبیین و مفصل‌بندی افعال بازیگران از طریق توجه به نقش الگوهای فکری-رفتاری، هنجارها، انگاره‌ها، نظام‌های معنایی و ... هستند. در حقیقت، تأکید سازه‌انگاری بر تعاملی بودن و برساختگی هویت‌ها از یک‌سو و از سوی دیگر خصلت خودتحقق‌بخشی و بازتولیدشوندگی فرهنگ‌ها، مفاهیمی مانند مشورتی بودن تصمیم‌ها و ابتنای آن‌ها بر نظریات معتبر را، از بطن سازه‌انگاری قابل استخراج می‌سازد.

رویکردهای فرهنگی به مطالعات استراتژیک صدها سال است که به اشکال مختلف وجود داشته است، این استدلال که فرهنگ بر سیاست امنیت ملی تأثیر می‌گذارد در آثار کلاسیک ازجمله نوشته‌های توسیدید نیز موجود است (Lantis, 2009, p. 52). فرهنگ استراتژیک برای تعیین منافع دولتی امری فوق‌العاده نیست، بلکه یک امر پیشینی است، یعنی قبل از تعیین منافع دولتی است و درحالی‌که تصمیم به استفاده از زور ممکن است بین دولت‌هایی با فرهنگ‌های استراتژیک متفاوت یکسان باشد، اما این تصمیم‌ها به‌گونه‌ای متفاوت اجرا و تفسیر می‌شوند (Scott Allen, 2022). فرهنگ استراتژیک می‌تواند به‌طور اساسی و سریع و یا به‌تدریج و در طول زمان تغییر کند، همچنین باید گفت که باورها، احساسات، ترس‌ها، اهداف و جاه‌طلبی‌ها، جنبه‌های غیرقابل مشاهده هر فرهنگ استراتژیک و ارزش‌های اصلی آن را تشکیل می‌دهند و به یک فرهنگ استراتژیک کیفیت و ویژگی‌های آن را می‌بخشند (Coşkun, 2007, p. 75).

مفهوم فرهنگ استراتژیک که به‌طور گسترده‌ای در حوزه روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفته است، در درجه اول در چهارچوب تلاش برای توضیح رفتارهای استراتژیک متمایز دولت‌ها از طریق اشاره به ویژگی‌های استراتژیک منحصربه‌فرد آن‌ها شکل گرفته است، با این وجود، شایان ذکر است که سردرگمی زیاد و تحقیقات نسبتاً کمی در مورد اینکه فرهنگ استراتژیک دقیقاً چیست و چگونه ممکن است در زمینه تحقیقات دانشگاهی مورد استفاده قرار گیرد وجود دارد (Lock, 2017). با این حال، استدلال‌های برخی سازه‌انگاران پیرامون فرهنگ حاکم بر رفتار بازیگران و مفهوم فرهنگ استراتژیک مورد نظر برخی از دانشمندان روابط بین‌الملل مانند «گری»[1]، «جانسون»[2]، کاتزنشتاین و ...، قرابت‌های زیادی با مفهوم عقلانیت استراتژیک مرشایمر دارد به‌گونه‌ای که می‌توان رویکرد مرشایمر را از آن‌ها استخراج نمود. از دید برخی اندیشمندان مانند گری، فرهنگ استراتژیک زمینه‌ای را فراهم می‌کند که در آن تصمیمات اتخاذ می‌شوند (Scott Allen, 2022). در همین راستا، گری پرسش‌های جالبی را مطرح می‌کند ازجمله اینکه: «مطابق چهارچوبی که فرهنگ استراتژیک ایجاد می‌کند، عادات و الگوهای فکری که باید در هنگام پیش‌بینی حرکات دشمن در نظر بگیریم، چیست و در بیشتر مواقع دشمن به حرکت‌های ما چه واکنشی نشان خواهد داد؟» یا این استدلال که در زمینه مداخله در بحران، منابع و اطلاعات ما محدود است،

1. Gray
2. Johnson

بنابراین رویکردها و راهبردهای ما نمی‌تواند بی‌نقص باشد، پس چه چیزی «به اندازه کافی خوب» خواهد بود؟ (Heuser and O'Neill, 2022).

در تعریفی دیگر مبتنی بر آرای جانسون، فرهنگ استراتژیک، «تعامل»[1] بین هویت‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، باورها و الگوهای رفتار معمولی است که اعضای استراتژیک جامعه ملی از طریق آموزش یا تقلید به دست آورده‌اند، این متغیرها هویت جمعی و روابط با جوامع دیگر را شکل داده و روش‌های مناسب برای دستیابی به اهداف امنیتی و استراتژیک را تعیین می‌کنند (Johnson and Others, 2009 & Scott Allen, 2022). همان‌طور که مشاهده می‌شود، دو عنصر اصلی عقلانیت استراتژیک، یعنی مشورتی بودن و ابتنای نظام فکری سیاست‌مداران بر نظریات معتبر، در فرهنگ استراتژیک نیز یافت می‌شود. الگوهای رفتاری که تصمیم‌گیران اصلی در اثر تعامل، آموزش، تقلید و بحث با یکدیگر به دست آورده‌اند، هم منتج از فرایندهای مشورتی است و هم به‌نظرِ سیاست‌مداران، مبتنی بر نظریات، گزاره‌ها و استدلال‌های معتبر است، بنابراین مرشایمر باید به این پرسش پاسخ دهد که اولاً تفاوت میان عقلانیت استراتژیک مورد نظر وی با فرهنگ استراتژیک چیست؟ و دوماً اگر فرقی اساسی میان آن‌ها وجود دارد، آیا می‌توان بدون سفسطه و خلط بحث، این تفاوت‌ها را تبیین نمود؟ هرچند که در این مقاله ادعا نمی‌شود این دو مفهوم دقیقاً یکسان هستند اما به‌نظر می‌رسد پاسخ هر دو پرسش بالا منفی است.

۸. نقاط قوت این نظریه و درس‌گفتارهایی برای ایران

در علوم انسانی هیچ نظریه و یا چهارچوب مفهومی‌ای آن‌قدر جهان‌شمول و دقیق نیست که از انتقادات در امان بماند و حتی می‌توان گفت که این انتقاد و بحث‌های دیالکتیک‌گونه بوده که باعث رُشد و غنای علوم انسانی و اجتماعی در طول تاریخ شده است. مجموعه انتقاداتی که در این مقاله به نظریه عقلانیت استراتژیک مرشایمر وارد شد، عمدتاً مبتنی بر شباهت‌های این رویکرد با برخی از نظریات و چهارچوب‌های مفهومی دیگر بود که تشریح شد و حتی برخی ممکن است مدعی عادی‌بودن شباهت‌ها میان نظریات مختلف در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل نیز بشوند که حرف نابجایی نیز نیست. در مجموع باید گفت که نمی‌توان از این موضوع غافل شد که این نظریه یک افق جدید و یک نگرش جدید برای فهم معنا و مفهوم و چرایی کنش یا

1. Interaction

واکنش سایر بازیگران در نظام بین‌الملل پیش‌روی نخبگان سیاسی و تصمیم‌گیرندگان قرار می‌دهد و این نکته را یادآوری می‌کند که افعالی که از نظر یک دولت غیرعقلانی است، شاید از نظر دولت انجام‌دهنده آن فعل و یا برخی دیگر از دولت‌ها غیرعقلانی نباشد. در حقیقت، این مسئله بسیار مهم است که نباید با غیرعقلانی خواندن افعال دیگران، به فهم ناقصی از سیاست بین‌الملل دست‌یابیم.

با تأکید بر اینکه مطابق این نظریه، عقلانی بودن افعال سیاست خارجی مبتنی بر ابتنای آن‌ها بر نظریات معتبر و همچنین فرایندهای مشورتیِ روشن است، دو توصیه مهم از این نظریه برای بهبود سیاست‌گذاری خارجی در ایران می‌توان استخراج نمود: اول اینکه نظام شناختی و ادراکی که تصمیم‌گیرندگان به‌واسطه آن‌ها مسائل و رویدادهای مختلف سیاست بین‌الملل را تحلیل می‌کنند؛ بایستی از قیدوبندهای ایدئولوژیک فاصله گرفته و بر نظریات معتبری مانند رئالیسم و گزاره‌های منتج از آن تکیه کنند. در این مورد باید گفت که ازآنجایی‌که بقا باید مهم‌ترین هدف هر دولتی در نظام آنارشیک و پیچیده بین‌المللی که عدم قطعیت در آن اشباع است باشد، یقیناً نظام ادراکی تحلیلِ مسائل، نمی‌تواند بر مبنای گزاره‌ها و انگاره‌های محدود ایدئولوژیک صورت بگیرد و برهمین‌اساس، هرگونه نگاه بومی و داخلی و ایدئولوژیک، باید در چهارچوب مسائل کلان نظام بین‌الملل، بازساختاربندی و بازمفصل‌بندی شوند. در این مورد به‌طور مشخص، توصیه اصلی به نخبگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران این است که با توجه به اینکه بقا، مهم‌ترین هدف در سیاست بین‌الملل است، بایستی بقا را در قالب مفاهیم کلان و راهبردی نظام بین‌الملل ازجمله اهمیت اقتصاد سیاسی بین‌الملل، اهمیت توجه به تعریف موسع از امنیت و ... بازتعریف کرده و به‌طور مشخص منافع ملی را در چهارچوبی وسیع‌تر و به دور از قیودِ محدودیت‌زا بازتعریف کنند. توصیه بعدی منتج از این نظریه این است که عدم قطعیت، اشباع اطلاعات، آنارشی و تنوع در رویکرد دولت‌ها باعث می‌شود که سیاست بین‌الملل به محیطی سرشار از بی‌اعتمادی بدل بشود که در یک برداشت کلی، دوست و دشمن دائمی در آن وجود ندارد و این منافع است که جهت حرکت دولت‌ها را مشخص می‌کند و این موضوع باید مبنای عمل در سیاست خارجی قرار بگیرد. دشمنی با یک کشور باید کم‌ترین تأثیر را بر ایجاد روابط سودآور با سایر کشورها داشته باشد و همچنین در دوست خواندن یک کشور و بازیگر دیگر نیز، نباید تعصب و تأکید نابجایی وجود داشته باشد. این مسئله یک توصیه صرف نیست بلکه یک ضرورت برای بقا است چراکه فضای عدم قطعیت موجود در سیاست بین‌الملل، باعث می‌شود که کشورها به‌دنبال استفاده و سوءاستفاده

از نقاط ضعف دیگران در روابط پیچیده‌شان در نظام شبکه‌ای قدرت باشند. به‌عنوان مثال، نباید اجازه داد فضا و گفتمان غرب‌ستیزی موجود در سیاست خارجی ایران، بر روابط ایران و ارمنستان تأثیر منفی گذاشته (با بازنمایی ارمنستان به‌عنوان شریک غرب) و یا روابط ایران با چین یا روسیه را به سمت یکجانبه‌گری طرف‌های مقابل و استفاده یک‌طرفه از ظرفیت‌های ایران سوق دهد و تعادل در روابط و سود دوجانبه باید حفظ شود. غرب‌ستیزی طالبان نباید باعث نادیده‌انگاری اقدامات ضد امنیت ملی آن‌ها (در مسائلی مانند هیدروپلیتیک و ...) شده و ظرفیت‌های شدید موجود در ایجاد همکاری و همگرایی با کشورهایی مانند تاجیکستان بایستی در نظر گرفته شوند.

مسئله بعدی که می‌توان آن را به‌عنوان توصیه‌ای برای سیاست‌مداران ایرانی از این نظریه استخراج کرد، در مورد مبنای مشورتیِ سیاست خارجی عقلانی است. مرشایمر با بیان اینکه فرایندهای مشورتی یکی از ارکان اساسی سیاست خارجی عقلانی است، بر این نکته تأکید دارد که در دولت‌هایی که نخبگان و تصمیم‌سازان به هر دلیل به مواردی ازجمله ارعاب، فشار، دروغ، سرکوب، پنهان کردن اطلاعات (Mearsheimer and Rosato, 2023, p. 9) و ... رو می‌آورند، سیاست خارجی از مسیر عقلانیت دور شده و امکان پیگیری صحیح منافع ملی کم می‌شود و درنهایت قدرت آن کشور در ماتریس بین‌المللی قدرت کاهش می‌یابد. یکی از مواردی که به‌صورت مستقیم به این استدلال مربوط است، بحث امکان بهره‌برداریِ حداکثری از نخبگان دانشگاهی در تصمیم‌سازی‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و به‌تعبیر مرشایمر، فرایندهای مشورتی است. حضور اساتید دانشگاه‌ها، پژوهشگران برتر و سایر نخبگان علمی در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی و اساسی کشور، علاوه بر آنکه از تقلیل‌دادن سیاست بین‌الملل به مسائل دور از واقع جلوگیری می‌کند و باعث ایجاد فهمی واضح‌تر و واقعی‌تر از امور جهان می‌شود، باعث افزایش کارکرد و بهبود بازدهیِ تصمیماتِ اتخاذ شده نیز خواهد شد. در بسیاری از کشورهای پیشرفته جهان، نخبگان دانشگاهی، در سطوح بالای تصمیم‌گیری دخیل و امکان ارائه نظر و مشارکت آن‌ها در فرایندهای مشورتی در سطوح گوناگون وجود دارد.

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این مقاله، تشریح و همچنین بیان برخی ایرادات و انتقادات وارد بر نظریه عقلانیت استراتژیک مرشایمر و روزاتو بود. در این راستا، برخی انتقادات روان‌شناختی

وارد و تناقضات درونی این نظریه بیان شد و همچنین شباهت‌های زیاد این رویکرد با برخی نحله‌های نئوکلاسیکی رئالیسم و سازه‌انگاری و مفاهیمی مانند فرهنگ استراتژیک، شرح داده شد . پارادایم سیاست (سیاسی) در معنای کلان خود، فارغ از قضاوت در مورد ماهیت انگاره‌ها و نظام معنایی سازنده آن، متضمن سازوکارهای پذیرفته‌شده مشورتی و تصمیم‌گیری در بستر عقلانیتی جمعی و تثبیت شده است که مفهوم عقلانیت استراتژیک مرشایمر، به‌سادگی از آن قابل استخراج است، خصوصاً اینکه پارادایم‌های سیاست، در نظریه‌ای مانند رئالیسم نئوکلاسیک که در حوزه تئوریزه کردن سیاست خارجی است؛ به‌کار گرفته شوند. سازه‌انگاری و مفاهیمی مانند فرهنگ استراتژیک نیز، علاوه بر آن‌که نزدیکی زیادی با مفهوم پارادایم‌های سیاست دارند، در عمل، می‌توان دو عنصر مشورتی (جدلی) بودن و ابتنا بر نظریات معتبر را از عمق استدلال‌های آن‌ها در مفاهیمی مانند: فرهنگ حاکم بر روابط بازیگران، الگوهای رفتاری تثبیت‌شده و آموخته‌شده، برساختگی تعاملی و بیناذهنی هویت‌ها، منافع و ...، استخراج نمود. بنابراین، عقلانیت استراتژیک مرشایمر را باید یک رویکرد نسبتاً ناقص، گاهاً متناقض و ازپیش‌گفته شده در سایرِ نظریه‌ها به‌شمار آورد. با این حال، در عرصه عملی، این رویکرد دستاوردهای خوب و مهمی در حوزه مطالعات سیاست خارجی و امنیتی به همراه دارد.

بزرگ‌ترین آورده مفهوم عقلانیت استراتژیک مطرح شده توسط مرشایمر را می‌توان کمک به فهم استراتژی‌های گوناگون اتخاذ شده توسط دولت‌های مختلف و پرهیز از برچسب‌زنیِ فوری به آن‌ها برشمرد. در حقیقت، رویکرد عقلانیت استراتژیک، به‌مثابه یک لنز تئوریک که بر برخی ابعاد تصمیم‌گیری در حوزه سیاست خارجی زوم است و تمرکز دارد، در عینِ ساده‌سازی متغیرهای متعدد و پیچیده در این رابطه، ساده‌انگاری سیاست‌های اتخاذ شده توسط دیگران را، نهی می‌کند. یعنی اینکه اگر یک استراتژی یا سیاست اتخاذ شده از سوی یک دولت به مذاق ما خوش نیامد، لزوماً به دلیل غیرعقلانی بودن آن مواضع و سیاست‌ها نیست، بلکه شاید آن رویکردها نتیجه بحث‌های مشورتی و نظریات معتبر پذیرفته شده توسط نخبگان آن‌هاست و در نتیجه احتمالاً عقلانی است و این ما هستیم که بایستی با توجه به ابعاد متعدد تصمیمات سایر بازیگران و نگاه جامع به آن‌ها، رفتارهای آن‌ها را تجزیه‌وتحلیل کنیم. فهم سیاست‌های دیگران و زمینه‌ای که تصمیمات نخبگان آن‌ها در بستر آن شکل گرفته، موجب درک بهتر فضای بین‌الملل، پاسخ‌گویی بهتر و اتخاذ سیاست‌های کارآمدتر خواهد شد. درک این مسئله به‌خصوص برای کشور ما اهمیت فوق‌العاده

بالایی دارد، چراکه ایران چه در محیط امنیتی پیرامونی در حوزه‌های قفقاز و آسیای میانه، خاورمیانه و خلیج فارس، آسیای جنوب غربی و ... و چه در محیط کلان نظام بین‌الملل، با تهدیدهای عمیق، متعدد و گسترده‌ای روبه‌رو است. برهمین‌اساس فهم چیستی و چرایی سیاست‌های اتخاذشده توسط دیگر کشورها در قبال ما، نه‌تنها کمک شایانی به رفع و دفع این تهدیدها خواهد نمود، بلکه امری ضروری و الزامی برای بقا و زیست در شرایطِ پُرریسک و خطیرِ فعلی کشور است. به‌عنوان مثال، مواضع ضد امنیتی و تهدیدآمیز امارات در قبال جزایر سه‌گانه ایرانی که مدتی است با حمایت‌های نسبی روسیه و چین نیز همراه است، باید سیاست‌مداران و تصمیم‌گیران کشور را به این نتیجه برساند که شاید از نظر روسیه و چین، حمایت آن‌ها از امارات در قبال ایران در این موضوع، نه‌تنها نسنجیده و بلکه طبق منافع آن‌ها، کاملاً عقلانی و صحیح است و این ما هستیم که باید خود را با رهایی از دوست‌پنداری‌ها و دشمن‌پنداری‌های متصلب و حرکت به‌سوی عمل‌گرایی و تنوع‌بخشی به روابطمان، از انزوا و قرارگیری در شرایطی مشابه، نجات دهیم. البته به سایر تهدیدات مستقیم علیه ایران مانند رویکردهای باکو و آنکارا در قفقاز جنوبی علیه ایران و ... نیز می‌توان اشاره نمود. به این صورت که اتخاذ سیاست‌های ضد امنیتی، ضد اسلامی و وحدت‌شکن باکو که مستقیماً علیه تمامیت ارضی و امنیت ملی ایران است را، شاید بتوان از نقطه‌نظر مقامات باکویی، کاملاً عقلانی و برمبنای بهره‌برداری حداکثری از قرابت‌های قومی موجود با برخی مناطق مرزی کشور از یک‌سو و از سوی دیگر به دلیل آگاهی آن‌ها از تنهایی استراتژیک ایران در نظر گرفت. ازهمین‌رو، این ما هستیم که باید برای رفتارهای تهاجمی سایرین آماده باشیم و دیگر کشورها، تنها در صورتی ملاحظه حساسیت‌های ما را خواهند کرد، که یا منافعشان از طریق وابستگی به ما به خطر بیفتد و یا اینکه مطابق منطق بازدارندگی از انجام هرگونه اقدام علیه ما بترسند که عملی‌سازیِ هردوی این موارد، مستلزم بازنگری در برخی سیاست‌ها است که قطعاً بدون حضور حداکثری نخبگان وطن‌دوست در سطوح حساس و کلان تصمیم‌گیری کشور، میسر نخواهند شد. در انتها باید گفت که این بر عهده نهادهای تصمیم‌گیر و امنیتی کشور است که بتوانند ذهنیت سایر بازیگران را درک کرده و برمبنای آن، به رفع تهدیدها پرداخته و با تعریف زمین بازی برای رقبا و تأکید بر افعال کُنشی، ابتکار عمل را در درست بگیرند.

References

Ainsworth, S. (2020, September 28). Rational Choice Theory in Political Decision Making. *Oxford Research Encyclopedia of Politics*. Retrieved 6 Jun. 2024, from https://oxfordre.com/politics/view/10.1093/acrefore/9780190228637.001.0001/acrefore-9780190228637-e-1019.

Baumgartner, F.R. (2013), *Ideas and Policy Change*. Governance, 26: 239-258. https://doi.org/10.1111/gove.12007.

Beyer, A. C. (2017). *International political psychology: Explorations into a new discipline*. Palgrave Macmillan. https://doi.org/10.1057/978-1-137-37779-1.

Carl von Clausewitz(1976), *On War, ed. and trans. Michael Howard and Peter Paret* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1976.

Chong, D. (2023). *Rational choice as an empirical and normative model of political behavior*. In L. Huddy, D. O. Sears, J. S. Levy, & J. Jerit (Eds.), The Oxford handbook of political psychology (3rd ed., pp. 109–149). Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780197541302.013.3

Cohen, Scott Allen. (2022). *Strategic Culture and a State's Decision to Use Military Force: A Comparative Analysis of Israel and the Islamic Republic of Iran*. Master's thesis, Harvard University Division of Continuing Education.

Coşkun, B. B. (2007). *DOES "STRATEGIC CULTURE" MATTER? OLD EUROPE, NEW EUROPE AND THE TRANSATLANTIC SECURITY*. PERCEPTIONS: Journal of International Affairs, 12(3), 71-90.

Dehghani Firouzabadi, Seyed Jalal and Zabihi, Reza (2024). *Iran and the New World Order; Challenges and opportunities*. Foreign Relations Quarterly, 16(1), 1-26. doi: 10.22034/fr.2024.440842.1488.

emphasizing its study in Iran. Foreign Relations Quarterly, 15(3), 112-134. doi: 10.22034/fr.2024.411934.1434.

Harrington, Nicholas. (2022). *Uncertainty in International Relations: Forecasts, Risks, and Unintended Outcomes*, University of Sydney.

Heuser, Beatrice and O'Neill, Paul(2022), *Episode 9: Colin S Gray, Strategic Culture, and What is Good Enough*, available at: https://rusi.org/podcasts/talking-strategy/episode-9-colin-s-gray-strategic-culture-and-what-good-enough,

Jeffrey M Kaplow, Erik Gartzke(2021), *The Determinants of Uncertainty in International Relations*, International Studies Quarterly, Volume 65, Issue 2, June 2021, Pages 306–319, https://doi.org/10.1093/isq/sqab004.

Johnson, J.L., Kartchner, K.M., & Larsen, J.A. (2009). *Strategic culture and weapons of mass destruction*: culturally based insights into comparative national security policymaking.

Just, D. R. (2020). John Kay and Mervyn King: Radical Uncertainty: Decision-Making Beyond the Numbers. *Administrative Science Quarterly*, *65*(3), NP24-NP26. https://doi.org/10.1177/0001839220918981.

Kertzer, Joshua D. and Tingley, Dustin H(2018)., Political Psychology in International Relations: Beyond the Paradigms (May 2018). Annual Review of Political Science, Vol. 21, pp. 319-339, 2018, Available at SSRN: https://ssrn.com/abstract=3197089 or http://dx.doi.org/10.1146/annurev-polisci-041916-020042.

Kitchen, Nicholas. (2018). Type III NCR - A Restatement, Paper Presented at London School of Economics, 29 November 2018.

Lantis, J.S. (2009). Strategic Culture: From Clausewitz to Constructivism. In: Johnson, J.L., Kartchner, K.M., Larsen, J.A. (eds) Strategic Culture and Weapons of Mass Destruction. Initiatives in Strategic Studies: Issues and Policies. Palgrave Macmillan, New York. Pp. 33-52. https://doi.org/10.1057/9780230618305_3.

Lock, E. (2017, September 26). *Strategic Culture Theory: What, Why, and How*. Oxford Research Encyclopedia of Politics. Retrieved 7 Jun. 2024, from https://oxfordre.com/politics/view/10.1093/acrefore/9780190228637.001.0001/acrefore-9780190228637-e-320.

Mearsheimer, J. J., & Rosato, S. (2023). Front Matter. In *How States Think: The Rationality of Foreign Policy* (pp. i–vi). Yale University Press. https://doi.org/10.2307/jj.5666733.1.

Miller GA 2003. The cognitive revolution: a historical perspective. *Trends Cogn. Sci.* 7:141–44. https://doi.org/10.1016/S1364-6613(03)00029-9.

Mitzen, Jennifer and Schweller, Randall. (2011). *Knowing the Unknown Unknowns: Misplaced Certainty and the Onset of War*. Security Studies 20(1): 2–35.

Norrin M. Ripsman, Jeffrey W. Taliaferro, and Steven E. Lobell(2016), *Neoclassical Realist Theory of International Politics* (New York: Oxford University Press, 2016).

Peter A Hall, "Policy Paradigms, Social Learning, and the State: the Case of Economic Policymaking in Britain," *Comparative Politics* 25, no. 3 (April 1993), doi:10.2307/422246.

Shaheen, Amrozia. (2013). Uncertainties and Measurements in experimental physics, LUMS School of Science and Engineering.

Shojaie, Amirroham and Simbar, Reza. (1402). Analysis and criticism of Fareed Zakaria's state-centered realism theory,

Simon, H. A. (1995). Rationality in Political Behavior. *Political Psychology*, *16*(1), 45–61. https://doi.org/10.2307/3791449.

Suleimanpour, Hadi, Hosseini Feharji, Mojtabi, Salehian, Ali, Najafi, Mustafa and Suleimanpour, Sajjad. (1403). Embedded Polarity: Explanation of Polarity Ratio and Field Order. Foreign Relations Quarterly, 16(1), 51-88. doi: 10.22034/fr.2024.460673.1541.

Uchechukwu, O. (2022). Political Science Paradigms, Methods and Approaches: A Critical Appraisal. *Central Asian Journal of Social Sciences and History*, *3*(3), 57-66. Retrieved from https://cajssh.centralasianstudies.org/index.php/CAJSSH/article/view/267.

University of Denver Graduate School of Social Work(2022), Introduction to Rational Choice Theory in Social Work, available at: https://www.onlinemswprograms.com/social-work/theories/rational-choice-theory/.

Wohlforth, William C(1987)., "*The Perception of Power: Russia in the Pre-1914 Balance* ", World Politics, 39(3), 353-381.

Xavier Molinero, Fabián Riquelme(2021), Influence decision models: From cooperative game theory to social network analysis, Computer Science Review, Volume 39, 2021, 100343, ISSN 1574-0137, https://doi.org/10.1016/j.cosrev.2020.100343.

International Quarterly of Foreign Relations
Center for Strategic Research
https://frqjournal.csr.ir
E-ISSN: 2588-6541
Vol. 17, Issue. 3, No. 67, 2025 **Received:** 2024/12/25 **Revised:** 2025/06/16 **Accepted:** 2025/10/08
Research paper

Constraints of Iran's CurrentAsian Policy in the Indian Subcontinent

Maziar Mozaffari Fallarti [1] **Amir Mohsen Shahsharghi** [2]

1. Assistant Professor in Indian Studies, South and East Asia and Oceanic Studies Department, Faculty of World Studies, Tehran University, Tehran, Iran (Corresponding Author) Email: mmfalarti@ut.ac.ir
2. PhD Candidate in Indian Studies, South and East Asia and Oceanic Studies Department, Faculty of World Studies, Tehran University, Tehran, Iran. Email: shahsharghi@ut.ac.ir

Abstract

The Asian policy of the Islamic Republic of Iran has attracted the attention of many researchers in recent years as a fundamental part of the country's foreign policy. However, most of the related research on this subject has focused more on Iran's relations with China and Russia as two eastern powers, and the issue of Iran's failure to develop its interactions with other environments, including the Indian subcontinent, has rarely been considered. Given the special position of the Indian subcontinent in the "Asian" environment, the central question of the present study is which limiting variables affect the advancement of the Islamic Republic of Iran's Asian policy in the Indian subcontinent environment? The hypothesis that is tested in the course of the research is that in order to evaluate the limiting variables of Iran's Asian policy in the Indian subcontinent environment, attention should be paid to two levels of limiting variables, based on neoclassical realists. At the first level, there are structural elements of the international system such as the Iran-US rivalry and emerging regional dynamics that have limited the overall framework of the country's foreign policy choices in this environment. At the second level, there are non-structural elements such as an inaccurate perception of existing equations, an overestimation of the maneuvering power among Asian actors, and a low capacity of bureaucratic mechanisms that prevent the optimization of achievements in this limited environment of choices. In this study, a qualitative research method, an analytical-descriptive approach, and library resources have been utilized.

Keywords: Asian Policy, Islamic Republic of Iran,, Look East Policy, Indian Subcontinent. Balanced Diplomacy, Neighborhood Policy

International Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.
10.22034/fr.2025.495878.1616 http://frqjournal.csr.ir

Extended Abstract

Iran's "Asian Policy" is to be considered an evolution of a former policy approach widely known as the "Look East Policy". Initially seen as a strategic counterbalance to Euro-American influence, this approach aimed to strengthen Iran's ties with non-Western powers, especially China and Russia. However, when these countries backed UN sanctions against Iran, the strategy lost traction. In later years, Tehran explored alternative alignments, including South–South cooperation with Latin American and African countries.(Bagheri Dolatabadi & Shafiee Seifabadi, 2021) The 2010s brought a more nuanced understanding: Iran's eastward focus was no longer just about confronting the West but also about capitalizing on the growing influence of Asia in the international system. Particularly, after the adoption of JCPOA and initial détente with U.S., Iran's "Look East Policy" was translated as a balanced approach to engage and exploit evolving relations with Asian powers in economic, political, and security domains. While most attention in Iranian scholarly studies has focused on the role and position of China and Russia in Iran's "Look East Policy" and "Asian Policy", other significant Asian regions—particularly the Indian subcontinent—remain underexplored.

Research Question

Acknowledging the fact that Iran's "Asian Policy" has fallen short in the Indian subcontinent in comparison to China and Russia, this article addresses the existing gap in the literature by asking: What are the main constraints that have prevented Iran from effectively implementation of its Asian Policy agenda in the Indian subcontinent?

Research Hypothesis

Drawing on the analytical lens of neoclassical realism, the study examines this hypothesis: Iran's initiatives in the Indian subcontinentin its "Asian Policy" has been plagued not only by the structural constraints, but also by internal constraints that prevent the maximal performance of the policy in the given structural environment.

Theoretical Framework

The article employs neoclassical realism to assess Iran's underperforming foreign policy agenda in the Indian subcontinent. Unlike structural realism, which focuses exclusively on international system constraints, neoclassical realism introduces domestic-level variables—particularly elite perceptions and state capacity—as mediators between systemic pressures and foreign policy outcomes. As theorized by Gideon Rose, states albeit face structural constraints, but their ability to respond depends on how national elites interpret those conditions and whether state institutions can mobilize resources effectively. Therefore, the same structural environment may lead to different outcomes depending on internal decision-making dynamics.(Rose, 1998)

Iran's Initiatives in the Indian Subcontinent

Iran's "Asia Policy" initiatives in the Indian subcontinent mostly include four main areas. First area would be trade and energy in which despite historical ties, trade volumes with India, Pakistan, Bangladesh and Sri Lanka remained stagnant. Importantly, Iran's oil exports—once a cornerstone of economic ties—have ceased completely since the imposition of U.S. secondary sanctions during first Trump administration's "Maximum Pressure" campaign.

Second, are the Large-Scale Economic Projects namely "The Peace Pipeline" with India and Pakistan, "Farzad-B gas field" cooperation with India, "Uma Oya Hydroelectric Project" in Sri Lanka and "Electricity Export Line" to Pakistan. Most of these large-scale projects have faced delays or cancellations due to sanctions and financial constraints. Third area of cooperation would be Connectivity Projects and Corridors like the International North–South Transport Corridor (INSTC) initiative and the development of Chabahar Port with India, and the ITI railway project with Pakistan. These connectivity projects have shown much higher strategic potential despite western sanctions, yet still they suffered from execution delays, funding gaps, and legal disputes. Last area of cooperation would be Security and Multilateral Engagements. Iran had minimal military engagement with India, Pakistan and the others, and the security cooperation was inconsistent. Particularly in relations with Pakistan, Iran has faced complicated border insecurities such as terrorism and smuggling, which from time to time has led to minimal confrontations between Iran and Pakistan. At last, Iran is a joint member in forums like SCO and BRICS with these South Asian nations which offers diplomatic potentials but so far has had few tangible outcomes.

Major Constraints of Iran's Asian Policy in the Indian Subcontinent

The foremost external constraint is the persistent antagonism between Iran and the United States. Through secondary sanctions and dollar hegemony, Washington has effectively deterred the countries of the Indian subcontinent from meaningful economic engagement with Iran. Even where cooperation is beneficial—such as India importing Iranian oil—U.S. pressure prevails. In other words, Iran is unable to use its relative national power and resources in its relationship with the above-mentioned nations due to U.S. hegemony in global financial system. This factor has been powerful enough to stop the smaller countries -Sri Lanka and Bangladesh- from any meaningful economic interaction with Iran. Additionally, the rising U.S.–China rivalry has reshaped the regional dynamics in Asia. India aligns more closely with the U.S., while Pakistan deepens ties with China. In another level, India aligns with Israel and U.A.E (named Indo-Abrahamic Alliance) in order to contain both Iran and China, while substituting U.S. direct presence in West Asia.(Mozaffari Falarti, Shahsharghi, & Meraji, 2025) In such structural circumstances, Iran's India-centric initiatives seem less viable, while resulting in a strategic ambiguity toward the existing great power rivalries.

In fact, much of this ambiguity is the practical outcome of what the Neoclassical realists would call the intervening variables. It seems that Iranian elite suffers from misperceptions and miscalculations with regard to great power rivalries and the regional dynamics. Considering Iran's major antagonism with Washington, it

seems that the overemphasized neutrality between Beijing, Delhi and Islamabad does not maximize Iran's policy outcomes. India's inclusion in Chabahar Port for example, was highly in line with U.S. containment policy against China in Afghanistan and Central Asia, while Iran viewed it as a balanced move to include India in its political toolkit.(Haji Yousefi & Naroee, 2021) Yet it seems that Iran's elite perception of its ability to maneuvers between different Asian powers was relatively overestimated. In other words, Iran have received marginal benefits from India's presence in Chabahar, while China and Pakistan have developed major concern from that presence. Building upon another notion in the Neoclassical Realist approach, it is to be noted that Iran's marginal benefit from India's presence in Chabahar was not necessarily an outcome of the structural constraints, but an indirect outcome of the bureaucratic weakness and underperformance in mobilization of resources. Since the port was exempt from U.S. sanctions for years, yet the finalization of the long-time contract took years, due to a single legal clause disagreement.(Shukla, 2024) Delayed for more than a decade, the stalled railway development of Chabahar is yet another case of institutional underperformance. Also, in the case of Pakistan's electricity export contract, the fact that Iran does not have failed to develop a stable excess capacity in summer peak, is yet another example. (Otaghe Iran Online, 2023)

Conclusion

Iran's Asian Policy in the Indian subcontinent has underperformed relative to its ambitions and strategic potential. While U.S. sanctions and emerging dynamics represent significant external constraints, Iran's internal constraints—including misperceptions, overestimation of relative power and ability, and bureaucratic dysfunction—have played an equally critical role in its limited success. Regardless of the outlook that exist in removal of the structural factors, mostly sanctions, Iran must recalibrate its expectations, improve its internal policy capacity, and align its initiatives more realistically with regional dynamics. Without such reforms, Tehran would not succeed in its "Asian Policy"' objectives in the Indian subcontinent.

روابط خارجی

سال هفدهم، شماره سوم (پیاپی ۶۷)، پاییز ۱۴۰۴، صص. ۲۹۳-۳۱۴
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۰۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۶

مقاله پژوهشی

محدودیت‌های سیاست معاصر آسیایی جمهوری اسلامی ایران در محیط شبه‌قاره هند

مازیار مظفری فلارتی[۱] **امیرمحسن شاه شرقی**[۲]

۱. استادیار مطالعات هند، گروه مطالعات جنوب و شرق آسیا و اقیانوسیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Email: mmfalarti@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری مطالعات هند، گروه مطالعات جنوب و شرق آسیا و اقیانوسیه، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران

Email: shahsharghi@ut.ac.ir

چکیده

سیاست آسیایی جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر به‌عنوان بخشی اساسی از سیاست خارجی کشور، توجه بسیاری از پژوهشگران را جلب کرده است. بااین‌حال، عمده پژوهش‌های مرتبط در این موضوع، بیشتر بر روابط ایران با چین و روسیه به‌عنوان دو قدرت شرقی تمرکز داشته‌اند و مسئله عدم توفیق ایران در توسعه تعاملات خود با سایر محیط‌ها، اعم از شبه‌قاره هند، به‌ندرت مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به جایگاه ویژه شبه‌قاره هند در محیط «آسیا»، پرسش محوری پژوهش حاضر این است که پیشبرد سیاست آسیایی جمهوری اسلامی ایران در محیط شبه‌قاره هند از کدام متغیرهای محدودکننده تأثیر می‌پذیرد؟ فرضیه‌ای که در جریان پژوهش مورد آزمون قرار می‌گیرد این است که برای ارزیابی متغیرهای محدودکننده سیاست آسیایی ایران در محیط شبه‌قاره هند باید، به تأسی از واقع‌گرایان نوکلاسیک، به دو سطح از متغیرهای محدودکننده توجه داشت. در سطح اول، عناصر ساختاری نظام بین‌الملل همچون تخاصم ایران و ایالات متحده و پویایی‌های نوظهور منطقه‌ای قرار دارند که چهارچوب کلی انتخاب‌های سیاست خارجی کشور در این محیط را محدود نموده‌اند. در سطح دوم، عناصری غیرساختاری همچون ادراک غیردقیق از معادلات موجود، بیش‌برآوردی قدرت مانور در میان بازیگران آسیایی و ظرفیت پایین سازوبرگ‌های بوروکراتیک قرار دارند که مانع بهینه‌سازی دستاوردها در همین محیط محدود انتخاب‌ها می‌شوند. در این پژوهش از روش تحقیق کیفی، رویکرد تحلیلی-توصیفی و منابع کتابخانه‌ای بهره‌برداری شده است.

کلیدواژه‌ها: سیاست آسیایی، جمهوری اسلامی ایران، نگاه به شرق، شبه‌قاره هند، دیپلماسی متوازن، سیاست همسایگی

شاپای الکترونیک: ۶۵۴۱-۲۵۸۸ / پژوهشکده تحقیقات راهبردی / فصلنامه روابط خارجی

10.22034/fr.2025.495878.1616 http://frqjournal.csr.ir

CC BY NC

مقدمه و بیان مسئله

سیاست آسیایی را باید در حقیقت نسخه گسترده‌تری از راهبرد نگاه به شرق جمهوری اسلامی ایران دانست که به‌صورت ویژه از اواسط دهه ۸۰ خورشیدی به‌عنوان راهبردی کلان در سیاست خارجی مطرح شد (Sheikholeslami&Attarzade, 2022). در واقع، برخلاف سیاست اعلامی اولیه مبنی بر عدم تعهد، که در شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» تبلور می‌یابد، تحولات متعدد در نظم بین‌المللی و تعاملات منطقه‌ای، کشور را به سمت تعامل فعال‌تر با قدرت‌های شرقی سوق داده است. به‌طور خاص، باید توجه داشت که اتخاذ رویکرد نگاه به شرق به‌عنوان یک سیاست اعلامی، در حقیقت به معنای تمرکز بر تقویت پیوندها با شرق در سایه تشدید تنش‌های هسته‌ای با غرب پدیدار شد. اساس نگاه به شرق بر این محور استوار بود که حل‌وفصل چالش‌هایی چون موضوع هسته‌ای، الزاماً در غرب و پایتخت‌های اروپایی رقم نمی‌خورد و باید با شریک کردن کشورهای شرقی، ابزارهای جدیدی برای موضوع هسته‌ای خلق شود؛ اما بعد از یک دوره ترافیک سفرهای دیپلماتیک میان تهران، مسکو و پکن، هم‌سویی چین و روسیه در صدور سه قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل علیه برنامه هسته‌ای ایران، این نظریه را تا حدود زیادی به حاشیه راند. در اواسط دولت نهم، این راهبرد به‌یک‌باره تبدیل به نگاه به آمریکای لاتین شد و بعدتر با همکاری‌های جنوب-جنوب علیه سلطه‌گری شمال (متمرکز بر آفریقا و آمریکای لاتین) جایگزین شد (Bagheri Dolatabadi & Shafiee Seifabadi, 2021, p. 390). با پدیدار شدن برخی گشایش‌ها در پرونده هسته‌ای در ابتدای دهه ۹۰ شمسی، به نظر می‌رسید که نسخه پیچیده‌تری از رویکرد نگاه به شرق، با هدف توسعه متوازن روابط با عمده بازیگران مطرح آسیایی، در سیاست خارجی کشور متولد شده باشد. در این نسخه، ارتباط با شرق نه‌فقط در وجه دفاع از خود مقابل فشار کشورهای غربی که در وجه انتفاع اقتصادی و سیاسی از فضای در حال تغییر حاکم بر روابط بین‌الملل نیز مد نظر بود (Sanaei& Karami, 2021). تحولات یک دهه گذشته، به تقویت تمایل جمهوری اسلامی ایران برای برقراری ارتباط با کشورهای شرقی از هر دو وجه مورد بحث انجامیده است. از یک‌طرف، خروج ایالات متحده از برجام و تشدید تنش‌ها میان ایران و غرب موجب شده که ایران، جلب حمایت بازیگران شرقی را به‌عنوان یک گزینه مطلوب دنبال کند. از طرف دیگر، پیوستن فزاینده کشورهای آسیایی به جرگه قدرت‌های نوظهور و افزایش سهم اقتصادی و سیاسی «آسیا» در مفهوم جغرافیایی آن، توجه ایران را برای انتفاع اقتصادی و سیاسی بیش از پیش بر محیط آسیا متمرکز ساخته است. روندهای مورد بحث منجر به ظهور مفهوم «سیاست

آسیایی ایران» در محافل پژوهشی و سیاستی شده که در تعریف، رویکردی در سیاست خارجی است که بر تقویت تعاملات اقتصادی، سیاسی و امنیتی ایران با بازیگرانی تأکید دارد که در محیط رو به رشد آسیا دسته‌بندی می‌شوند. شیخ‌الاسلامی و عطازاده در مقاله «آسیایی شدن: خوانشی جدید از نگاه به شرق» تلاش نموده‌اند که این روند تکاملی در داخل ایران را با استمداد از روندهای بین‌المللی چرخش به آسیا در کشورهایی همچون ترکیه، تایوان و هند توضیح بدهند و تأکید کنند که وجه دوم مورد اشاره (یعنی انتفاع اقتصادی و سیاسی از فضای در حال تغییر حاکم بر روابط بین‌الملل) در این رویکرد اولویت و ارجحیت دارد (Sheikholeslami&Attarzade, 2022).

با مرور ادبیات تولید شده در حوزه نگاه به شرق و بعدتر، مفهوم نوظهور سیاست آسیایی، می‌توان دریافت که عمده پژوهش‌های مدون بر چین و روسیه به‌عنوان دو قدرت آسیایی تمرکز داشته و جایگاه سایر بازیگران در رویکرد نگاه به شرق یا سیاست آسیایی در قالب اشارات کلی مورد بحث قرار گرفته است. این در حالی است که به‌عنوان مثال، مجموعه شبه‌قاره هند، متشکل از چهار کشور هند، پاکستان، سری‌لانکا و بنگلادش قریب به ۳۰ درصد از جمعیت و ۱۰ درصد از مساحت آسیا را در برمی‌گیرد و مجموع تولید ناخالص داخلی این چهار کشور نیز معادل ۱۰ درصد از کل اقتصاد آسیاست. در پژوهش‌هایی که به کشورهای شبه‌قاره هند در چهارچوب رویکرد نگاه به شرق اشاره شده، بحث اغلب منحصر به هند بوده و تصویری سه ستونی از راهبرد نگاه به شرق، با مشارکت چین، روسیه و هند ارائه شده است (Adami, 2010). با این وجود، هیچ ارزیابی مشخصی از نحوه جانمایی یا موفقیت-شکست سیاست نگاه به شرق در خصوص هند ارائه نشده است.

بخش دیگری از پژوهش‌های مرتبط، به مسائل سیاست خارجی ایران در خصوص کشورهای منفرد یا مجموعه جنوب آسیا انجام پذیرفته‌اند؛ اما در آن‌ها اشاره چندانی به جانمایی این مناطق در راهبرد کلان نگاه به شرق یا مسئله آسیایی شدن نشده است و تمرکز در آن‌ها بیشتر بر ایده‌های منطقه‌گرایانه یا تحلیل‌های ژئوپلیتیکی بوده است. به‌عنوان مثال، احمدی فشارکی در بررسی حوزه‌های تعامل و تقابل در سیاست خارجی ایران و هند، ایده خط لوله صلح در مسیر ایران، پاکستان و هند را گام بزرگی در راستای همگرایی منطقه‌ای دانسته و توسعه همکاری‌های همه‌جانبه با اعضای پیمان شانگهای را زیرساخت اولیه شکل‌گیری جامعه امن در محیط مربوطه دانسته است. هم‌زمان، تحریم‌ها، روابط رسمی و رو به تزاید هند با آمریکا و اسرائیل و نفوذ لابیست‌های قدرتمند صهیونیست در کنار برخی نقاط ضعف دستگاه دیپلماسی ایران

از موانع اصلی این روند دانسته شده‌اند (Ahmadi Fesharaki, 2011). در موردی مشابه، حسینی و همکاران در تبیین استراتژی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در شبه‌قاره از دیدگاه ژئوپلیتیک بهره گرفته‌اند تا نشان دهند این استراتژی در یک سطح شامل توسعه همه‌جانبه روابط در حوزه‌های مختلف با کلیت شبه‌قاره است و در سطح دیگر می‌بایست مبتنی بر ایفای نقش واسطه با هدف حل‌وفصل بحران‌های فی‌مابین شبه‌قاره باشد. این پژوهش تدوین استراتژی مطلوب ایران در خصوص هند و پاکستان را مبتنی بر رویکرد ژئوپلیتیک و اندیشه اسلامی پیشنهاد می‌کند (Hoseini, Karimpour, Mottaghi, &Eta'at, 2024). هادی‌پور و همکاران نیز با بهره‌گیری از یک چهارچوب نظری ترکیبی، دست به تبیین فرصت‌های ژئوپلیتیکی سیاست خارجی ایران در محیط جنوب آسیا زده‌اند و با تعیین دوازده شاخص به‌عنوان شاخص‌های فرصت‌آفرین، بر ضرورت پیشبرد سیاست خارجی در این محیط بر دو محور «سیاست هم‌تکمیلی» و «سیاست همراه‌سازی» تأکید نموده‌اند. مراد از هم‌تکمیلی در این پژوهش بهره‌برداری از مزیت انرژی و صادرات به‌طور عام و جانمایی هند در حوزه انتقال فناوری به‌طور خاص است. همچنین، مراد از همراه‌سازی، بهره‌برداری از قرابت‌های فرهنگی و مذهبی برای مبارزه با مناقشات مذهبی و بسترسازی تأسیس سازمان‌های منطقه‌ای فرهنگ‌پایه است (Hadipour, Hafeznia, Sajadpoor, &Khorashdizadeh, 2020).

در مجموع، می‌توان مدعی شد که مسئله پیشبرد سیاست آسیایی ایران در محیط شبه‌قاره هند در پژوهش‌های پیشین از چند جهت مغفول بوده است. اول اینکه، پژوهش‌های موجود پیوند جدی میان رویکردهای نگاه به شرق یا سیاست آسیایی و محیط شبه‌قاره برقرار نکرده‌اند و تعریف آن‌ها از شرق بیشتر محدود بر چین و روسیه بوده است. دوم اینکه در پژوهش‌های منطقه‌ای موجود تمرکز اصلی بر ظرفیت‌ها و فرصت‌های موجود در تعامل ایران با این محیط بوده است و کمتر به محدودیت‌های موجود در این حوزه پرداخته است. از این منظر، فقدان یک نگاه آسیب‌شناسانه و کل‌نگر در پژوهش‌های دانشگاهی موجود محسوس است.

پژوهش حاضر تلاش دارد به این خلأ پژوهشی-سیاستی در کشور پاسخ دهد. برهمین‌اساس، پرسش محوری پژوهش حاضر این است که پیشبرد سیاست آسیایی جمهوری اسلامی ایران در محیط شبه‌قاره هند از کدام متغیرهای محدودکننده تأثیر می‌پذیرد؟ برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر از چهارچوب نظری واقع‌گرایی نوکلاسیک به‌عنوان یک الگوی تحلیل سیاست خارجی در سطوح مختلف بهره می‌گیرد. با توجه به چهارچوب نظری انتخاب شده، روش پژوهش حاضر کیفی بوده و در آن از

رویکرد تحلیلی-توصیفی و منابع کتابخانه‌ای بهره‌برداری شده است.

۱. چهارچوب نظری: واقع‌گرایی نوکلاسیک

واقع‌گرایی نوکلاسیک از رویکردهای شناخته شده در حوزه تحلیل سیاست خارجی است که در دهه ۹۰ میلادی پدیدار شده است. نوکلاسیک‌ها به دنبال توضیح تغییرپذیری در سیاست خارجی دولت یکسان در فرایند زمان یا در میان دولت‌های مختلف مواجه با محدودیت‌های خارجی مشابه هستند. مشابه سایر الگوهای نظری واقع‌گرایی، متغیر مستقل نزد نوکلاسیک‌ها ساختار نظام بین‌الملل است که با ماهیت آنارشیک خود، انتخاب‌های سیاست خارجی دولت‌ها را محدود و مقید می‌سازد. با این وجود، واقع‌گرایان نوکلاسیک بر این باورند که ملاحظات ساختاری نقطه آغاز مناسب تحلیل سیاست بین‌الملل را معرفی می‌کنند، نه مکان پایان آن را. حتی اگر فرد تصدیق کند که آن ساختارها وجود دارند و مهم هستند، همچنان این پرسش باقی می‌ماند که دولتمردان چگونه فرمان را از داخل به دست می‌گیرند تا امکان و چگونگی تعیین قدرت ملی نسبی خود را در هر نقطه از تاریخ معین کنند. برهمین‌اساس، نوکلاسیک‌ها قائل به ضرورت توجه به محیط داخلی به‌عنوان متغیر مداخله‌گر هستند و معتقدند فشارهای سیستمیک و ساختاری (متغیر مستقل) از طریق متغیرهای میانجی (کمربندهای انتقالی) رفتار سیاست خارجی دولت‌ها (متغیر وابسته) را به شکل غیرمستقیم تحت تأثیر قرار می‌دهند. این متغیرهای میانجی علاوه بر عناصر و مؤلفه‌های مادی داخلی، در برگیرنده عناصر غیرمادی داخلی همچون ادراک و برداشت رهبران نیز هست (Mohammadsharifi& Hazrati Razlighi, 2024). به باور گیدئون روز، وضع‌کننده اصطلاح واقع‌گرایی نوکلاسیک، علی‌رغم اینکه متغیرهای سیستمی محدودیت‌ها و مشوق‌های بیرونی را تأمین می‌کنند، بروندادهای عملی سیاست خارجی به ویژگی‌های داخلی دولت و روندهای تصمیم‌سازی آن بستگی دارد. به بیان دیگر، علی‌رغم اینکه قدرت نسبی مادی متغیر اصلی تعیین‌کننده سیاست خارجی یک کشور است، هیچ کمربند انتقالی کامل و بلافصلی برای اتصال میان توانایی‌های مادی و رفتار سیاست خارجی وجود ندارد. چراکه تصمیمات سیاست خارجی توسط رهبران سیاسی و نخبگان اتخاذ می‌شود و برداشت آن‌ها از قدرت نسبی است که تعیین‌کننده است، نه مقادیر نسبی منابع فیزیکی و قوای آن کشور. منظور از قدرت نسبی در اینجا، توانمندی‌ها و منابعی است که با آن دولت‌ها قادرند یکدیگر را تحت تأثیر قرار دهند

(Rose, 1998). گیدئون روز علاوه بر ادراک رهبران از قدرت نسبی، توانایی دولت و سازوبرگ‌های بوروکراتیک آن برای بهره‌گیری از قدرت ملی را مؤلفه‌ای دیگر از متغیرهای میانجی برمی‌شمارد (Rose, 1998).

واقع‌گرایان نوکلاسیک مدعی هستند که یک کشور در مواجهه با عوامل خارجی، توانمندی‌های خود را اعم از نظامی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی بسیج می‌کند تا از منافع ملی خود محافظت کند. با این وجود، دولت‌ها همواره قادر به بسیج حداکثری توانمندی‌های خود در مسیر اهداف سیاست خارجی نیستند و مؤلفه‌های متعددی منجر به عدم بهینگی در بهره‌برداری از توانمندی‌ها می‌شود (Dehghani Firuzabadi, 2011). تبیین واقع‌گرایان نوکلاسیک با وارد نمودن متغیرهای میانجی در تحلیل، بر قدرت توضیح دهندگی تحلیل از رویکرد سیاست خارجی می‌افزاید و موجب می‌شود انتخاب‌های سیاست خارجی یک دولت به‌طور هم‌زمان در دو بستر ساختاری و ادراکی مورد تحلیل قرار گیرد. به بیان دیگر، واقع‌گرایان نوکلاسیک از نگاه تقلیل‌گرایانه متمرکز بر ساختار نظام بین‌الملل فاصله گرفته و سرشت تقدیرگرایانه تحلیل واقع‌گرا را با وارد نمودن متغیرهای سطح داخلی مانند ادراک رهبران و نخبگان تعدیل می‌کنند.

۲. ابتکارات سیاست آسیایی ایران در محیط شبه‌قاره

با توجه به تمرکز مطالعه موردی حاضر بر شبه‌قاره هند، لازم است ابتدا مهم‌ترین ابتکارات ایران برای تأثیرگذاری بر بازیگران در شبه‌قاره هند مورد بررسی قرار گیرند. در این خصوص، ۱. گسترش تبادلات تجاری بالأخص در حوزه انرژی و متکی بر مزیت‌های ایران در حوزه منابع طبیعی (نفت و گاز)؛ ۲. تعریف پروژه‌های کلان همکاری اقتصادی؛ ۳. مشارکت کریدوری و ۴. گسترش تعاملات در سایر زمینه‌ها قابل مطالعه هستند.

۲-۱. تبادلات تجاری

براساس آخرین آمار سالیانه منتشر شده توسط گمرک جمهوری اسلامی ایران، تجارت دوجانبه میان ایران و هند در مجموع به ارزش ۴/۱ میلیارد دلار بوده که از این میزان، حدود ۲/۲ میلیارد دلار صادرات ایران و ۱/۹ میلیارد دلار واردات کشور بوده است. تجارت دوجانبه میان ایران و پاکستان در مجموع حدود ۲/۸ میلیارد دلار بوده که از این میزان، حدود ۲/۱ میلیارد دلار صادرات ایران و ۶۸۴ میلیون دلار واردات کشور

بوده است. تجارت ایران با دو کشور بنگلادش و سری‌لانکا بسیار محدودتر از هند و پاکستان و به ترتیب ۱۷۴ میلیون دلار و ۲۳۹ میلیون دلار بوده است (Islamic Republic of Iran's Customs, 2024). تلاش‌های دیپلماتیک برای تعریف سازوکارهای تسویه مالی در شرایط تحریمی و گسترش توافقات تجاری، در سایه محدودیت‌های تحریمی با کُندی مواجه بوده است و ارقام بالا، در قیاس با ابعاد تجارت خارجی کشورهای مذکور ناچیز است. به‌طور خاص، باید توجه داشت که تمامی کشورهای شبه‌قاره هند در حوزه نفت به‌صورت خالص مصرف‌کننده محسوب می‌شوند و بخشی از نیاز نفتی خود را از طریق واردات تأمین می‌کنند. ایران به‌طور تاریخی یکی از تأمین‌کنندگان اصلی نفت در این منطقه به شمار می‌رفت و تا پیش از کمپین فشار حداکثری ترامپ، صادرات نفت ایران به این منطقه در جریان بود. ارزش صادرات نفت ایران به هند در سال مالی ۲۰۱۸-۲۰۱۹ به بیش از ۱۲/۳ میلیارد دلار رسید. پس از اعمال تحریم‌های ثانویه ایالات متحده، خرید رسمی نفت از ایران در محیط شبه‌قاره متوقف شده است (Aggarwal & Tiwari, 2025). تلاش ایران برای از سرگیری تبادلات نفتی با کشورهای شبه‌قاره هند در سال‌های گذشته با شکست مواجه شده است.

۲-۲. کلان پروژه‌ها

علی‌رغم تلاش‌های مکرر برای تعریف کلان پروژه‌های اقتصادی در محیط شبه‌قاره، ایران توفیق چندانی در پیشبرد و تثبیت این پروژه‌ها کسب نکرده است و تنها چند پیوند محدود اقتصادی از این تلاش‌ها متولد شده است. مهم‌ترین کلان پروژه انرژی مرتبط با ایران در محیط شبه‌قاره تاکنون موضوع احداث خط لوله صادرات گاز طبیعی موسوم به «خط لوله صلح» بوده است. براساس طراحی‌های اولیه، مقرر بود ایران در قالب یک قرارداد ۲۵ ساله به تأمین روزانه ۶۰ میلیون مترمکعب گاز برای دو کشور هند و پاکستان بپردازد. خط لوله مورد بحث در این قرارداد، از میدان گازی پارس جنوبی آغاز شده و پس از عبور از پاکستان، به هند می‌رفت. هند در سال ۲۰۰۸ با طرح مجموعه‌ای از ملاحظات، از پروژه مذکور خارج شد. ایران و پاکستان در سال ۲۰۱۰ بر پیشبرد پروژه به‌صورت مجزا توافق نمودند و مقرر شد طرفین تا سال ۲۰۱۴ احداث خط لوله را تکمیل نمایند (Farajirad, Baee Lashki, & Jahanbakhsh, 2015). علی‌رغم اینکه ایران خط لوله را تا نزدیکی مرز احداث نموده، اما طرف پاکستانی متأثر از عوامل مختلف به تعهد خود مبنی بر احداث خط لوله عمل نکرده است و برهمین‌اساس،

صادرات گاز طبیعی توسط ایران به شبه‌قاره تاکنون محقق نشده است. علاوه بر پروژه خط لوله، مشارکت در توسعه میدان گازی «فرزاد ب» نیز که اکتشاف آن با مشارکت شرکت‌های هندی انجام پذیرفته بود، از سال ۲۰۰۹ میان ایران و هند در دست مذاکره بود که پس از کش‌وقوس‌های فراوان، سرانجام در سال ۲۰۲۱ این پروژه توسط ایران به پیمانکاران داخلی واگذار شد (The Times of India, 2021).

با این حساب، کلان‌ترین پروژه‌های اقتصادی ایران در محیط شبه‌قاره را می‌توان موضوع صادرات برق از ایران به پاکستان و پیشبرد یک پروژه سدسازی در سری‌لانکا دانست. ایران و پاکستان، در سال ۲۰۰۲ میلادی نخستین موافقت‌نامه صادرات برق را به میزان ۳۴ مگاوات امضا نمودند. میزان صادرات برق ایران به پاکستان در سال‌های بعد به ۷۴ مگاوات و سپس ۱۰۰ مگاوات رسید (Irna, 2018). در حال حاضر، اتصال شبکه میان ایران و پاکستان ظرفیتی معادل ۲۰۴ مگاوات دارد. جمهوری اسلامی ایران یک کلان‌پروژه سدسازی نیز در سری‌لانکا آغاز نمود که متشکل از دو سد به نام‌های «دایرابا» و «پوهولپولا»، یک نیروگاه آبی ۱۲۰ مگاواتی زیرزمینی، ۲۸ کیلومتر تونل‌های انتقال آب و دسترسی و خطوط انتقال برق بوده است. این پروژه ۵۰۰ میلیون دلاری، در سال ۲۰۰۸ و در قالب قرارداد تأمین مالی توسط ایران آغاز شد. با این وجود، محدودیت‌های تحریمی در سال ۲۰۱۳ موجب شد که ایران نتواند پروژه را تأمین مالی نماید و در نهایت، پس از پانزده سال، پروژه مذکور با تأمین مالی دولت سری‌لانکا و پیمانکاری شرکتی ایرانی تکمیل شد (Kuruwita, 2024) (Isna, 2024).

۲-۳. کریدورها

پروژه‌های مشترک کریدوری، در مقام مقایسه، در محیط شبه‌قاره هند توفیق بیشتری کسب کرده‌اند. هرچند که در چهارچوب این پروژه‌ها نیز، پیوندهای معنی‌دار میان ایران و شبه‌قاره از نظر اقتصادی پدیدار نشده است. ایران به سبب جانمایی ویژه خود در جغرافیای منطقه، مسیری مناسب برای برقراری اتصال میان کشورهای شبه‌قاره و همسایگان شمالی خود، از آسیای مرکزی گرفته تا قفقاز، ترکیه، روسیه و حتی اروپای شرقی به‌حساب می‌رود. ایده کریدور شمال-جنوب، در همین چهارچوب قابل درک است. توافقنامه اولیه راه‌اندازی کریدور تجاری بین‌المللی شمال-جنوب (INSTC) میان هند، ایران و روسیه در سال ۲۰۰۰ منعقد گردید. این کریدور تجاری بین‌المللی در حال حاضر سه مسیر دارد. مسیر شرقی این کریدور از سمت آسیای مرکزی (۸۲۵۰

کیلومتر)، مسیر میانی آن از راه آبی دریای خزر (۷۵۰۰ کیلومتر) و مسیر غربی آن از سمت قفقاز (۷۲۰۰ کیلومتر) به شمال می‌رسد. علاوه بر سه کشور مؤسس کریدور، تاکنون کشورهای جمهوری آذربایجان، قزاقستان، ارمنستان، سوریه، بلاروس، عمان و تاجیکستان نیز به این توافقنامه کریدوری پیوسته‌اند (Soltani & Khosravi, 2022). با توجه به تمایل ویژه هند برای تسهیل تعاملات اقتصادی با افغانستان پس از حمله آمریکا و تأسیس نظام جمهوری، موضوع مشارکت هند در توسعه زیرساخت بندری و پس‌کرانه چابهار نیز در قالب تعاملات کریدوری ایران و بازیگران شبه‌قاره هند محوریت داشته است. اولین تفاهم‌نامه میان ایران و هند برای توسعه بندر چابهار و تکمیل اتصال ریلی آن در سال ۲۰۰۴ منعقد شد؛ اما با آغاز تحریم‌های هسته‌ای علیه ایران، فعالیت طرف هندی در توسعه بندر متوقف گردید. بعدتر و با انعقاد توافق هسته‌ای برجام، سه کشور هند، ایران و افغانستان توافقنامه چابهار را در سال ۲۰۱۸ به امضا رساندند. در این چهارچوب مقرر شد که طرف هندی در قالب ساخت، تملک و بهره‌برداری ۸۵ میلیون دلار تجهیزات در چابهار مستقر نماید و یک خط اعتباری ۱۵۰ میلیون دلاری نیز برای توسعه پس‌کرانه‌های بندر اختصاص دهد. با این وجود، پیشرفت پروژه به دلایل متعدد با چالش مواجه بوده است و در حال حاضر نیز چشم‌انداز روشنی ندارد (Haji Yousefi &Naroee, 2021).

در چهارچوب همکاری کریدوری با پاکستان، کریدور ریلی استانبول-تهران-اسلام‌آباد موسوم به ITI نیز یک پروژه مشترک کریدوری است که بیش از یک دهه قبل ذیل سازمان همکاری‌های اقتصادی (اکو) و با مشارکت پاکستان، ایران و ترکیه به‌طور آزمایشی افتتاح شد؛ اما پس از حرکت چند قطار به حالت تعویق درآمد. بعدتر تلاش‌هایی برای برقراری این قطار در مقاطع مختلف انجام پذیرفت و سرانجام اولین قطار در پایان سال ۲۰۲۱ از ایستگاه مارگالای پاکستان به مقصد استانبول حرکت نمود (Pouradib, 2022). با این حال، به نظر می‌رسد که مبدل ساختن این قطار به یک مسیر تثبیت شده و منظم تاکنون محقق نشده است.

۲-۴. گسترش تعاملات در سایر زمینه‌ها

برخلاف چین و روسیه، ایران در دهه‌های اخیر تعامل تسلیحاتی ملموسی با کشورهای شبه‌قاره هند نداشته است و بیشتر تحرکات این حوزه در چهارچوب‌های تبادلی دیپلماسی دفاعی دسته‌بندی می‌شوند. در حوزه امنیتی، ایران و پاکستان در محیط

مرزی مشترک با مشکلاتی مانند تحرکات تروریستی و قاچاق مواجه هستند که علی‌رغم وجود کانال‌های ارتباطی مشترک، توفیق چندانی در مبارزه مشترک با این معضلات پیدا نکرده‌اند و موضوع تحرکات تروریستی در سال‌های اخیر منجر به بروز تنش‌های دوره‌ای در روابط دوجانبه شده است که در آخرین مورد آن حملات متقابل طرفین به مناطق مرزی یکدیگر در دی‌ماه ۱۴۰۲ بود. ابتکارات چندجانبه متعددی با مشارکت ایران و کشورهای شبه‌قاره وجود دارد که در این خصوص می‌توان به سازمان همکاری شانگهای (هند و پاکستان)، بریکس (هند)، سازمان همکاری اسلامی (پاکستان و بنگلادش)، اکو (پاکستان) و گروه دی-۸ (بنگلادش و پاکستان) اشاره نمود. در این میان، عضویت ایران در شانگهای و بریکس یکی از نمودهای مهم پیگیری سیاست آسیایی به‌حساب می‌رود که علی‌رغم جلب حمایت‌های سیاسی و برخی همکاری‌های موضوع محور، در طراحی و پیشبرد ابتکارات جدید ناموفق بوده‌اند.

۳. محدودیت‌های سیاست آسیایی ایران در شبه‌قاره هند

بنابر تعاریف ارائه شده در مقدمه، هدف محوری سیاست آسیایی ایران را می‌توان تقویت تعاملات اقتصادی، سیاسی و امنیتی با کشورهای آسیایی به‌منظور بهره‌مندی از فضای در حال تغییر حاکم بر روابط بین‌الملل دانست. در یک بیان نظری و به تأسی از واقع‌گرایان نوکلاسیک، سیاست آسیایی ایران در شکل ایدئال آن تلاشی متمرکز برای به‌کارگیری مؤثر توانمندی‌ها و منابع ایران در جهت تأثیرگذاری بر بازیگران آسیایی خواهد بود که بازیگران شبه‌قاره نیز بخش مهمی از آن به‌حساب می‌روند. با این وجود، با نگاه به مهم‌ترین تعاملات اقتصادی، نظامی، امنیتی و سیاسی ایران با کشورهای شبه‌قاره می‌توان دریافت که این تعاملات تاکنون برونداد قابل‌توجهی نداشته است و ایران، در به‌کارگیری مؤثر توانمندی‌ها و منابع خود برای تأثیرگذاری بر دولت‌های شبه‌قاره هند با محدودیت جدی مواجه بوده است. همان‌گونه که اشاره شد، تبیین واقع‌گرایان نوکلاسیک از روند شکل‌گیری سیاست خارجی، بر این نکته تأکید دارد که محدودیت‌های یک بازیگر در تحقق اهداف سیاست خارجی خود، در دو سطح مختلف ساختاری و غیرساختاری قابل توضیح هستند. به اتکای این الگو، می‌توان مدعی شد که محدودیت‌های سیاست آسیایی ایران در محیط شبه‌قاره نیز با متغیرهای ساختاری نظام بین‌الملل پدیدارشده و با مداخله متغیر میانجی داخلی تشدید می‌شوند.

۳-۱. محدودیت‌های ساختاری در محیط شبه‌قاره هند

برخلاف سایر نمونه‌های بین‌المللی سیاست آسیایی و چرخش به آسیا (تایوان، هند و سایرین) (Sheikholeslami&Attarzade, 2022) ایران رویکرد نگاه به شرق و سیاست آسیایی خویش را در شرایطی تعریف نموده و توسعه می‌دهد که سطح قابل‌توجهی از تنش و تخاصم با ایالات متحده به‌عنوان ابرقدرت باقی‌مانده از جنگ سرد را تجربه می‌کند. این تنش، بالأخص با توجه به تداوم هژمونی ایالات متحده در ساختار مالی جهانی مبدل به یک عنصر محدودکننده جدی در پیشبرد این سیاست شده است. مرور ابتکارات مورد اشاره در محیط شبه‌قاره نشان می‌دهد که عمده آن‌ها پیش از تثبیت جدی دور اول تحریم‌های هسته‌ای شکل گرفته‌اند؛ بعدتر نیز، مراجعه مجدد به این ابتکارات در دوره برجام مشاهده شده و فرایند توسعه بسیاری از آن‌ها با وضع تحریم‌های یک‌جانبه ایالات متحده و آغاز کمپین فشار حداکثری مختل شده است. در واقع، با نگاه به وضعیت تعاملات اقتصادی ایران و کشورهای شبه‌قاره، می‌توان دریافت که جمهوری اسلامی ایران در پیشبرد سیاست آسیایی خود در این محیط قادر به بهره‌برداری مؤثر از مزیت‌های اقتصادی خود به‌عنوان یک مؤلفه کلیدی قدرت مادی نیست و کاربست توأمان دو ابزار تحریم و ترغیب توسط ایالات متحده، قدرت نسبی ایران را افزایش نفوذ بر بازیگران شبه‌قاره محدود می‌سازد. با ابزار تحریم، ایالات متحده با تسلیحاتی‌سازی دلار و اعمال تحریم‌های ثانویه، از هژمونی خود در ساختار مالی جهانی بهره‌برداری نموده و ریسک تبادل اقتصادی رسمی میان ایران و کشورهای شبه‌قاره را به‌شدت افزایش داده است. توقف واردات نفت از ایران، عدم توفیق در پروژه خط لوله صلح، ناتوانی ایران در تأمین مالی پروژه اوماواویا در سری‌لانکا و انجماد تبادلات تجاری و مالی از محدودیت ساختاری در مسیر توسعه تعاملات ایران با کشورهای شبه‌قاره به‌حساب می‌روند. با توجه به آسیب‌پذیری بیشتر قدرت‌های کوچک‌تر مانند سری‌لانکا و بنگلادش و محدودیت ابزارهای سیاست خارجی این بازیگران، محدودیت‌های تحریمی عملاً منجر به انجماد تعاملات ایران با این کشورها و عدم پدیداری ابتکارات جدید شده است. با ابزار ترغیب، ایالات متحده بازیگران مختلف شبه‌قاره را به سمت اجرایی ساختن پروژه‌های جایگزینی سوق می‌دهد که علاوه بر برطرف ساختن نیازهای مورد بحث، محرک‌های اقتصادی و سیاسی موجود در این کشورها را برای گسترش تعاملات با ایران از میان بردارد. مهم‌ترین مثال‌های موجود در این خصوص، حمایت ضمنی ایالات متحده از اجرای پروژه «خط لوله تاپی» یا پشتیبانی فعال ایالات متحده از کریدور

ترانزیتی «هند-خاورمیانه-اروپا» هستند. اعطای معافیت‌های گام‌به‌گام به هند برای ترغیب این کشور به جایگزینی نفت ایران از مبادی دیگر نمونه‌ای دیگر به‌حساب می‌رود.

علاوه بر فشار ساختاری ناشی از تخاصم با ایالات متحده، تحول در پویایی‌های منطقه‌ای نیز ازجمله عوامل ساختاری محدودکننده روابط ایران و کشورهای شبه‌قاره به شمار می‌روند. در سال‌های اخیر رقابت نظمی میان ایالات متحده و چین (به‌عنوان مهم‌ترین قدرت نوظهور) شدت گرفته است و این رقابت نظمی، به‌صورت زنجیروار مناسبات موجود در محیط موسع آسیا را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است و متأثر از همین رقابت نظمی، ساختار مناسبات در محیط شبه‌قاره نیز متحول شده و پیوند ساختاری میان ایالات متحده و هند، در مقابل پیوند میان چین و پاکستان سر برآورده است. در این ساختار نوظهور، پویایی‌های منطقه‌ای غرب آسیا نیز به شکلی متعاقب تحت تأثیر قرار گرفته‌اند و با توجه به تمرکز ایالات متحده بر منطقه هند-و-آرام و تمایل این قدرت برای خروج از غرب آسیا، پیوند امنیتی-اقتصادی میان هند، امارات و اسرائیل شدت گرفته است (Mozaffari Falarti, Shahsharghi, &Meraji, 2025). این در حالی است که با مرور برنامه‌های همکاری ذکر شده در بخش قبلی، می‌توان دریافت که عمده ابتکارات ایران در محیط شبه‌قاره (کریدور شمال-جنوب، توسعه چابهار، توسعه میدان گازی و ...) علی‌رغم تخاصم جدی با ایالات متحده و اسرائیل، بر توسعه پیوندها با هند متمرکز بوده است و متأثر از همین تمرکز، سیاست‌گذاران کشور بر حفظ بی‌طرفی میان هند و پاکستان تأکید ویژه دارند.

۳-۲. نقش متغیرهای میانجی

با مراجعه به تبیین واقع‌گرایان نوکلاسیک، می‌توان گفت که نقش میانجی ادراک نخبگان و سیاست‌گذاران از پویایی‌های منطقه‌ای در تعیین دستور کار سیاست آسیایی ایران در محیط شبه‌قاره منجر به ظهور محدودیت‌های ثانویه گردیده و باعث تأکید و پافشاری بر ابتکاراتی در تبادل با بازیگران شبه‌قاره شده که احتمال موفقیت آن‌ها با توجه به مؤلفه‌های ساختاری نظام بین‌الملل کمتر است و در مقابل، ظرفیت‌های همکاری جایگزین را نیز با توجه به پویایی‌های منطقه‌ای زایل می‌کند. به‌عنوان مثال، حضور هند در پروژه چابهار دستکم تا مقطع خروج ایالات متحده از افغانستان، هم‌سو با منافع آمریکا محسوب می‌شد. معافیت تحریمی اعطایی به این بندر نیز در همین

چهارچوب و با توجه به استقبال آمریکا از حضور هند در آسیای مرکزی و افغانستان قابل توضیح است. بر همین اساس، حضور هند در چابهار از منظر چین و پاکستان منشأ نگرانی و زمینه‌ساز واگرایی تلقی می‌شود (Haji Yousefi &Naroee, 2021). فارغ از جانمایی صحیح پیوند هند و آمریکا، به نظر می‌رسد که تأکید ایران بر حفظ بی‌طرفی در رقابت میان چین-هند و چین-پاکستان، متأثر از ادراک غیردقیق سیاست‌گذاران از قدرت نسبی کشور در معادلات موجود باشد. علی‌رغم اتکای قابل‌توجه کشور بر چین در معاملات نفتی و تبادلات اقتصادی، به نظر می‌رسد که این ادراک در سیاست‌گذاران وجود دارد که حتی در شرایط تحریمی و بدون تنش‌زدایی با واشینگتن، ایران از قدرت کافی برای مانور میان بازیگران آسیایی برخوردار است و نباید ملاحظات نظمی آن‌ها را در تصمیمات خود دخیل کند. تعجب مداوم سیاست‌گذاران از تداوم تبادلات نفتی هند با روسیه پس از تحریم‌های غرب و تأکید بر لزوم از سرگیری خرید نفت از ایران نمودی از همین برداشت و ادراک از قدرت نسبی محسوب می‌شود.

فارغ از عوامل پیش‌گفته، نباید از تأثیرگذاری عدم بهینگی در بهره‌برداری از توانمندی‌های ملی به‌عنوان متغیر میانجی محدودکننده غافل بود. در واقع، همان‌گونه که نظریه‌پردازان واقع‌گرایی نوکلاسیک تأکید دارند، محدودیت‌های موجود در سازوبرگ بوروکراتیک دولت ملی ممکن است منجر به عدم بسیج کامل ظرفیت‌های ملی در روابط خارجی شده و تحقق برونداد مطلوب را در عملکرد سیاست خارجی با مشکل مواجه کند. باید توجه داشت که هر راهبرد همکاری مؤثر با قدرت‌های بزرگ به سطحی از صرف‌نظر کردن از استقلال عمل نیازمند است (Sanaei& Karami, 2021) و اتخاذ چنین تصمیماتی در ایران، در اغلب موارد با موانع بوروکراتیک مواجه بوده است. با نگاه دقیق‌تر به ابتکارات مورد اشاره در بالا، می‌توان مدعی شد که دستکم بخشی از عدم تحقق اهداف سیاست آسیایی جمهوری اسلامی ایران در محیط شبه‌قاره ناشی از عدم بسیج کامل ظرفیت‌ها و محدودیت‌های موجود در سازوبرگ بوروکراتیک دولت بوده است. به‌عنوان مثال، عدم انعقاد قرارداد بلندمدت و عدم تکمیل زیرساخت ریلی در بندر چابهار دو مؤلفه تأثیرگذار در عدم پیشرفت پروژه چابهار به‌حساب می‌روند که نه متأثر از فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل، که متأثر از ضعف عملکرد داخلی، شکل گرفته‌اند. توافق اولیه توسعه بندر چابهار با طرف هندی در سال ۲۰۱۶ انجام پذیرفت و ایالات متحده علی‌رغم خروج از برجام در سال ۲۰۱۸، با صدور بیانیه‌ای بندر چابهار و مسیر اتصال آن به افغانستان را به شکل محدود از تحریم‌های یک‌جانبه خود استثنا کرد. در واقع، ملاحظات تحریمی هند در این برهه زمانی تا اندازه زیادی مرتفع شده

بود. با این وجود، اختلاف‌نظر حقوقی موجود میان دو کشور در خصوص کیفیت بند حکمیت در قرارداد، تا سال ۲۰۲۴، مانع نهایی شدن قرارداد بهره‌برداری بلندمدت ده‌ساله شد و حضور بهره‌بردار هندی برای قریب به ۸ سال، در قالب قرارداد کوتاه‌مدت انجام می‌پذیرفت (Shukla, 2024). همچنین اجرای پروژه ریلی چابهار-زاهدان که بدون مشارکت هند و توسط پیمانکار داخلی در سال ۹۲ آغاز شده، با گذشت بیش از ۱۲ سال به علت محدودیت منابع مالی به سرانجام نرسیده است. در ابعاد کوچک‌تر، عدم توسعه صادرات برق به استان بلوچستان پاکستان نیز وضعیتی مشابه دارد. چراکه علی‌رغم تمایل طرف پاکستانی به افزایش واردات برق از ایران، مشکل کسری برق (به‌عنوان یک معضل ساختاری داخلی) منجر به این شده که ایران در مواردی قادر به ایفای تعهدات صادراتی خود در سطح کنونی نیز نباشد و در فصل تابستان، از ظرفیت ۱۰۰ مگاواتی صادرات به پاکستان تنها ۳۰ مگاوات صادرات انجام شود (Otaghe Iran Online, 2023). کما اینکه در خصوص تکمیل خط لوله ایران-پاکستان نیز در مقاطعی، اختلاف‌نظرهای داخلی درباره توجیه‌پذیری ابتکار مذکور وجود داشته است و در حال حاضر، چنانچه خط لوله مذکور توسط پاکستان احداث شود، وجود مازاد گازی قابل صادرات در ایران محل سؤال است.

نتیجه‌گیری

سیاست آسیایی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک تلاش نظام‌مند برای انتفاع سیاسی و اقتصادی از شرایط در حال تغییر نظام بین‌الملل و افزایش نقش بازیگران آسیایی به‌طور خاص در محیط شبه‌قاره با محدودیت‌های فراوانی مواجه بوده است و در مقایسه با نمونه‌های مشابه چرخش به آسیا، بازدهی کمتری داشته است. بخشی از این محدودیت‌ها، منشأ ساختاری داشته و ناشی از تنش‌های ایران با ایالات متحده به‌عنوان قدرت هژمون در نظام مالی بین‌المللی یا پویایی‌های منطقه‌ای موجود در شبه‌قاره هند و محیط موسع آسیا بوده است. با این وجود، نباید نقش ادراک غیردقیق سیاست‌گذاران از معادلات موجود، برداشت آن‌ها از قدرت نسبی کشور در شرایط ساختاری کنونی و محدودیت‌های سازوبرگ بوروکراتیک ملی را در عدم توفیق ابتکارات سیاست آسیایی ایران در محیط شبه‌قاره هند نادیده گرفت. به‌طور قطع، متغیرهای دیگری در هر دو سطح دخیل هستند که پژوهش‌های عمیق‌تر به وجود آن‌ها اذعان خواهد کرد. در مجموع اما، در یک بیان فشرده می‌توان گفت که تهران نمی‌تواند میان پکن، دهلی و

اسلام‌آباد بر قسمی بی‌طرفی مداوم تأکید ورزد و هم‌زمان، مخاصمه خود با واشینگتن و تل‌آویو را مدیریت کند. در این مسیر، غلبه بر محدودیت‌های موجود وابستگی قابل‌توجهی به چشم‌اندازی دارد که ایران از روابط خود با قدرت‌های بزرگ، بالأخص چین و آمریکا، ترسیم نموده و تحقق می‌بخشد. حتی در صورت خروج از شرایط تحریمی، لازم است که ایران ادراک خود را از قدرت نسبی خود و معادلات موجود در سطح منطقه شفاف نموده و از بیش‌برآوردی توانایی مانور خود در میان قدرت‌های آسیایی اجتناب کند. به‌زعم نگارندگان، بسیاری از ابتکاراتی که توسط جمهوری اسلامی ایران در محیط شبه‌قاره هند پیگیری می‌شوند، نیازمند بازطراحی و بازبینی منطبق با معادلات کنونی و چشم‌اندازهای آتی هستند که در این خصوص، توجه به پویایی‌های نوظهور منطقه‌ای اهمیتی ویژه دارد. در کنار اصلاح ادراک داخلی از معادلات، به نظر می‌رسد که طراحی ابتکارات جدید و ارتقای ظرفیت‌های بوروکراتیک کشور برای تسریع تعاملات و پیشبرد ابتکارات خارجی در زمره مهم‌ترین راهکارهای موجود برای پیشبرد موفقیت‌آمیز سیاست آسیایی ایران در محیط شبه‌قاره باشند.

فهرست منابع

آدمی، علی (۱۳۸۹). ***راهبرد نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: دیدگاه‌ها، زمینه‌ها و فرصت‌ها***. فصلنامه مطالعات سیاسی. ۲ (۷). ۹۷-۱۲۶.

احمدی فشارکی، حسنعلی (۱۳۹۱). ***سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و هند: حوزه‌های تعامل و تقابل***. فصلنامه مطالعات جهان. ۱(۲). ۱۴۹-۱۸۲.

باقری دولت آبادی، علی؛ شفیعی سیف آبادی، محسن (۱۴۰۱). ***سیاست خارجی ایران از ۱۳۵۷ تا ۱۴۰۰؛ نگاهی از درون***. تهران: انتشارات تیسا

دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۰) ***واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***. فصلنامه سیاست خارجی. ۲۵(۲). ۲۷۵-۲۹۴.

فرجی راد، عبدالرضا؛ بائی لاشکی، مریم؛ جهانبخش، محمدتقی (۱۳۹۴) ***خطوط لوله انتقال انرژی به شبه‌قاره هند و امنیت ملی ایران***. پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل. ۴(۱). ۸۱-۱۰۹.

هادی‌پور، میثم؛ حافظ نیا، محمدرضا؛ سجاد پور، سیدمحمدکاظم؛ خراشادی زاده، محمدرضا (۱۳۹۹). ***فرصت‌های ژئوپلیتیکی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در جنوب آسیا (شبه‌قاره هند)***. مجله جغرافیا و توسعه. ۱۸(۶۰). ۳۱-۵۸.

حاجی یوسفی، امیرمحمد؛ نارویی، هادی (۱۴۰۰). ***ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و چشم‌انداز همکاری ایران و هند در چابهار***. فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک. ۱۷(۳). ۶۱-۸۷.

حسینی، سیدمصطفی؛ کریمی پور، یدالله؛ متقی، افشین؛ اطاعت، جواد (۱۴۰۲). ***تبیین استراتژی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در شبه‌قاره (هند و پاکستان)***. فصلنامه علمی برنامه‌ریزی منطقه‌ای. ۱۳(۵۲). ۱۹-۳۴.

محمدشریفی، مجید؛ حضرتی رازلیقی، محمد امین (۱۴۰۳). ***روابط چین و عربستان در دوران گذار نظام بین‌الملل و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران***. فصلنامه روابط خارجی. ۱۶(۳). ۱۱۹-۱۴۶

پورادیب، ابوذر. (۱۴۰۱). ***بررسی تأثیر راه‌آهن پاکستان- ایران- ترکیه بر اقتصاد منطقه‌ای پاکستان***. مطالعات خاورمیانه. ۲۹(۱). ۳۳-۵۳.

شیخ الاسلامی، محمدحسن؛ عطازاده، سجاد (۱۴۰۱). ***آسیایی شدن: خوانشی جدید از نگاه به شرق***. فصلنامه روابط خارجی. ۱۴(۴). ۳۷-۶۸.

سلطانی، حسین؛ خسروی، علیرضا (۱۴۰۱). ***کریدور شمال و جنوب و تعاملات ایران و آذربایجان***. فصلنامه علمی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. ۲۸(۱۱۹). ۳-۲۸.

References

Adami, A. (2010). *Look East Strategy in the Islamic Republic of Iran's Foreign Policy*. Political Studies, 2(7), 97-126.

Aggarwal, P., & Tiwari, A. (2025, Jun 23). *India's Crude Oil Realignment: How Russia Replaced Iran*. Retrieved from India Today: https://www.indiatoday.in/amp/diu/story/india-crude-oil-realignment-how-russia-replaced-iran-2745131-2025-06-23

Ahmadi Fesharaki, H. (2011). *Islamic Republic of Iran's Foreign Policy toward India*. World Studies Quarterly, 2, 148-182.

Bagheri Dolatabadi, A., & Shafiee Seifabadi, M. (2021). Iranian Foreign Policy: From 1979 to 2021; An Inner Look. Tehran: Teesa.

Dehghani Firuzabadi, S. (2011). *Neoclassical Realism and the Foreign Policy of Islamic Republic of Iran*. Foreign Policy Quarterly, 25(2), 275-294.

Farajirad, A., Baee Lashki, M., & Jahanbakhsh, M. (2015). *Energy Transfer Pipelines to Indian Subcontinent and Iranian National Security*. Iranian Journal of International Politics, 4(1), 81-109.

Hadipour, M., Hafeznia, M., Sajadpoor, M., &Khorashdizadeh, M. (2020). *Geopolitical Opportunities for the Foreign Policy of Islamic Republic of Iran in South Asia.* Geography and Development Quarterly, 60, 31-58.

Haji Yousefi, A., &Naroee, H. (2021). *Geopolitics, Geoeconomics and the Outlook of Iran-India Cooperation in Chabahar*. Geopolitics Quarterly, 17(3), 61-87.

Hoseini, S., Karimpour, Y., Mottaghi, A., &Eta'at, J. (2024). *Explaining the foreign policy strategy of the Islamic Republic of Iran in the subcontinent*. Regional Planning Quarterly, 52, 19-34.

Irna. (2018, 4 25). *Iran's electricity export to Pakistan will decrease to 200 MW*. Retrieved from The Islamic Republic News Agency: https://irna.ir/xjpDd9

Islamic Republic of Iran's Customs. (2024, 4 16). Yearly Statistics - 1402. Retrieved from Islamic Republic of Iran's Customs Official Website: https://irica.gov.ir/general_content/2721319/2721319.htm

Isna. (2024, 04 24). *Inauguration of Uma Oya Hydropower Complex in Sri Lanka*. Retrieved from Iran Students News Agency: https://www.isna.ir/amp/1403020503701/

Kuruwita, R. (2024, 04 29). *Will the Uma Oya Multipurpose Project Impress Sri Lankan Voters*? Retrieved from The Diplomat: https://thediplomat.com/2024/04/will-the-uma-oya-multipurpose-project-impress-sri-lankan-voters/

Mohammadsharifi, M., & Hazrati Razlighi, M. (2024). *China-Saudi Arabia Relations in the Transition Age and its Implications for Iran*. Foreign Relations Quarterly, 63, 119-146.

Mozaffari Falarti, M., Shahsharghi, A., &Meraji, E. (2025). *The Indo-Abrahamic Alliance and India's Regional Policy in West Asia*. Quarterly of Middle East Studies, 32.(٤)

Otaghe Iran Online. (2023, 03 14). *Solutions for Exporting Electricity to Pakistan*. Retrieved from Iranian Chamber of Commerce News Website: https://otaghiranonline.ir/news/55847

Pouradib, A. (2022). *Assesment of the Impact of Pakistan-Iran-Turkey Railway on Pakistani Regional Economy*. Middle East Studies Journal, 29(1), 33-53.

Rose, G. (1998). *Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy*. World Politics, 51(1), 144-172.

Sanaei, M., & Karami, J. (2021). *Iran's Eastern Policy: Potential and Challenges*. Russia in Global Affairs, 19, 25-49.

Sheikholeslami, M., &Attarzade, S. (2022). *Asianization: A New Interpretation of "Look to East" Policy*. Foreign Policy Quarterly, 56, 37-68.

Shukla, A. (2024, 05 21). *The Chabahar Port and India-Iran Agreement*. Retrieved from International Center for Peace Studies: https://www.icpsnet.org/issuebrief/The-Chabahar-Port-and-India-Iran-Agreement

Soltani, H., & Khosravi, A. (2022). *North-South Corridor and Iran-Azerbaijan Relations*. Central Asia and Caucasus Studies Quarterly, 119, 3-28.

The Times of India. (2021, 05 17). *India Loses ONGC-Discovered Farzad B Gas Field in Iran*. Retrieved from The Times of India: https://www.timesofindia.indiatimes.com

International Quarterly of Foreign Relations

67 Vol. 17 - Issue. 3 - No. 67 - 2025

ISSN: 2008-5419

- **Scientific Diplomacy and Urban Governance: A Comparative Analysis of Barcelona, Boston, Beijing, Istanbul, and a Strategic Framework for Tehran**
  Mohammad Reza Majidi, Rahim Baizidi,Asgar Safari, Mahsa Golabi Dezfouli
- **Politics and International Relations in the Hybrid Life of Artificial Intelligence**
  Vahid Zolfaghari, Aliakbar Jafari
- **Networked Regionalism and National Security of Iraq with an Emphasis on the Role of I.R. Iran**
  Farhad Ghasemi, Mohammad Al-Taesh
- **Analysis of proponents and opponents coalitions of Iran joining the Financial Action Task Force (FATF)(Using the advocacy coalition framework)**
  Yahya Kamali, Raheleh Ahmadi
- **Obstacles to Strategic Cooperation in Iran's Foreign Policy: An Analysis from the Perspective of International Relations Macrotheories**
  Leila Mowlaee, Fariborz Arghavani Pirsalami, Seyed Javad Salehi
- **Analysis of The Discursive Formation and Practices of Security-Military Discourse of the Islamic Republic of Iran and The Three Discourses of Western, Muslim Brotherhood and Salafi-Takfiri In The West Asian Region**
  Nima Rezaei, Mojtabaa Shariati
- **The Balance of China and Iran Against the Western International System; A Case Study of BRICS**
  Maryam Nazari Lari, Meisam Belbasi
- **Presenting a strategic foresight model to face the strategic latent technology of Saudi Arabia**
  Hassan Beik Mohammadlou, Mostafa Rezvani Asil, Mahdi Gholizadeh
- **A Description and Critique of Mearsheimer's Theory of Strategic Rationality and its lessons for the Political Elites of the Islamic Republic of Iran**
  Amirroham Shojaie, Reza Simbar
- **Constraints of Iran's CurrentAsian Policy in the Indian Subcontinent**
  Maziar Mozaffari Fallarti, Amir Mohsen Shahsharghi